



ترجمہ
تفسیر مجمع البیان

تالیف :
 امین الاسلام داکٹر عزیز گل عالم صنعتی بیورو
 افضل ابن کھن ابن الطبری (رحمۃ اللہ علیہ)



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه تفسیر مجمع البیان

نویسنده:

طبرسی (معروف) ، امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن
(صاحب مجمع البیان و اعلام الوری و ...)

ناشر چاپی:

فراهانی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
ترجمه تفسیر مجمع البیان جلد ۱	۳۱
مشخصات کتاب	۳۱
علم تفسیر قرآن	۳۱
اشاره	۳۱
کلمه تأویل	۳۱
موضوع و فائده این علم	۳۳
سبب احتیاج	۳۵
اختلاف سلیقه مفسران	۳۸
اقسام تفسیر	۴۰
تفسیر برای چیست؟	۴۱
اقسام تفسیر از نظر ابن عباس	۴۱
طبقات مفسرین:	۴۲
نویسندگان تفسیر تا قرن ۱۴ هجری	۴۳
اشاره	۴۳
اولین کتاب تفسیر	۴۳
قرن دوم	۴۳
قرن سوم	۴۳
قرن چهارم	۴۴
قرن پنجم	۴۴
قرن ششم	۴۴
قرن هفتم	۴۴
قرن هشتم	۴۴
قرن نهم	۴۴

۴۵	قرن دهم
۴۵	قرن یازدهم
۴۵	قرن دوازدهم
۴۵	قرن سیزدهم
۴۵	قرن چهاردهم
۴۶	مقدمه مؤلف
۴۶	اشاره
۴۶	فن اول
۴۶	اشاره
۴۶	در تعداد آیات قرآن و فائده شناختن آن
۴۷	فَنّ دوم
۴۷	اشاره
۴۷	در اسامی قراء مشهور در شهرها و راویان آنها
۴۷	اشاره
۴۷	مدنی: ۱- ابو جعفر یزید بن قعقاع
۴۷	۲- نافع بن عبد الرحمن
۴۷	مکی: تنها عبد الله بن كثير □
۴۷	کوفی: ۱- عاصم بن ابی النجود بهدله
۴۸	۲- حمزه بن حبيب زیات:
۴۸	۳- ابو الحسن علی بن حمزه کسایی
۴۸	۴- خلف بن هشام بزاز
۴۸	بصری ۱- ابو عمرو بن علاء
۴۹	شامی تنها عبد الله بن عامر یحصی □
۴۹	چرا قرائت اینان سند شد؟
۴۹	اشاره
۴۹	سبب اول

سبب دوم	۴۹
اختلاف قرائت ها	۵۰
اشاره	۵۰
اختلاف قرائت ها بر هفت صورت تصور میشود	۵۰
فن سوم	۵۱
اشاره	۵۱
تفسیر	۵۱
فن چهارم در بیان اسامی قرآن و معانی آن	۵۵
اشاره	۵۵
۱-قرآن	۵۵
۲-کتاب	۵۵
۳-فرقان	۵۵
۴-ذکر	۵۵
بجای انجیل و تورات و زبور	۵۶
اشاره	۵۶
بیان کلمات حدیث	۵۶
اشاره	۵۶
۱-سبع طوال	۵۶
۲-مثنائی	۵۶
۳-مئون	۵۷
۴-مفصل	۵۷
فن پنجم	۵۷
اشاره	۵۷
بیان مختصری از علوم قرآن که شرح و تفصیل آنها در کتابهای دیگر دیده میشود.	۵۷
ناسخ و منسوخ	۵۹
فن ششم	۵۹

۵۹ اشاره

۵۹ اخبار در فضیلت قرآن و اهل آن.

۶۲ فن هفتم

۶۲ اشاره

۶۲ در ذکر آنچه برای خواننده قرآن مستحب است:

۶۴ سوره فاتحه الكتاب

۶۴ اشاره

۶۴ اسامی این سوره

۶۵ فضیلت این سوره

۶۶ استعاذه

۶۷ شرح لغات

۶۷ تفسیر:

۶۷ اشاره

۶۸ فضیلت بسم الله

۶۸ شرح لغات

۷۰ تفسیر:

۷۰ اشاره

۷۰ در بیان معنای «بسم الله» سه وجه گفته شده است:

۷۰ اشاره

۷۰ ۱- استعانت از نام خدا

۷۰ ۲- استعانت از ذات حق

۷۰ ۳- شروع بنام بردن از او

۷۲ [سوره الفاتحه (۱): آیات ۱ تا ۷]

۷۲ اشاره

۷۲ [ترجمه]

۷۲ شرح لغات این سوره

تفسیر ۷۴

اشاره ۷۴

عبادت همان اطاعت نیست. ۷۷

توفیق از تو است ۷۷

تکرار چرا؟ ۷۷

عبادت بدون کمک او ممکن نیست ۷۸

تکلیف بدون قدرت نمیشود. ۷۸

قدرت همراه یا جلوتر از عبادت است؟ ۷۹

از خبر بخطاب ۷۹

در معنای «إِهْدِنَا» ما را هدایت فرما این وجوه گفته شده است: ۸۰

اشاره ۸۰

۱- پایداری بر دین حق ۸۰

۲- پاداش و جزاء ۸۲

۳- برای آینده ۸۲

خواستن آنچه هست! ۸۲

ادامه تکلیف ۸۳

صراط مستقیم چیست؟ ۸۳

صفت آشکار هر دسته ۸۴

مصادق هر دو صفت همه کفارند ۸۴

مقصود از هر صفت جنس آن است نه یک دسته ۸۴

چند حدیث ۸۵

نظم این سوره ۸۶

سوره بقره ۸۸

اشاره ۸۸

فضیلت این سوره ۸۸

[سوره البقره (۲): آیات ۱ تا ۲] ۸۹

اشاره ۸۹

[ترجمه] ۸۹

حروف اوائل سوره ها ۸۹

اشاره ۸۹

۱- جز خدا کسی نمیداند ۸۹

۲- نام سوره ها ۸۹

۴- حروف پراکنده اسم اعظم ۹۱

۵- سوگندهای قرآن ۹۱

۶- برای ساکت کردن مردم ۹۲

۷- قرآن از همین حروف است ۹۲

شرح لغات ۹۲

تفسیر ۹۲

اشاره ۹۲

چرا فقط متقین؟ ۹۴

تقوی چیست؟ ۹۴

[سوره البقره (۲): آیات ۳ تا ۵] ۹۵

اشاره ۹۵

[ترجمه] ۹۵

شرح لغات ۹۵

تفسیر: ۹۶

اشاره ۹۶

ایمان چیست؟ ۹۷

ایمان تنها معرفت است ۹۷

خصوص عرب! ۹۹

[سوره البقره (۲): آیات ۶ تا ۷] ۱۰۲

اشاره ۱۰۲

۱۰۲ [ترجمه]

۱۰۲ شرح لغات:

۱۰۴ شأن نزول

۱۰۴ تفسیر

۱۰۴ اشاره

۱۰۵ در اینکه خداوند چگونه دل کفار را مهر و موم نموده اقوالی گفته شده است از اینقرار:

۱۰۵ اشاره

۱۰۵ ۱-علامت

۱۰۶ ۲-شهادت خدا

۱۰۶ ۳-گویی قلبشان مهر شده

۱۰۶ ۴-کم عمقی و کوتاهی نظر

۱۰۸ [سوره البقره (۲): آیات ۸ تا ۱۰]

۱۰۸ اشاره

۱۰۸ [ترجمه]

۱۰۸ شرح لغات

۱۰۸ شأن نزول

۱۰۹ تفسیر

۱۱۲ [سوره البقره (۲): آیات ۱۱ تا ۱۳]

۱۱۲ اشاره

۱۱۲ [ترجمه]

۱۱۲ شأن نزول

۱۱۳ تفسیر

۱۱۴ [سوره البقره (۲): آیات ۱۴ تا ۱۶]

۱۱۴ اشاره

۱۱۴ [ترجمه]

۱۱۴ شرح لغات

تفسیر ۱۱۶

اشاره ۱۱۶

در معنای این آیه که خدا آنان را مسخره میکند وجوهی گفته شده است. ۱۱۶

اشاره ۱۱۶

۱- جزای استهزاء بنام خودش ۱۱۶

۲- تخطئه منافقان ۱۱۷

۳- در ظاهر نعمت و در واقع عذاب ۱۱۷

۴- در دنیا چون مؤمنان در آخرت چون کفار ۱۱۷

۵- همین که به نزدیک در میرسند بسته میشود! ۱۱۷

[سوره البقره (۲): آیات ۱۷ تا ۱۸] ۱۲۰

اشاره ۱۲۰

[ترجمه] ۱۲۰

شرح لغات ۱۲۰

تفسیر ۱۲۰

اشاره ۱۲۰

بحث ادبی: سؤال ۱۲۲

جواب ۱۲۲

[سوره البقره (۲): آیات ۱۹ تا ۲۰] ۱۲۴

اشاره ۱۲۴

[ترجمه] ۱۲۴

شرح لغات ۱۲۴

تفسیر ۱۲۴

اشاره ۱۲۴

۱- مثال برای قرآن ۱۲۶

۲- مثال برای دنیا ۱۲۶

۳- مثال برای اسلام ۱۲۶

۱۲۷ ۴- دو نفری که گرفتار شدند

۱۲۹ [سوره البقره (۲): آیات ۲۱ تا ۲۲]

۱۲۹ اشاره

۱۲۹ [ترجمه]

۱۲۹ شرح لغات

۱۳۰ تفسیر:

۱۳۲ [سوره البقره (۲): آیات ۲۳ تا ۲۴]

۱۳۲ اشاره

۱۳۲ [ترجمه]

۱۳۳ شرح لغات

۱۳۳ تفسیر

۱۳۸ [سوره البقره (۲): آیه ۲۵]

۱۳۸ اشاره

۱۳۸ [ترجمه]

۱۳۸ شرح لغات

۱۳۹ تفسیر

۱۴۱ [سوره البقره (۲): آیه ۲۶]

۱۴۱ اشاره

۱۴۱ [ترجمه]

۱۴۱ شرح لغات

۱۴۲ شأن نزول

۱۴۲ [تفسیر]

۱۴۴ یک بررسی اجمالی در باره گمراهی و هدایت

۱۴۷ اقسام هدایت

۱۴۷ اشاره

۱۴۷ ۱- ارشاد و راهنمایی مطلق

۱۴۸ ۲- لطف بیشتر

۱۴۸ ۳- بواقع رسیدن

۱۴۸ ۴- حکم بهدایت و تصدیق آن

۱۴۸ ۵- فراهم کردن مقدمات هدایت

۱۴۹ [سوره البقره (۲): آیات ۲۷ تا ۲۸]

۱۴۹ اشاره

۱۴۹ [ترجمه]

۱۴۹ شرح لغات

۱۵۰ تفسیر

۱۵۳ [سوره البقره (۲): آیه ۲۹]

۱۵۳ اشاره

۱۵۳ [ترجمه]

۱۵۳ شرح لغات

۱۵۳ تفسیر

۱۵۳ اشاره

۱۵۵ در معنای استوی چهار قول بیان شده است.

۱۵۵ اشاره

۱۵۵ ۱- قصد و اراده

۱۵۵ ۲- استیلاء و تسلط

۱۵۵ ۳- بازگشت بسوی خدا

۱۵۵ ۴- روی آوردن

۱۵۸ [سوره البقره (۲): آیات ۳۰ تا ۳۲]

۱۵۸ اشاره

۱۵۸ [ترجمه]

۱۵۸ شرح لغات

۱۵۹ تفسیر

۱۵۹ اشاره

۱۶۰ این ارض همان مکه است

۱۶۳ چگونه عرضه شد؟

۱۶۵ [سوره البقره (۲): آیه ۳۳]

۱۶۵ اشاره

۱۶۵ [ترجمه]

۱۶۵ شرح لغات

۱۶۵ تفسیر

۱۶۵ اشاره

۱۶۸ ملائکه چگونه درستی سخن آدم را فهمیدند؟

۱۶۹ [سوره البقره (۲): آیه ۳۴]

۱۶۹ اشاره

۱۶۹ [ترجمه]

۱۶۹ شرح لغات

۱۷۰ تفسیر

۱۷۰ اشاره

۱۷۱ ابلیس فرشته بود یا جن؟

۱۷۲ استثناء دلیل نمی شود

۱۷۳ ناتمامی استدلال

۱۷۳ کفر مربوط بقلب است یا افعال؟

۱۷۴ امر سجده چگونه بوده است؟

۱۷۴ آیا ترک سجده کفر است؟

۱۷۴ جبر باطل است!

۱۷۵ [سوره البقره (۲): آیه ۳۵]

۱۷۵ اشاره

۱۷۵ [ترجمه]

شرح لغات ۱۷۵

تفسیر ۱۷۵

اشاره ۱۷۵

این بهشت کدام است؟ ۱۷۷

گناه بوده یا ترک اولی؟ ۱۷۸

این درخت چه بود؟ ۱۷۹

پاداش بدون عمل ۱۷۹

[سوره البقره (۲): آیه ۳۶] ۱۸۰

اشاره ۱۸۰

[ترجمه] ۱۸۰

شرح لغات ۱۸۰

تفسیر: ۱۸۱

[سوره البقره (۲): آیه ۳۷] ۱۸۴

اشاره ۱۸۴

[ترجمه] ۱۸۴

شرح لغات ۱۸۴

تفسیر ۱۸۵

اشاره ۱۸۵

این کلمات چه بوده؟ ۱۸۵

توبه و شرایط آن ۱۸۶

توبه از یک گناه و ارتکاب گناه دیگر! ۱۸۶

[سوره البقره (۲): آیه ۳۸] ۱۸۷

اشاره ۱۸۷

[ترجمه] ۱۸۷

شرح لغات ۱۸۷

تفسیر ۱۸۷

۱۸۸ [سوره البقره (۲): آیه ۳۹]

۱۸۸ اشاره

۱۸۸ [ترجمه]

۱۸۸ شرح لغات

۱۸۸ تفسیر

۱۹۰ [سوره البقره (۲): آیات ۴۰ تا ۴۱]

۱۹۰ اشاره

۱۹۰ [ترجمه]

۱۹۰ شرح لغات

۱۹۱ تفسیر

۱۹۱ اشاره

۱۹۳ در اینکه عهد خدا که آنان باید وفا میکردند چیست؟ وجوهی بیان شده است:

۱۹۳ اشاره

۱۹۳ ۱- پیروی از محمد

۱۹۵ ۲- عمل بتورات

۱۹۵ ۳- پیمانی که از بنی اسرائیل گرفت

۱۹۵ ۴- اوامر و نواهی الهی

۱۹۵ ۵- یادآوری نعمت ها

۱۹۸ بدعت گذاری

۱۹۹ رشوه در دین

۱۹۹ [سوره البقره (۲): آیات ۴۲ تا ۴۴]

۱۹۹ اشاره

۱۹۹ [ترجمه]

۲۰۱ شرح لغات

۲۰۱ تفسیر

۲۰۵ [سوره البقره (۲): آیات ۴۵ تا ۴۶]

۲۰۵ اشاره

۲۰۵ [ترجمه]

۲۰۵ شرح لغات

۲۰۶ شأن نزول

۲۰۶ تفسیر

۲۱۱ [سوره البقره (۲): آیات ۴۷ تا ۴۸]

۲۱۱ اشاره

۲۱۱ [ترجمه]

۲۱۱ شرح لغات

۲۱۱ تفسیر:

۲۱۴ [سوره البقره (۲): آیات ۴۹ تا ۵۰]

۲۱۴ اشاره

۲۱۴ [ترجمه]

۲۱۶ شرح لغات

۲۱۷ تفسیر

۲۱۷ اشاره

۲۱۸ بیان داستان

۲۲۲ [سوره البقره (۲): آیات ۵۱ تا ۵۲]

۲۲۲ اشاره

۲۲۲ [ترجمه]

۲۲۲ شرح لغات

۲۲۲ تفسیر

۲۲۳ اشاره

۲۲۴ داستان

۲۲۶ [سوره البقره (۲): آیات ۵۳ تا ۵۴]

۲۲۶ اشاره

۲۲۶ [ترجمه]

۲۲۶ شرح لغات

۲۲۷ تفسیر

۲۲۷ اشاره

۲۲۸ چه کسی مأمور قتل شد؟

۲۳۰ تسلیم در برابر گناه!

۲۳۱ [سوره البقره (۲): آیات ۵۵ تا ۵۶]

۲۳۱ اشاره

۲۳۱ [ترجمه]

۲۳۱ شرح لغات

۲۳۲ تفسیر

۲۳۲ اشاره

۲۳۳ خدا دیدنی نیست!

۲۳۴ کشف و شناسایی قهری

۲۳۴ اشکال دیگر

۲۳۴ رجعت و بازگشت

۲۳۵ [سوره البقره (۲): آیه ۵۷]

۲۳۵ اشاره

۲۳۵ [ترجمه]

۲۳۵ شرح لغات

۲۳۵ تفسیر

۲۳۵ اشاره

۲۳۶ داستان:

۲۳۷ [سوره البقره (۲): آیات ۵۸ تا ۵۹]

۲۳۷ اشاره

۲۳۷ [ترجمه]

شرح لغات ۲۳۸

تفسير: ۲۳۸

[سوره البقره (۲): آيه ۶۰] ۲۴۰

اشاره ۲۴۰

[ترجمه] ۲۴۰

شرح لغات ۲۴۰

تفسير ۲۴۲

[سوره البقره (۲): آيه ۶۱] ۲۴۴

اشاره ۲۴۴

[ترجمه] ۲۴۴

شرح لغات ۲۴۴

تفسير ۲۴۵

اشاره ۲۴۵

گناه نبود! ۲۴۶

[سوره البقره (۲): آيه ۶۲] ۲۴۹

اشاره ۲۴۹

[ترجمه] ۲۴۹

شرح لغات ۲۴۹

تفسير ۲۵۰

اشاره ۲۵۰

ایمان فقط امر قلبی است ۲۵۲

[سوره البقره (۲): آیات ۶۳ تا ۶۴] ۲۵۳

اشاره ۲۵۳

[ترجمه] ۲۵۳

شرح لغات ۲۵۳

تفسير ۲۵۳

۲۵۵ [سوره البقره (۲): آیه ۶۵]

۲۵۵ اشاره

۲۵۵ [ترجمه]

۲۵۵ شرح لغات

۲۵۶ تفسیر:

۲۵۷ [سوره البقره (۲): آیه ۶۶]

۲۵۷ اشاره

۲۵۷ [ترجمه]

۲۵۷ شرح لغات

۲۵۷ تفسیر

۲۶۰ [سوره البقره (۲): آیات ۶۷ تا ۷۱]

۲۶۰ اشاره

۲۶۰ [ترجمه]

۲۶۱ شرح لغات

۲۶۲ شرح داستان

۲۶۳ تفسیر

۲۶۳ اشاره

۲۶۷ کفش زرد

۲۶۹ بحث اصولی

۲۷۲ [سوره البقره (۲): آیات ۷۲ تا ۷۳]

۲۷۲ اشاره

۲۷۲ [ترجمه]

۲۷۲ شرح لغات

۲۷۲ تفسیر

۲۷۲ اشاره

۲۷۴ خطاب در آیه متوجه کیست؟

آن عضو کدام بود؟ ۲۷۵

علت دستور کشتن گاو ۲۷۵

هدف آیات: ۲۷۶

[سوره البقره (۲): آیه ۷۴] ۲۷۶

اشاره ۲۷۶

[ترجمه] ۲۷۶

شرح لغات ۲۷۸

تفسیر: ۲۷۸

اشاره ۲۷۸

گفتار بغیر ذکر خدا ۲۷۸

فرود آمدن سنگ از ترس خدا ۲۸۰

[سوره البقره (۲): آیه ۷۵] ۲۸۲

اشاره ۲۸۲

[ترجمه] ۲۸۲

شرح لغات ۲۸۳

تفسیر ۲۸۳

اشاره ۲۸۳

هدف آیه شریفه ۲۸۵

آنچه از آیه مستفاد میگردد ۲۸۵

[سوره البقره (۲): آیه ۷۶] ۲۸۵

اشاره ۲۸۵

[ترجمه] ۲۸۵

شرح لغات ۲۸۷

داستان ۲۸۷

تفسیر ۲۸۷

[سوره البقره (۲): آیه ۷۷] ۲۸۹

۲۸۹ اشاره

۲۸۹ [ترجمه]

۲۸۹ تفسیر

۲۹۱ [سوره البقره (۲): آیه ۷۸]

۲۹۱ اشاره

۲۹۱ [ترجمه]

۲۹۱ شرح لغات

۲۹۱ تفسیر:

۲۹۱ اشاره

۲۹۳ آنچه از آیه استفاده میشود

۲۹۴ [سوره البقره (۲): آیه ۷۹]

۲۹۴ اشاره

۲۹۴ [ترجمه]

۲۹۴ شرح لغات

۲۹۴ تفسیر

۲۹۸ [سوره البقره (۲): آیه ۸۰]

۲۹۸ اشاره

۲۹۸ [ترجمه]

۲۹۸ شرح لغات

۲۹۸ داستان

۲۹۸ تفسیر

۳۰۰ [سوره البقره (۲): آیات ۸۱ تا ۸۲]

۳۰۰ اشاره

۳۰۰ [ترجمه]

۳۰۰ تفسیر

۳۰۰ اشاره

منظور از «سینه» چیست ۳۰۰

منظور از خطینه چیست؟ ۳۰۲

[سوره البقره (۲): آیه ۸۳] ۳۰۳

اشاره ۳۰۳

[ترجمه] ۳۰۳

شرح لغات ۳۰۳

تفسیر ۳۰۴

اشاره ۳۰۴

اختلاف دیگر در این جمله ۳۰۸

خطاب متوجه کیست؟ ۳۰۹

آنچه از آیه شریفه استفاده میشود. ۳۱۰

[سوره البقره (۲): آیه ۸۴] ۳۱۰

اشاره ۳۱۰

[ترجمه] ۳۱۰

شرح لغات ۳۱۰

تفسیر: ۳۱۰

[سوره البقره (۲): آیه ۸۵] ۳۱۳

اشاره ۳۱۳

[ترجمه] ۳۱۳

شرح لغات ۳۱۴

تفسیر ۳۱۴

اشاره ۳۱۴

منظور آیه چیست؟ ۳۱۶

[سوره البقره (۲): آیه ۸۶] ۳۱۸

اشاره ۳۱۸

[ترجمه] ۳۱۸

۳۱۸ شرح لغات

۳۱۸ تفسیر

۳۱۹ [سوره البقره (۲): آیه ۸۷]

۳۱۹ اشاره

۳۱۹ [ترجمه]

۳۱۹ شرح لغات

۳۱۹ تفسیر

۳۱۹ اشاره

۳۲۱ چرا جبرئیل روح القدس نامیده شد؟

۳۲۳ [سوره البقره (۲): آیه ۸۸]

۳۲۳ اشاره

۳۲۳ [ترجمه]

۳۲۳ شرح لغات

۳۲۳ تفسیر:

۳۲۳ اشاره

۳۲۶ جواب از مجیره

۳۲۷ [سوره البقره (۲): آیه ۸۹]

۳۲۷ اشاره

۳۲۷ [ترجمه]

۳۲۷ شرح لغات

۳۲۷ داستان

۳۲۹ تفسیر:

۳۳۱ [سوره البقره (۲): آیه ۹۰]

۳۳۱ اشاره

۳۳۱ [ترجمه]

۳۳۱ شرح لغات

تفسیر: ۳۳۱

[سوره البقره (۲): آیه ۹۱] ۳۳۵

اشاره ۳۳۵

[ترجمه] ۳۳۵

تفسیر ۳۳۵

[سوره البقره (۲): آیه ۹۲] ۳۳۸

اشاره ۳۳۸

[ترجمه] ۳۳۸

تفسیر ۳۳۸

[سوره البقره (۲): آیه ۹۳] ۳۴۰

اشاره ۳۴۰

[ترجمه] ۳۴۰

شرح لغات ۳۴۰

تفسیر ۳۴۰

اشاره ۳۴۰

مرجع ضمیر در «قالوا» کیست؟ ۳۴۲

[سوره البقره (۲): آیه ۹۴] ۳۴۵

اشاره ۳۴۵

[ترجمه] ۳۴۵

شرح لغات ۳۴۵

تفسیر: ۳۴۵

[سوره البقره (۲): آیه ۹۵] ۳۴۷

اشاره ۳۴۷

[ترجمه] ۳۴۷

تفسیر: ۳۴۸

[سوره البقره (۲): آیه ۹۶] ۳۵۰

۳۵۰ اشاره

۳۵۰ [ترجمه]

۳۵۰ شرح لغات:

۳۵۰ تفسیر:

۳۵۰ اشاره

۳۵۳ آنچه از آیه استفاده میشود

۳۵۳ [سوره البقره (۲): آیات ۹۷ تا ۹۸]

۳۵۳ اشاره

۳۵۳ [ترجمه]

۳۵۳ داستان

۳۵۴ تفسیر

۳۵۸ [سوره البقره (۲): آیه ۹۹]

۳۵۸ اشاره

۳۵۸ [ترجمه]

۳۵۸ شرح لغات

۳۵۸ داستان

۳۵۸ تفسیر

۳۶۰ [سوره البقره (۲): آیه ۱۰۰]

۳۶۰ اشاره

۳۶۰ [ترجمه]

۳۶۰ شرح لغات

۳۶۰ تفسیر

۳۶۲ [سوره البقره (۲): آیه ۱۰۱]

۳۶۲ اشاره

۳۶۲ [ترجمه]

۳۶۲ تفسیر

۳۶۷ [سوره البقره (۲): آیه ۱۰۲]

۳۶۷ اشاره

۳۶۷ [ترجمه]

۳۶۷ شرح لغات:

۳۶۷ تفسیر

۳۶۷ اشاره

۳۸۰ آنچه از آیه شریفه استفاده میشود

۳۸۰ حقیقت سحر چیست؟

۳۸۱ [سوره البقره (۲): آیه ۱۰۳]

۳۸۱ اشاره

۳۸۱ [ترجمه]

۳۸۱ شرح لغات

۳۸۱ تفسیر

۳۸۳ [سوره البقره (۲): آیه ۱۰۴]

۳۸۳ اشاره

۳۸۳ [ترجمه]

۳۸۳ شرح لغات

۳۸۳ تفسیر

۳۸۳ اشاره

۳۸۶ نکته

۳۸۶ [سوره البقره (۲): آیه ۱۰۵]

۳۸۶ اشاره

۳۸۶ [ترجمه]

۳۸۶ شرح لغات

۳۸۶ تفسیر

۳۸۸ [سوره البقره (۲): آیه ۱۰۶]

۳۸۸ اشاره

۳۸۸ [ترجمه]

۳۸۸ شرح لغات

۳۸۸ تفسیر

۳۸۹ اشاره

۳۹۰ حقیقت نسخ

۳۹۶ آنچه از آیه استفاده میشود

۳۹۶ ارتباط این آیه با آیات گذشته

۳۹۷ [سوره البقره (۲): آیه ۱۰۷]

۳۹۷ اشاره

۳۹۷ [ترجمه]

۳۹۷ شرح لغات

۳۹۷ تفسیر

۳۹۹ [سوره البقره (۲): آیه ۱۰۸]

۳۹۹ اشاره

۳۹۹ [ترجمه]

۳۹۹ شرح لغات:

۴۰۱ داستان

۴۰۲ تفسیر

۴۰۲ اشاره

۴۰۲ ارتباط این آیه با آیه پیشین

۴۰۳ [سوره البقره (۲): آیه ۱۰۹]

۴۰۳ اشاره

۴۰۳ [ترجمه]

۴۰۳ شرح لغات

۴۰۳ داستان

تفسیر ۴۰۳

[سوره البقره (۲): آیه ۱۱۰] ۴۰۸

اشاره ۴۰۸

[ترجمه] ۴۰۸

تفسیر ۴۰۸

[سوره البقره (۲): آیه ۱۱۱] ۴۱۰

اشاره ۴۱۰

[ترجمه] ۴۱۰

شرح لغات ۴۱۰

تفسیر ۴۱۰

اشاره ۴۱۰

آنچه از آیه استفاده میشود ۴۱۴

[سوره البقره (۲): آیه ۱۱۲] ۴۱۴

اشاره ۴۱۴

[ترجمه] ۴۱۴

شرح لغات: ۴۱۴

تفسیر ۴۱۴

[سوره البقره (۲): آیه ۱۱۳] ۴۱۶

اشاره ۴۱۶

[ترجمه] ۴۱۶

داستان ۴۱۶

تفسیر: ۴۱۷

درباره مرکز ۴۲۰

مشخصات کتاب

سرشناسه : طبرسی، فضل بن حسن، ۴۶۸ - ۵۴۸ ق.

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه تفسیر مجمع البیان/ تالیف ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی ؛ ترجمه و نگارش از احمد بهشتی ؛ تصحیح و تنظیم موسوی دامغانی.

مشخصات نشر : تهران : فراهانی ، ۱۳ - .

مشخصات ظاهری : ج.

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی توصیفی

یادداشت : فهرست نویسی براساس جلد هفتم: ۱۳۵۲.

شناسه افزوده : بهشتی، احمد، ۱۳۱۴ -، مترجم

شناسه افزوده : موسوی دامغانی، محمد، مترجم

شماره کتابشناسی ملی : ۱۵۸۷۹۰۷

ص : ۱

علم تفسیر قرآن

اشاره

لغت تفسیر موضوع و فائده آن چرا بتفسیر نیازمندیم اختلاف سلیقه مفسران اقسام تفسیر نویسندگان تفسیر تا قرن ۱۴ کلمه تفسیر، از ماده و ریشه «فسر» بمعنای کشف و روشن نمودن است.

بعضی آن را از اصل «سفر» که آن نیز عبارت از کشف و ظهور است چنان که گویند «أسفر الصبح» یعنی صبح ظاهر شد، گرفته اند.

کلمه تأویل

کلمه تأویل بمعنای بازگرداندن و از اصل «أول» (بازگشتن) جدا شده است قاموس (۱) محیط: تأویل کلام همان تفسیر و بیان آن میباشد، بنا بر این تأویل با کلمه تفسیر در معنی فرق ندارد.

قاموس و مجمع البحرین تفسیر را بیان مطلب مشکل و پرده برداشتن از آن و تأویل را برگرداندن یکی از دو معنا بدیگری میداند.

اما در اصطلاح دانشمندان کلمه تفسیر در دو مورد بکار رفته است:

۱- در فن بدیع که متکلم سخنی میگوید و کلامی میآورد که بتنهایی و مستقلاً معنای مورد نظر از آن فهمیده نمیشود و نیازمند جمله و کلام دیگری است که آن را روشن کند و تفسیر نماید و این نوع تفسیر خود یکی از محسنات معنوی است و در فن بدیع از آن بحث شده است و مربوط بفن ماست.

ص: ۱

۱- ۱) کتاب لغت معروف.

۲- در مورد علم قرآن و شرح و شناسایی احکام و معانی آن، و تفسیر بدین معنی مورد توجه ما است و تعریفهای مختلفی برای آن بیان شده است بعضی میگویند:

تفسیر دانستن قواعد و اصولی است که بسبب آن معانی کلام خدا از امر و نهی و مانند آن فهمیده میشود.

فخر رازی میگوید: تفسیر علمی است که میخواهد مراد خدا را از قرآن مجید روشن کند و همین تعریف را تفتازانی دارد و میگوید علمی است که بحث میکند از احوال الفاظ قرآن از نظر دلالت بر آنچه مراد و منظور از آن است.

ابو حیان برای تفسیر تعریفی جامع تر و وسیعتر آورده و علم تجوید را در آن داخل کرده است او میگوید علمی است که از چگونگی قرائت و خواندن الفاظ قرآن و پی بردن به سؤالات و احکام و حالات کلمات بتنهایی و یا در جمله و معانی آن کلمات در دو حالت بحث میکند.

زرکشی در تعریف تفسیر به بیان آنچه تفسیر بدان نیازمند است پرداخته و میگوید تفسیر علمی است که بوسیله آن، کتاب نازل بر قلب محمد (قرآن) دانسته میشود و با شناسایی اسباب نزول آیات و ناسخ و منسوخ و در دست داشتن قواعد صرف و نحو و قرائت میتوان معانی و احکام و حکم آن را فهمید.

علامه تفتازانی هیچکدام از این تعریفها را نپسندیده و میگوید اینها باصطلاح جامع و مانع نیستند و خود در تعریف تفسیر میگوید: تفسیر شناختن کلام خدا است از نظر قرآن بودن و دلالت آن بر آنچه بطور یقین و یا بصورت گمان مراد و مقصود خدا است.

ولی با توجه به اینکه علم تفسیر در ضمن بیان آیات به بیان مسائلی از علوم مختلف می پردازد نمی توان برای آن تعریفی کامل و جامع آورد.

موضوع و فائده این علم

موضوع علم تفسیر، کلام خدا و غرض از آن، بدست آوردن قدرت و توانایی بر استنباط صحیح احکام شرعی از این کتاب آسمانی است.

بدیهی است که خداوند جهان و انسان را بی فائده و بدون در نظر گرفتن هدفی نیافرید او انسان را آفرید تا بفرمانش گردن نهد و از گناهان دوری کند و بمقرراتی که خدا برای سعادت و تمام شدن حجت بر او از راه وحی برایش معین کرده عمل کند.

خدا در انسان نیروی عقل قرار داد تا چراغ روشن فرا راهش باشد و باو دست و پا داد تا آنچه فهمیده انجام دهد و بالاترین و پر ارزش ترین ثمرات و نتیجه های عقل و اعضاء سالمی که خدا داده آنست که انسان از راه علم و عمل بسعادت همیشگی و رستگاری واقعی در زندگی مادی و معنوی و معاش و معاد برسد.

خداوند راه سعادت را برای بندگان خود بیان کرده و اعمالی را که از او دوست دارد و فائده اش بخود او باز میگردد بوسیله شرایع الهیه بر زبان فرستادگان بزرگ معین نمود.

بر این فرستادگان که پایه گذاران قانون و شریعت بودند خداوند کتابی که جامع آن قوانین و بزبان خود مردم باشد نازل نمود تا آنان را از تاریکیهای جهل و نادانی بروشنایی ایمان و یقین در آورد و مردم کلام خدا را بشنوند و احکامش را بفهمند و آنچه در این کتاب مجمل و نیازمند به توضیح باشد همین فرستاده آن را برای مردم واضح میکند، انبیاء نیز جانشینان خود را علم کتاب آموختند تا مرجعی برای بیان معانی کتاب و تفسیر مبهمات آن باشند و در تاریکیهای بدعت و جهل انوار درخشنده آنان فرا راه عقول قرار گیرد و در برابر بدعت گذرانی که همه چیز را با دلخواه تفسیر و توجیه می کنند سدّ محکمی باشند و آیات قرآن را آن چنان که خدا میخواهد معنی کنند نه مانند دسته هایی که در اسلام پدید می آمدند و مطابق میل و هوس خود آنچه خواستند در آیات گفتند، مثلاً آیه کریمه: «رَبَّنَا وَ لَا تُحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ» را به عشق و حبّ بر گردانده اند.

یا اینکه آیه «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» را به این صورت نوشته ****من ذل ذی (کسی که خوار کند این را یعنی نفس را)یشف

(شفا می یابد) ع(بفهم و درک کن) بدیهی است اینگونه تأویلات چقدر بی ارزش است و از همین جهت رسول اکرم شدیداً نهی میکرد که مردم قرآن را با رأی و فکر خود تفسیر نکنند و هر که آن را با میل خود تأویل کند جایگاهش عذاب و آتش است و در عصر نبوت صحابه از رسول اکرم آنچه مربوط به تفسیر و بیان قرآن و شناسایی معنی و حقیقت آیات بود فرا می گرفتند.

و سنت و احادیث نبوی در این زمینه فراوان شد و باستناد آن احادیث علم تفسیر قرآن که مورد عنایت شدید مسلمین قرار گرفت پدید آمد و چون هدف و نتیجه اش فهمیدن مقصود آیات و کلمات خدا است اشرف از همه علوم و پر ارزش ترین آنها است

سبب احتیاج

شکی نیست که کتاب آسمانی اسلام بر آورنده آن که عرب بود بزبان و اسلوب و روش عربی نازل شد و در میان لغات عرب که اختلاف زیاد با هم دارند مثلاً لغت فلان قبیله با لغت قریش و لغت مردم یمن با لغت مردم حجاز متفاوت است.

قرآن بلغت قریش-قبیله رسول اکرم-که فصیح ترین لغت عرب بود نازل شد ولی پاره ای الفاظ از لغات غیر قریش نیز در آن دیده میشود.

محقق بزرگ صاحب تفسیر مجمع البیان معنای این حدیث را از رسول اکرم که فرمود: «قرآن بر هفت حرف نازل شده است» و برخی روایات اضافه میکند:

«پس در آن جدال نکنید که جدال کفر است» بر همین معنی حمل میکنند که منظور از هفت حرف همان لغات عرب است، بعضی دیگر گفته اند منظور لغتهای قریش و نزدیکان و وابستگان آنان است.

برخی دیگر معتقدند که مقصود رسول اکرم از هفت حرف اختلاف لحن و لهجه قبیله های عرب است و هر قبیله و قومی میتواند مطابق لحن و لهجه خود قرآن را بخواند ولی بیشتر باختلاف قرائت ها معنی کرده اند.

بهر حال برای این حدیث هر معنایی کنیم این مطلب مسلم است که قرآن با اسلوب و نظم و روش اعجاز آمیز و در عالیت ترین سطح از فصاحت و بلاغت بلغت عرب

نازل شد و اگر اجمال و ابهامی در پاره از آیات دیده میشود خود نیز نشانه نوعی فصاحت است زیرا گوینده و نویسنده فصیح ماهر از یک نواخت بودن سخن و جمله که طبعاً ملال آور و خسته کننده است پرهیز دارد و در میان مطالب گاه با شرح و تفصیل وارد میشود و گاهی بطور مختصر و کوتاه میگوید و میگذرد. گاهی نتیجه های طبیعی مطالب قبل را چون قرینه و قیدی برای جمله های بعد می گیرد و گاهی بر قرینه های حالی آشکار و احیاناً پنهان تکیه می کند و گاهی مقدماتی را بیان میکند و نتیجه گیری از آنها را بعهده استعدادها و افکارها قرار میدهد که همه اینها از فنون فصاحت است و طبعاً نوعی ابهام برای کسانی که آشنای باین نوع دقایق بیانی نباشند پیش میآورد و ممکن است لوازم جمله ها برای کسانی که آشنای باین نوع قواعد بیان و بلاغت نیستند پوشیده و پنهان بماند و درک این مطالب که از لوازم سخن است نسبت به توانایی فکری اشخاص مختلف میباشد.

این روش قبل از قرآن بین فصحاء عرب معمول بوده و سخن را طوری بیان میکردند که وجوه و احتمالاتی در آن میآمد.

ابن قتیبہ در کتاب «مشکلات قرآن» میگوید گوینده و خطیبی از عرب وقتی میخواست در صحنه های مختلف جنگ و صلح و نکاح جمله ای بگوید و خطبه ای بخواند گفتارش را از آغاز تا انجام بیک شکل و سبک نمیآورد گاه مختصر و گاه طولانی بعضی کلمات را مبهم میگفت تا فکر شنونده را بیشتر جلب کند و بعضی مطالب را آن چنان واضح و روشن میکرد که همه درک میکردند گاهی با کنایه و گاه با صراحت تا هر کس بمقدار استعدادش درک کند اگر چنین نمیکرد و یک نواخت میگفت سخن او از ارزش فصاحت میافتاد.

نویسندگان نیز می بینیم که به پیروی از همین روش میخواهند با الفاظی کوتاه معانی طولانی و مفصلی را بیان کنند و در نتیجه کتابشان مجمل و نیازمند بشرح و تفصیل از طرف خود آنان و یا دیگری میشود و احیاناً کلامشان تا آن درجه اجمال پیدا میکند که در بیان منظور آن بین خود شارحان اختلاف پدید میآید و چاره ای جز شرح و توضیح خود نویسنده نیست.

و گاهی اجمال آن چنان زیاد است که شرح آن با مطلب مورد نظر وفق نمیدهد و معنا را واضح نمیسازد.

دانشمندانی را می بینیم که با عنایت و علاقه خاصی مجالس و انجمنهایی تشکیل میدادند برای شرح و توضیح کلام خطبا و شعرا تا راز و رمز آن کلمات را روشن سازد و در تمام آن موارد هیچکس صاحب آن سخن مجمل را سرزنش نمیکرد تا وقتی از حدود موازین ادبی خارج نشده بود با توجه باین اصل ادبی روشن میشود در محیط فصاحت و بلاغت عربستان که تفنن و تنوع سخن و اجمال و تفصیل گویی آن از ارکان محسنات کلام بحساب میآمد اگر قرآن با سبکی روان و ساده و یک نواخت و در خور فهم عالم و عامی نازل میشد در این بازار ارزش و قیمتی نمی یافت و با رد افکار مواجه میگشت و گردنها در برابر آن خاضع نمی گشت و قهراً اثر هدایتی که از آن منظور بود حاصل نمیشد.

در اسلوب حیرت انگیز و اعجاز آمیز قرآن استعارات و کنایات و مجارات با سبکی دلنشین و جذاب بکار رفته که هر کس بمقدار استعداد و توانایی فکر بیش از آنها مطلبی می فهمد و روی این اصل گاهی دیده میشود اختلاف در فهم آیات پیش میآید یکی معنایی را می فهمد و بر درستی فهمش دلیل میآورد که دیگری درست در جهت عکس آن مطلب را درک کرده و او نیز بر صحت فکر خود دلیل ذکر میکند.

اینجا است که چاره ای جز مراجعه بخاندان وحی و رسالت و اهل ذکر و راسخان در علم نیست. در قرآن آیات محکم (روشن و واضح) و متشابه (پیچیده و مجمل) و ناسخ و منسوخ و مجمل و مبین و عام و خاص و احکام و واجبات و مستحبات و مواعظ و امثال و حکم و مانند آن دیده میشود آیات مربوط بمواعظ و قصص معنایش واضح است و چندان نیازی به توضیح ندارد و قبل از آنکه اسلام توسعه یابد و لغت های ملت های دیگر وارد در لغت عرب شود اعراب اصیل روی همان ملکه فطری و طبیعی در فهم این دسته از آیات نیازمند به چیزی نبودند و خود می فهمیدند.

فهم آیات مربوط به فرائض و ناسخ و منسوخ و مانند آن جز با رجوع به رسول

اکرم و اوصیائش امکان نداشت حتی در زمان وحی و لذا سنت نبوی، شارح و متمم کتاب و بیان کننده واجب و مستحب قرآن می باشد و در عصر رسول اکرم آن احادیث جمع آوری و منظم شد.

□

ولی بعد از رسول اکرم دسته از یهود چون عبد الله بن سلام و کعب الاحبار و وهب بن منبه و امثال آنان و نیز مشرکانی از عرب که علوم خود را از یهود می گرفتند اسلام آوردند اینان آیات مربوط به داستانها و مواظ را که گفتیم نیاز به مراجعه به احادیث نبوی نداشت و با معلومات قبلی خود توجیه و تفسیر میکردند و قصه های مجمل قرآن را با آنچه از توراه میدانستند می آمیختند و تفصیل میدادند و بیشتر مردم هم به آنان احترام میکردند و مطالبشان را می پذیرفتند روی این جهت روایات اسرائیلی در کتب تفاسیر راه یافت و با احادیث نبوی و ائمه اطهار آمیخته شد و خود مشکلی بوجود آورد.

و بیشتر توجه دانشمندان و محققان هم به آیات احکام و واجبات بود و به قسمتهای دیگر نوعاً اعتنا نداشتند و اگر افراد نادری هم به این صدد می افتادند که این حقائق را روشن کنند آن اندازه توانایی و نیرو نداشتند که در مبارزه با این نوع افکار اسرائیلی که در ذهن بیشتر مردم جا گرفته بود پیروز گردند.

از آنچه گفته شد این نتیجه بدست آمد که ما در فهم آیات قرآن و پی بردن به مبانی و حقایق آن به تفسیر نیازمندیم.

اختلاف سلیقه مفسران

نه هر کس که قلم بدست گرفت میتواند از عمل تفسیر بر آید مفسر باید اطلاعات کامل عربی و قرآنی داشته باشد عالم معروف زمخشری میگوید: علماء و دانشمندان شرایطی برای تفسیر و مفسر بیان کرده اند که هر کس آنها را نداشته باشد صلاحیت تفسیر ندارد آنان میگویند مفسر باید در ۱۵ علم بطور کامل وارد باشد از اینقرار:

۱- لغت ۲- نحو ۳- صرف ۴- اشتقاق ۵- معانی ۶- بیان ۷- بدیع ۸- قرائت ۹- اصول دین ۱۰- اصول فقه ۱۱- اسباب نزول و

قصص ۱۲- ناسخ و منسوخ ۱۳- فقه ۱۴- احادیثی که مجملات قرآن را واضح میکند ۱۵- علوم الهامی که در نتیجه عمل بآنچه آموخته شده برای شخص حاصل میشود.

در بین کسانی که جامع همه این شرایط بوده و اهلیت برای تفسیر داشته اند اشخاصی دیده میشوند که بیشتر به یک جهت مثل بیان یا نحو و صرف و مانند آن توجه نموده اند.

مثلاً تفسیر کشاف زمخشری را می بینم با قدرت کامل نویسنده اش چطور بیشتر به قسمتهای بیانی پرداخته است تا آنجا که کشاف به یک کتاب بیانی نزدیکتر است تا بیک کتاب تفسیر.

برخی بیشتر به نحو و اعراب پرداخته اند بعضی احکام فقهی بیشتر مورد توجهشان بوده و همین طور دسته ای به قصص و جمعی به علوم فلسفی عنایت داشته اند بطوری که این نوع تفسیرها که هر کدام یک جهت را هدف خود قرار داده اند بقدری از هم فاصله دارند که گویی هر کدام در موضوعی نوشته شده است غیر از موضوع دیگری و از مجموع آنها دائرة المعارفی بدست می آید.

صاحب کتاب: «کشف الظنون» در این باب میگوید: بعضی از مفسران کتابشان را از آنچه مربوط به فنّ خود آنهاست پر کرده اند مثل اینکه قرآن که بیان کننده و بنیان هر چیزی است فقط برای بیان آن فنون آمده است یکی بقواعد نحوی دیگری بمسائل تاریخی سومی به احکام فقهی و در این میان صاحبان علوم عقلی و مخصوصاً امام فخر رازی تفسیرشان را از اقوال فلاسفه و حکما و استدلال های آنان در مسائل مختلف فلسفی پر کرده اند و همانطور که ابو حیان در باره تفسیر فخر رازی میگوید او مطالبی طولانی و مفصل را در کتابش جمع کرد که در تفسیر ابداً نیازی به آنها نیست و بعضی از علماء در باره تفسیر فخر رازی میگویند:

«در این کتاب همه چیز جز تفسیر هست» روش مفسرین قدیم و صدر اسلام این بود که اقوال را نقل میکردند و سپس

به ذکر احادیث و بیان معانی آیات می پرداختند. ولی لغات و الفاظ را بیان نمیکردند و آنها را به فهم طبیعی عرب اصیل این دوره که گفتیم هنوز با اهل زبانهای دیگر نیامیخته بودند و گذار میکردند در این زمان هنوز زبان عربی بصورت علم و فن در نیامده و قواعد و قوانین برای آن نوشته نشده بود و استعمالات بیشتر روی ذوق و سلیقه بود.

بتدریج کتب تفسیری زیاد شد و با داخل شدن لغت های ملل دیگر دوران زبان خالص و فصیح عربی پایان یافت و کم کم بحث قسمت های ادبی قرآن از ارکان تفسیر شمرده شد.

در قرن ششم هجری زمخشری کتاب کشاف را تألیف کرد و در آن فنون-بلاغت و نکته های بدیعی قرآن را بطور کامل و مبسوط نوشت و حقاً در باب خود پر ارزش و سودمند است.

پس از زمخشری علامه بزرگ طبرسی در قرن پنجم کتاب مجمع البیان را در نهایت درجه درستی و محکمی با روشی کامل و عالی نوشت و بترتیب لغت و اعراب و نظم آیات و سبب نزول و معانی هر یک از آیات را بیان کرد در تفصیل معانی نه بسمت افراط گرائیده تا دچار زیاده گویی شود و نه در جهت تفریط افتاده تا در بیان مطلب و مراد کوتاه آمده باشد.

مجمع البیان یکی از بهترین کتابهای تفسیر است که با اسلوب و ترتیب جالب نوشته شده است و در هر باب اقوال را بدون آنکه مورد ردّ و اعتراض قرار دهد نقل میکند و اختیار و ترجیح یک قول را بعهدۀ فکر و ذهن خواننده قرار میدهد تا در او اگر ملکه تشخیص و اختیار نیست پدید آید.

اقسام تفسیر

قبلاً گفتیم که بعد از آمیختن زبانهای دیگر به زبان عربی و از دست رفتن ملکات فطری عرب بحث از الفاظ و لغت و اعراب و مانند آن داخل در کتابهای تفسیر و قسمتی از مباحث آن شد و قسمت دیگر بحث از ناسخ و منسوخ و اسباب نزول و مقاصد

آیات و نحوه قرائت ها و بیان آنچه مربوط به قصص و وقایع گذشته و آینده است و سند و مدرک در این قسمت از تفسیر سنت نبوی و احادیث ائمه علیهم السلام میباشد جز آیاتی که در مورد قصص و یا برای ارشاد افکار و بکار انداختن عقل ها در شناسایی خدا و مسائلی مانند آنست و یا آیاتی که در مورد مواعظ و حکمتها آمده است که چون این آیات معنای روشن و ظاهری دارند تفسیر آنها نیاز به سنت و حدیث ندارد و اما در آیات متشابه هیچ چاره ای جز مراجعه بآهل بیت وحی نیست.

تفسیر برای چیست؟

صاحب کشف الظنون تفسیر رأی را پنج نوع میداند:

- ۱- تفسیر آیات با اطلاع نداشتن از علومی که تفسیر بدانها نیاز دارد.
- ۲- تفسیر آیات متشابهی که جز خدا حقیقت آنها را نمیداند.
- ۳- تفسیر آیات را تابع اعتقادات مذهبی قرار دادن و مطابق آنها معنی کردن اگر چه بصورتی ضعیف باشد.
- ۴- ادّعای قطعی به اینکه حتماً مراد و منظور خدا همین است.
- ۵- تفسیر بر اساس استحسانات عقلی و ذوق و سلیقه شخصی.

اقسام تفسیر از نظر ابن عباس

ابن عباس تفسیر را به چهار دسته تقسیم کرده است:

- ۱- تفسیری که همه باید بدانند یعنی قسمت مهمی از ادله توحید و احکام و دستورات.
- ۲- تفسیری که مخصوص عرب زبانان است که همان دانستن حقیقت لغات و خصوصیات کلام است.
- ۳- تفسیری که علماء و دانشمندان میدانند و آن تأویل متشابهات و فروع احکام است.
- ۴- تفسیری که جز خدا کسی نمیداند مانند آنچه مربوط بغیب و زمان رستاخیز و مانند آن است.

اولین کسی که از شاگردان اسلام در باره معانی قرآن سخن گفت و داناترین آنان به این کتاب آسمانی بود همانا علی بن ابی طالب (ع) است.

ابن مسعود میگوید: قرآن بر هفت حرف نازل شد و نیست حرفی جز اینکه ظاهر و باطن دارد و علم ظاهر و باطن قرآن نزد علی علیه السلام بود.

□
دومین مفسر عبد الله بن عباس است که او ترجمان قرآن و وارث دو سوّم از علوم رسول اکرم است و رسول اکرم برایش دعا کرد و گفت: خدایا او را در دین فهم و فقیه گردان و به او علم بتأویل عنایت فرما.

از ابن عباس روایات فراوانی در باره تفسیر نقل شده که میتوان گفت نیمی از احادیث تفسیر از او است.

□
سوّمین مفسر عبد الله بن مسعود است که مقامی ارجمند بین مفسرین دارد و پس از ابن عباس بیشتر روایات تفسیر از او است.

ابی بن کعب نیز یکی از چهار نفری است که در عهد رسول اکرم قرآن را جمع آوری و همو مقّدم قراء است.

غیر از این چهار نفر افراد دیگری از صحابه رسول اکرم بودند که در تفسیر مطلبی بیان کرده اند ولی آنچه از آنان نقل شده کم است.

مفسر از تابعین (۱) کسانی که از تابعین در تفسیر قرآن وارد بودند و شهرت فراوانی در این زمینه کسب کردند در درجه اوّل:

علی بن ابی طلحه شاگرد ابن عباس، قیس بن مسلم کوفی، مجاهد بن جبر مکی، قتاده بن دعامة و اسماعیل بن عبد الرحمن کوفی و عکرمه و پس از آنها طاوس بن کیسان یمانی. که ابن تیمیه او را داناترین مردم در تفسیر میدانند و عطاء بن ابی ریح مکی و جابر بن یزید جعفی و محمّد بن سائب کلبی که علامه زمانش بود و حسن

ص: ۱۱

بصری که در شهرت نیاز به بیان ندارد و مالک بن انس و عامر شعبی و عطاء بن ابی سلمه و سلیمان بن مهران و ابو العالیه رفیع بن مهران و ضحاک بن مزاحم و عطیه بن سعید و بسیاری افراد دیگر که نام بردن از همه آنها مقدور نیست.

نویسندگان تفسیر تا قرن ۱۴ هجری

اشاره

اولین کتاب تفسیر

اولین کسی که کتاب در تفسیر نوشت در زمان تابعین سعید بن جبیر متوفی سال ۴۶ هجری است که قتاده او را داناترین تابعین در تفسیر میدانند و سیوطی آن را در کتاب «اتقان» نقل میکند.

قرن دوم

ابو محمد اسماعیل بن عبد الرحمن کوفی قرشی متوفی سال ۱۲۷ هجری دومین کسی است که تفسیر نوشت و سیوطی آن را بهترین تفسیر معرفی میکند.

سپس محمد بن سائب کلبی متوفی سال ۱۴۶ تفسیری بزرگ و جامع نوشت.

ابن ندیم میگوید: ابو حمزه ثمالی که از یاران امام سجاد علیه السلام است دارای کتابی در تفسیر بوده است و نیز ابو بصیر که از یاران امام صادق علیه السلام است کتابی بزرگ و عالی در تفسیر نوشت و جابر بن یزید جعفی متوفی سال ۱۲۷ است و شعبه بن حجاج و سفیان بن عیینه و مجاهد کسانیند که در تفسیر کتاب نوشتند در همین قرن میان تابعین این عده شهرت بسزایی در تفسیر یافتند.

□

عبد الملک بن جریح، زید بن اسلم، مقاتل ازدی، وکیع بن جراح، ابو عبد الله محمد بن عمر واقدی متوفی سال ۲۰۷ صاحب کتاب «الرغیب فی علوم القرآن»

قرن سوم

محمد بن جریر طبری صاحب تفسیر معروف که کتابش چون دریایی است و همه مفسرین بعدی از آن استفاده کرده اند.

ابن شهر آشوب در کتاب «معالم العلماء» میگوید: محمد بن خالد برقی باستاند

آنچه امام حسن عسکری علیه السلام میفرمود کتابی در تفسیر داشت.

این عده نیز از مفسرین در همین قرن بودند:

علی بن ابراهیم قمی و محدث معروف محمد بن یزید و ابو سعید بن راهویه.

قرن چهارم

نیشابوری و ابو الحسن اشعری یکی از پیشوایان اهل سنت و علی بن عیسی نحوی معروف و ابو هلال عسکری و عبد الله بن محمد کوفی و ابن حیان و ابن فورک.

قرن پنجم

شیخ الطائفه ابو جعفر محمد بن حسن طوسی صاحب کتاب «البيان الجامع لکُلِّ عُلُوم القرآن» و سید رضی صاحب کتاب: «حقائق التنزیل و دقائق التأویل» و امام الحرمین ابو العالی الجوینی و عبد الملك ثعالبی.

قرن ششم

زمخشری صاحب کتاب «الکشاف» که در نوع خود بی نظیر است و طبرسی صاحب کتاب «مجمع البیان» که شهرت فراوانی دارد و ابو البقاء عکبری و ابو محمد بغوی و ابن الدهان.

قرن هفتم

بیضاوی نویسنده کتاب «انوار التنزیل» که دانشمندان بر آن تعلیقه و شرح نوشته و محی الدین عربی صاحب کتاب فتوحات و ابن عقیل نحوی و محمد بن سلیمان بلخی.

قرن هشتم

شیخ بدر الدین زرکشی فقیه شافعی و ابن کثیر اسماعیل بن عمر قرشی و ابو حیان اندلسی صاحب «کتاب البحر و النحر» در تفسیر و محمد بن عرفه مالکی و ابن نقاش.

قرن نهم

بقاعی صاحب «نظم الدرر فی تناسب الآی و السور» و مولی جامی و برهان الدین بن جماعه و علاء الدین القراءانی صاحب بحر العلوم در تفسیر، و سیوطی صاحب کتاب «الاتقان فی علوم القرآن».

قرن دهم

علی بن یونس نباطی صاحب کتاب مختصر مجمع البیان و ابن کمال پاشا و ابو-السعود عمادی صاحب کتاب تفسیر: «ارشاد العقل السليم الى مزايا الكتاب الكريم» که شهرت فراوانی یافت و زکریا بن محمد انصاری.

قرن یازدهم

شیخ علی قاری و شیخ حسن بورینی و شیخ بهاء الدین عاملی کرکی صاحب تفسیر: «عين الحياه» و شیخ خیر الدین رملی و شهاب خفاجی.

قرن دوازدهم

عبد الغنی نابلسی صاحب کتاب: «التحرير الحاوی فی شرح تفسیر البیضاوی» و سید هاشم بحرانی صاحب «البرهان فی تفسیر القرآن».

قرن سیزدهم

آلوسی صاحب کتاب تفسیر مشهور «روح المعانی» و سید محمود حمزوی مفتی دمشق صاحب کتاب «درّ الاسرار» تفسیری که آن را با حروف بدون نقطه نوشته است و احتیاج زیاد به شرح و توضیح دارد.

قرن چهاردهم

محقق و علامه معروف محمد عبده مفتی مصر که دانشجویان دانشگاه الازهر قاهره از درس او که دارای سبکی دلپذیر و حاکی از اطلاع وسیع و جامعیت او بود بهره مند میشدند و محمد رشید رضا از شاگردان نامی عبده است که مطالب استاد را باضافه تحقیقات خود در مجله المنار مصر منتشر میکرد.

این ها فقط نمونه هایی بود از کتابهای تفسیر و اسامی نویسندگان آن که در پایان این بحث و بعنوان تکمیل آن گفته شد و الاّ نام بردن از همه مفسرین قرآن در هر زمان و بهر زبان و در هر شهر و مکان از عهده شمارش و استقصاء خارج است خداوند کسانی را که در بالا بردن کلام خدا و زنده کردن زبان عربی که حیات و زنده ماندنش جز از راه زنده ماندن کلام خدا نیست کار و کوشش کردند پاداش دهد. احمد رضا

مؤلف مجمع البیان پس از خطبه مفصل مشتمل بر حمد و ثنای الهی و بیان عظمت علم و بویژه علم قرآن و نیز بیان سبب تألیف مجمع البیان، مقدماتی را که مشتمل بر هفت فن است ذکر میکند و دانستن آنها را برای ورود در شناسایی قرآن لازم میدانند و آن فنون از اینقرارند:

فن اول

اشاره

در تعداد آیات قرآن و فائده شناختن آن

آنچه اهل کوفه در شمارش آیات بیان کرده اند صحیح تر از آن است که دیگران گفته اند زیرا آنان از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب گرفته اند.

و آنچه از رسول اکرم نقل شده است که فرمود: فاتحه هفت آیه دارد که یکی از آنها «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» است، قول اهل کوفه را در تعداد آیات سوره حمد تأیید میکند. عدد اهل مدینه منسوب است به ابی جعفر یزید بن قعقاع قاری و شیه بن نصح که مدنی اول و اسماعیل بن جعفر که مدنی اخیر میباشد.

بعضی گفته اند: مدنی اول «حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام و عبد الله بن عمر» و مدنی اخیر ابو جعفر و شیه و اسماعیل میباشد ولی قول اول مشهورتر است.

عدد اهل بصره منسوب است به عاصم بن ابی الصباح جحدری و ایوب بن متوکل که با هم اختلاف ندارند جز در یک آیه و آن «قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ» (۱) است که جحدری بر خلاف ایوب آن را یک آیه شمرده است.

عدد اهل مکه منسوب است به مجاهد بن جبر و به اسماعیل مکی و بعضی گفته اند که عدد آنها بکسی منسوب نیست بلکه در مصاحفشان دیده شده است که بالای هر آیه سه نقطه گذارده اند.

عدد اهل شام منسوب است به عبد الله بن عامر.

و فائده شناختن آیات اینست که خواننده قرآن وقتی با انگشتان خود آنها را

شمرد ثواب بیشتری خواهد داشت و دست و قلب و زبانش با هم اشتغال بقرآن پیدا کرده اند و بی شک روز قیامت گواهی خواهند داد .

فَنّ دوم

اشاره

در اسامی قراء مشهور در شهرها و راویان آنها

اشاره

مدنی: ۱- ابو جعفر یزید بن قعقاع

□ □
ابو جعفر یزید بن قعقاع جزء هفت قاری معروف نیست و میگویند او بر عبد الله بن عباس و بر مولایش عبد الله بن عیاش بن ابی ربیعہ مخزومی خواند و آن دو بر ابی بن کعب خواندند و ابی بن کعب بر رسول اکرم و برای او یک روایت است.

۲- نافع بن عبد الرحمن

نافع بن عبد الرحمن بر ابی جعفر خواند و از او قرآن را فرا گرفت و نیز بر شیبہ بن مصاح و عبد الرحمن بن هرمز اعرج و ابن عباس خواند و برای او سه روایت است.

۱- روایت ورش که عثمان بن سعید است ۲- روایت قالون که عیسی بن مینا است ۳- روایت اسماعیل بن جعفر

□ مکی: تنها عبد الله بن کثیر

□
مکی تنها عبد الله بن کثیر است که بر مجاهد خواند و مجاهد بر ابن عباس و برای او سه روایت است.

۱- روایت بزّی ۲- روایت ابن فلیح ۳- روایت ابی الحسین قواس و وقتی دو قاری مکی و مدنی با هم باشند میگویند: «حجازی»

کوفی: ۱- عاصم بن ابی النجود بهدله

عاصم که برای او دو روایت است ۱- روایت حفص بن سلیمان بزّاز ۲- روایت ابی بکر بن عیاش، و برای ابی بکر بن عیاش سه روایت است ۱- روایت ابی یوسف اعشی ۲- روایت ابی صالح برجمی ۳- روایت یحیی بن آدم-

و برای حفص چهار روایت است ۱-روایت ابی شعیب قواس ۲-روایت هییره تمّار ۳-روایت عبید بن صباح ۴-روایت عمرو بن صباح.

۲- حمزه بن حبيب زیات:

□
برای این حمزه هفت روایت است: ۱-روایت عجلّی عبد الله بن صالح ۲-روایت رجاء بن عیسی ۳-روایت حمّاد بن احمد ۴-روایت خلّاد بن خالد ۵-روایت ابی عمر دوری ۶-روایت محمّد بن سعدان نحوی ۷-روایت خلف بن هشام.

۳- ابو الحسن علی بن حمزه کسایی

برای او شش روایت است ۱-روایت قتیبّه بن مهران ۲-روایت نصیر بن یوسف نحوی ۳-روایت ابی الحارث ۴-روایت ابی حمدون زاهد ۵-روایت حمدون بن میمون زجاج ۶-روایت ابی عمر دوری.

۴- خلف بن هشام بزاز

خلف جزء هفت قاری معروف نیست.

عاصم: بر ابی عبد الرحمن السلمی و او بر علی بن ابی طالب خواند.

□
و نیز بر اعمش. سلیمان بن مهران و او بر یحیی بن رثاب و او بر علقمه و مسروق و اسود بن یزید و آنها بر عبد الله بن مسعود خواندند. و حمزه نیز بر حرمان بن اعین و او بر ابی الاسود دوئلی و او بر علی بن ابی طالب خواند.

کسایی بر حمزه خواند و از مشایخ حمزه ابن ابی لیلی را دیده و بر او و بر ابان بن تغلب و عیسی بن عمرو دیگران نیز خواند.

بصری ۱- ابو عمرو بن علاء

که برایش سه روایت است ۱-روایت شجاع بن ابی نصیر ۲-روایت عباس بن فضل ۳-روایت یزیدی یحیی بن مبارک و برای یزیدی شش روایت است ۱-روایت ابی حمدون زاهد ۲-ابی عمر دوری ۳-اوقیه ۴-ابی نعیم غلام شحاده ۵-ابو ایوب حناط ۶-ابی شعیب سوسی. و از بصره است: یعقوب بن اسحاق حضرمی و ابو حاتم سهل بن محمّد سجستانی

این دو نفر از هفت قاریان معروف نیستند، و برای یعقوب سه روایت است ۱-روایت روح ۲-روایت زید ۳-روایت رويس.

وقتی اهل کوفه و بصره با هم باشند میگویند: «عراقی»

□
شامی تنها عبد الله بن عامر یحصبی

او بر مغیره بن ابی شهاب مخزومی و مغیره بر عثمان بن عفان خواند و برای او دو روایت است ۱-روایت ابن ذکوان ۲-روایت هشام بن عمار .

چرا قرائت اینان سند شد؟

اشاره

بدو سبب مردم بقرائت اینان اعتماد کرده و بدانها اقتداء و پیروی نمودند.

سبب اول

مقام شامخ و صلاحیت علمی آنان باضافه منحصر کردن کار خود باین امر و عنایت و اهمیت زیاد دادن بآن، سبب اول برای قبول و تبعیت دیگران شد و دانشمندان دیگری که پیش از اینان یا همزمانشان بودند و قرائت هایی که بآنان نسبت داده شده ولی جزء شواذ بحساب آمده است چون آنان تنها بقرآن نمی پرداختند و بیشتر به فقه و حدیث و مانند آنها اشتغال داشتند قرائتشان سندیت پیدا نکرد.

سبب دوم

این است که آنان با مقام و موقعیت معروف خود و اطلاعتشان از وجوه مختلف قرآن قرائتشان را حرف به حرف از اول قرآن تا آخر آن از افرادی میگرفتند که بامام یا یکی از قارئان بزرگ مستند میشد.

پس از توجه به این مقدمات باید دانست که ظاهر مذهب امامیه اینست که آنان بر جواز قرائتی که در بین قاریان متداول است اجماع دارند لکن خود، آن قرائتی را اختیار نمودند که همه قراء جایز میدانستند و قرائتی را که فقط از یک نفر بوده دوست نمیداشتند و در اخبار امامیه وارد شده است که: قرآن فقط به یک حرف نازل شده است (۱) اما عامه از رسول اکرم نقل میکنند که فرموده: قرآن به هفت حرف نازل شده است که همه آنها شافی و کافی اند (۲)

ص: ۱۸

۱- ۱) إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ بِحَرْفٍ وَاحِدٍ
۲- ۲) نَزَلَ الْقُرْآنُ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ كُلُّهَا شَافٍ كَافٍ □ □

در تأویل این حدیث وجوهی بیان نموده اند از این قرار:

اول- برخی کلمه «حرف ها» را بمعنای ظاهریش گرفتند و آن را به اختلاف کلماتی که همه آنها دارای یک معنا هستند و یا به اختلاف قرائت ها حمل کرده اند.

اختلاف کلمات چون: «تَعَالَى وَ هُوَ أَمْلَمٌ وَ أَمْلَمٌ» که همه یک معنا دارند (بیا) و در صدر اسلام میتوانستند هر کدام را خواستند بخوانند ولی پس از آن، اجماع کردند که فقط یک کلمه خوانده شود و اجماع آنان حجت شد که غیر آن صورت مورد اجماع ممنوع گردد.

اختلاف قرائت ها

اشاره

اختلاف قرائت ها بر هفت صورت تصور میشود

۱- اختلاف در اعراب کلمات- که تفاوتی در صورت نوشتن و معنای آنها پدید نمیآورد مانند کلمه «فیضاعفه» که (فاء) را برفع یا نصب خوانده اند ولی در هر حال صورت و معنا تفاوت نمیکند.

۲- اختلاف در اعراب که باعث تغییر معنا میگردد نه صورت مانند «إِذْ تَلَقَّوْنَهُ» با تشدید و «اذ تلقونه» (۱) ۳- اختلاف در حروف کلمات که معنا را تغییر میدهد ولی صورت هم چنان محفوظ است مانند «كَيْفَ نُنْشِزُهَا» -یا- کیف ننشرها» (۲) ۴- اختلاف حروف که باعث تغییر صورت است نه معنی مانند آیه کریمه «إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً» یا «إلا زقیه واحده» (نبود جز یک صیحه) (۳) که صیحه و زقیه هر دو بیک معنا میباشد.

ص: ۱۹

-
- ۱- ۱) آیه اینست: «إِذْ تَلَقَّوْنَهُ (یا تلقونه) بِاللَّسِنَتِكُمْ وَ تَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ» (آیه ۱۵ از سوره نور)
- ۲- ۲) آیه چنین است «وَ أَنْظِرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا (یا ننشرها) ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا» . (آیه ۲۵۹ سوره بقره)
- ۳- ۳) آیه ۲۹ از سوره یس

۵- اختلاف کلمه که صورت و معنا را تغییر میدهد-مانند: «طلع منضود»-و یا «طَلَحَ منضود» ۶- اختلاف در جلو و عقب بودن کلمات مانند: «وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ» یا- «وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْحَقِّ بِالْمَوْتِ».

۷- اختلاف در زیاد و کمی کلمات-مانند- «وَمَا عَمَلْتُ إِلَّا ذِيئِلَهُمْ» یا «وَمَا عَمَلْتُ إِلَّا ذِيئِلَهُمْ» شیخ طوسی میگوید: این وجه زیباتر و بهتر است زیرا از ائمه علیه السلام وارد شده است که در مورد اختلاف قراء کدام را میتوان خواند.

دوم-دسته ای دیگر از دانشمندان، هفت حرف را بر معانی و احکامی که قرآن بنظم در آورده حمل نموده اند نه الفاظ و بعقیده برخی از آنان آن معانی عبارتند از وعده، وعید، امر، نهی، جدل، قصص و مثل، ابن مسعود از رسول اکرم صلی الله علیه و اله نقل میکند که آن حضرت فرموده: قرآن بر هفت حرف نازل شد: زجر (نهی) امر، حلال، حرام، محکم، متشابه و امثال، ابو قلابه نیز از آن حضرت نقل میکند که فرموده: قرآن بر هفت حرف نازل شد: امر، زجر، ترغیب، ترهیب، جدل، قصص و مثل.

بعضی دیگر معانی را: ناسخ، منسوخ، محکم، متشابه، مجمل، مفصل، و تأویل آنچه جز خدا کسی نمیداند گرفته اند.

فن سوم

اشاره

در بیان اجمال و خلاصه ای از معنای «تفسیر و تأویل» که در این کتاب سخن بدانها کشانده میشود.

تفسیر

روشن کردن مراد است از لفظ، و تأویل بازگرداندن یکی از دو احتمالات است بآنچه مطابق ظاهر باشد و نیز تفسیر بیان مطلب است.

ابو العباس مبرو میگوید: کلمات «تفسیر و تأویل و معنی» بیک معنا هستند بعضی گفته اند: ماده کلمه «تفسیر» (فسر) کنار زدن پرده است و تأویل پایان و عاقبت و بازگشت هر امری است و کلمه «معنی» از فعل «عَنَيْتُ فُلَانًا» یعنی قصد فلان چیز کرده ام و (معنی) یعنی قصد شده میباشد.

بعضی آن را از «عَنَيْتُ بهذا الامر» باین کار وادار شدم، گرفته اند.

از رسول اکرم صلوات الله علیه و از جانشینان آن حضرت رسیده است که: تفسیر قرآن جز با آثار و روایات صحیحه جایز نیست.

عامه از رسول اکرم نقل کرده اند که فرمود: کسی که قرآن را برآی و فکر خودش تفسیر کند حتی اگر درست هم گفته باشد باز خطا کرده است.

آنان میگویند جمعی از تابعین، چون سعید بن مسیب و عبیده سلمانی و نافع و سالم بن عبد الله و افرادی دیگر تفسیر برآی را در قرآن دوست نداشتند.

آنچه میتوان در این باره گفت این است که: خداوند مردم را به فهم و استنباط معانی قرآن دعوت کرده و راه استنباط را برای آنان واضح و روشن نموده است و مردمی را ستوده که تدبّر و تفکر در آن میکنند و فرمود: «لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» (۱) کسانی که آن را استنباط میکنند از ایشان آن را میدانند).

و مردمی را که در آن نمیآندیشند سرزنش کرده است و فرموده: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (۲) آیا در قرآن فکر نمیکنند یا بر دلهایشان قفلها است).

و نیز قرآن میگوید که این کتاب بزبان عربی نازل شده: «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (۳) (ما این قرآن را بزبان عربی قرار دادیم تا شما بفهمید).

رسول اکرم میفرماید: وقتی حدیثی از من برای شما نقل شد آن را بر قرآن

ص: ۲۱

۱- ۱) آیه ۸۳ از سوره نساء

۲- ۲) آیه ۲۴ از سوره محمد

۳- ۳) آیه ۳ از سوره زخرف

عرضه کنید اگر با آن موافق بوده بپذیرید و اگر مخالف بوده آن را بدیوار بزنید.

از این آیات و روایات فهمیده میشود که قرآن سند و حجت است و روایات را باید بر آن عرضه داشت ناگفته روشن است که چگونه میتوان چیزی را که نمیتوان فهمید سند و شاهد قرار داد.

بنا بر این باید ظاهر حدیث نبوی را کنار گذارد و اگر سندش صحیح باشد او را چنین معنی کرد: کسی که قرآن را برای و اندیشه خود حمل و معنی کند و شواهد الفاظ خود قرآن را کنار بگذارد و عمل نکند. اگر رأیش هم باشد باز خطا کرده است.

از رسول اکرم نقل شده است که فرموده: قرآن روان و دارای وجوه است پس آن را به بهترین وجه حمل کنید (۱).

□

از عبد الله بن عباس نقل شده است که تفسیر را بر چهار قسم تقسیم نموده است:

۱- تفسیری که همه باید بدانند اگر کسی ندانست عذری ندارد مانند احکام و قوانین قرآن و خلاصه ای از دلیل های توحید.

۲- تفسیری که عرب از راه زبان خود میفهمد مانند حقیقت لغات و موضوع کلام عرب.

۳- تفسیری که تنها علماء میدانند مانند تأویل متشابهات و فروع احکام ۴- تفسیری که جز خدا کسی نمی داند مانند علم بقیامت و هر آنچه مربوط بغیب است، و باید دانست که شناختن «اعراب» (حرکات کلمات) در درجه اول علوم قرآن و أجل آنها است زیرا هر بیان و استدلالی بدان نیازمند است و این اعراب است که ابهام و پیچیدگی را از الفاظ گرفته و از درون آنها جواهر گرانبهای معانی را بیرون میآورد چه اغراض در زیر پرده الفاظ نهاده بوده و اعراب انگیزنده و جوینده و اشاره کننده بدانها میباشد و تنها اعراب است که مقیاس و وسیله برای دانستن زیادی و کمی جمله ها نسبت بمعنای منظور و شناسایی درستی و نادرستی آنها می باشد.

از رسول اکرم نقل شده که فرمود: قرآن را اعراب بگذارید و بدین وسیله (۲)

ص: ۲۲

۱- (۱) القرآن ذلول ذو وجوه فاحملوه علی احسن الوجوه

۲- (۲) قال اعربوا القرآن و التمسوا غرائبہ.

آن دسته از آیات قرآن را که الفاظش مجمل نیست و نیاز به بیان ندارد و معنا و مقصود از آنها همانست که از ظاهرشان فهمیده میشود میتوانند همه کسانی که اطلاعی از عربی و اعراب دارند آنها را بفهمند مانند آیات: «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ» (۱) (تنی را که خدا محترم داشته جز بحق مکشید) «وَاللَّهُمَّ إِلَهٌ وَاحِدٌ» (۲) (خدای شما خدایی است یکتا) و «لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا» (۳) (پروردگار تو بکسی ستم نمیکند) و مانند آنها.

اما آیاتی که مجملند و ظاهرشان معنای مقصود را بطور مشروح نشان نمیدهد مانند آیات: «أَقِمُْوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ» (۴) و «آتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ» (۵) (حق آن را (زکاه) روز چیدنش بدهید) که دانستن مشروح نماز و زکاه احتیاج به بیان پیامبر دارد تا او از راه وحی خصوصیات و عدد رکعات نماز و مقدار نصاب زکاه و امثال فراوان آن را بفهمد و بمردم بفهماند و بیان کند.

بیان این دسته آیات بدون نقل و حدیث جایز نیست و شاید میتوان حدیث نبوی را ناظر به این نوع آیات دانست اما آیاتی که احتمال دو یا چند معنی را دارند و بدلیل فهمیده ایم که نمیتوان همه آنها را مراد دانست و جز یکی مراد و منظور نیست این آیات متشابهند چون مقصود از آنها با آنچه مقصود نیست بهم مشتبه هستند در این موارد تنها دلیل نقل و حدیث است که میتواند یک معنا را معین کند و بدون آن نمیتوان جرئت کرد و گفت یکی از آن معانی بخصوص مقصود می باشد و سخن مفسران در تعیین یک معنی نیز کافی نیست جز اینکه اجماع بر آن معنی داشته باشند که در آن صورت، پیروی از آنان واجب است.

ص: ۲۳

۱- ۱) آیه ۳۳ از سوره اسراء

۲- ۲) آیه ۱۶۳ از سوره بقره

۳- ۳) آیه ۴۹ از سوره کهف

۴- ۴) آیه ۸۳ از سوره بقره

۵- ۵) آیه ۱۴۱ از سوره انعام

۱- قرآن

کلمه «قرآن» از نظر لغت بمعنای قرائت است که بقول ابن عباس مصدر «قرأت» یعنی خواندم می باشد و قتاده آن را مصدر «قرأت الشیء» یعنی بعضی از آن چیز را به بعض دیگر جمع و ضمیمه کرده ام میدانند.

و همانطور که «نوشته شده» را «کتاب» و حساب شده را «حساب» میگویند در آنجا نیز خوانده شده را بنام خواندن (قرآن) نامیدند.

۲- کتاب

کتاب بمعنای جمع است همانطور که میگویند «کتبت السقاء» مشک را جمع کردم وقتی که آن را با درفش بهم بدوزند و جمع کنند.

۳- فرقان

بقول ابن عباس چون قرآن با دلیل های محکمش حق را از باطل جدا میکند باسم «فرقان» نامیده شده است.

بعضی دیگر میگویند چون قرآن پیروانش را به نجات و خلاص از بدبختیها میکشاند باو فرقان گفته اند هم چنان که در آیه کریمه: «إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» (۱) (اگر پرهیزکار شوید برای شما فرج و گشایشی خواهد بود)

۴- ذکر

قرآن میگوید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (۲) تعبیر از قرآن به «ذکر» ممکن است روی دو مناسبت باشد:

۱- این کتاب یادآوری خدا است به بندگان نسبت بفرائض و احکام ۲- قرآن شرف و افتخاریست برای کسی که بدان ایمان آورد و تصدیق کند بمفاد آیه کریمه «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ» (۳)

ص: ۲۴

۱- ۱) آیه ۲۹ از سوره انفال

۲- ۲) آیه ۹ از سوره حجر

۳- ۳) آیه ۴۴ از سوره زخرف

اشاره

حدیثی از رسول اکرم مشهور است که ما اول ترجمه متن آن حدیث را بیان میکنیم سپس به بیان «کلمات» میپردازیم حضرت فرموده داده شد بمن بجای تورات «سبع طوال».

و بجای انجیل «مثنی» و بجای زبور «مئین» و برتری یافتیم به مفضّل و در روایت واثله بن اسقع چنین است که رسول اکرم فرموده... بجای انجیل «مئین» و بجای زبور «مثنی» و از عرش داده شد بمن «فاتحه الكتاب» و «خواتیم البقره» که بهیچ پیامبری داده نشد و اضافه بر آنها خدایم بمن «مفصل» داد.

بیان کلمات حدیث

اشاره

۱- سبع طوال

هفت سوره طولانی قرآن است که چون طولانی ترین سوره ها هستند بدین نام خوانده شده اند و آنها: بقره، آل عمران، نساء، مائده، انعام، اعراف و انفال با توبه اند چون دو سوره با هم اند بآنها «قرینتین» میگویند و لذا فاصله آنها بسم الله الرحمن الرحیم نیست.

۲- مثنی

سوره های پس از هفت سوره طولانی «مثنی» اند که اول آنها سوره یونس و آخرشان سوره «نحل» است. سبب اینکه بآنها «مثنی» گفته اند این است که آنها بدنبال سوره های طولانی آمده اند و از کلمه «ثت» یعنی دنبال کرده آمده است بنا بر این سوره های طولانی (مبادی) و آنها (مثنی) اند و مثنی جمع مثنی است مانند معانی جمع معنی ولی فراء میگوید مفرد مثنی «مثناه» است.

ابن عباس میگوید: همه سوره های قرآن چه طولانی و چه کوتاه «مثنی» اند باستناد آیه کریمه: «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانًى» (۱) میگوید علت اینکه همه آنها را «مثنی» گفته اند این است که خداوند مثل ها و حدود و فرائض

ص: ۲۵

را در آنها مکرر بیان کرده است. بعضی گفته اند «مثنی» در آیه کریمه: «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» (۱) آیات سوره حمد است و از ائمه ما علیهم السلام همین قول نقل شده است و حسن بصری نیز بدان قائل است.

۳- مؤن

مؤن (صدها) جمع مائه (صد) است و آن سوره هایی هستند که در حدود ۱۰۰ آیه دارند خواه چند آیه بیشتر و یا کمتر و آنها هفت سوره اند از سوره بنی اسرائیل تا سوره مؤمنون بعضی گفته اند سوره های پس از هفت سوره طولانی (مؤن) اند و مثنی سوره های پس از آنها است که آیاتشان از مفصل ها (سوره های کوچک آخر قرآن) بیشتر ولی از صد کمتر است.

۴- مفصل

مفصل، سوره های کوچک پس از حم ها هستند تا آخر قرآن و علت اینکه بآنها مفصل گفته اند اینست که فاصله بین سوره ها بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ زیاد است.

فن پنجم

اشاره

بیان مختصری از علوم قرآن که شرح و تفصیل آنها در کتابهای دیگر دیده میشود.

یکی از آنها مسئله معجزه و خارق عادت بودن قرآن است که دلیل بر صدق رسول اکرم در ادعای نبوتش می باشد.

در اینکه قرآن از چه جهت معجزه بوده آیا از نظر فصاحت یا نظم و روش جالب و مخصوص و یا اینکه خداوند عرب را از معارضه با آن گرداند و آن قدرت علمی را که میتوانند مانند قرآن در نظم و فصاحت بیاورند از آنان گرفت.

تفصیل این بحث را باید در کتابهای اصول عقائد دید که بزرگان از متکلمین در کتابهای خود نوشته اند و مخصوصاً محقق بزرگوار سید مرتضی در کتابش وجه اعجاز قرآن را با عالیتین بیان و تحقیقی واضح نموده است.

بحث دیگر در این است که آیا دست تحریف در قرآن برده شده و آن را زیاد

ص: ۲۶

و یا کم نموده اند یا نه اگر چه این بحث مناسب با کتاب تفسیر نیست ولی اجمالاً باید گفت: در اینکه چیزی بقرآن افزوده نشده است همه اتفاق دارند اما بعضی از امامیه و قومی از حشویه (۱) در میان عامه گفته اند که پاره ای از آیات قرآن کم شده است.

ولی مذهب صحیح امامیه آن است که هیچگونه تغییری در قرآن راه نیافته است همانطور که سید مرتضی در جواب مسائل طرابلسیات بطور مبسوط و کامل به اثبات آن پرداخته است میگوید بدانسان که ما بودن شهرها و حوادث بزرگ عالم و کتابهای معروف و اشعار عرب علم و یقین داریم همچنین به دست نخوردن قرآن یقین و علم داریم با اینکه در این امور توجه و عنایت شدید به حفظ و نقل آنها باندازه قرآن ابداً نبوده است چه قرآن معجزه پیامبر و مأخذ و سند احکام دینی اسلام است.

دانشمندان اسلام در حفظ و حمایت قرآن منتهای کوشش را داشتند بطوری که تمام موارد اختلاف مربوط به اعراب یا قرائت و حروف همه را بطور دقیق میدانستند و با این عنایت و علاقه چطور تصور دارد که چیزی از آن کم شود و تغییر یابد.

سید مرتضی اضافه میکند: بهمان درجه که ما به اصل قرآن یقین داریم صحت اجزاء و آیات آن نیز برای ما یقینی است مثلاً کتابی را که سیبویه یا مزنی نوشته است برای اهل ادب همه و یا قسمتی از آن تفاوت نمیکند یعنی همانطور که بأصل آن اجمالاً یقین دارند که از سیبویه و یا مزنی است همچنین هر قسمت و بابی از آن را میدانند که از آنها است و اگر کسی بابی را از نحو در آب کتابها بیفزاید که در اصل نبوده همه میدانند که آن قسمت بعداً اضافه و ملحق شده و جزء اصل کتاب نبوده است وقتی یک کتاب عادی چنین وضعی را داشته باشد بدیهی است که عنایت بقرآن بمراتب بالاتر از عنایت و علاقه بضبط کتاب سیبویه و دیوان های شعراء بوده است.

□

سید مرتضی میگوید: قرآن در عهد رسول الله بهمین ترتیب که الآن در دست

ص: ۲۷

۱- ۱) حشویه- جمعی از معتزله اند که فقط بظواهر قرآن چسبیده و خدا را جسم دانستند و آنان چون مردم پستی بودند و حشو باین معنا است لذا «حشویه» نامیده شدند (دائرة المعارف فرید و جدی)

ما است جمع شد و چنین استدلال میکند که صحابه و یاران پیامبر قرآن را فرا گرفته و حفظ می نمودند و گاهی دسته ای معین میشدند که همه آن را حفظ کنند و بر پیامبر میخواندند.

□
گروهی چون عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب و دیگران چند مرتبه همه قرآن را بر پیامبر خواندند و ختم کردند همه اینها با کمترین تأمل و تفکر ثابت میکند که قرآن در زمان رسول الله جمع شده و کامل بوده نه پراکنده.

در خاتمه سخن سید میگوید افراد کمی از امامیه و گروه حشویه که این مطلب را گفته اند قابل اعتنا نیستند و اینان باخباری ضعیف اعتماد کردند و آنها را صحیح پنداشته اند و معلوم است که با چنین احادیث ضعیف نمیتوان از آنچه بطور یقین بیان کرده ایم دست برداشت.

ناسخ و منسوخ

یکی دیگر از این نوع مباحث، بحث «نسخ و ناسخ و منسوخ» و تعریف آنها و اقسام و شرائط نسخ و فرق بین آن و بین بداء و تخصیص است و اینکه آیا در عبادات پیش از عمل بدانها نسخ جائز است یا نه؟ و آیا سنت میتواند نسخ قرآن باشد یا نه؟ و بیان آنچه ناسخ و یا منسوخ بدان شناخته میشود.

همه این مباحث اگر چه از علوم متعلقه بقرآن است لکن کتابهایی که در اصول فقه نوشته شده از آنها مفصلاً بحث میکند و بمناسبت بعضی از آیات تا آنجا که شایسته تفسیر باشد در این کتاب خواهد آمد .

فن ششم

اشاره

اخبار در فضیلت قرآن و اهل آن.

انس بن مالک در باب فضیلت قرآن سه حدیث از رسول اکرم نقل میکند از این قرار ۱- اهل قرآن همان خاصان خدایند.

۲- بالاترین عبادتها قرائت قرآن است.

۳- قرآن آن ثروتی که با آن، فقر و بدون آن ثروت، نخواهد بود.

حماد بن سلمه از ثابت از انس بن مالک نقل میکند که رسول اکرم فرموده:

حاملان قرآن مخصوص اند برحمت خدا و کسانی که کلام خدا را یاد میدهند مقربان اویند. کسی که آنان را دوست بدارد خدا را دوست داشته و کسی که آنان را دشمن بدارد خدا را دشمن داشته است. خدا از شنونده قرآن گرفتاری دنیا و از خواننده آن بلاء آخرت را بر میدارد. ای حاملان قرآن خود را دوست خدا کنید با احترام از قرآن تا محبتش بشما زیادترو محبت شما را در دل بندگان بیشتر نماید.

□
مکحول میگوید: ابو ذر غفاری نزد رسول اکرم آمد و گفت یا رسول الله من میترسم قرآن را یاد بگیرم ولی بدان عمل نکنم حضرت در جوابش فرمود: خدا آن قلبی را که قرآن در آن جا گرفته است عذاب نمیکند.

عقبه بن عامر جهنی میگوید رسول اکرم فرموده: اگر قرآن در پوستی هم باشد بدان پوست آتش نخواهد رسید.

عطار از ابی سعید خدری نقل میکند که رسول اکرم فرموده: حاملان قرآن دانایان اهل بهشتند در روز قیامت، و باز فرمود: حامل قرآن نباید تصور کند که در روی زمین از او غنی تر وجود دارد حتی آن کسی که مالک دنیا با همه وسعتش باشد.

عیسی بن قائد میگوید کسی که خودش از سعد بن عبادہ شنیده بوده بمن گفت که رسول اکرم فرموده: نیست کسی که قرآن را یاد گرفته و سپس فراموش کند جز اینکه در روز قیامت خدای را ملاقات میکند در حالی که دستش بریده است.

□
عبد الله بن عباس میگوید رسول اکرم فرمود: اشراف و نیکان امت من حاملان قرآن و شب زنده دارانند.

□
عبد الله بن مسعود از رسول اکرم نقل میکند که فرموده: این قرآن غذا و میهمانی الهی است از این غذا آنچه میتوانید فرا گیرید و این قرآن ریسمان خدا و نور آشکار و شفاء نافع است و نگاهدارنده کسی است که بدان بیاویزد و نجات است برای کسی که از آن پیروی کند او خود مستقیم و بحق است و هیچگاه منحرف نمیشود تا نیاز به راه آوردن داشته باشد شگفتیهایش تمام ناشدنی است و در اثر زیادی ردّ کهنه نخواهد

شد پس آن را بخوانید همانا خدا در قرائت آن هر حرفی ده حسنه پاداش میدهد پس در مجموع «الم» برای هر کدام از -الف و لام و میم ده حسنه یعنی (برای مجموع سی حسنه خواهد داد) الحدیث حارث بن اعور میگوید: امیر المؤمنین در حدیثی طولانی چنین فرمود: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود فتنه هایی پیش خواهد آمد. من گفتم راه خلاص و نجات از آنها چیست؟ فرمود: کتاب خدا که در آن است خیر گذشتگان و آیندگان و حکم ما بین شما، این قرآن فصل و فاصله بین حق و باطل است و شوخی نیست، افکار بسبب آن گمراه نمیشود و دانشمندان را از آن سیری و بی نیازی نباشد، از زیادی ردّ کهنه نمیگردد و پایان نمی پذیرد. قرآن کتابی است که هر جباری آن را ترک کند خداوند سر نگونش میکند و هر کسی که هدایت را از غیر آن بطلبد گمراهش مینماید.

این قرآن ریسمان محکم و راه مستقیم خدا است هر که بدان عمل کند پاداش و اجر می برد و هر که به آن حکم کند عدالت بیشتر کرده و هر که مردم را بسوی آن بخواند بی شک بسوی راه است خوانده است.

عاصم بن حمزه از امیر المؤمنین و آن حضرت از رسول اکرم نقل میکند که فرمود:

کسی که آن قدر قرآن بخواند تا حفظ شود خداوند او را به بهشت داخل خواهد کرد و شفاعت و دستگیری او را در باره ده نفر از خانواده اش که مستحق عذاب و آتش اند می پذیرد.

□
عبد الله بن عمر میگوید علی علیه السلام فرمود: بخواننده و رفیق قرآن گفته میشود بخوان و بالا رو و آن را به تائی بخوان هم چنان که در دنیا آن را به تائی میخواندی همانا عظمت مقام و درجه تو نیز در آخرین آیه ایست که میخوانی.

باز از علی علیه السلام نقل شده که رسول اکرم فرمود هر کسی توفیق قرآن خواندن نصیبش شود و آن را بخواند و بعد خیال کند که بکسی برتر از آنچه او دارد عطا شده است همانا نعمتی را که خدا بزرگ شمرده کوچک، و آنچه خدا کوچک شمرده بزرگ

دانسته است. و نیز از علی علیه السلام نقل شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که قرآن میخواند مثل آن است که نبوت در سینه و بین دو پهلویش قرار گرفته است و فقط با وحی نمیشود.

ابو سعید خدری از علی علیه السلام نقل میکند که فرمود: حاملان قرآن در دنیا دانایان و عارفان بهشتیانند در روز قیامت. و نیز امیر المؤمنین فرمود: کسی که باسلام داخل شود در حالی که فرمانبر و مطیع است و قرآن را آشکارا بخواند برای اوست در هر سال دویست دینار از بیت المال مسلمانان و اگر در دنیا بطور کامل باو داده نشود روز قیامت که احتیاج بیشتری بآن دارد بطور کامل خواهد گرفت، این روایت که بیان شد چون قطره ایست از دریا که برای رعایت اختصار و از باب نمونه بدانها اکتفاء نمودیم .

فن هفتم

اشاره

در ذکر آنچه برای خواننده قرآن مستحب است:

براء بن عازب میگوید: رسول اکرم فرمود قرآن را زینت دهید با صدای خودتان. نیز حذیفه بن یمان از آن حضرت نقل میکند که فرمود: قرآن را با لحن و صوت عرب بخوانید مبادا آن را با لحن اهل فسق و یهود و نصاری قرائت کنید و قومی پس از من خواهند آمد که در خواندن قرآن آن را میکشند مانند ترجیع و کشیدن آواز و ترجیع تارکان دنیا در سرورشان و ترجیع نوحه گران، دل اینان و کسانی که دلباخته آنها شده اند بهمین طرز خواندن خوش و فریفته شده است.

□

علقمه بن قیس میگوید: من در قرآن خوش آواز بودم. عبد الله بن مسعود بدنبال من میفرستاد که بر او بخوانم من وقتی از خواندن فارغ میشدم میگفت باز بخوان پدر و مادرم فدایت باد زیرا من از رسول خدا شنیدم که فرمود: حسن صوت و خوب خواندن، زینت قرآن است.

انس بن مالک از رسول اکرم نقل میکند که فرمود: برای هر چه زینتی است و زینت قرآن صدای خوش است.

عبد الرحمن بن السائب میگوید: سعد بن ابی وقاص بر ما وارد شد من آمدم نزد او و سلام کردم بمن گفت پسر برادرم شنیده ام تو صدای خوبی در قرآن خواندن داری، گفتم آری الحمد لله گفت من شنیدم که رسول خدا میفرمود: قرآن با حزن و اندوه نازل شد پس وقتی خواندید آن را گریه کنید و اگر گریه نمیکنید حالت گریه کننده را داشته باشید و آن را با آواز بخوانید که هر که آن را این چنین نخواند از ما نیست.

بعضی کلمه «تَغْنُوا به» را بمعنای با آواز بلند بخوانید نگرفته اند بلکه به «بی نیاز شوید با آن» معنا نموده اند ولی بیشتر دانشمندان آن را همان زیبا و غم انگیز نمودن صدا دانسته اند

این سوره بقول ابن عباس و قتاده مکی، و بقول مجاهد، مدنی است و بعضی معتقدند یک بار در مکه و بار دیگر در مدینه نازل شد.

اسامی این سوره

۱- فاتحه الكتاب- چون قرآن از آن شروع میشود و نیز آغاز قرائت نماز است بدین جهت «فاتحه» خوانده شد.

۲- امّ الكتاب- چون بر سائر سوره ها مقدّم است و عرب به هر چیزی که جامع یا مقدم بر چیزهای دیگری که تابع آن هستند باشد «امّ» میگویند مانند «امّ الرأس» به پوستی که حاوی مغز است و «امّ القری» بمکه چون زمین از آن نقطه گسترده شد و نسبت به همه آنها «امّ» است یا از نظر شرافت و برتری آن بر شهرها و مکان های دیگر «امّ القری» گفته شده است.

بعضی میگویند: سوره حمد را بدین جهت «امّ الكتاب» خواندند که اصل آن قرآن است و منظور از اصل بودن حمد این است که همه قرآن و مطالبی که در مجموع سوره ها است مانند اثبات خدا و وجوب بندگی که هدف های عالی قرآنند در این سوره بیان شده است.

۳- السبع- چون این سوره باتفاق همه دارای هفت آیه است.

۴- مثنائی- در اینکه چرا بدین نام خوانده شده دو وجه گفته اند:

اوّل- در هر نماز واجب یا مستحبّ دو بار خوانده می شود.

دوّم- دو بار نازل شد. این ها اسم های معروف این سوره اند و نیز اسم های دیگری غیر معروف دارد:

۵- وافیه- چون تمام آن باید در نماز خوانده شود.

۶- کافیه- زیرا حمد میتواند جای سوره دیگر را بگیرد اما در نماز هیچ سوره ای

نمی تواند جانشین حمد گردد مؤید این مطلب است آنچه عباد بن ثابت از نبی اکرم نقل میکند که فرمود: اَمَّ الْقُرْآنَ (حمد) عوض از غیر خودش میشود ولی سوره های دیگر عوض آن نمی شوند.

۷- اساس - بمناسبت آنچه از ابن عباس نقل شده است که برای هر چیز اساس و پایه ای است و اساس قرآن سوره فاتحه و اساس این سوره «بسم الله الرحمن الرحيم» است.

۸- شفاء - چون از رسول اکرم نقل شده است که فرمود: فاتحه الكتاب شفاء از هر دردی است.

فضیلت این سوره

از رسول اکرم نقل شده است که فرمود: هر کس سوره فاتحه الكتاب را بخواند بدو آن چنان پاداش میدهند که گویی دو ثلث قرآن را خوانده و بر هر مؤمن و مؤمنه صدقه داده است.

همین مضمون از آن حضرت، بسند دیگری نقل شده است با این تفاوت که گویی تمام قرآن را خوانده است.

از ابی بن کعب نقل شده است که گفت من سوره فاتحه را بر رسول اکرم خواندم حضرت فرمود قسم بکسی که جانم در دست اوست در تورات و انجیل و زبور و حتی در خود قرآن مانند این سوره نیست این سوره «ام الكتاب» و - «سبع مثانی» است و این سوره بین خدا و بنده اش تقسیم شده است و برای بنده است آنچه بخواهد.

محمد بن مسعود عیاشی نقل میکند که رسول اکرم بجابر فرمود: ای جابر آیا بهترین سوره ای را که خدا در کتابش نازل کرد بتو نیاموزم؟ جابر عرض کرد:

□
آری. پدر و مادرم فدایت باد یا رسول الله بمن یاد ده. پس رسول اکرم سوره حمد را که ام الكتاب است باو آموخت سپس فرمود ای جابر! دوست داری از فضیلت آن برای تو بگویم؟ گفت: بلی پدر و مادرم فدایت.

حضرت فرمود: این سوره شفاء هر درد و بیماری است جز مرگ.

از حضرت امام صادق نقل شده است که فرمود: کسی که از حمد شفا نیابد هیچ چیز او را خوب نمیکند.

امیر المؤمنین از رسول اکرم نقل میکنند که خدا بمن گفت «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا - مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» (۱) ای محمد همانا ما هفت آیه با ثنا (سوره حمد) - و قرآن با عظمت را برای تو فرستادیم (حضرت میگوید خدا سوره حمد را در برابر همه قرآن قرار داد و بر نازل کردن آن بخصوص بر من منت نهاد بعد فرمود:

فاتحه الکتاب شریفترین چیزی است که در گنجینه های عرش است.

خداوند محمد را بدان اختصاص و شرافت داد و هیچکدام از پیامبران را با او در این جهت شریک ننمود. جز سلیمان که باو از این سوره (بسم الله....) داده شد.

همانطور که قرآن از زبان بلقیس این چنین حکایت میکند: «إِنِّي أُلْقِي إِلَيْكَ كِتَابًا كَرِيمًا إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» (۲) (نامه ای گرامی بمن داده اند از جانب سلیمان و بنام خدای رحمن و رحیم است).

سپس فرمود: هر که آن را بخواند در حالی که بدوستی محمد و آل او معتقد.

و بظاهر و باطن آن مؤمن، و پیرو فرمانش باشد خداوند در برابر هر حرفی از آن حسنه ای باو میدهد که هر یک از آن بالاتر از دنیا با همه اموال و خیراتش می باشد.

و اگر کسی بدین سوره که خوانده میشود گوش فرا دهد بمقدار یک سوم از ثواب و اجر خواندنش را خواهد داشت این چیز را غنیمت شمرده و آن را بیشتر کنید تا موقعش نگذرد و حسرت و آه در دلتان نماند.

استعاذه

همه قراء اتفاق دارند که قبل از بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «استعاذه» (بخدا پناه

ص: ۳۵

۱- ۱) آیه ۸۷ از سوره حجر.

۲- ۲) آیه ۲۹ از سوره نمل

بردن) گفته میشود، اما اختلاف آنان در خصوصیات کلمات آن می باشد بدین قرار:

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» بقول ابن کثیر و عاصم و ابو عمرو.

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» أَنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» بقول نافع و ابن عامر و کسایی.

«نَسْتَعِينُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» بقول حمزه.

شرح لغات

اعوذ- پناه می بریم و استعاذه بمعنای پناه بردن است.

شیطان- در لغت، هر نافرمان و سرکشی است اعم از انسان و جن و حیوان و لذا در قرآن «شَّيَاطِينِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ» آمده است و وزن آن فاعل است از «شطن» بمعنای دور شده برخی آن را (فعالان) از فعل «شاط» بمعنای باطل شد دانسته اند ولی صحیح همان قول اولی است زیرا شاطن بمعنای متمرّد و نافرمان در کلمات عرب دیده میشود (۱).

رجیم- دور شده و زنش «فعلیل» از رجم بمعنای انداختن.

تفسیر:

اشاره

خدا امر میکند که از شر شیطان بخدا پناه ببرید چون هیچ انسانی از وسوسه های شیطان برکنار نیست لذا قرآن میگوید: «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» (۲) (هر وقت قرآن میخوانید از شر شیطان بخدا پناه ببرید).

معنای این جمله اینست که من بخدا پناه میبرم از شر شیطان که دور از خیر است و یا دور شده از رحمت خدا است، و رجیم- یعنی مطرود از درگاه خدا و یا کسی که هدف تیرهای لعن است همانا خدا همه شنیدنیها را میشنود (سمیع) و بهمه دانستیها آگاه است (علیم).

ص: ۳۶

۱- ۱) «ایما شاطن عصاه عکاه ثم یلقى فی السجن و الاغلال» هر متمرّدی که نافرمانی او کند او را در بند میکند و به زندان و غل میافکند.

۲- ۲) آیه ۹۸ از سوره نحل.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. همه امامیه اتفاق دارند که بسم الله یک آیه از حمد و هر سوره دیگری است و کسی که آن را در نماز نخواند نمازش باطل است خواه نماز واجب باشد و یا مستحب و بلند خواندن آن در نمازهایی که باید حمد را بلند خواند واجب و در نمازهایی که باید آرام خواند مستحب است ولی همه این احکام از نظر دانشمندان اهل سنت محل اختلاف است ولی جزء بودنش در سوره نمل برای هیچ دسته قابل انکار نیست.

□ کسی که بسم الله را آیه ای مستقل میداند «صِرَاطَ الَّذِينَ» را تا آخر سوره یک آیه می شمرد و کسی که آن را آیه ای مستقل بحساب نمیآورد و گفتنش را فقط برای تیمن و تبرک میداند «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» را یک آیه و بعدش را آیه دیگر می شمرد.

□ از قراء حمزه و خلف و یعقوب و یزیدی بین سوره ها بابسم الله فاصله نمیاندازند ولی بقیه در فاصله هر سوره و سوره دیگر بسم الله میگویند مگر بین دو سوره انفال و توبه

فضیلت بسم الله

□ از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده است که فرمود: هر که بسم الله بگوید نزدیکتر است به اسم اعظم از سیاهی چشم بسفیدی آن.

□ از ابن عباس نقل شده که وقتی معلم به بچه میگوید بگو بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و او بگوید خداوند برای خود آن بچه و پدر و مادر و معلمش بیزاری از آتش مینویسد.

□ ابن مسعود میگوید: هر کسی میخواهد که خدا او را از شعله های نوزده گانه آتش جهنم رهایی دهد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ را بخواند که آن نیز ۱۹ حرف است و خدا هر حرفی را سپر یک شعله قرار میدهد.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: خدا بکشد اینان را چگونه خواندن بزرگترین آیات قرآن را بعنوان سوره «بدعت» شمردند؟

شرح لغات

اسم. مشتق از سُمُو بمعنای رفعت و علو است و اصل آن سمو است و جمعش اسماء مانند «قنوه» بر اقناء، و بعضی آن را مشتق از سمه و وسم بمعنای علامت گرفته اند ولی

قول اوّل صحیحتر است زیرا کلمه ای که حرف اولش حذف شده مانند عده و سمه همزه وصل بر سر آن در نمیآید.

□

الله. اسم مخصوص خدا است و سیبویه در باره اصل آن دو وجه بیان میکند:

۱- لاه- بر وزن فعال که حرف اول آن حذف و الف و لام جانشین آن شده است.

□

۲- لاه- بر وزن فعل که الف و لام تعظیم بر سر آن در آمده و «الله» شده است.

□

در اینکه کلمه الله جامد و یا مشتق است خلیل میگوید: اسمی است غیر مشتق و لازم نیست که هر اسمی مشتق باشد، و کسانی که آن را مشتق دانسته اند در اینکه اصل آن چیست این وجوه را گفته اند:

□

۱- مشتق از «الوهِیَّت» بمعنای عبادت و معنای الله بنا بر این ذاتی است که شایسته پرستش میباشد.

۲- مشتق از «وله» بمعنای تحیر، و معنایش بنا بر این ذاتی است که عقلها در کنه عظمتش متحیر و سرگردانند.

۳- از «الهِت» یعنی فزع و گریه کردم و خدا کسی است که همه مردم در احتیاجاتشان سوی او جزع و ناله میکنند.

۴- از «الهِت إلیه» بسویش آرامش یافتم و معنایش این است که دلها با ذکر و یادش آرام می گیرند.

۵- از (لاه) یعنی پوشیده شد که او ذاتی است پوشیده از اوهام و آشکار و ظاهر با دلیل ها و برهانهای عقلی.

«الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» دو اسمند که از رحمت گرفته شده و برای مبالغه اند جز اینکه در «فعلاَن» (رحمن) مبالغه بیشتری است از «تغلب» حکایت شده است که بعقیده او کلمه (رحمن) عربی نیست باستاند آیه کریم که در مقام استغراب و تازه بودن کلمه گفتند «رحمن» چیست؟ (قالوا و ما الرحمن) ولی این عقیده درست نیست

زیرا در اشعار عرب فراوان این کلمه دیده میشود (۱).

تفسیر:

اشاره

□
در بیان معنای «بسم الله» سه وجه گفته شده است:

اشاره

۱- استعانت از نام خدا

در این وجه، استعانت مقدر است و معنای آن چنین است طلب کمک کنید به اینکه نامهای خدا را بزبان آورده او را بصفت عالیه اش وصف کنید.

۲- استعانت از ذات حق

□
بعضی دیگر گفته اند یعنی کمک بجوئید از ذات خدا و کلمه «اسم» در «بسم الله» بجای مسمی نشسته است و مثل این است که گفته شود «بالله» و در تمام موارد ذکر و خطاب اسم جای ذات و شخص مسمی را می گیرد همانطور که میگویند زید را دیدم مسلم منظور دیدن کلمه «زید» نیست بلکه شخص و مسمای این اسم را دیده اید و اسم بعنوان مسمی ذکر شده است و همچنین وقتی کسی را باسم خطاب میکنند مخاطب شخص است و اسم جانشین او. (۲)

۳- شروع بنام بردن از او

در این وجه کلمه «اسم» بمعنای مصدر (اسم بردن) گرفته شده است مانند «أكرمته كرامه» که کرامه بجای اکرام می باشد و معنایش این است که خواندنم را با نام بردن از خدا آغاز میکنم.

مؤلف- این قول بهتر است زیرا ما مأموریم که کارهایمان را با نام بردن او

ص: ۳۹

۱- ۱) سلامه بن جندل که خود شاعر قبل از اسلام و در زمان جاهلیت و اهل حجاز است میگوید: «و ما يشأ الرحمن يعقد و يطلق» (خدا هر چه بخوهد انجام میدهد، امری را ببندد و یا بگشاید و رها کند)

۲- ۲) در ادبیات نظیر فراوان دارد، لبید میگوید: «الی الحول ثم اسم السلام عليكما و من يبك حولا كاملا فقد اعتذر» تا یک سال (گریه میکنم) و السلام- و کسی که یک سال کاملاً گریه کند معذور است- در این جا کلمه «اسم» معنا ندارد و معنی این است «ثم السلام عليكما»

شروع کنیم نه به اینکه از کبریا و عظمتش خبر دهیم هم چنان که برای خوردن و آشامیدن و ذبح امر شده است که خدا نام برده شود و اگر کسی موقع «ذبح» و کشتن حیوان بجای «باسم» بگوید «بالله» قطعاً مخالف دستور است.

□
«الله» ذاتی است که چون قادر بر آفرینش و زنده کردن موجودات و نعمت دادن به آنهاست شایان پرستش است.

«الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» - علت تقدّم کلمه «الرحمن» بر «الرحیم» این است که چون رحمن فقط بخدا گفته میشود و بس مانند اسم شخص و علم است و باید قبلاً گفته شود بخلاف «رحیم» که گفتنش در مورد غیر خدا نیز صحیح است.

ابو سعید خدری از رسول اکرم نقل میکند که آن حضرت فرمود: عیسی بن مریم گفت خدا رحمن در دنیا و رحیم در آخرت است.

بعضی از تابعین میگویند «رحمن» یعنی مهربان بهمه مردم مؤمن و کافر و «رحیم» مهربان بخصوص مؤمنین در آخرت.

فرا گرفتن رحمت رحمانیه حق همه مردم را خواه مؤمن و صالح باشند یا کافر و فاسق، باین است که آنان را آفرید و از نعمت حیات و زندگی بهره مندشان نمود و به آنان روزی میدهد.

و شمول رحمت رحیمیه بخصوص مؤمنان، باین است که در دنیا بآنها توفیق نیکو کاری داد و آنان در آخرت مورد تکریم و آمرزش او قرار گرفته و وارد بهشت میشوند.

بهمین مطلب باز میگردد آنچه از حضرت امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «رحمن» اسمی است خاص (مخصوص بخدا) و بیان کننده صفتی عام و «رحمن» اسمی است عام و بیان کننده صفتی خاص.

عکرمه میگوید: خدا باعتبار یک رحمت «رحمن» و باعتبار صد رحمت «رحیم» است و این مطلب را او اقتباس کرده از قول رسول اکرم که فرمود: برای خدا صد رحمت است که فقط یکی از آنها را به زمین فرستاده و بین مردم تقسیم نمود و مهربانی مردم

با هم و عواطفی که نسبت بهم نشان میدهند همه اثر همین یک رحمت است و نود و نه رحمت دیگر را برای خود قرار داده تا روز قیامت بندگان را مشمول آنها قرار دهد و روایت شده است که روز قیامت حتی این یک رحمت را هم ضمیمه آن نود و نه نموده و با همه آنها به بندگان خود مهر می ورزد .

[سوره الفاتحه (۱): آیات ۱ تا ۷]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۱) الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲) الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۳) مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (۴) إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (۵) اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (۶) صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ (۷)

[ترجمه]

ستایش خدای را که پروردگار جهانیان.

دارای رحمت همگانی و خاص.

فرمانروای روز جزا است.

(خدایا) تنها تو را میپرستیم و از تو یاری میخواهم ما را براه راست هدایت فرما.

راه کسانی که بر آنها نعمت دادی نه کسانی که مورد خشم شده اند و نه گمراهان.

شرح لغات این سوره

حمد- با مدح و شکر معنایی نزدیک بهم دارند و کلمات «ذم» و «هجا» و «کفران» در مقابل حمد و مدح و شکر می باشند، در حمد لازم نشده است که در برابر نعمت باشد ولی شکر حتماً در مقابل نعمت و نیکی است.

رب- پروردگار، برای این کلمه چند معنی گفته شده است از اینقرار:

۱- بزرگ و فرمانبردار ۲- مالک (دارنده)، همانطور که رسول اکرم بمردی فرمود:

«أَرْبَ غَنَمٍ أَمْ رَبَّ إِبِلٍ» آیا تو صاحب گوسفندی یا صاحب شتر، جواب داد هر چه خدا دهد زیاد میکنیم و لذت میبریم. ۳- اختیار دار. ۴- پرورش دهنده.

۵- اصلاح گر، کلمه رب بطور مطلق فقط در مورد خدا بکار میرود و در مورد اشخاص دیگر با اضافه استعمال میشود مانند «رَبُّ الدَّارِ» (مالک خانه) عالمین- جمع عالم و خود کلمه عالم، جمعیت که از جنس لفظ خود مفرد ندارد و بگروهی از صاحبان عقل گفته میشود. ولی در استعمال مردم، عالم بمعنای همه موجودات است اعم از جاندار و بی جان انسان و یا انواع دیگر و آیه

کریمه:

«وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»

[\(۱\)](#)

(پروردگار جهانیان چیست گفت:

ص: ۴۱

۱- ۱) آیه ۲۳-۲۴ از سوره شعرا

پروردگار آسمانها و زمین... بهمین معنای کلی است.

ملک یا مالک-ملک بمعنای پادشاه و مالک کسی که توانایی و حق تصرف در مالش را بهر صورتی که بخواهد دارد و کسی نمیتواند از او جلوگیری نماید.

یوم الدین: یوم-روز، و دین بچند معنا آمده است. ۱-جزا و پاداش.

۲- حساب ۳-طاعت و پیروی، ولی در اینجا بمعنای پاداش و حساب است بقرینه آیات کریمه «الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ» (۱) (امروز هر کسی را هر چه کرد جزا دهد) و «الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» (۲) (امروز بآنچه کردید جزا و پاداش داده میشود) نبرد-می پرستیم. عبادت در لغت ذلت و خواری و «طریق معبّد» یعنی راهی که در اثر رفت و آمد زیاد کوبیده شده است و به بنده و برده «عبد» میگویند از نظر ذلت و رام بودنش در برابر صاحب و مالکش.

نستعین-از تو کمک میخواهیم-استعانت، کمک خواستن.

اهدنا-هدایت کن ما را، هدایت در لغت ارشاد و راهنمایی است و کسی که جلو مردم افتاده آنان را راهنمایی میکند «هادی» و راهنما میگویند.

صراط-راه واضح و واسع.

مغضوب علیهم-کسانی که بر آنان خشم و غضب شده است-از غضب که در اصل بمعنای سختی و شدت می باشد و لذا به سنگ سخت «غضبه» میگویند.

الضالین-گمراهان اصل «ضلال» بمعنای «هلاک» است مانند آیات کریمه:

«إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ» یعنی وقتی در زمین هلاک شویم و «أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ» یعنی اعمال آنها را نابود و هلاک کرد. و گمراهی در دین دوری و رفتن از حق است.

تفسیر

اشاره

الْحَمْدُ لِلَّهِ

-یعنی همه صفات عالی و ستایش ها و سپاسها برای آن خدایی است که سزاوار پرستش است چون او دهنده همه نعمت ها و توانایی بر آنها است، او آفریدگار

۱-۱) آیه ۱۷ از سوره غافر

۲-۲) آیه ۷ از سوره تحریم.

و پروردگار جهانیان است، ضمناً از این آیه دو چیز استفاده میشود. ۱- وجوب شکر نعمت دهنده ۲- راه و طرز آن الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ - معنای این دو صفت و فرق آنها با هم در تفسیر «بِسْمِ اللَّهِ» گذشت و تکرار آنها پس از حمد بمنظور تأکید است ولی علی بن عیسی رمانی میگوید:

ذکر این دو صفت پس از بسم الله و پس از حمد تکراری است زیرا پس از بسم الله چون کلمه «الله» بمعنای کسی است که شایستگی پرستش دارد «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» بیان سبب این لیاقت و شایستگی است و پس از حمد برای بیان علت و سبب این شکر و سپاس است.

مَا لِكَ يَوْمَ الدِّينِ -

پس از بیان مالکیت خدا در این عالم، این آیه مالکیت و سلطنت او را در جهان دیگر بیان میکند و منظور از «یوم» (روز) زمان است مطلقاً نه روز اصطلاحی مقابل شب.

بعضی میگویند: منظور از «روز» ادامه نور و روشنی است تا سر نوشت ها تعیین شده هر کسی در مکان خود مستقر گردد.

در باره «يَوْمَ الدِّينِ» جبائی میگوید یعنی روزی که بر دین جزا و پاداش داده میشود.

محمد بن کعب معتقد است یعنی روزی که جز دین چیزی سود نمی بخشد.

با اینکه خدا مالک همه عالمها است علت اینکه او را فقط مالک روز دین و عالم آخرت معرفی میکنند بیان عظمت و اهمیت آن روز است مانند آیه کریمه: «رَبُّ الْعَرْشِ» خدای عرش که برای بیان عظمت عرش است.

ضمناً این آیه بر اثبات معاد و لزوم ترس و امید از آن، دلالت دارد زیرا تصور آن جهان خوف و امید را در انسان پدید میآورد.

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ -

روی قانون ادبی عربی مقدم شدن «إِيَّاكَ» (تو را) بر دو فعل برای بیان انحصار است یعنی خدایا منحصراً تو را میپرستیم نه غیر تو را و فقط از تو کمک میجوئیم نه از غیر تو.

عبادت، خود نوعی شکر است و نیز هدف از آن است زیرا عبادت آخرین درجه

خضوع کسی است توأم با عالیتین مرتبه تعظیم و بزرگداشت و شایستگی این پرستش را ندارد مگر کسی که اصول نعمت ها چون هستی و زندگی و میل را عطا کرده است و چون جز خدای بزرگ هیچکس توانایی دادن این نعمت ها را ندارد پس پرستش مخصوص او است.

اگر انسانی بدیگری نیکی کند شایستگی تشکر و سپاسگزاری را دارد و نیز لزوم اطاعت و فرمانبرداری انسانی از انسان دیگر امکان دارد اما عبادت و پرستش منحصرأ در برابر خدا باید باشد نه دیگری.

عبادت همان اطاعت نیست.

بنا بر این قول کسانی که میگویند عبادت همان اطاعت است صحیح نیست زیرا اطاعت تنها موافقت فرمان و امر است و بس و لذا پسر که مطیع پدر و بنده که فرمانبر صاحبش است درست نیست بگوئیم آنها پدر و یا صاحب خود را می پرستند و بت پرستان عبادت بت میکردند نه اطاعت، چون بت فرمان و امری نداشت تا آنان پیروی کنند.

توفیق از تو است

مقصود از «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» این است که خدایا فقط از تو توفیق و کمک بر عبادت می‌خواهم و معنای توفیق درست کردن همه وسائل و اسباب آن چیزی است که در پیدایش نیاز بدانها دارد و از این جهت کسی که دیگری را بر کاری کمک میکند نمیگویند «باو توفیق داد» زیرا او توانست تنها یک سبب «یک قسمت کار را» درست کند اما جمع همه اسباب و مقدمات از قدرت افراد خارج و منحصر بخدا است لذا توفیق فقط از او است.

تکرار چرا؟

علت اینکه کلمه «ایاک» تکرار شده این است که اگر فقط یک بار گفته میشد شاید این تو هم پیش می‌آمد که راه تقرب بخدا جمع بین عبادت و استعانت است و اگر یکی از آنها شد مانند کسی که در عظمت و بزرگی خدا می اندیشد که خود آن عبادت است ولی از او کمک نمیخواهد باید تقرب بخدا حاصل نکند.

بعضی میگویند تکرار فقط بمنظور تأکید است مثل اینکه میگویند این خانه بین حسن و بین حسین مشترک است که اگر یکی از آن کلمات «بین» نباشد معنا باز صحیح است. ولی باید دانست اگر «إِيَّاكَ» برای یک فعل تکرار میشد ممکن بود مفید تأکید باشد اما در اینجا برای دو فعل است.

عده ای دیگر معتقدند تکرار «ایاک» از این نظر است که بما بیاموزد همیشه و برای هر حاجت او را یاد کنیم اگر چه مکرر نشود.

عبادت بدون کمک او ممکن نیست

در اینجا سؤال و اشکالی پیش میآید که چرا جمله «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» بر جمله «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» مقدم شده با اینکه عبادت بدون کمک خدا ممکن نیست؟ در جواب باید گفت: که بی شک کمک خدا جلوتر از عبادت است چه اگر قدرت دادن و کمک او نباشد بنده نمیتواند کاری انجام دهد ولی چنین نیست که اگر در خواست کمک از خدا نشود او کمک نکند و نیرو و یاری ندهد پس آنچه جلوتر از عبادت است خود کمک او است و آنچه مؤخر بیان شده طلب و در خواست آن است.

باضافه وقتی دو چیز با هم مربوط باشند جلو و عقب گفتن آنها تفاوتی در مطلب پیش نمیآورد مثلاً میگویند حقم را پرداختی چه کاری صحیح و نیکو کردی یا اینکه دو جمله را عکس کرده بگویند چه کاری صحیح و نیکو کاری که حقم را پرداختی.

بعضی از این سؤال جواب داده اند که ممکن است این در خواست کمک برای عبادتهای بعدی باشد.

تکلیف بدون قدرت نمیشود.

سؤال دیگری در این آیه میشود که تکلیف و فرمان دادن خدا نه عبادت حتماً پس از آن است که نیرو و توانایی بر آنها داده است چه در غیر این صورت تکلیف محال است پس کمک و نیرو خواستن چه اثری دارد؟ در جواب گفته اند که خود این در خواست، عبادت، و انقطاع از همه وسائل بسوی او است مانند آیه کریمه: «رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ» (۱) (خدایا بحق داوری فرما)

ص: ۴۵

با اینکه داوری و حکم خدا جز بحق نیست و نیز ممکن است کمک خواستن از خدا سبب ادامه تکلیف و نیرو دادن بر آن باشد.

قدرت همراه یا جلوتر از عبادت است؟

بعضی باین آیه استدلال کرده اند که قدرت همراه عبادت و هر کاری است چه اگر جلوتر از آن باشد دیگر در خواست آن معنا ندارد چون نخواستن خود، حاصل است.

ولی این استدلال درست نیست زیرا ممکن است کسی با داشتن قدرت از خدا کمک و توفیق بخواهد بدو منظور:

۱- از او میخواهد که اراده و خواستش را بر آن عبادت، نیرومند و کار را بر او سهل و ساده کند مثل اینکه پاداش و نتیجه های عبادت را باو بگوید تا میل و رغبتش بیشتر گردد.

۲- از خدا میخواهد که این قدرت و توانایی را که هم اکنون دارد برایش نگاه دارد و ادامه دهید و آن را از او نگیرد تا در آینده نیز هم چنان توفیق عبادت داشته باشد و یا آن، بآن این قدرت را تجدید کند (۱) بقول کسانی که معتقد بعدم بقاء قدرت اند).

از خبر ب خطاب

آیات اول این سوره از عظمت خدا و اینکه هر ستایشی شایسته او است و از برخی صفاتش خبر میداد ولی آیات بعدی به خطاب گرائیده خدا را مخاطب قرار میدهد.

این سبک و روش که باصطلاح: «عدول از خبر ب خطاب» است در اشعار عرب

ص: ۴۶

۱- ۱) این قسمت اشاره به بحثی است که بین فلاسفه و متکلمین معروف است که آیا قدرت بر هر کاری قبل از آن است و یا همراه آن، نظر بسیاری از محققین این است که قدرت، قبل از هر کاری که انجام میشود هست زیرا اگر فقط همراه خود کار باشد لازم میآید فاسق که مثلاً نماز نمیخواند قدرت نداشته باشد و چون قدرت ندارد پس مکلف هم نباشد.

کسایی در تفسیر این آیات میگویند: تقدیر آیه چنین است «بگوئید» یا «بگو ای محمّد» ما فقط تو را می پرستیم...مانند آیات کریمه: «وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا (۲)» (اگر به بینی وقتی گناهکاران در پیشگاه پروردگارشان سرها بزییر افکنده اند) (گویند) پروردگارا دیدیم که تقدیر این است که «گویند» و «وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ» (و فرشتگان از هر دری بر آنها در آیند: درود بر شما) که تقدیر این است «يَقُولُونَ سَلَامٌ» (میگویند درود بر شما).

إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ

-با توجه به اینکه خواننده این آیات و گوینده این کلمات خود بر دین حق و راه راست است

در معنای «إِهْدِنَا» ما را هدایت فرما این وجوه گفته شده است:

اشاره

۱-پایداری بر دین حق

ما را بر دین حق ثابت قدم و پایدار کن و اگر چه خداوند با لطف خود همه مردم را هدایت نموده است ولی گاهی انسان دچار لغزش شده و افکار باطلی بر دل و قلبش خطور میکند بنا بر این بجا است که از خدا بخواهد او را بر دین حق استوار بدارد و روشنی بیشتری باو دهد که سبب استقامت و پایداریش گردد همانطور که خدا میفرماید:

«وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادْهُمْ هُدًى»

(۳)

(کسانی که هدایت و روشنی یافته اند هدایتشان را افزون کند) در استعمالات مردم هم نظیرش زیاد دیده میشود مثلاً کسی که مشغول

ص: ۴۷

۱- ۱) لیبید که از شعراء معروف جاهلی است که اسلام را درک کرد و بدان گرائید و شعر را کنار گذارد او صاحب یکی از معلقات سبع است و وقتی به ۷۷ سالگی رسید گفت: «بات تشکی الی النفس مجهشه-وقد حملتک سبعاً بعد سبعینا»-نفس من در حالی که گریان و نالان بود بسویم شکوه کرد.(گفتمش) تو را هفتاد و هفت سال در بر داشتیم- که از خبر به خطاب عدول نموده است.

۲-۲) آیه ۱۲ از سوره سجده

۳-۳) آیه ۱۷ از سوره محمد

خوردن است و دیگری باو رسیده میگوید: بخور یعنی ادامه بده.

۲- پاداش و جزاء

بما پاداش راه راست و دین حق را عنایت کن نظیر آیه کریمه «يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ» (۱) (خداوند به آنان بسبب ایمانشان پاداش میدهد) بنا بر این معنای «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» این است که ما را به بهشت که پاداش ما است هدایت فرما مؤید این وجه است آیه کریمه «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا» (۲)

۳- برای آینده

ما را در آینده عمرمان نیز براه راست هدایت فرما همانطور که در گذشته هدایت فرمودی .

خواستن آنچه هست!

باضافه-گاهی ممکن است دعا برای چیزی باشد که حاصل است مانند آیه کریمه «رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ» (خدایا بحق حکم فرما) و معلوم است که خدا بجز حق حکم نمیکند. یا قرآن از زبان ابراهیم میگوید. «وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ» (۳) (روزی که کسان بر انگيخته میشوند مرا خوار مگردان) که بر فرض هم نمیخواست خدا او را خوار نمیکرد.

و همانطور که گفتیم خود خواستن و دعا عبادت و انقطاع بسوی خدا از خلق است و احياناً فائده و مصلحت دیگری نیز ممکن است در همین خواستن نهفته باشد همانطور که ما با اعتقاد به یگانگی خدا و منزّه بودنش از همه عیوب اذکاری را چون:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، الْحَمْدُ لِلَّهِ، وَ سُبْحَانَ اللَّهِ می گوئیم.

و نیز امکان دارد که چیزهایی برای ما در صورت سؤال و در خواست دارای مصلحت بوده و بدون آن مصلحت نداشته باشد و خدا ما را براه راست قبلاً هدایت

ص: ۴۸

۱- ۱) آیه ۹ از سوره یونس

۲- ۲) آیه ۴۳ از سوره اعراف

۳- ۳) آیه ۸۷ از سوره شعراء

فرموده زیرا میدانست که ما از او در خواست خواهیم کرد.

ادامه تکلیف

اثر دیگر این دعا و در خواست این است که برای آینده خداوند این تکلیف را ادامه دهد تا مصلحت و پاداش زیاده‌تر نصیب بنده گردد.

صراط مستقیم چیست؟

صراط مستقیم (راه راست) را باین چند امر معنا کرده اند:

□

۱- «کتاب خدا» قرآن که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و از ابن مسعود نیز این معنا نقل شده است.

۲- «اسلام» از جابر و ابن عباس.

۳- دینی که جز آن پذیرفته نیست. محمد بن حنفیه میگوید صراط مستقیم آن دینی است که خدا غیر از آن را از بندگان نمی پذیرد.

۴- پیامبر و ائمه علیهم السلام- که در روایات همین معنی وارد شده است.

و حق آن است که «صراط مستقیم» معنایی عام و وسیع دارد که همه اینها را شامل می‌گردد و دینی که خدا بدان امر کرده از توحید و عدل و ولایت کسانی که اطاعتشان را واجب دانسته مصداق آن است.

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ

این آیات بیان و توضیح صراط مستقیم است که آن راه کسانی است که تو بر آنان نعمت داده ای و این مردمی که خدا بر آنان نعمت داده آیه کریمه معرفی میکند و مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ (۱) (آنان که خدا و این پیامبر را اطاعت کنند همدم آن کسانی که خدا بر آنان نعمت داده است) از پیامبران و راستگویان و جانبازان و نیکوکاران پس نعمت دادگان، اینان هستند.

کلمه نعمت از نظر لغت بمعنای زیادت و مبالغه است و در این آیات صریحاً صراط مستقیم بعنوان «نعمت» ذکر شده است ولی پس از آنکه آن را براه کسانی که

ص: ۴۹

مورد نعمت قرار گرفته اند معرفی مینماید دانسته میشود که خود آن، نعمت است.

غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ

از نظر همه مفسران منظور از مردمی که مورد خشم قرار گرفته اند همان یهود است و بهمین مطلب دلالت دارد آیه کریمه: «مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنَازِيرَ» (۱) کسانی را که خدا بر آنان لعن و غضب کرده و آنان را به بوزینه و خوک مسخ نمود و اینان همان یهود بودند زیرا این مسخ شدگان همانها هستند که آیات کریمه خطاب به بنی اسرائیل میگوید: «وَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ» (شما دانستید کسانی را که نسبت به قانون و حکم روز شنبه تجاوز کردند و ما گفتیم بوزینگانی مطرود باشید).

وَ لَا الضَّالِّينَ

و نه گمراهان. مقصود از گمراهان نصاری و مسیحیان است بدلیل آیه کریمه «وَ لَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ» (۲) (هوسهای گروهی را که خود گمراه شدند و بسیاری را نیز گمراه کردند و از راه راست دور افتادند پیروی مکنید)

صفت آشکار هر دسته

حسن بصری میگوید: وقتی قرآن یهود را «مغضوب علیهم» و نصاری را «ضالین» میداند معنایش آن نیست که یهود گمراه نیستند و یا نصاری مورد خشم قرار نگرفته اند بلکه هر دو دسته هم مورد خشم اند و هم گمراه اما از هر دسته صفت بارز و آشکارشان بیان شده است. تا چون علامت هایی آنان را از هم ممتاز کند.

مصدق هر دو صفت همه کفارند

بعضی میگویند منظور از دارندگان این صفت ها همه کفارند نه از هر صفت یک دسته بخصوص مراد باشد پس گفتن هر صفت بخاطر امتیاز یافتن صاحب آن نیست بلکه برای دانستن و شناختن حال کفار است.

مقصود از هر صفت جنس آن است نه یک دسته

عبد القاهر جرجانی در بیان این آیات نظر دیگری دارد، او میگوید: مقصود از

ص: ۵۰

۱- ۱) آیه ۶ از سوره مائده

۲- ۲) آیه ۷۷ از سوره مائده

این دو صفت (غضب شدگان و گمراهان) معنای خود آنها است بدون آنکه اشاره به مردمی معین باشد مثلاً. اگر شما گفتید: بخدا پناه میبرم از اینکه حال من حال غضب شدگان باشد منظور شما از غضب شدگان دسته معین و معلوم نیست و همچنین وقتی از خدا می خواهید که پروردگارا مرا از کسانی قرار ده که بر آنان نعمت داده ای مسلماً شما مردم خاصی را در نظر نمی گیرید.

چند حدیث

در تفسیر عیاشی حدیثی نقل میکند که محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام پرسید در باره آیه کریمه «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» حضرت فرمود: منظور، فاتحه الکتاب است که گفتنش تکرار میشود. سپس امام صادق اضافه میکند که رسول اکرم فرمود: خدا بر من مَنّت نهاد از گنج بهشت به فاتحه الکتاب که در آن این آیات است با این خواص:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

که خدا در باره اش میگوید: «وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوَّا عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا» (و چون در قرآن پروردگارت را به یگانگی و وحدت یاد کنی آنان روی گردانیده گریزان میشوند) «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» - که سخن بهشتیان است و خدای را از نیکی پاداش شکر میکنند.

«مَا لِكَ يَوْمَ الدِّينِ»

- که جبرئیل میگوید هیچ مسلمانی آن را بزبان نمی آورد جز اینکه خدا و اهل آسمان او را تصدیق می نمایند.

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ»

بیان خلوص در عبادت خدا است و «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» بالاترین و بهترین چیزی است از حاجات که بندگان از خدا می خواهند.

«اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»

همان راه پیامبرانی است که خدا بر آنان نعمت داد «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» همان یهود و «ضَالِّينَ» نصاری هستند.

محمد حلبی میگوید: امام صادق علیه السلام این قسمت از حمد را چنین قرائت میکرد.

ص: ۵۱

«ملک يوم الدين» و نیز: «اهدنا صراط المستقیم» و در روایت دیگر اضافه میکند که حضرت میفرمود: «صراط المستقیم» یعنی امیر المؤمنین علیه السلام.

جمیل از حضرت امام صادق نقل میکند که فرمود هر گاه بدنبال امام جماعتی بودی وقتی امام از قرائت فاتحه فارغ شد بگو: «الحمد لله رب العالمین».

و نیز فضیل از آن حضرت نقل میکند که فرمود وقتی فاتحه را خواند و تمام شد بگو: «الحمد لله رب العالمین».

نظم این سوره

وقتی شخص نعمت های خدا را در این عالم با چشم دید و در باره آنها اندیشید و دانست که عالترین و راستگوترین شواهد نعمت های خدا خود اوست. از نام خدا آغاز کرده بِسْمِ اللَّهِ میگوید و اعتراف بخدائیش می نماید و از احساس اینکه رحمن و رحیم است در دلش آرامش و سکون می یابد.

و پس از آنکه باین یگانه نعمت دهنده خود اعتراف نمود او را شکر میکند و «الْحَمْدُ لِلَّهِ» میگوید و وقتی می بیند همانطور که او مشمول نعمت های خدا قرار گرفته دیگران نیز از این خوان گسترده بیدریغ بهره مند اند میفهمد که او «رَبُّ الْعَالَمِينَ» است و با دیدن رزق و اسعش بهمه مردم، او را بنام «الرَّحْمَنِ» میخواند.

هنگامی که نافرمانی مردم را در برابر این همه نعمت ها مشاهده کرد و اینکه آنان بجای سپاسگزاری خدا پشت پا به احکام الهی میزنند واجبات را ترک و گناهان را انجام میدهند ولی خدای بزرگ نعمت هایش را از آنان نمیگیرد و گناهشان را می بخشد پس میدانند او «رحیم» است.

این شخص موحد، رفتار و سلوک مردم را نسبت بهم می بیند که بهم ستم کرده و حق همدیگر را می برند و هیچ فردی از دیگری سلامت نیست می فهمد که بدنبال آنان روزی است که خدا انتقام مظلوم را از ظالم خواهد کشید و میگوید «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ».

پس از فهمیدن همه این مطالب و پی بردن به اینکه برای او خالق است رازق

و رحیم که می میراند و زنده میکند اشیاء را پدید می آورد و دوباره بسوی نیستی باز میگرداند ولی خود او ذات زنده ای است که هیچ چیز به او مانند نیست و خالق است که جز او کسی شایسته پرستش نیست و آن چنان خدای را با این صفات شناخت که گویی هم اکنون او را می بیند در این حال است که روش سخن را تغییر میدهد و از خبر به خطاب میگرداند و میگوید: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» (خدایا تو را می پرستیم) همانطور که وقتی انسان شخصی را توصیف میکند و صفاتش را شرح میدهد و در این میان خود آن شخص که وارد میشود روش سخن را تغییر داده آن شخص را مخاطب قرار میدهد.

سالک راه توحید وقتی می بیند دل انسان در معرض شبهات و هجوم آراء مختلف است و جز خدا کسی نمی تواند کمک او باشد لذا از خدا برای توفیق در طاعت و تهیه وسائل و اسباب آن در خواست کمک میکند و میگوید: «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ».

عارفی که بدین درجه از کمال معرفت رسید و بر راه حق مستقیم شد میترسد که لغزشی برایش پیش آید زیرا تنها معصومین هستند که از خطا و لغزش ایمن و مصونند لذا از خدا توفیق ثبات و پایداری و دوام بر راه خدا و ایمنی از لغزش ها را می خواهد و میگوید «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ».

و کلمه صراط مستقیم لفظی است جامع معرفت احکام و توفیق عمل به شرایع و قوانین اسلام و پیروی از کسانی که خدا اطاعت آنان را واجب دانسته است و دوری از گناه می باشد وقتی همه این ها را دانست توجه پیدا میکند که برای خدا بندگانی است که مشمول نعمت های مخصوص اویند. و خدا آنان را در میان مردم برگزیده و حجت بر خلق قرار داده است پس از خدا می خواهد که او را نیز بدانان ملحق کند و بر راه آنان بدارد تا گمراهان گمراه کننده ای که دشمن حقیقت و کور از دید واقعیت و مخالف راه اعتدال اند و مشمول غضب و لعن خدا قرار گرفته اند و خدا بر ایشان رسوایی و عذاب مهیا نموده است نتوانند در او اثر کنند و از شرشان محفوظ بمانند و میگوید «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ»

این سوره همه اش مدنی است جز یک آیه و آن «وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ» (بترسید از روزی که همه بسوی خدا باز میگردید) که در منی سال حجه الوداع نازل شد.

عدد آیاتش دویست و هشتاد و شش است بنا بر عدد کوفی که از علی علیه السلام نقل شده است و دویست و هشتاد و هفت بنا بر عدد بصری و دویست و هشتاد و پنج در عدد حجازی و دویست و هشتاد و چهار بنا بر عدد شامی (که از ذکر موارد اختلاف آنها در اینجا صرف نظر کرده و بیان هر یک را بمحل خود موکول می کنیم).

فضیلت این سوره

ابی بن کعب از رسول اکرم نقل میکند که فرمود هر کسی این سوره را بخواند سلام و رحمت خدا بر او باد و به او اجر مرزبانان و فدا کاران در راه خدا را میدهند.

همو میگوید: پیامبر بمن گفت: ای ابی بمسلمانان بگو که سوره بقره را یاد گیرند که فرا گرفتن آن برکت و ترک آن موجب حسرت است و ساحران توانایی آن را ندارند.

سهل بن سعد میگوید: رسول اکرم فرمود: برای هر چیز قلّه ای است و قلّه قرآن سوره بقره است در هر خانه ای که خوانده شود اگر در روز باشد تا سه روز شیطان وارد آن خانه نخواهد شد و اگر در شب باشد تا سه شب از داخل شدن شیطان بدانجا در امانند.

روایت شده است که رسول اکرم جمعیتی را بمکانی فرستاد. سپس خودش بدنبال آنان رفت و از یک یک آنان میپرسید که از قرآن چه مقدار و کدام سوره را حفظ داری تا بجوانی که از همه سنّش کمتر بود رسید او در جواب این سؤال رسول اکرم قسمتی از قرآن و سوره بقره را نام برد که حفظ دارد حضرت رو بجمعیت کرد و گفت: اکنون بروید و این جوان امیر بر شما است.

گفتند: یا رسول الله او از همه ما کم سن تر است.

حضرت فرمود: آری ولی سوره بقره را حفظ دارد.

از رسول اکرم پرسیدند: چه سوره ای از قرآن افضل سوره ها است؟ حضرت فرمود: سوره بقره. عرض کردند: کدام آیات سوره بقره از بقیه برتر است؟ فرمود:

آیه الکرسی.

امام صادق فرمود: هر که سوره بقره و آل عمران را بخواند روز قیامت آن دو سوره چون ابر یا پرده بر سرش سایه می افکند.

[سوره البقره (۲): آیات ۱ تا ۲]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . الم (۱) ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (۲)

[ترجمه]

الم (در آن و امثالش وجوهی گفته شده است که نقل خواهیم نمود) این کتاب جای هیچ شکّی در آن نیست راهنمای پرهیزکارانست.

حروف اوائل سوره ها

اشاره

در باره حروفی که در اوائل بعضی از سوره ها آمده است نظریات و وجوهی بیان شده است که اهمّ آنها از اینقرار است:

۱- جز خدا کسی نمیداند

از متشابهاتی است که جز خدا کسی معنای آنها را نمیداند و باین مضمون روایاتی از ائمه علیهم السلام وارد شده است.

اهل سنت از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده اند که آن حضرت فرمود: برای هر کتاب قسمت های بر گزیده ایست و بر گزیده این کتاب «حروف تهجی» است.

شعبی میگوید برای خدا در هر کتاب سرّیست و آن سرّ در قرآن، همان حروف تهجی است که در اوائل سوره ها ذکر شده است.

۲- نام سوره ها

نام های سوره هایی است که باین حروف آغاز شده است.

باسم و یا صفتی از خدا

هر یک از آنها و یا مجموعشان اشاره باسم و صفتی از صفات خدا است مثلاً

ص: ۵۵

«ا لم» ۱- انا (من) ل- الله- م اعلم و مجموعاً: «انا الله اعلم» (من خدای دانایم).

□

و«الم» اشاره به: «انا الله اعلم و اری» (من خدایای دانا و بینایم).

ابن عباس در باره «ا لم» میگوید: «الف» بر اسم خدا و «لام» بر اسم جبرئیل و «میم» بر اسم محمد دلالت میکند. ابو اسحاق ثعلبی در تفسیرش حدیثی را از علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل میکند که از امام صادق علیه السلام در باره «ا لم» سؤال شد؟ حضرت فرمود: در الف نمونه هایی از صفات خدا است باین ترتیب:

الف ابتداء حروف است و خدا ابتدای جهان ۲- الف مستقیم است و انحراف ندارد و خدا عدل مطلق است ۳- الف فرد و تنها است و خدا بی نظیر و واحد است ۴- الف به حروف دیگر چسبیده نیست ولی حروف دیگر بدان پیوسته اند خدا با صفات مخصوصش از همه خلق جداست ولی همه موجودات باو پیوستگی دارند. ۵- الف از الفت و انس مشتق است زیرا او سبب ترکیب و تألیف حروف دیگر میشود همانطور که خداوند سبب الفت خلق، و ترکیب و تألیف جهان آفرینش است.

۴- حروف پراکنده اسم اعظم

سعید بن جبیر میگوید این حروف مفردات پراکنده از اسم اعظم حق اند که اگر کسی بتواند آنها را درست با هم ترکیب کند اسم اعظم را خواهد فهمید مثلاً از ترکیب «الر» و «حم» و «ن» کلمه «الرحمن» بدست میآید و همچنین حروف دیگر که تشکیل اسمهای دیگری را می دهد ولی ما این توانایی را نداریم

۵- سوگندهای قرآن

ابن عباس میگوید این حروف قسم های قرآن است و اخفش میگوید علت اینکه خداوند باین حروف سوگند میخورد، شرافت و برتری آنها است زیرا همین حروف شالوده و پایه همه جمله بندی ها در کتاب های آسمانی است که بزبان های مختلف میباشد و نیز اسم های الهی و سخن گویی مردم همه و همه بر پایه همین حروف است و از ترکیب مختلف همین حروف است که مردم با هم سخن میگویند و بذکر و توحید و

ثنای حق میپردازند و خدا با این حروف قسم خورده است که قرآن کتاب و کلام اوست.

۶- برای ساکت کردن مردم

برخی میگویند این حروف آورده شده تا به سبب تازگی و نامأنوس بودن سبب سکوت مردم شود زیرا مشرکان بنا گذاشته بودند که به سخن رسول اکرم گوش ندهند و شلوغ کنند و حرف بزنند تا کسی سخن آن حضرت را نشنود همانطور که قرآن میگوید: «لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ» اینان برای اینکه کسی بسخن پیامبر گوش ندهد گاهی دست میزدند گاهی فریاد میکشیدند و نیز میخواستند تا خود پیامبر هم بغلط افتد و اشتباه کند (بخیال خودشان).

خداوند این حروف را که کاملاً تازگی داشت نازل نمود تا توجه آنان را بخود جلب کند و کلمات قرآن به گوش آنها خورده و شاید بدلشان راه یابد و بآنچه خیر و صلاح آنها است آنان را برساند.

۷- قرآن از همین حروف است

منظور اینست که قرآنی را که شما از آوردن آن ناتوانید از جنس همین حروفی است که با آنها سخن می گوئید پس وقتی نمیتواند نظیر آن را بیاورید بدانید که از طرف خداست .

شرح لغات

ذلک (آن) اشاره بدور زمانی و یا مکانی و یا مقامی.

ریب- بدگمانی و سلب اطمینان.

هدی- دلالت و راهنمایی.

مستقین- (اصلش موقین) از اتقاء بمعنای وقایه گرفتن و وقایه وسیله نگهداری است مانند سپر و لباس زمستانی.

تفسیر

اشاره

مقصود از کتاب قرآن است اخفش میگوید کلمه ذلک در اینجا بمعنای «هذا»

(این) است زیرا قرآن حاضر و مورد اشاره قرار گرفته است و در اشعار و ادبیات عرب نظیر دارد (۱).

فَرَّاء و ابو علی جبائی میگویند چون خدا به پیامبرش وعده داده بود که بر او کتابی نازل کند که آب آن را محو نکند و حوادث ایام از بینش نبرد و کهنه اش نگرداند پس از نازل کردن قرآن فرمود این همان کتابی است که بتو وعده داده بودیم.

مبَرِّد میگوید: معنای «ذلک» اینست که این همان کتابی است که ما در کتابهای آسمانی قبلی وعده داده بودیم.

بعضی گفته اند منظور از کتاب تورات و یا انجیل است ولی با توجه بصفاتی که قرآن برای این کتاب ذکر میکند مانند «لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (بی شک راهنمای پرهیز کاران است) و نیز با توجه به تحریف تورات و انجیل بقول خود قرآن: «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ» (۲) یعنی (گروهی از یهود کلمات خدا را از محل خود تغییر میدهند).

این قول که منظور از «کتاب» تورات و یا انجیل باشد باطل است.

«لَا رَيْبَ فِيهِ»

یعنی این کتاب بیان و هدایت و حق و معجزه است و از این جهات سزاوار است که در آن بدگمانی راه نیابد و منظور، خبر دادن به اینکه کسی در آن بدگمانی و شک ندارد نیست چه، پیداست که بسیاری از مخالفین اسلام در آن تردید کردند.

بعضی گفته اند در این آیه چیزی تقدیر شده است و آن: «لا سبب ريب فيه» یعنی چیزی که سبب شک و بدگمانی شده چون تناقض گویی و پیچیدگی کلمات و ادعاهای بدون برهان در این کتاب وجود ندارد.

برخی دیگر کلمه «لَا رَيْبَ» را بمعنای نهی گرفته میگویند معنای آیه اینست:

ص: ۵۸

۱- ۱) مانند این شعر: «اقول له و الرمح يأطر متنه تأمل خفافاً اننى انا ذلکا» وقتی او را نیزه زد و پشتش خم شد با نیزه خودم را باو معرفی کردم شاهد در کلمه «ذلکا» است که بمعنای «این» آمده است.

۲- ۲) آیه ۴۵ از سوره نساء

که شک و بد بینی نداشته باشید مانند آیه کریمه «فَلَا زَفَتْ وَلَا فُسُوقَ» (۱) یعنی آنچه میان زن و شوهر در مواقع عادی رواست و نیز کارهای ناروا را در ایام حج ترک کنید.

چرا فقط متقین؟

با اینکه قرآن هدایت برای همه مردم است علت اینکه تنها پرهیز کاران را ذکر میکند اینست که آنان از این کتاب استفاده کرده بنور آن هدایت شده اند مانند آیه کریمه: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ مَّنْ يَخْشَاهَا» (۲) (فقط تو کسی را که از رستاخیز می ترسد بیم میدهی) با اینکه رسول اکرم برای انذار و ترساندن و بشارت بهمه مردم آمده بود ولی انذار آن حضرت در باره کسانی مؤثر افتاد که خوف از قیامت و رستاخیز داشتند با آنچه گفتیم، هدایت بودن قرآن برای متقین، منافات ندارد با اینکه برای همه مردم نیز راهنما باشد همانطور که در آیه کریمه دیگر در باره قرآن میفرماید:

«هُدًى لِّلنَّاسِ»

(۳)

(این قرآن هدایت برای همه مردم است).

تقوی چیست؟

کلمه تقوی از واژه های مخصوص قرآن و آئین ما است و رسول اکرم آن راجع بین عدل و احسان معرفی میکند.

بعضی گفته اند شخص با تقوی کسی است که از گناهان پروا داشته باشد و واجبات را انجام دهد برخی دیگر میگویند: چون پرهیز کار با اعمال نیک، خود را از آتش جهنم و عذاب الهی نگاه میدارد باو متقی و خود دار گفته شده است.

عمر بن الخطاب از کعب الاحبار راجع به تقوی پرسید او در جواب گفت آیا راهی خار دار رفته ای؟ عمر گفت: آری، کعب پرسید: در این راه چه میکنی؟ عمر جواب داد دامن را بالا میزنم و با احتیاط قدم بر میدارم.

ص: ۵۹

۱- ۱) آیه ۱۹۶ از سوره بقره

۲- ۲) آیه ۴۴ از سوره نازعات

۳- ۳) آیه ۱۸۵ از سوره بقره

کعب گفت: تقوی همین است (۱).

از رسول اکرم نقل شده است که فرمود: بمردم پرهیز کار بدین جهت متقین (خویش دار) گفته اند که آنان از انجام کاری که خود گناه ندارد ولی ممکن است سبب ارتکاب گناه گردد خود داری میکنند.

عمر بن عبد العزیز میگوید همانطور که شخص محرم در حرم از انجام پاره ای امور خوددار است همچنین شخص با تقوی خود را کنترل میکند.

بعض گفته اند تقوی آنست که خدا تو را گرد محرمات و دور از واجبات نبیند.

[سوره البقره (۲): آیات ۳ تا ۵]

اشاره

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳) وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴) أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵)

[ترجمه]

کسانی که به نادیده و غیب باور دارند و نماز را بپا میدارند و از آنچه روزیشان کرده ایم انفاق میکنند.

و کسانی که بآنچه بتو و پیش از تو نازل شده ایمان میآورند و بدنیای دیگر یقین دارند.

آنها بر هدایتی که از جانب پروردگارشان است استوارند و تنها آنها رستگاراند.

شرح لغات

«الذین» کسانی که، جمع الذی موصول و يؤمنون صله آن.

«يؤمنون» فعل مضارع از ایمان معنای لغوی آن از ریشه «امن» رساندن خود یا دیگری بامنیت یا گرویدن یا در امان گرفتن است و در اصطلاح اسلام، ایمان،

ص: ۶۰

۱- ۱) ابن معتز شاعر مبتکر عباسی قرن سوم در این زمینه میگوید: «خل الذنوب صغیرها و کبیرها فهو التقی -و اصنع کماش فوق ارض الشوک یحذر ما یری- لا تحقرن صغیره ان الجبال من الحصى». گناه را چه کوچک و چه بزرگ رها کن که تقوی همین است و مانند کسی که در زمین خار دار قدم بر میدارد در این جهان رفتار کن گناهان کوچک را حقیر مشمر زیرا همین سنگ ریزه ها است که کوه میشود.

تصدیق بخدا و پیامبران و ملائکه و جهان دیگر است (۱).

«غیب» هر چه از حواس ظاهر پنهان است.

«یقیمون» انجام میدهند با حدود و شرایط یا مداومت دارند بر آن، یا آن را بر پا میکنند.

«المفلحون» رستگاران- ریشه اصلی این کلمه «فلح» است بمعنای قطع، و چون کشت کار زمین را میشکافد بدو «فلاح» گفته اند و مناسب این ریشه با معنای مفلح (رستگار) اینست که گویی خیر و نیکی برای او باز و شکافته شده است.

تفسیر:

اشاره

در این آیات صفات پرهیز کاران که از نور هدایت قرآن بهره مند شده اند بیان شده است اولین صفت آنان اینست که ایمان بغیب دارند، در اینکه مقصود از غیب چیست اقوالی گفته شده است:

۱- واجبات و محرمات و مباحات یعنی احکام.

۲- قیامت و بهشت و جهنم (از حسن).

۳- آنچه از ناحیه خداست (از ابن عباس).

۴- هر چه از علم و اطلاع مردم عادی بیرون است (از ابن مسعود).

و در همین عموم داخل میشود آنچه امامیه نقل کرده اند در تطبیق به غیبت حضرت مهدی علیه السلام و زمان ظهورش زیرا جز خدا کسی آن زمان را نمیداند.

۵- قرآن (زرّ بن حیش)

ص: ۶۱

۱- ۱) کلمه «مؤمن» که صفت برای خدا قرار میگیرد ممکن است یکی از دو معنی باشد: ۱- از فعل آمنت (او را امان دادم) که یک مفعول دارد و اگر بیاب افعال رود دو مفعولی میگردد مانند: آمنت العذاب (او را از عذاب ایمن نمودم) و خدا را از این جهت «مؤمن» گفته اند که او امان دهنده (مؤمنان) است از عذاب. ۲- مؤمن بودن خدا باین معنا که او مصدق موحدین و یکتا پرستان است.

ایمان از نظر معتزله اطاعت و انجام واجبات و پرهیز از گناهان کبیره است برخی از آنان در ایمان علاوه بر انجام واجبات، بجا آوردن مستحبات را نیز معتبر میدانند.

خاصه و عامه از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل کرده اند که آن حضرت فرمود:

ایمان: تصدیق بقلب و اقرار به زبان و عمل به ارکان و اعضاء است (۱) و نیز از آن حضرت به تعبیر دیگر نقل شده است که فرمود: ایمان سخن و عمل و اعتقاد و پیروی از پیامبر است (۲).

ایمان تنها معرفت است

مؤلف: اصل ایمان همان معرفت و شناسایی خدا و فرستادگان اوست و قبول آنچه آنان آوردند زیرا هر کسی چیزی را خوب بفهمد و بداند طبعاً آن را تصدیق کرده و ایمان میآورد و این آیه کریمه باین مطلب دلالت دارد و نکته کلمه غیب در این آیه که ایمان را بدان متعلق میکند همین است که آنان وقتی بغیب ایمان آوردند آنچه انبیاء از غیب خبر دهند اگر چه خود ندیده اند ولی با اطمینان می پذیرند.

قرآن این ایمان بغیب را قبل از هر واجب بدنی و مالی ذکر کرده و سپس آن دو واجب را که بر پا داشتن و انجام نماز (يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ) و انفاق و کمک بزریر دستان (وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ) است به ایمان عطف نموده است.

عطف دو واجب بدنی و مالی بر ایمان، خود نشان میدهد که آن دو عین ایمان نیستند زیرا معنی ندارد که چیزی بخودش عطف شود.

نیز آیات کریمه: «وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» (۳) دلش در ایمان ثابت باشد).

ص: ۶۲

۱-۱) «ان الایمان هو التصدیق بالقلب و الاقرار باللسان و العمل و بالارکان».

۲-۲) «الایمان قول مقول و عمل معمول و عرفان بالعقول و اتباع الرسول».

۳-۳) آیه ۱۰۶ از سوره نحل.

(خدا ایمان را در دل‌هایشان نگاشته) ایمان را بقلب اضافه نموده است.

رسول اکرم اشاره به سینه اش نموده فرمود: ایمان امریست سری و درونی و اسلام تجلی و خود نمایی آنست در برون (۲).

و گاهی به خود اقرار بشهادتین «ایمان» و «تصدیق» گفته میشود جز اینکه اگر از روی علم و یقین نباشد بآن ایمان ظاهری و لفظی میگویند.

گاهی باعمال بدنی ناشی از ایمان بمناسبت و استعاره، نیز ایمان و یا تصدیق گفته اند، مثلاً میگویند: رفتار فلان شخص گفتارش را تصدیق میکند و بدیهی است خود کار و رفتار، ایمان و یا تصدیق نیست ولی اگر منشأ و انگیزه آن کار، و عمل، ایمان و تصدیق باشد بآن کار نیز کلمه: ایمان و تصدیق گفته میشود.

برخی از مفسرین احتمال داده اند که کلمه «بالغیب» بمنزله حال باشد یعنی آنان چون منافقین نیستند که فقط در حضور مردم اظهار ایمان کنند بلکه در غیاب افراد نیز ایمان دارند.

يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ

-نماز با شرائط و خصوصیات بجا میآورند و اقامه هر چیز تعطیل نکردن آن است مثلاً میگویند: «أقام القوم سوقهم» یعنی (مردم بازارشان را بر پا کردند یعنی بیع و فروش را رها نکردند) (۳).

ابو مسلم میگوید منظور از «یقیمون» ادامه فرائض و نمازها است مثلاً کسی که مرتب غذا و جیره سربازان را میدهد میگویند: «فلان یقیم أرزاق الجند» فلانی جیره لشکریان را میدهد و بعضی گفته اند مراد از این قیام همان قیام نماز است و چون قیام اولین رکن نماز و عضویت که ادامه دارد لذا در میان افعال نماز مورد توجه و

ص: ۶۳

۱- ۱) آیه ۲۲ از سوره مجادله.

۲- ۲) الایمان سر و الاسلام علانیه.

۳- ۳) یکی از شعراء میگوید: «أقامت غزاله سوق الضراب لاهل العراقین حولاً قمیطاً» یعنی غزاله (اسم زنی است که شوهرش را حجاج کشته بود) بازار جنگ با اهل عراق را یک سال کامل ادامه داد و تعطیل نکرد. در اینجا «أقامت» بمعنای تعطیل نکرد.

ذکر قرار گرفت و کلمه «صلاه» (نماز) در اصطلاح شرع، بحرکات مخصوص و این عمل عبادی تخصیص یافته است و یا بهمان معنای لغوی (دعا) آن قدر بکار رفته تا در این نوع دعا (نماز) تخصّص پیدا کرده است.

وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ

-از آنچه ما بآنان داده و مالک آن شده اند مقداری بصورت طاعت و انجام امر خدا بمستمندان میدهند.

ابن عباس میگوید، مقصود همان زکاه واجبه است.

ابن مسعود میگوید: منظور، از انفاق، نفقه دادن مرد به عائله خود می باشد نه زکاه زیرا آیه قبل از وجوب زکاه نازل شد.

ضحاک میگوید: این انفاق، همان صدقات مستحبه است.

محمّد بن مسلم از امام صادق علیه السلام نقل میکند که معنای آیه چنین است: از آنچه ما بآنان آموخته ایم بدیگران می بخشند و تعلیم میدهند.

مؤلف: آنچه امام فرموده یک مصداق از انفاق کلی شامل انفاقات واجبه و مستحبه مال و علم می باشد.

از اینکه خداوند در عداد صفات متقین و در مقام مدح آنان انفاق را ذکر میکند استفاده میشود که این انفاق از مال حلال است نه حرام زیرا انفاق از حرام قابل ستایش نیست و چون آنچه میدهند روزی خداست پس تنها مال حلال روزی خدا است بر مردم.

خصوص عرب!

بعضی گفته اند این قسمت از آیات فقط شامل اعراب می باشد همانطور که آیات بعدی (وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ) و مَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ) بخصوص اهل کتاب و غیر عرب است زیرا عرب، قبل از اسلام کتاب نداشت بنا بر این هر آیه یک دسته از مسلمانان را بیان میکند.

ولی این قول درست نیست زیرا ممکن است مراد از آیه اول، عموم متقین چه عرب و چه اهل کتاب غیر عرب و آیه دوم مخصوص اهل کتاب باشد و یا اینکه

مراد و مقصود از همه آیات یک دسته باشد که اوصاف آنان عطف بر هم بیان شده است.

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ

-دو صفت دیگر از متقین که در این آیه بیان شده است.

۱-ایمان بقرآن (بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ).

۲-ایمان به کتب آسمانی قبلی (مَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ).

وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ

-آخرین صفت متقین، یقین آنان بجهان دیگر است و علت آنکه آن جهان را «آخرت» نامیدند اینست که پس از دنیا و متأخر از آن است همانطور که این جهان را بعثت نزدیک و دست رس بودنش «دنیا» (نزدیک) گفته اند بعضی گفته اند کلمه دنیا از ماده دنائت و پستی گرفته شده است و چون عالم ماده پست و بی ارزش است بدان «دنیا» گفته اند.

یقین-یقین علم و دانستن مسائل مشکل و مبهم است که پس از استدلال و نظر، توأم با سکون و آرامش خاصی برای شخص حاصل میشود لذا هر علمی یقین نیست ولی هر یقینی علم است و چون همه چیز برای خداوند روشن هست و هیچ مسئله ای برای او غامض و مشکل نیست تا نیاز با استدلال و فکر داشته باشد پس باو «موقن» (یقین دار) گفته نمیشود.

اگر چه ایمان بغیب شامل یقین بآخرت نیز میشد ولی چون مسئله معاد و بودن جهان دیگر بخصوص مورد انکار بت پرستان بود و می گفتند: زندگی جز این جهانی که ما در آن مرده [\(۱\)](#) و زنده میشویم نیست لذا آن را مستقلاً بیان کرد [أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ]

پرهیزکاران و متقین با این صفات خود، از هدایت الهی بهره مند شده اند.

هدایت یافتن آنان مانند هر خیر و نیک دیگر از طرف خدا است «مِنْ رَبِّهِمْ» و اینانند که بمقصد و مقصود خود نائل و در بهشت جاودان و همیشگی جا دارند.

«وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»

۱- ۱) «وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا» آیه ۲۴ از سوره جاثیه و «إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ» آیه ۳۷ از سوره مؤمنون.

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۶) خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۷)

[ترجمه]

کسانی که بکفر خو کرده اند بیمشان دهی یا ندهی بر آنها یکسان است آنان ایمان نمیآورند-۶ خدا بر قلوبشان مهر زده و بر گوش و چشم هایشان پرده ایست و آنها راست عذابی بزرگ-۷

شرح لغات:

«کفر» (ناسپاسی) و برابر «شکر» (سپاس) است همانطور که «حمد» (ستایش) در برابر «ذم» (سرزنش) است پس کفر، پوشانیدن نعمت و پنهان نمودن آنست و شکر، آشکار کردن و نشر آن.

هر آنچه چیزی را بپوشاند لغت «کفر» بدان گفته میشود «لبیده» میگوید:

«فی ليله كفر النجوم غمامها» شبی که ستاره ها را ابرها پوشانده بود.

«إنذار» توجه دادن بآینده ای ترسناک و اعلام خاص است و خداوند باین صفت توصیف میشود، چه اعلام و تخویف هر دو را دارد «ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهَ بِهِ عِبَادَهُ» (۱) اینست که خدا بندگان خویش را بدان میترساند).

بعضی گفته اند فرق «إنذار» با «اشعار» اینست که انذار، ترساندن از چیزی.

است وقت دار بخلاف اشعار.

«ختم» نظیر طبع مهر زدن است و ختم چیز پایان و نهایت آنست و ختم کتاب از همین باب است یعنی تمام کردن آن و مهر را نیز بهمین جهت خاتم گفته اند.

«سمع» اگر چه مفرد است ولی منظور از آن، گوشها و جمع است و چون مصدر است مفرد آمده و نیز ممکن است بحذف مضاف باشد یعنی «مواضع سمعهم» (محل قوه شنوایی ایشان) یا چون مضاف الیه (هم) جمع است لذا مفرد بهمان معنای جمع میآید و در ادبیات عرب نظیر فراوان دارد (۲)

ص: ۶۶

«غشاوه» پرده و پوشش و زن فعاله بچیزی که احاطه کند به بدن، مانند عمامه و عصابه یا فکر را فرا گیرد مانند خیاطت و یا بمردم احاطه کند مانند امارت و خلافت گفته میشود.

«قلب» در لغت بمعنای وارونه شدن است و چون قلب با افکار مختلف پیوسته زیر و رو میشود به آن قلب گفته اند.

شأن نزول

ابن عباس میگوید: مقصود از این آیات: أخبار و بزرگان دین یهودند که نبوت پیامبر اسلام را دانستند ولی روی حسد و عناد آن را نپذیرفتند.

ابو علی جبائی میگوید: مقصود از این آیات آن کسانی اند که خدا دل های آنان را در اثر زیادی گناه و انحراف مهر کرده است و دیگر ایمان نمیآورند.

اصم میگوید این آیات در باره مشرکین عرب نازل شده است.

بعضی گفته اند معنای آیه عامّ و شامل همه کفار است و منافات با استثناء کسانی که بعد ایمان آوردند ندارد

تفسیر

اشاره

در این آیات بدنبال بیان صفات متقین، حالات کافران که در نقطه مقابل آنها هستند ذکر شده است کفر، در اینجا عبارت است از، انکار توحید و عدالت خدا و انکار نبوت انبیاء یا انکار یکی از ضروریات و ارکان دین.

اگر چه این آیه عام است که همه کفار ایمان نمیآورند ولی با توجه به اینکه پس از نزول این آیات گروه فراوانی ایمان آوردند معلوم میشود منظور از کفار در این آیه دسته خاصی بودند که مشمول لطف و توفیق الهی نشده و اسلام نیاوردند.

ص: ۶۷

سؤال در اینجا این سؤال پیش می‌آید که وقتی خدا میداند که دسته مخصوص از کفار هیچگاه ایمان نمی‌آورند و از طرفی ما معتقدیم که آنان قدرت دارند پس معنای قدرت آنها اینست که میتوانند بر خلاف علم خدا، ایمان بیاورند.

پاسخ در پاسخ باید گفت: که خدا بواقعیت‌ها علم دارد یعنی آنچه در عالم، واقع شده و میشود، و در اینجا اینکه این دسته ایمان نمی‌آورند واقعیتی است و خدا بآن آگاه است ولی این واقعیت با قدرت داشتن شخص بر هر دو طرف منافات ندارد همانطور که واقعیت‌ها وظیفه و تکلیف را تغییر نمیدهد و همین دسته در عین حالی که واقعیت کارشان ایمان نیاوردن و اطاعت نکردن است ولی امر و تکلیف آنان هم چنان بجای خود باقی است.

خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ...

در اینکه خداوند چگونه دل کفار را مهر و موم نموده اقوالی گفته شده است از اینقرار:

اشاره

۱- علامت

وقتی کافر در کفر و انکارش بدان درجه رسید که دیگر ایمان نخواهد آورد و برای خدا معلوم است علامتی بر قلبش زده میشود که نقطه ایست سیاه رنگ تا ملائکه بدانند که او ایمان نمی‌آورد و او را سرزنش و نفرین کنند همانطور که در قلب شخص مؤمن علامت ایمان نوشته میشود تا ملائکه بدانند و او را ستایش و برایش طلب عفو و رحمت کنند. بعقیده اینان، دادن کتاب بدست راست نیز علامت بهشتی بودن و بدست چپ علامت معذب بودند صاحبان آنها است.

همچنین در آیه کریمه «بَلَّ طَبَعُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ^۱ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا^۲» (۱) (بلکه خدا بسبب کفرشان مهر بر دل آنها نهاد که بجز اندکی ایمان نیاوردند).

یک احتمال همین است که خدا علامت کفر را در دل و قلب آنان زده است.

ص: ۶۸

و احتمال دیگر اینست که بسبب کفرشان خدا دل های آنان را مهر کرد.

۲- شهادت خدا

مقصود از ختم بر قلب آنان حکم و شهادت خداست به اینکه اینان دیگر حق را نمیپذیرند و کلمه «ختم» بمعنای شهادت و حکم زیاد آمده است مثلاً میگویند:

«أَرَاكَ تَخْتَمُ عَلَى كُلِّ مَا يَقُولُ فُلَانٌ» یعنی می بینم هر آنچه فلانی میگوید تو صحه میگذاری و تصدیق میکنی و معمولاً مهر و امضاء همان تصدیق و گواهی است.

۳- گویی قلبشان مهر شده

خداوند این دسته را مذمت و سرزنش میکند که اینان گویی قلبشان مهر شده و ایمان داخل آن نمیگردد مانند آیه کریمه: «صُمُّ بُكْمٌ عُمْى» (۱)، اینان گویی کر و کور و گنگ اند یعنی کفر چنان در دل آنان جا گرفته است که دیگر نمی بینند مانند کسانی که قلبشان مهر شده است.

۴- کم عمقی و کوتاهی نظر

ابو علی فارسی میگوید: ختم قلب کنایه از کم عمقی و کوتاه بینی در نظر و استدلال است و منظور آنست که دل های اینان وسعت فکر و منطق و نظر را ندارد در برابر مؤمنین که سعه نظر و وسعت فکر دارند همانطور که در آیه کریمه: «أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صِدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ» (۲) مگر آنکه سینه اش بر اسلام گشوده شده و قرین نوری از پروردگار خویش است (چون غیر اوست) مقصود همین وسعت نظر است، و در باره کفار میفرماید: «أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَفْئَالٌ» (۳) (یا بر دلهایی قفلها است).

و نیز: «قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ» (دل های ما فهم نتوان کرد) و «قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّهِ» دل های ما در پرده ها است.

و در برخی آیات مهر زدن بر دل ها را در ردیف گرفتن قوه شنوایی و بینایی

ص: ۶۹

۱- ۱) آیه ۱۸ از سوره بقره

۲- ۲) آیه ۲۲ از سوره زمر

۳- ۳) آیه ۲۴ از سوره محمد

قرار داده است مانند این آیه کریمه: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَيِّمَعَكُمْ وَ أَبْصَارَكُمْ وَ خَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ» (بگو ای پیغمبر اگر خدا گوش و چشم های شما را گرفت و مهر بر دل شما نهاد...) .

بنا بر این معنای ختم کردن قلب ها اینست که از آن در آنچه نیاز دارند سود نمیرند همانطور که از گوش و چشم که گرفته شده است سود و استفاده برده نمیشود.

و مقصود از عدم وسعت قلب همین است که بین حق و باطل نمیتوانند امتیاز دهند و در محاورات و استعمالات مردم زیاد دیده میشود کسی را که شجاع نیست میگویند:

دل ندارد، قلب ندارد، یعنی ترسو است همین طور کسی که دعوت باسلام شده و دلیل های روشن آن را دیده است و در عین حال از اسلام فاصله میگیرد این شخص کسی است که دلش مهر شده و سینه و قلبش در پرده و غلاف است .

□
سؤال روی این معنا چرا مهر شدن دل بخدا نسبت داده شده است «خَتَمَ اللَّهُ...» جواب چون این تاریکی و تنگی دل در اثر عصیان و نافرمانی خدا پدید آمد باو نسبت داده شده است همانطور که میگویند مقام و منصب یا پول یا فلان زن، فلانی را هلاک و بیچاره کرد معنایش اینست که در راه آنها هلاک شد و خود آنها کاری نکرده اند.

سؤال چرا در میان همه اعضاء بدن فقط قلب و گوش و چشم نام برده شد.

جواب چون این اعضاء یا محل علم اند چون قلب، و یا راه فرا گیری و یاد گرفتن اند چون چشم و گوش

اشاره

وَمِنَ الْإِنسَانِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَهُم بِمُؤْمِنِينَ (۸) يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يُخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (۹) فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ (۱۰)

[ترجمه]

بعضی مردم گویند بخدا و دنیای دیگر ایمان آورده ایم با آنکه بهره ای از ایمان ندارند.

خدا و مؤمنان را فریب میدهند ولی جز خودشان را فریب نمیدهند و این را خوب نمی فهمند.

در دل‌هایشان بیماری است پس خداوند بیماریشان را افزوده و برای دروغ گفتنشان عذابی دردناک دارند.

شرح لغات

«ناس»-با بشر و انس مترادفند و اصل آن اناس از انس بوده است که در اثر زیادی استعمال همزه آن حذف شده است بعضی گفته اند اصل آن «نوس» بمعنای حرکت است و مصغر آن:نویس میشود و بعضی آن را از انس بمعنای ظهور گرفته اند کلمه ناس جمع و مفردش انسان میباشد.

«یوم آخر»-روز واپسین که دیگر پس از آن روزی نیست.

«یخادعون»-از خدعه بمعنای اظهار خلاف آنچه در باطن و ضمیر هست.

«انفسهم»-نفس به معنی گفته میشود. ۱-روح ۲-خود(برای تأکید) ۳-ذات، که اصل همین کلمه است.

«و ما يشعرون»-و نمیدانند اصل شعر احساس چیزی است و کلمه شاعر از همین ماده مشتق است چه، شاعر بآنچه میگوید از نظر ماده و هیئت و وزن علم دارد و چون شعور، آن نوع علمی است که همراه تخیل و احساس باشد لذا این کلمه بخدا گفته نمیشود.

«أَلِيمٌ»-بمعنای مولم دردناک.

شأن نزول

این آیات در باره منافقین نازل شد و آنان عبد الله بن ابی سلول و جد بن قیس

و معتب بن قشیر و یاران‌شان و گروهی از یهود بودند.

تفسیر

پاره ای از مردم میگویند-بخدا-و بآنچه بر رسول اکرم نازل شده در باره قیامت و جز آن ایمان آوردیم ولی مقصود آنان از این اظهار ایمان اینست که بر اسرار مسلمانان واقف شده برای کفار نقل کنند و نیز برای این است که خود را به پیامبر نزدیک نمایند هم چنان که مؤمنان نزدیک بودند ولی اینان در واقع ایمان نیاورده اند.

(مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ)

و آنچه بزبان می‌آورند غیر از آن است که در دل دارند.

يُخَادِعُونَ اللَّهَ

با توجه به اینکه خدا بهمه چیز چه آشکار و چه نهان عالم و آگاه است و نمیتوان او را فریب داد در معنای این آیه «که میخواهند خدا را گول بزنند» چند وجه بیان شده است از این قرار:

۱- اگر چه اینان نمیتوانند خدا را گول بزنند ولی کار و عمل ایشان طوری است که اگر کسی باطن و واقع را نداند گول میخورد یعنی کار کسانی که گول میزنند انجام میدهند مثلاً در باره کسی که عملش را با ریا آمیخته میگویند: چقدر نادان است میخواهد خدا را گول بزند در حالی که خدا از خود او بعملش آگاه تر است.

۲- اینان رسول خدا را گول میزنند و در این صورت تقدیر آیه چنین است «یخادعون رسول الله» و همانطور که اطاعت پیامبر اطاعت خدا و نافرمانی او نافرمانی خدا است پس گول زدن رسول نیز بمنزله گول زدن خدا می باشد.

وَالَّذِينَ آمَنُوا

-اینان مؤمنین را گول میزنند وقتی آنان را می بینند میگویند ایمان آوردیم تا در مجالس آنان شرکت و اسرارشان را برای دشمنان نقل کنند اگر چه صورت عمل خدعه و فریب مسلمین است ولی در واقع خود را گول میزنند.

وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ

-زیرا وقتی از ایمان واقعی دور شدند و بر جاده هوی و هوس و خواسته های نفس رفتند طبعاً بعذاب و بدبختی سقوط خواهند کرد ولی آنها از عاقبت عمل خدعه آمیز خود بی اطلاعند.

وَمَا يَشْعُرُونَ

-از این آیه میتوان این مطلب را نیز استفاده کرد که گمراهان

ممکن است خود را هدایت شده و رستگار بدانند و چنین نیست که هر گمراهی بانحراف و گناه خود عارف و عالم باشد.

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ

-در دل‌هایشان بیماری است (روحشان بیمار است) مقصود از این مرض بیماری شک و تردید است زیرا همانطور که مرض و بیماری بدن را از حد اعتدال و صحت بیرون می‌آورد شک و تردید هم که خود آفت قلب است آن را از حال صحت و اعتدال خارج می‌سازند.

بعضی گفته اند اصل مرض «فتور» و سستی است و بیماری تن سستی اعضاء است و بیماری قلب (روح) سستی آن است از خدا.

فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا

-خدا بیماری آنان را افزود در تفسیر این آیه چند قول است:

۱- هر آیه و بیان و دلیلی که از طرف خدا آورده میشود شک و تردید اینان زیادتر میشود پس نسبت دادن زیادی مرض شک اینان بخدا از این نظر است همانطور که در قصه حضرت نوح دارد: «فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا» (۱) (خدایا خواندن من اینان را نتیجه ای جز فرار و گریزشان ندارد).

و نیز آیه کریمه: «وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ» (۲) (کسانی که در قلبشان مرضی است آیات ما پلیدی آنان را بیشتر نمود) بهمین معنا تفسیر شده است که آیات الهی چون شک اینان را زیادتر میکند پس در نتیجه بر پلیدی آنان می‌افزاید.

۲- ابو علی جبائی میگوید: از پیشرفت اسلام در دل‌هایشان غم و حزنی است چون نزول رسول اکرم در مدینه و ظهور و قدرت مسلمین سبب نگرانی و غم و اندوه آنان شد پس خداوند با بیشتر قدرت دادن و کمک کردن رسول خدا و مسلمین بر غم و اندوه آنان افزود.

۳- سدی میگوید: تقدیر آیه چنین است: «فَزَادَتْهُمْ عداوة الله مرضاً» یعنی

ص: ۷۳

۱- ۱) آیه ۶ از سوره نوح

۲- ۲) آیه ۱۲۵ سوره توبه

دشمنی با خدا بیماری آنان را افزود و کلمه «عداوت» (دشمنی) در آیه حذف شده است مثل آیه کریمه «فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ». (وای بر سخت دلان از ذکر خدا) یعنی دشمنی با خدا بیماری آنان را افزود. و کلمه «عداوت» (دشمنی) در آیه حذف شده است مثل آیه کریمه «فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ» (وای بر سخت دلان از ذکر خدا) یعنی از ترک ذکر خدا. ۴- آیاتی که پرده از روی زشت کاری و اعمال قبیح آنان بر میدارد سبب غم و اندوه ایشان میگردد پس معنای آیه این است که در دلهای ایشان غمی است از نزول این نوع آیات و خدا با بیشتر رسوا کردن آنان بر غم و اندوهشان میافزاید.

۵- ابو مسلم اصفهانی میگوید کلمات: «فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» نفرین است یعنی خدا بیماری آنان را بیفزاید نظیر آیه کریمه: «ثُمَّ انْصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ» (سپس باز گشتند که خدا دلهای آنان را باز گرداند) و خدا توفیق هدایت را از آنان بگیرد.

وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ

-منافقان چون خدا و رسول را تکذیب کردند یعنی واقعاً نپذیرفتند و یا چون در اظهار ایمانشان دروغ گفتند پس برای ایشان عذابی دردناک است.

[سوره البقره (۲): آیات ۱۱ تا ۱۳]

اشاره

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ (۱۱) أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۲) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنْتُمُ الْيَهُودُ الْأُمِّيُّونَ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۳)

[ترجمه]

چون بآنها گفته میشود در زمین فساد و تباهی نکنید گویند تنها ما مصلحیم (۱۱) بدانید که آنها خودشان فسادکارانند ولی نمی فهمند (۱۲).

چون بآنان گفته میشود: شما نیز چنان که مردم ایمان آورده اند ایمان آرید گویند ایمان آریم چنان که کم خردان ایمان آورده اند بدانید که آنها خودشان کم خردند ولی خود نمیفهمند (۱۳).

شان نزول

این آیات نیز مانند آیات سابق در باره منافقین نازل شده است که صفات آنان

را بیان میکند، سلمان میگوید: دارندگان این صفت بخصوص هنوز نیامده اند ولی نظم کلام ایجاب میکند که این صفت نیز مانند صفات قبلی در همان منافقین زمان رسول اکرم باشد.

و ممکن است مراد از این آیات تنها منافقین زمان رسول اکرم نبوده بلکه بطور کلی کسانی که دارای این صفات در هر زمانی باشند شامل گردد بنا بر این، مقصود سلمان این است که پس از انقراض منافقان زمان رسول اکرم، دارندگان این صفت هنوز نیامده اند.

تفسیر

وقتی بمنافقان گفته میشود: با ارتکاب گناه و جلوگیری مردم از گرایش بایمان و اسلام (بقول ابن عباس) یا بکمک و مساعدت بکفار (بقول ابو علی جبائی) یا با تغییر دین و تحریف کتاب (بقول ضحاک) در زمین فساد نکنید اینان میگویند تنها ما هستیم که اصلاحات بدست ما انجام میگیرد و ما مصلحیم.

در اینکه چگونه اینان خود را اصلاح گر میدانستند دو نظر است.

۱- نفاق و دو رویی آنان که از نظر مسلمین زشت و فاسد شمرده میشد از نظر خودشان عملی پسندیده و بصلاح آنان بحساب میآمد چه منافقین با این روش میخواستند در بین هر دو دسته سالم بمانند.

۲- کارهای زشتی که مرتکب میشدند از قبیله گناه و جلوگیری مردم از ایمان و یا تحریف کتاب و امثال آن در ظاهر انکار میکرده و میگفتند: ما این کارها را نمی کنیم و ما صالح و مصلحیم و خود این کار نفاق دیگری از آنان بود و همانطور که اظهار ایمان میکردند و در واقع مؤمن نبودند قرآن میگوید: آگاه باشید اینان که فساد و نفاق را صلاح خود میدانند یا کارهای زشت خود را انکار میکنند اینان فساد گردانند.

﴿أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ﴾

ولی نمیدانند.

﴿وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ﴾

نمیدانند نفاقشان بصلاح آنان نیست و یا نمیدانند با این

رفتار تباه خود چه عذاب و کیفری در انتظار آنان است.

از این آیه نیز استفاده میشود که گناهکاران ممکن است خود بزشتی و فساد آن آگاه نباشند.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا...

وقتی بمنافقان گفته میشود بِمَحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ آنچه بر او نازل شده ایمان بیاورید هم چنان که یارانش او را تصدیق کردند و همانطور که عبد الله بن سلام و دیگران از یهود باو ایمان آوردند آنان میگویند آیا ما مانند سفیهان و کم خردان به او ایمان بیاوریم.

«أَتُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ»

خداوند آنان را در این فکر تکذیب کرده و میگوید که اینان خود نادان و سفیهند زیرا مگر سفیه جز اینست که چیزی را ضایع میکند در حالی که تصور میکند آن را حفظ کرده و نگاه داشته است. این منافقان نیز ایمان نیاورده و کفر میورزیدند و گمان می نمودند که ایمان دارند و هدایت شده اند .

[سوره البقره (۲): آیات ۱۴ تا ۱۶]

اشاره

وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شُيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤْنَ (۱۴) اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ يَمْدُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۱۵) أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهَدْيِ فَمَا رِبْحُ تِجَارَتِهِمْ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (۱۶)

[ترجمه]

چون مؤمنان را ببینند گویند ایمان آورده ایم و چون با یاران شیطان صفت خود تنها شوند گویند همانا با شمائیم ما استهزاء کننده ایم (۱۴) خداوند آنها را بمسخره گرفته و در طغیانشان کمک میکند تا هم چنان متحیر بمانند (۱۵).

اینان هستند که گمراهی را بهدایت خریدند و تجارتشان سود نکرد و راهی بحق نیافتند (۱۶).

لقوا-دیدند از لقاء و آن روبرو شدن دو چیز با هم، یا برخورد آنها بهم میباشد

شرح لغات

خلوا-تنها شدند-خلوت گزیدند.

یستهزئ-مسخره میکنند.

یمدهم-از ماده و ریشه مد که اصل آن زیاد شدن و جذب است.

طغیان-تجاوز از حد و میگویند: طغی الماء (آب تجاوز کرد) وقتی از حدش بگذرد بهمین مناسبت بمرد ستمگر
متجاوز «طاغیه» میگویند.

ص: ۷۶

منافقان وقتی مؤمنین را میدیدند میگفتند: ما نیز مانند شما ایمان آورده آنچه بر رسول اکرم نازل شده است قبول کردیم اما وقتی با دیو صفتان و شیاطین خود (ابن عباس میگوید یعنی با رؤساءشان بعضی گفته اند یعنی با همان دسته از یهود که آنان را وادار به تکذیب و مخالفت میکردند و از امام باقر علیه السلام نقل شده است که با کاهنان خود) روبرو میشدند میگفتند: ما با شما ایم ما یاران محمد را مسخره میکنیم «قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤْنَ» اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ....

در معنای این آیه که خدا آنان را مسخره میکند وجوهی گفته شده است.

۱- جزای استهزاء بنام خودش

خدا آنان را در مقابل این استهزاء و مسخره کیفر و جزا داده عذاب میکند و این کیفر بنام استهزاء خوانده شده روی این قاعده که در بین عرب جزاء و کیفر هر عملی را بنام همان عمل میخوانند و در قرآن نیز آیه کریمه: «وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا» (۱) (سزای بدی ما بدی مثل آنست) همین مطلب را بیان میکند با اینکه پاداش و جزا وقتی بعنوان قصاص باشد بد نیست ولی مانند خود گناه «بد» نامیده شده است.

و آیه کریمه: «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعِقُّوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ» (۲) (اگر عقوبت میکنید نظیر آن عقوبت که دیده اید عقوبت کنید) سزا و جزای عقوبت را همان عقوبت نامیده است و در اشعار عرب نظیر فراوان دارد (۳).

۱- ۱) آیه ۴۰ از سوره شوری

۲- ۲) آیه ۱۲۶ از سوره نحل

۳- ۳) عمرو بن کلثوم میگوید: «الا لا يجهلن احد علينا فنجهل فوق جهل الجاهلينا» یعنی کسی بر ما جسارت نکند که ما بیش از آنچه او کند باو جسارت خواهیم کرد که کیفر عمل بنام خود آن نامیده شده است.

۲- تخطئه منافقان

خدا منافقان را در این عمل نفاق و استهزاءشان نسبت بمؤمنین تخطئه کرده و آنان را نادان و جاهل میداند و عرب هر چه را با چیز دیگری همراه و نزدیک باشد بآن اسم (۱) میگوید و لذا تخطئه استهزاء بنام استهزاء خوانده شده است.

۳- در ظاهر نعمت و در واقع عذاب

ابن عباس میگوید در معنای آیه خداوند بآنان نعمت میدهد و آنها تصور میکنند که این نعمت پاداش رفتار و کردار صحیح آنان است در حالی که فقط باین منظور خدا بآنان نعمت میدهد که هم چنان در عمل زشت و گناه خود بمانند و ادامه دهند و در نتیجه بعذاب و بدبختی که نتیجه عمل خودشان است گرفتار شوند.

و از این جهت باین نعمت دادن استهزاء گفته شده است که ظاهر آن نعمت و نیکی است ولی در واقع کشاندن آنان است به هلاکت و عذابی که با اعمال زشت خود مستحق آن شده بودند.

۴- در دنیا چون مؤمنان در آخرت چون کفار

منافقان چون اظهار ایمان میکردند خداوند آنان را در دنیا از نظر احکام شرعی مانند ارث و نکاح و دفن و احکام مشابه آنها در ردیف مسلمین قرار داده است ولی بعلم نفاق و کفر درونی در آخرت مانند کفار عذابشان خواهد کرد و این دو نوع روش در دنیا و آخرت بمنزله استهزاء آنان میباشد.

۵- همین که به نزدیک در میرسند بسته میشود!

ابن عباس میگوید: در حالی که منافقان در آتش اند دری از بهشت بسوی آنان باز میشود ولی پس از آنکه اینان خود را به شتاب بدان در رسانند در بسته میشود

ص: ۷۸

۱- ۱) همانطور که شاعر میگوید: «ان دهرأ یلف شملی بجمل لزمان یهّم بالاحسان» دهری که مرا به محبوبه ام (جمل) نزدیک میکند زمانی است که قصد و نیت نیکی کرده است، در اینجا زمان که مقارن و همراه نزدیک بودن آن دو است بعنوان احسان و نیکی نمودن گفته شده است.

سپس در دیگر نمودار میگردد و باز پس از نزدیک شدن بآن بسته میشود و بهمین ترتیب خدا آنان را مسخره میکند و مؤمنین میخندند و از این جهت آیه کریمه میگوید:

﴿فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ﴾

(۱)

(آن روز کسانی که ایمان داشته اند بکافران بخندند).

تمام جوهی که در این آیه در باره استهزاء که بخدا نسبت داده شده است نقل کردیم میتوان در باره مکر و خدعه که در آیاتی مانند: «وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ» (۲) (آنها نیرنگ میکردند و خدا نیرنگ میکرد) و «يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ» (۳) (منافقین خدا را فریب میدهند و خدا فریب دهنده آنها است) آمده است گفت.

﴿يَمْدُهُمْ فِي طَعْنِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾

دو معنا برای این آیه که خداوند چگونه آنها را کمک میکند شده است.

معنای اول اینکه خداوند بآنها امکان و قدرت میدهد شاید ایمان بیاورند ولی آنان هم چنان به کفر و سرگردانی خود چسبیده اند.

معنای دوم اینست که خداوند نعمت هایی چون شرح صدر و نورانیت دل که بمؤمنین عنایت و اعطاء مینماید منافقان را از آنها محروم میدارد تا هم چنان در سرگردانی و گمراهی بمانند.

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ﴾

اینان گمراهی را با دادن هدایت خریدند ابن عباس میگوید یعنی گمراهی را گرفتند و هدایت را از دست دادند و این دو را با هم تبدیل کردند .

سؤال در اینجا سؤالی پیش میآید که مبادله در صورتی است که منافقان ایمان و هدایت داشته و آن را در مقابل گرفتن گمراهی و کفر از دست بدهند در حالی که آنان از اول ایمان نیاوردند و هدایت نشدند.

ص: ۷۹

۱- ۱) آیه ۲۴ از سوره مطفین

۲- ۲) آیه ۳۰ از سوره انفال

۳- ۳) آیه ۱۴۲ از سوره نساء

پاسخ در جواب این سؤال وجوهی بیان شده است.

۱- منظور از «اشترُوا» خریدن و معامله واقعی و مبادله نیست بلکه استعاره و مجاز است در دوست داشتن و انتخاب یعنی همانطور که مشتری جنسی را که میخرد آن را دوست داشته و بر میگزیند منافقین هم کفر باطنی را دوست داشته برای خود انتخاب کردند.

۲- این ایمان همان هدایت فطرت و طبیعت است که در نهاد هر فرد در ابتداء وجود دارد آن را با گمراهی تبدیل کردند.

۳- کلبی و مقاتل میگویند: منافقان قبل از بعثت پیامبر اسلام به پیامبری که خواهد آمد و در کتب آسمانی دیده بودند ایمان داشتند ولی پس از آنکه مبعوث شد او را نپذیرفتند و گویی ایمان قبلی خود را با کفر و عناد کنونی مبادله کردند.

فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ..

در این معامله اینان ضرر کردند «وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ» و چون یاران محمد در تجارتشان هدایت یافته و سود کرده نشدند.

بعضی گفته اند اضافه این قسمت بعدی «وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ» از این نظر است که منافقان نه سود بردند و نه هدایت یافتند در حالی که ممکن است یک تاجر سود نبرد ولی هدایت داشته باشد پس حال اینان بدتر است.

سؤال در اینجا منافقان اصل سرمایه خود که همان ایمان است از دست داده بودند در حالی که معنای سود نکردن تجارت، آنست که سرمایه محفوظ است ولی سود نمیکند.

جواب در این آیات گمراهی و هدایت در برابر هم ذکر شده است و معنایش اینست که اینان طلب ربح و سود کردند ولی هلاک شدند و سرمایه خود را از دست دادند.

و یا ممکن است حال کفار را مقابل حال مؤمنین قرار داده باشد مؤمنین هدایت را خریدند و سود بردند اینان گمراهی را خریدند و سود نبردند و ضرر کردند

اشاره

مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ (۱۷) صُمُّ بُكُمْ عُمَى فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ (۱۸)

[ترجمه]

مثل آنها چون کسی است که آتشی میافروخت همین که اطرافش را روشن ساخت خداوند نورشان را برگرفت و در میان تاریکیها واگذارشان کرد که نتوانند دید (۱۷).

کر و لال و کورند پس بر نمیگردند (۱۸)

شرح لغات

مثل-آوردن نظائر مطلب است که با دانستن آن فهم مطلب ساده تر میگردد.

استوقد-بمعنای اوقد(بر افروخت) مثل استجاب بمعنای اجاب(اجابت کرد) و بعضی آن را بهمان معنای باب خودش گرفته و استوقد را بمعنای آتش گیرانه طلب کرد دانسته اند ریشه این فعل «وقود» است که بمعنای آتش گیرانه چون چوب و آتشی حرارت ده و سوزانند میباشد.

اضاء-روشن شد(لازم) و روشن نمود(متعدی) ولی در اینجا بمعنای متعدی (روشن نمود) میباشد.

تفسیر

اشاره

مثل منافقین که اظهار ایمان میکنند ولی در باطن هم چنان بکفر خود باقی هستند مثل کسی است که در شبی تاریک آتشی را بر افروخته است یا میخواهد از آتش، روشنی و نور بگیرد ولی همین که آتش روشن میشود و اطرافش را می بیند و از آنچه می ترسد خود را نگاهداشته و حفظ می کند ناگهان آتش خاموش شده در آن تاریکی، ترسان و سرگردان میماند.

ابن عباس و قتاده و ضحاک و سدی میگویند: منافقان وقتی اظهار ایمان می کنند از نور و روشنی آن بهره مند شده در سایه اش عزیز میگردند با مسلمین در نکاح و ارث و امتیت در اموال و اولاد همسان و مانند میشوند ولی وقتی مردند بهمان تاریکی درونی که اثر کفر باطنی آنهاست باز گشته و در وحشت و عذاب خواهند بود.

بعضی گفته اند: معنای اینکه خدا نور را از آنها میگیرد «ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ»

اینست که خدا مردم را از باطنشان با خبر کرده و نور اسلام را از آنان میگیرد.

سعید بن جبیر و محمد بن کعب و عطا میگویند این آیه در باره یهود نازل شد چه آنان در کتاب آسمانی خود خوانده بودند که پیامبری میآید و باو ایمان آورده انتظار ظهورش را داشتند و مشرکین را بیم میدادند ولی وقتی آمد او را نپذیرفتند.

اینان همان بنی قریظه و بنی نضیر و بنی قینقاع بودند که هنگامی که نبوت از بنی اسرائیل منقطع شده و بعرب رسیده بود از شام بسوی یثرب آمدند اینان داخل یثرب (مدینه) شدند و میگفتند: محمد رسول خدا است و پیروان او بهترین امتند.

□
مردی از بنی اسرائیل بنام عبد الله بن هبشان قبل از بعثت رسول اکرم هر سال بر یهود مدینه وارد میشد و آنان را بر اطاعت خدا و حفظ توراه و ایمان به محمد صلی الله علیه و آله وادار و تشویق میکرد و میگفت: وقتی محمد ظاهر شد از دورش پراکنده نشوید و پراکندگی پدید نیاورید تا او را یاری کنید من آرزو دارم که او را بینم ولی قبل از آنکه رسول اکرم طلوع کند او از دنیا رفت.

یهود از او پذیرفتند ولی پس از بعثت پیامبر موعود باو کفر ورزیدند و لذا خداوند این مثل را برای آنان زده است.

بحث ادبی: سؤال

چرا در این آیات جمع به مفرد تشبیه شده است یعنی منافقین یا یهود به (الَّذِي اسْتَوْفَدَ) کسی که آتشی را بر افروخت.

جواب

سه وجه برای جواب از این سؤال داده شده است از اینقرار:

۱- کلمه «الذی» اگر چه مفرد است ولی در معنا جمع است مانند «الذی» در آیه کریمه: «وَالَّذِي لَجَأَ بِالصَّدَقِ وَصَدَّقَ بِهِ» (۱) (آن کسانی که وعده بر آنها آمد و آن را تصدیق کردند).

ص: ۸۲

۲- کلمه «الذی» در آیه کریمه در اصل: «الَّذِينَ» بوده که نون آخر آن حذف شده است (۱).

۳- در آیه کلمه ای حذف شده است و در اصل: «مِثْلَهُمْ كَمِثْلِ اتِّبَاعِ الذِّی...» مثل اینان مثل پیروان کسی است... و تشبیه به اتباع (پیروان) که جمع است شدم ولی مضاف (اتباع) حذف شده و مضاف الیه (الذی) در جای آن قرار گرفته است.

۴- منظور از «الَّذِي اسْتَوْفَدَ» شخص و فرد واحد و معین نیست بلکه منظور جنس است.

۵- تشبیه و تمثیل در اشخاص نیست تا این اشکال پیش آید بلکه تمثیل حال منافقین است به حال این کسی که چنین است. و این نوع تشبیه در ادبیات فراوان دیده میشود مثل اینکه میگویند کندی و کم هوشی اینان مانند کم هوشی حیوان است.

«وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ»

یعنی خدا به آنها نور نداد.

«صُمُّ بُكْمٌ عُمَى»...

قتاده میگوید: اینان از شنیدن و گفتن و دیدن حق کر و لال و کورند و اینان از گمراهی خود بر نمیگردند و به اینهمه دلیل های الهی گوش ندادند گویی کردند و اقرار بخدا و رسولش نمودند گویی لالند و در ملکوت آسمان و زمین و آیات قدرت حق ننگریستند گویی کورند، چون فائده این اعضاء بدانها نرسیده مثل اینست که این اعضا را ندارند.

و همانطور که سابق گفتیم: معنای «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» نیز همین است که قلب اینان چون ادراک ندارد پس گویی مهر شده است نه اینکه خدا حائل و حاجبی بین دل آنها و حق و حقیقت میزند که درک نکنند و آیات کریمه «أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ» (۲) این منافقانند که خدا آنها را لعن کرده و گوش

ص: ۸۳

۱- ۱) در ادبیات عرب نظائری دارد مانند این شعر: «ابنی کلب ان عمی اللذا قتلا الملوک و فککا الاغلالا» یعنی ای پسران کلب دو عموی من کسانی هستند که پادشاهان را کشته و بند از اسیران گشودند در اینجا «نون» از کلمه «الذا» حذف شده است.

۲- ۲) آیه ۲۳ از سوره محمد

و چشمشان را کر و کور گرداند) و «طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» (۱) (خدا دل های آنان را مهر کرد) و «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ» (۲) (چون انحراف یافتند خدا دلهایشان را منحرف کرد...) همه بر همین مطلب دلالت دارند که اینان وقتی مأمور بایمان و اطاعت شدند مثل اینکه قلب و دل و چشم و گوششان کار نمیکند و هیچ نمیفهمند و باز قرآن میگوید: «و تَرَاهُمْ يُنْظَرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُنْصَرُونَ» (۳) (می بینی ایشان را که بسوی تو مینگرند ولی نمی بینند)

[سوره البقره (۲): آیات ۱۹ تا ۲۰]

اشاره

أَوْ كَصَيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَ رَعِيدٌ وَ بَرْقٌ يَّجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَ اللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ (۱۹) يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَ إِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَهَدَّاهُمْ بِمَعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۰)

[ترجمه]

یا چون کسانی است که بارانی تند بر آنها بیارد و در تاریکی و رعد و برق آنان سرانگشت خود را از بیم مرگ در گوشها گذارند و خدا از هر سو بکافران احاطه دارد (۱۹).

نزدیک باشد که برق دیدگانیشان را ببرد هر گاه روشن شود راه روند و چون تاریک شود بایستند، اگر خدا میخواست گوش و چشم آنان را از میان می برد که خدا بر هر چیز تواناست (۲۰)

شرح لغات

صَيَّبَ-باران بر وزن سَيَّدَ، فَعِلَ از صَوَاب.

سَمَاء-آسمان و هر چه بالاست و سایه میاندازد:

يَخْطَفُ-از خطف بمعنای ربودن.

تفسیر

اشاره

مثل این منافقان در نادانی و سرگردانی مثل کسانی است که بارانی تند از آسمان بر آنان بزند و در آن باران (و یا در آن آسمان و ابر) تاریکی بسیار (چون در موقع باران جلو خورشید و ماه و ستاره گرفته میشود طبعاً هوا تاریک میگردد) و

۱-۱) آیه ۹۳ از سوره توبه

۲-۲) آیه ۵ از سوره صف

۳-۳) آیه ۱۹۸ از سوره اعراف

رعد(که در او (۱)برخورد ابرهای مختلف است)و برق(آتشی که از اصطکاک و برخورد ابرها پدید میآید)باشد.

در بارهٔ مناسبت این مثل،وجوهی گفته شده است:

۱-مثال برای قرآن

ابن عباس میگوید منظور از این آیات تشبیه قرآن است به باران یعنی همانطور که در باران تاریکی و رعد و برق است در قرآن نیز از نظر آزمایش و امتحانی که برای مردم از راه تکالیف پیش میآورد «ظلمات» است.

نهی های شدید قرآن و زجرهایش چون «رعد»(که دل ها را می لرزاند)و روشن شدن راه ها بوسیله راهنمایی های این کتاب چون «برق» است.

۲-مثال برای دنیا

بعضی گفته اند در این آیات دنیا از نظر راحتی ها و ناراحتی ها و گرفتاریهایی که در آنست به باران که هم فائده و هم ضرر دارد شبیه شده منافقان از ضررهای دنیوی که ممکن است بآنها برسند پرهیز میکنند ولی فوایدی را که در آینده(در اثر ایمان واقعی)بآنها میرسد نمیخواهند.

۳-مثال برای اسلام

بعقیده برخی دیگر این آیات مثال برای اسلام است و همانطور که باران حیات بخش است اسلام نیز فرد و اجتماع را زنده میکند و اسلام منافقان که در باطن کفر بود چون تاریکیهای باران است.

حکم جهاد اسلام چون «رعد»و اظهار اسلام آنان که سبب حفظ خون و اموال و جواز نکاح با مسلمین وارث از آنان و امثال آن میشد چون «برق»و عذاب در آینده نزدیک یا دور که اسلام در برابر گناه قرار داده است چون «صاعقه» است و مؤید این وجه است روایتی که از امام حسن علیه السلام وارد شده است که فرمود اسلام

ص: ۸۵

منافقین مانند بارانی است که دارای چنین وصفی باشد.

۴- دو نفری که گرفتار شدند

ابن مسعود و جماعتی از صحابه میگویند: دو نفر از منافقین مدینه از نزد رسول اکرم گریختند در بیابان و بآنان بارانی شدید که در آن رعد و برق و صاعقه بود رسید هر وقت صاعقه میزد و بیابان روشن میشد آنان از شدت ترس سرانگشت ها را در گوشهای خود قرار میدادند و وقتی برق میزد از نورش استفاده میکردند و کمی راه میرفتند و وقتی نمیزد جایی را نمیدیدند.

اینان در این حال سخت میگفتند ای کاش ما از این گرفتاریها نجات مییافتیم و خدمت رسول اکرم میرفتیم و دست خود را در دستش قرار داده مسلمان میشدیم.

آنان پس از نجات یافتن از آن وضع بعهده خود وفا کردند و خدمت رسول اکرم آمده مسلمان شدند. سرگذشت این دو نفر مثالی برای منافقان شد چه این منافقان نیز وقتی محضر رسول اکرم میآمدند انگشتان خود را در گوششان میگذاشتند تا آیه و سخنی در باره خود نشنوند و وقتی اموال و ثروتی بدست میآوردند میگفتند: دین محمد خوب است «كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ».

اما هنگامی که مالی از دست آنها میرفت و گرفتاری برایشان پیش میآید میگفتند این بدبختی در اثر دین محمد بود و مرتد میشدند «وَ إِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا» «وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ» در تفسیر این آیه اقوالی است.

۱- اصم- میگوید خداوند بمنافقان عالم است و از نیات و درون آنها با خبر و رسول خود را نیز آگاه میکند.

۲- خدا بر آنان قادر و تواناست و آنان را از سیطره و قدرت او مفز نیست ۳- مجاهد میگوید: خداوند روز قیامت جامع همه آنان است در آن عالم و معنای احاطه همین است.

۴- خداوند همه را (پس از تمام شدن اجل) میمیراند و احاطه باین معنا استعمال شده است میگویند «احاطه بفلان» یعنی باو هلاکت مرگ رسید، و در آیات

کریمه «وَ أَحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَى مَا أَنفَقَ» (۱) میوه او نابود گشت و بنا کرد دو دست خویش را بحسرت مالی که در آن خرج کرده بود زیر و رو همی کرد و «إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ» (۲) (مگر اینکه همه شما هلاک شوید) بهمین معنی است.

﴿يَكَادُ الْبَرْقُ﴾

نزدیک است دلیل های روشن قرآن دلشان را بر باید از شدت ناراحتی آنان در امور دینشان هم چنان که برق نزدیک بود نور چشمشان را بگیرد.

و همانطور که باران زده های بیابان وقتی صاعقه میزد از نورش استفاده کرده و کمی راه میرفتند این منافقان نیز هر گاه روشنی دعوت متوجه آنان میشد کمی جلو آمده و اظهار علاقه میکردند اما همین که مشکلی برای مسلمین پیش میآمد بسبب کفر درونی خود سر گردان شده میایستادند هم چنان که آنان در تاریکیهای بیابان سر گردان میماندند.

بعضی گفته اند همین که ایمان آوردند ایمان برای آنان نوری بود در دنیا اما همین که مردند بسبب کفر درونی خود به تاریکی عذاب برگشتند.

جمعی دیگر معتقدند که مراد از این آیات یهودند آنان وقتی مسلمین در جنگ بدر پیروز شدند گفتند این همان پیامبری است که موسی بدان نوید داد اما همین که در جنگ احد مسلمانان شکست خوردند اینان ایستاده و شکایت کردند.

﴿لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ....﴾

علت اینکه در میان همه قوه ها این دو قوه شنوایی و بینایی نام برده شده اینست که در دو آیه قبلی آنها ذکر شده بودند و مقصود بیان عذاب منافقان است «وَ اللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ» خدا از هر سو بکافران احاطه دارد و اگر بخواهد کفر آنان را آشکار کرده و یا نابودشان مینماید چه او بر هر چیز توانا است

ص: ۸۷

۱- ۱) آیه ۴۲ از سوره کهف.

۲- ۲) آیه ۶۶ از سوره یوسف. صدر آیه: «قَالَ لَنْ أَرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُوا مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ».... یعقوب گفت تا شما برای من بخدا عهد و قسم یاد نکنید که او را برگردانید یا بقر خدا هلاک شوید من هرگز بنیامن را با شما نمیفرستم.

اشاره

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۲۱) الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۲)

[ترجمه]

ای مردم پروردگار خویش را پرستش کنید که شما و پیشینیان شما را آفریده است تا پرهیزکار و منزه شوید (۲۱).

آن خدایی که برای شما زمین را گسترده و آسمان را برافراشت و از آسمان آبی فرو فرستاد پس بوسیله آن میوه های گوناگون برای روزی شما پدید آورد پس برای او مثل و مانندی قرار ندهید چه شما میدانید که خداوند بیمانند است (۲۲)

شرح لغات

خلق-انجام کاریست که مطابق با حکمت و مصلحت و روی اندازه گیری دقیق و معین باشد و از همین ماده، کلمات خلق بمعنای طبع و طبیعت و خلاق بمعنای نصیب و سهم مشتق شده است.

ارض-کره زمین و بمعنای دست و پای حیوانات(قوائم) نیز گفته شده است (۱) و بمعنای لرزش و ارتعاش هم آمده است.

جعل-از جعل بمعنای ایجاد و خلق و احداث است.

فراشاً-فراش جمع فرش و بساط و مهاده نیز بهمین معناست و در اینجا کنایه از زمین میباشد.

السماء-آسمان باعتبار اینکه بالا-تر از زمین است و در لغت عرب هر چیزی که بالا-تر و بلندتر از چیز دیگر باشد نسبت بآن چیز «سماء» نامیده میشود (۲).

ص: ۸۸

۱- ۱) «و احمر کالدياج اما سماؤه فريا و اما ارضه فمحول» اسبم مانند ديبا سرخ است و قسمت بالای اين حيوان چاق و کوه پيکر است ولی قدمهای او نازک و لاغر می باشد در اینجا «ارض» بمعنای دست و پا آمده است.

۲- ۲) فرزدق ميگويد: «سمونا لنجران اليمان و اهله و نجران ارض لم تديث مقاوله» تفوق و برتری يافتيم بر اهل نجران و حال آنکه نجران سرزمين بلند و عالی بود که ذليل و مغلوب نميشد.

ماء-یعنی آب و أصل آن موه و جمعش امواه تصغیر آن مویه میباشد.

من السماء-یعنی از جانب و سمت آسمان.

انداداً-جمع ند:مثل و شبیه و مانند و بمعنای عدل و ضدّ نیز آمده است (۱).

تفسیر:

در این آیه خداوند همه مردم را مخاطب قرار داده چه مسلمان یا کافر و بیدین مگر کودکان و افراد دیوانه که مکلف نیستند. ابن عباس و حسن بصری میگویند هر آیه ای که با: «أَيُّهَا النَّاسُ» شروع شد (و مورد خطاب، عموم مردم شدند) آن آیه در مکه نازل شده و اگر با «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» و مانندش آغاز شده باشد (که مورد خطاب مؤمنین هستند) آن آیه در مدینه نازل گردیده است.

«اعْبُدُوا رَبَّكُمْ»

تقرب و نزدیکی بجوئید به پروردگارتان از راه عبادت و بندگی.

ابن عباس میگوید: مراد از «اعْبُدُوا رَبَّكُمْ» اینست که او (خدا) را یگانه و بی همتا بشناسید.

«الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ...»

خداوند برای بیان نعمتهای خود بمردم آفرینش آنها و گذشتگانش را یاد آوری میکند تا خدا را فراموش نکرده، از گناه دوری جویند و خویشتن دار باشند (لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ).

برخی گفته اند مراد از «تَتَّقُونَ» عبادت و بندگی است همانطوری که خداوند میفرماید: «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (۲) (جن و انسان را نیافریدم مگر برای اینکه عبادت کنند).

بعضی از مفسرین گفته اند معنای آیه اینست که: خداوند را عبادت کنید، تا در نتیجه آن پرهیزگار باشید و از گناهان و کارهای حرام دوری نمائید.

بنا بر این کلمه «لَعَلَّ» (شاید) به این جهت آورده شد، تا نرمی و متانت و ادب

ص: ۸۹

۱- ۱) «أُتَهْجَوُوهُ وَ لَسْتُ لَهُ بِنْدٍ فَشَرُّكُمْ لَخَيْرِكُمْ الْفِدَاءُ» حسان بن ثابت انصاری میگوید: ای ابو سفیان چگونه پیامبر هجو و ناسزا می گویی در حالی که برای او ماندنی نیست و پست ترین شما فدای بهترین شما می باشد.

۲- ۲) سورة الذاریات آیه ۵۶

در موعظه و نصیحت، مراعات شود. نه برای بیان شک و تردید زیرا شک بمعنای، ندانستن است و در باره خداوند مفهوم ندارد. و در ادبیات عرب این کلمه در غیر مورد شک و تردید و در مورد بیان نتیجه و اثر بر مقدمات آن بکار رفته است همانطوری که کارفرما بکارگر میگوید:

اعْمَلْ لَعَلَّكَ تَأْخُذَ الْأَجْرَةَ - کارکن تا اجرت بگیری.

سیبویه میگوید: عَلَتْ آمَدَن «لعل» در کلام خدا آنست که حس امیدواری و رجاء را در بندگان زنده کند.

همانطور که قرآن در باره موسی و فرعون میگوید: «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيْنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» (۱) (با نرمش و متانت با فرعون صحبت کنید شاید پند گیرد یا از خدا بترسد). تا موسی و هارون را به نتیجه ارشاد و هدایت فرعون امیدوار کند.

برخی از مفسرین گفته اند که آمَدَن «لعل» که معمولاً در مورد شک و تردید بکار میرود برای آنست که انسان با مختصر عبادتی، بحصول نتیجه یقین کامل پیدا نکند و دچار عجب و خود بینی نگردد. و برای بدست آوردن نتیجه کامل و هدف کوشش بیشتری نموده از آنچه او را از این نتیجه باز میدارد دوری جوید.

در این آیات پس از آنکه خداوند مردم را بعبادت و بندگی خود میخواند، عَلَتْ وجوب عبادت را بر آنان در درجه اول، بخشیدن نعمت های فراوان بآنها معرفی میکند، و از اینجهت در این آیه اقسام نعمتهای مخصوص خود را برای بشر میشمارد تا بوسیله آنها بر وجوب و لزوم بندگی نسبت بولی نعمت و آفریدگار، با مردم احتجاج و استدلال نماید.

«الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا....»

خدایی که زمین را برای شما همانند فرش گسترده است تا بتوانید از آن بهره برداری کامل کرده و در آن سکونت گزینید و آسمان را مانند سقف بلندی بالای سر شما بر افراشت و باران رحمت را از آسمان فرو فرستاد، تا گیاهان و نباتات و میوه ها را برای روزی شما برویاند.

ص: ۹۰

بنا بر این خالق و روزی دهنده شما خداست و نباید برای او شریک و مانندی قرار دهید. «وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» این جمله بوجوهی تفسیر شده است.

۱- با اینکه شما میدانید که بت هایی که می پرستید قادر نیستند این نعمتها را بشما ببخشند و توانایی رساندن نفع یا ضرر را بشما ندارند.

۲- شما صاحب عقل و قوه تمیز و تشخیص هستید، حجت و دلیل را بر شما تمام می کنیم چه میتوانید حق را از باطل بشناسید.

۳- همانطور که مجاهد و برخی از مفسرین گفته اند: آیه به اهل تورات و انجیل و یهود و نصاری نظر دارد. و بآنان میگوید: شما که در کتابهای خود، باین مطالب بر خوردید و خوب میدانید، سید مرتضی میگوید: ابو علی جبائی از این آیه بر خلاف گفته دانشمندان هیئت، استدلال کرده است چه آنان می گفتند زمین کروی است و مسطح نمیباشد در حالی که آیه تعبیر بفراش کرده است و ناچار باید مسطح باشد.

ولی سید میگوید: گرچه تمام زمین کروی است ولی منافات ندارد که قسمتهایی از آن که بشر سکونت دارد مسطح باشد تا استقرار بشر و تصرف او در آن قسمت ها ممکن گردد .

[سوره البقره (۲): آیات ۲۳ تا ۲۴]

اشاره

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۳) فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَأْزَنُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (۲۴)

[ترجمه]

اگر در باره قرآنی که بر بنده خود (محمد) نازل کردیم شک و تردید دارید، یک سوره مانند آن بیاورید و غیر از خدا از یاران خویش نیز در اینکار کمک بجوئید. اگر راستگو هستید (که این کلام مخلوق است) (۲۳) و اگر اینکار را نکردید و هرگز.

هم نخواهید کرد پس بپرهیزید از آتشی که آتش گیره اش مردم بدکار و سنگ است و برای کافران مهیا شده است (۲۴).

کلمه «إِنْ» در همه جا برای شک و تردید نیست و در مقام علم و یقین هم در لغت عرب بکار می‌رود مثلاً می‌گویند: «إِنْ كُنْتَ إِنْسَانًا فَافْعَلْ» (اگر انسانی اینکار را بکن) در این آیه با آنکه خداوند بشک و بد گمانی کفّار علم دارد. کلام را با «ان» (اگر) شروع کرده است و این مطابق با عادت عرب در خطابها و گفتگوهای آنان است.

ریب-شک و تردید توأم با احتمال خلاف گویی و دروغ و بد گمانی.

عبد-انسانی که برده و غلام دیگری باشد و نقطه مقابل آن حرّ و آزاد است.

و کلمه «تعبد» که بمعنی ذلیل کردن است از همین ماده گرفته شده است و چون بنده برای مولای خود ذلیل و خاضع می‌باشد از آن جهت باو عبد می‌گویند.

بسوره-سوره بدون همزه از سور یعنی حصار گرفته شده و نیز بمعنی مقام شامخ و منزلت عالی آمده است (۱) بنا بر این هر سوره چون درجه و پله ایست که خواننده اش را بدان مقام می‌رساند و بتدریج و ترتیب خواندن سوره ها تا پایان قرآن، درجات کمال انسانی را می پیماید.

و بگفته برخی کلمه «سوره» از سؤر با همزه که بمعنی قطعه و باقیمانده از چیزی است گرفته شده بنا بر این بهر قسمتی از قرآن سوره گفته اند بمناسبت جدا شدن آن، از قسمتهای دیگر.

تفسیر

پس از آنکه خداوند توحید و یگانگی خود را با دلیل و برهان روشن کرد، بدنبال آن بر نبوت پیامبر اسلام استدلال کرده بکافران میگوید: اگر در آسمانی بودن قرآنی که بر بنده شایسته خود فرو فرستادیم، شک و تردید دارید و احتمال می‌دهید که از طرف خود محمّد باشد اگر راست می گوئید، یک سوره مانند آن بیاورید و میتوانید از همه دانشمندان و سخنوران (و فصحاء و اهل بلاغت) در اینکار کمک بگیرید.

ص: ۹۲



۱- ۱) «الم تر ان الله اعطاك سورة تری كل ملك دونها يتذبذب»: مگر نمی بینی که خداوند مقام و منزلتی بلند بتو داده که مورد غبطه و آرزوی هر پادشاهی است. چه همه آنان در مقامی پائین تر از تو قرار دارند.

برخی نیز گفته اند: بازگشت ضمیر در «مثله» به «عبد» (بنده) است در نتیجه معنای آیه اینطور میشود: اگر میتوانید کلمات و جملاتی نظیر سوره های قرآن از فردی بی سواد و درس نخوانده (امی) چون محمد بیاورید.

ولی صحیح تر همان قول اول است. زیرا در آیه دیگری خدا میفرماید: «فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ» (۱) اگر راست میگویند سخنی مانند آن بیاورند) و نیز در آیه «قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَيَّ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ...» (۲) (بگو ای پیامبر که اگر جن و انس متفق شوند و بخواهند با پشتیبانی یکدیگر کتابی مانند قرآن بیاورند هرگز نخواهند توانست که مانند آن را بیاورند) بنا بر این معنای آیه اینست: اگر راست می گوئید و معتقدید که قرآن سخن خدا نیست و از خود محمد است یک سوره نظیر آنچه بر محمد نازل شده از نظر نظم زیبا و فصاحت الفاظ و خبر دادن از گذشته و آینده بدون آنکه (وی) کتابی دیده باشد، بیاورید و نیز یاران و نزدیکان خود را بخوانید.

برخی مانند ابن عباس گفته اند که مراد از «شهداء» در «و ادعوا شهداءکم» اعوان و یاری کنندگان میباشد و مراد از «مِنْ دُونِ اللَّهِ» همان کمک طلبیدن از غیر خداوند است. و منظور از «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» اینست که اگر راست می گوئید که قرآن از جانب خدا نیست....

میگوید: معنی جمله «و ادعوا شهداءکم» اینست که برای تحدی و مقابله با قرآن از خدایان خود (بت ها) کمک بطلبید.

و مجاهد و ابن جریح میگویند: مراد آیه این است که از افرادی که صلاحیت تشخیص و مقایسه را دارند بخواهید تا بر گفته های شما در مقابل قرآن گواهی دهند.

ولی گفته ابن عباس بهتر است زیرا «و ادعوا» که از دعا (خواندن) گرفته شده بمعنی استغاثة و کمک طلبی است.

ص: ۹۳

۱- ۱) آیه ۳۴ از سوره طور

۲- ۲) آیه ۸۸ از سوره اسراء

بنا بر این معنی آیه همان است که از اعوان و یاران خود برای مقابله و تحدی با قرآن کمک طلبید اگر راست می گوید.

و قول مجاهد درست نیست زیرا شاهدها یا از مؤمنین هستند و یا کافران، در صورت اول مؤمنین هیچوقت حاضر نمیشوند بنفع (کفار در این باره) شهادت دهند.

کفار هم یا برای از بین بردن حق و یا بکرسی نشاندن باطل خود، تلاش و فعالیت مینمایند. در هر صورت جزء اعوان و یاران «شهداء» کافران بوده و بنفع آنان نظر میدهند پس بهتر است که آیه را از نظر معنا و مقصود همانند آیه «لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ... بَگیریم همانطوری که گذشت.

گرچه برخی گفته اند شهداء را بمعنی گواهان گرفتن اشکالی ندارد زیرا عقلاء و متفکرین هرگز حاضر نمیشوند اقدام به چیزی کنند که سبب آبرو ریزی و افتضاحشان گردد. از این جهت هیچگاه حاضر بمقابله و تحدی با قرآن نخواهند شد چه میدانند که معارضه و مقابله با قرآن، برای آنان امکان پذیر نیست.

بنا بر این آیه مورد بحث خود، گواه و دلیل بر نبوت پیامبر اسلام است. زیرا خداوند بشر را برای مقابله و تحدی با قرآن دعوت کرد (و از آنان خواست در ابتدا مانند تمام قرآن سپس ده سوره از آن و بالاخره تا یک سوره مانند قرآن بیاورند) و آنان نتوانستند. با توجه به اینکه در این میان عده ای از دانشمندان، سخنوران که سردهسته فصحاء و عرب و اهل بلاغت بودند و بآن همه پیشرفت و ترقی فصاحت و بلاغت در سرزمین حجاز و با آنکه قرآن بزبان آنان نازل شده بود و از طحّی با آن همه تعصب و عناد شدیدی که کفار نسبت بقرآن و پیامبر داشتند و برای کوبیدن و نابودی اسلام و محمد صلی الله علیه و آله و سلم از هر گونه وسیله و دسیسه ای استفاده میکردند، نیاوردن حتی یک سوره مانند قرآن بعلاوه اقدام نکردن باین عمل، خود بهترین دلیل بر اعجاز قرآن و صحت نبوت و صدق گفتار پیامبر اسلام می باشد.

«فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا...»

یعنی با آنکه همه تلاشها را کردید و از یاران و خدایان دروغی (بت ها) کمک طلبیدید و بالاخره نتوانستید مانند یک سوره

از قرآن را بیاورید و در آینده هم نخواهید توانست، و با آنکه میدانید که قرآن از جانب خدا است با این حال، عناد و لجاجت میورزید، پس شما در انتظار آتشی باشید که آتش زنه و ماده سوختنی آن را انسانها و سنگها تشکیل میدهند. و برای کفار آماده و مهیا شده است. کلمه «لَنْ تَفْعَلُوا..» که برای نفی ابدی است دلالت میکند که حتی در آینده نخواهند توانست مانند قرآن حتی مانند یک سوره از قرآن را بیاورند، و خود دلیل محکمی بر صحت و درستی نبوت پیامبر اسلام است. زیرا همانطوری که معلوم شد تا با امروز هم نتوانستند مانند آن را بیاورند و همین خبر دادن از آینده و مطابق شدن این خبر با واقع، خود معجزه ای است.

﴿فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي...﴾

بترسید از آتشی که در نتیجه تکذیب از پیامبر بشما خواهد رسید. با آنکه میدانید او راستگو است. «وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ»: (هیزمهای آن از سنگ و مردم است).

ابن عباس و ابن مسعود میگویند مقصود از حجاره (سنگ) همان سنگ مخصوص کبریت و گوگرد است که حرارتی شدید دارد.

و بعضی گفته اند که مراد از آن، بت هایی است که از سنگ می تراشیدند این دسته برای اثبات گفتار خود به آیه: «إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ» (۱):

(شما و آنچه را که سوای خدا (بت ها) می پرستید سنگ ریزه و آتش گیره جهنمید) استدلال کرده اند.

برخی گفته اند علت اینکه سنگ (حجاره) را آتش گیره های این آتش معرفی میکنند اینست که بعظمت و شدت حرارت و هول انگیزی آن پی ببریم، زیرا آتش در صورتی میتواند سنگ را آب کند که حرارت فوق العاده داشته باشد.

برخی دیگر علت ذکرش را، این میدانند که: چون بدن جهنمیان برای همیشه میسوزد و باقی میماند و از بین نمیرود، همانند سنگی است که آتش او سرخ شده و میماند و آتش دیگری از او بدست می آید و آیه

ص: ۹۵

«كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا»

(۱)

(هر چه پوست تن آنها بسوزد به پوست دیگری تبدیل کنیم تا بسختی عذاب را بچشند) مؤید این قول است. بعضی معتقدند که معنای آیه این است که: اهل جهنم با سنگهای گداخته شده بآتش، عذاب میشوند.

«أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ»

: (آتشی که) برای کافران آماده شده است. با این که همه گناهکاران و فاسقان در آتش خواهند بود علت اینکه در این آیه آتش را فقط برای کفار بیان میکند، این است که تنها دسته ای که برای همیشه در آتش خواهند ماند کفارند.

و یا از این جهت است که بیشتر جهنمیان را کافران تشکیل میدهند. و نیز گفته شده است بعلم آن است که این (نار) آتش مخصوصی می باشد که فقط برای کفار است نه گناهکاران مسلمان. همانطوری که در آیه دیگر میفرماید «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ» (۲) (منافقان در طبقه زیرین جهنم اند).

این آیات که برای اثبات نبوت پیامبر اسلام و معجزه بودند قرآن استدلال میکند و میگوید: اگر در باره نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن تردید دارید. سوره ای نظیر آن بیاورید. خود جواب کسانی است که میگویند ما نمی توانیم باستدلالات عقلی استناد کنیم و بر پایه عقل و استدلال افکار و نظریات (و اعتقادات) خود را استوار سازیم معتقدند عقل یک سره باید کنار رود یا تنها در مسائل اعتقادی باید آن را کنار گذارد (۳).

و نکته دیگری که از این آیه بعضی استفاده کرده اند این است که از جمله

ص: ۹۶

۱- (۱) آیه ۵۶ از سوره نساء

۲- (۲) آیه ۱۴۵ از سوره نساء

۳- (۳) برای توجه ببطلان این فکر: که عقل از حریم معارف و اعتقادات دینی باید کنار رود. کافی است باین مطلب توجه کنیم: آیا میتوان در اصل توحید یا نبوت و مسائل دیگری که باین دو ارتباط دارند جز بر پایه استدلال عقلی نظریه ای فهمید؟ اگر بنا شود عقل کنار رود چه پایه ای برای استدلال به سندیت قرآن و احادیث پیدا خواهیم کرد اگر در این موارد حکم عقل پایه و اساس بود پس پذیرفته ایم که عقل و استدلال عقلی اگر بطور صحیح انجام شود اولین راهنمای انسانی است.

بر مخلوق و موجود بودن فعلی جهنم استدلال نموده میگویند اگر جهنم فعلاً موجود نبود چگونه خداوند میفرماید آتش که برای کفار مهیا است؟ پس چیزی که مهیا شده است مسلماً باید وجود داشته باشد.

و نظیر این استدلال نیز از جمله «أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» (۱) (بهشتی که برای پرهیزکاران آماده است) (۲) برای وجود فعلی بهشت نموده اند.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۵]

اشاره

وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرِهِ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَ أُنْزِلَ بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَنْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۵)

[ترجمه]

بآنان که ایمان آورده اند و کارهای نیک و شایسته را پیشه ساختند، مژده بده بهشتی را که نه‌های آب از زیر درختهای آن جاری است و چون از میوه های آن بهره مند شوند گویند این مانند همان است که قبلاً (در دنیا) نصیب ما بود.

و از نعمتهای گوناگون بهره مند شده و در آنجا همسران پاکیزه دارند و جاویدان در بهشت خواهند زیست (۲۵).

شرح لغات

بَشِّر-از بشارت: خبر دادن به چیزی که سبب خوشحالی گردد. و گاهی در خبرهایی که موجب غم و اندوه است نیز بکار میرود. مانند آیه کریمه «فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (۳) (آنان را بعد از بشارت بده) و بشارت از بشره (ظاهر پوست بدن) گرفته شده است بمناسبت اینکه چهره و قیافه با شنیدن خبر خوشحال کننده ای باز و منبسط میگردد.

جَنَّات-جمع جَنَّت (باغ) است. و منظور از آن تنها درختها و میوه های

ص: ۹۷

۱-۱) در علم کلام بحثی است که آیا بهشت و جهنم خلق شده و فعلاً وجود دارند یا خداوند بعداً آن دو را می آفریند؟ عده ای معتقد بوجود فعلی آن هستند و از قرآن و احادیث برای اثبات مدعی خود شواهدی میآورند که از جمله استدلال به آیه فوق است. ولی آنهایی که معتقدند که هنوز خلق نشده است نیز به پاره از احادیث و آیات قرآن استشهاد میکنند.

۲-۲) آیه ۱۳۱ از سوره آل عمران

۳-۳) آیات ۲۱ از آل عمران و ۳۴ از توبه

آن است نه زمین باغ همانطور که قرآن میگوید از زیر آن درختها آب جریان دارد.

«تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»

منظور بیان جریان آب است در زیر درختها نه از زیر زمین، ریشه لغت جنت از جنّ (پنهان شد) است و جنّ را هم جن میگویند چون پنهان و مخفی از نظرها است. و کلمات جنون (دیوانگی) و چنین (کودک) که از نظر پوشیده بودن آن در رحم از دیده هاست، نیز از همین ماده گرفته شده است. و چون درختان باغ، زمین آن را می پوشانند بآن جنت گفته شد، مفضل میگوید: باغی که دارای درخت انگور باشد، فردوس می نامند و جنت فقط بیباغی گفته میشود که درخت خرما داشته باشد.

ازواج- جمع زوج که در مورد زن و مرد هر دو بکار میرود. گرچه بزَن زوجه گفته میشود. و بهم شکل هر چیزی نیز زوج میگویند.

خالدون- از خلود بمعنای دوام و بقا می باشد.

تفسیر

خداوند هم زمان با تهدید و اندازی که در آیه قبل نمود در اینجا وعده های خود را بیان می نماید، تا در مردم دو حالت خوف و رجاء (بیم و امید) پدید آید.

از این جهت کسانی را که ایمان آورده عمل نیک انجام میدهند بچنین بهشتی امیدوار میکند و میفرماید: خبر ده به کسانی که ایمان آورده بین خود و خدای خویش عمل نیک انجام میدهند باین که برای آنان است بهشتی که نهادهای آب در زیر درختان و قصرهای آن جریان دارد.

«وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ....»

و هر زمانی که از میوه های آن بهشت (باغ) که برای روزی مؤمنین مهیا است بهره مند می شوند گویند این همانند آن میوه هایی است که قبلاً نصیب ما شده بود. «كُلُّمَا رَزَقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرِهِ رِزْقًا...» رزق چیزی را گویند که بشود از آن بهره مند شد و کسی نتواند از آن جلوگیری نماید.

«قَالُوا لَهَذَا الَّذِي رَزَقْنَا مِنْ قَبْلُ»

این جمله بوجهی تفسیر شده است.

۱- ابی عبیده و یحیی بن کثیر میگویند: چون میوه های بهشت هر چند از درخت چیده شوند خداوند آن را دوباره سر جایش بر میگرداند. روی این اصل اهل بهشت وقتی که میوه ای را می خوردند و همان را در جایش میدیدند باشتباه میافتادند و با تعجب میگفتند این همان است که قبلاً نصیب و روزی ما شده بود.

۲- ابن عباس و ابن مسعود میگویند: مراد آیه اینست که اینها قبلاً (در دنیا) روزی آنان بوده است.

۳- حسن بصری و واصل بن عطا میگویند: معنای آن اینست که: این میوه ها شبیه میوه هایی است که قبلاً در بهشت از آن بهره مند بودیم در حالی که میدانستند که غیر آنست ولی چون رنگ، بو، طعم و نیکویی آن شبیه میوه های قبلی بود باشتباه می افتادند.

شیخ ابو جعفر میگوید: بهتر از همه قول ابن عباس است زیرا تعبیر آیه عام است به اینکه هر چه بآنان روزی میدادند میگفتند این همان است که قبلاً بما داده شده بود. یعنی مانند آن را در دنیا نیز بما داده بودند.

«وَ أَتُوا بِهِ»

یعنی آورده میشدند.

کلمه «مُتَشَابِهًا» نیز بچند وجه تفسیر شده است.

۱- ابن عباس و مجاهد میگویند: میوه های بهشت از نظر رنگ شبیه و مثل هم بوده ولی طعم و مزه آنها فرق دارد.

۲- قتاده و حسن بصری.... میگویند: همه میوه های بهشت از حیث خوبی مثل و شبیه همنند و پست و نامرغوب در آن وجود ندارد. (۱)

۳- عکرمه میگوید: چون برخی از میوه های بهشت مانند میوه های دنیا هستند

ص: ۹۹

۱- ۱) «من تلق منهم نقل لاقیت سیدهم مثل النجوم التي يسرى بها الساری» هر یک از آنان را ملاقات کنی گویی که بزرگشان را ملاقات کردم (چون در بزرگی همه مثل همنند) چه آنان چون ستارگانی هستند که در سیر و گردش میباشند.

اما میوه های بهشتی بهتر و خوشبو تر است.

۴- ابی مسلم میگوید بعلت شباهت قسمتی از میوه های بهشت از نظر خصوصیات و لذت به قسمت دیگر لذا کلمه «مُتَشَابِهًا» گفته شد.

۵- بخاطر سنخیت و موافقت و شباهت همه میوه های بهشتی با هم، تعبیر به «متشابه» شده است. «لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ»: برای آنان است جفت هایی نیک (حور العین) یا همانطوری که حسن بصری میگوید: مراد از ازواج مطهره زنان دنیا هستند که با صورتهای زیبا و مناسب آن جهان می آیند. و دور از آلودگی ها هستند و از نظر صورت و سیرت و اخلاق و کردار پاک و منزّه می باشند. این عده همیشه در بهشت خواهند بود و فنا و زوالی در آن راه نخواهد داشت.

«وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»

خلود در اصطلاح عبارت است از دوام و همیشگی ولی در مواردی که آغاز زمانی دارد گفته میشود و لذا این کلمه در مورد خدا که آغاز ندارد بکار نمیرود .

[سوره البقره (۲): آیه ۲۶]

اشاره

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَهُ فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَا ذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ (۲۶)

[ترجمه]

خدا را شرم و باکی نیست که به پشه و کوچکتر از آن مثل زند.

پس آنان که ایمان آورده اند میدانند که آن مثل، درست است و از جانب پروردگارشان می باشد. و کافران گویند که هدف خدا از این مثل، چه بوده گمراه میکند بسیاری را و هدایت میکند بوسیله آن گروهی را و گمراه نمی کند مگر فاسقان را (۲۶)

شرح لغات

لا يستحيى- از استحياء شرم و باک داشتن (در برابر بی شرمی و بی باکی) يضرب- (بزند) از ریشه ضرب (زدن) و در لغت عرب بر انجام هر کاری گفته میشود. مثلاً معامله را ضرب و تجارت و سفر را ضرب در زمین گویند.

بعوضه: بعوضه، پشه ریز و کوچک را گویند.

فاسقین-فسق و فسوق، ترک اوامر خداوند است.

فَرَّاءٌ میگوید: خارج شدن و بیرون رفتن از زیر فرمان اطاعت و بندگی را فسق گویند.

شأن نزول

ابن عباس و ابن مسعود شأن نزول آیه را چنین بیان میکنند خدا در باره منافقان قبل از آیه دو مثال زد که یکی آیه: «كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْفَدَ نَارًا...» (۱) و دیگری آیه «أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ...» (۲) و منافقان پس از شنیدن این دو آیه گفتند که: خداوند بزرگتر است از اینکه اینگونه مثالها و تشبیهات را بکار برد. از اینجهت خداوند این آیه را نازل کرد.

قتاده و حسن بصری میگویند: خداوند چون مثال به عنکبوت و مگس زد، مشرکان در باره اش حرفها زده و سرزنش نمودند تا خدا این آیه را نازل نمود.

[تفسیر]

بنا بر این معنای این آیه این است که:

خداوند هنگامی که صلاح دانست که مطالب را در ضمن مثالها بیان کند، در مثال زدن بچیزهای کوچک و حیوانات خرد از کسی شرم و آزرم ندارد. «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا».

کلمه استحياء که بمعنی حیا کردن است در مورد کارهای زشت و قبیح بکار میرود که انسان از انجام آن شرم دارد و آن را سبب نقص و عیب و سرزنش انجام دهنده اش میداند. قرآن در برابر مردمی که مثال زدن بحیوانات خرد و کوچک را سرزنش نموده و آن را زشت می شمردند. میفرماید: مثل زدن باین موجودات ریز و پست برای بیان مطلب، شرم ندارد چه آن زشت و ناهنجار نیست.

و نیز گفته شد که معنی «لَا يَسْتَحْيِي» اینست که خدا نمیترسد «لا يخشى» که

ص: ۱۰۱

۱- ۱) آیه ۱۷ از سوره بقره

۲- ۲) آیه ۱۹ از سوره بقره

مثال بزند و دو کلمه استحياء و خشيت بمعنی هم استعمال شده است همانطوری که در آیه کریمه:

«وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهَ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ» (از مردم حیا میکنی در صورتی که خدا سزاوارتر است که نسبت به او شرم و حیا کنی). کلمه تخشی بمعنای حیا میکنی گرفته شده است. و باید توجه داشت که ریشه استحياء بمعنی ترک و امتناع از کاری است بخاطر ترس از آنکه مبادا آن کار پست و قبیح باشد.

«مَا بَعُوضَهُ فَمَا فَوْقَهَا»

از پشه و بزرگتر از آن یا بنا بقول برخی از مفسران:

مثال زدن به پشه و بالاتر از آن از جهت خردی و کوچکی است.

ربیع بن انس میگوید: علت تشبیه به پشه آن است که چون این حیوان تا گرسنه است زنده است و همین که سیر و فربه شد میمیرد. همچنین مردمی که این مثل در باره آنان زده شده است وقتی همه چیز برایشان فراهم شد و موقع کامیابی فرا رسید که ناگاه دست حق گریبان آنان را میگیرد.

همانطوری که آیه کریمه بیان میکند: «حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً» هنگامی که بچیزهایی که بآنان داده شد خوشحال و مغرور شدند، ناگهان گرفتار پنجه عدالت ما گشته و بکیفر اعمالشان رسیدند (۱).

امام صادق میفرماید: علت آنکه خداوند پشه را ضرب المثل قرار داد. آنست که پشه با همه کوچکی بدنش آنچه خداوند در فیل با جثه بزرگی که دارد آفریده در پشه قرار داده است باضافه دو عضو دیگر.

و منظور پروردگار از مثال زدن باین موجودات ریز، آن است که افکار مردم مؤمن را به موجودات عجیب و لطیف (و ریز) جهان متوجه سازد. و مثال زدن بحیوانات کوچک در ادبیات عرب فراوان است (۲).

ص: ۱۰۲

۱- ۱) آیه ۴۴ از سوره انعام.

۲- ۲) «ضربت عليك العنكبوت بنسجها و قضی عليك به الكتاب المنزل» بافته های عنكبوت برای تو مثلی (آموزنده) است و این همان حکمی است که خداوند در کتابش برای تو کرده است.

در مقابل اینگونه مثلها آنان که به پیامبر و قرآن ایمان داشتند پس میدانند که آنچه خدا گوید حق و درست بوده چه در آن تدبیر و دقت کرده اند «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ...» و گروهی که از اسلام و قرآن سرباز زدند و کفر را پیشه ساختند میگویند این چه مثلی است که خداوند انتخاب کرده و هدفش از آن چیست؟ که بسبب آن گروه زیادی گمراه شوند و عده زیادی نیز هدایت یابند «وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا» آری گمراه نمی شوند بسبب آن، مگر فاسقان و گناهکاران «وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ».

یک بررسی اجمالی در باره گمراهی و هدایت

در باره جمله «يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا...» اقوالی است:

۱- فراء میگوید: این جمله نقل قول از کسانی است که پس از شنیدن آیه گفتند این چه مثلی است که موجب گمراهی عده ای و یا هدایت گروهی دیگر میگردد خداوند در جواب آنان فرمود گمراه نمی شوند مگر فاسقان «وَمَا يُضِلُّ بِهِ...» ۲- جمله «يُضِلُّ بِهِ...» تا آخر آیه کلام خداوند است نه سخن منکران.

بنا بر این معنی آیه چنین میشود: و گروه مؤمنین چون آن را از طرف خدا میدانند هدایت می یابند. پس نسبت گمراهی و ضلالت باین آیه (یا بقرآن) بدان جهت است که آیه با بیان مثال مطالب معنوی خود را روشن و واضح نمود و برای آزمایش ایمان آوردن آنان کافی بود ولی باتمام این بیانات روشن و مثال ها آن را دروغ پنداشته گمراه شدند و آنهایی که آن را پذیرفتند هدایت یافتند. و در نتیجه معنای آیه اینطور میشود خداوند بندگان را باین نوع آیات و ضرب المثلها آزمایش میکند. پس گروهی گمراه شدند و گروهی هدایت یافتند همانطوری که معنای آیه «رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ» (۱): (پروردگارا بتان بسیاری از مردم را گمراه کردند) همین است.

و مثلاً اگر کسی طلا یا نقره ای را برای آزمایش بکوره بیندازد و معلوم شود طلا فاسد بوده باو میگویند: «أفسدت فضتك»: نقره ات را فاسد کردی منظور آن

ص: ۱۰۳

است که در آزمایش طلا و نقره ات فاسد و بی عیار از کار در آمد نه تو سبب فساد آن شده ای و همانطور که «اضل-یضل»- بمعنای گمراه کرد و میکند میآید همچنین بمعنای «گمراه شد و میشود» استعمال میشود هم چنان که میگویند: «فُلَانٌ أَضَلَّ نَاقَتَهُ» فلانی شترش را گم کرد نه آنکه عمداً شترش را گم کرده باشد بلکه چنین است که شتر او گم شده است و از همین قبیل است مواردی که نسبت گمراهی و فساد بکسی داده میشود که او آن فساد را انجام نداده ولی واقع شده است مثلاً میگویند: فلان زن آن مرد را فاسد و گمراه و دیوانه کرد.

معنی این کلمه این است که آن مرد بخاطر علاقه به او بیچاره و دیوانه شد نه آنکه آن زن واقعاً او را بیچاره یا دیوانه کرده باشد وای بسا آن زن چنین مردی را ندیده و نشناخته است و این نسبت گمراهی و دیوانگی و... از آن جهت است که بسبب علاقه بآنها گمراه و فاسد یا دیوانه شده اند بدون آنکه سبب اصلی و حقیقی آنان باشند.

۳- اضلال و گمراهی از آن جهت گاهی نسبت بخدا داده میشود که خدا آن لطف و مهربانی را که نسبت بمؤمنین (در اثر ایمان آنها) دارد و در مواقع حساس و لب پرتگاهها، با کمک غیبی جلوی سقوط آنان را می گیرد. چنین رحمت و لطف را نسبت بکفار و فاسقان (به علت عناد و لجاجت خودشان) نشان نمیدهد و پس از ارشاد و راهنمایی، راه را برای آنان باز گذاشته و هنگام سقوط، با قهر و قدرت غیبی خویش جلوی سقوط حتمی را نگرفته و آنان را بحال خود وا میگذارد. تا در منجلا ب فساد. گناه سقوط کنند و در نتیجه گمراه شوند و از این جهت ممکن است اضلال نسبت بخداوند داده شود و توجه دارید که هیچگونه جبری در کار نمی باشد.

(و بقول سعدی).

راهست و چاه و دیده بینا و آفتاب

تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش

چندین چراغ دارد و بیراهه میرود

بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش)

به تعبیر آیه شریفه: «فَلَزَّهُمْ يَخْضُوا وَ يَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي

واگذار کفار را تا در حیوانیت فرو روند و به بازیچه های دنیا سرگرم شوند تا روز موعود خویش را ببینند.

۴-نسبت اضلال به خدا از این نظر است که پس از گمراهی و کافر شدن.

خداوند به کفر آنان حکم میکند همانطوری که اگر گفتند فلانی را تکفیر کردند منظور آن نیست که او را کافر گردانیده اند. بلکه آن است که پس از آشکار شدن کفرش او را تکفیر (حکم به کفر او) کردند.

۵-اضلال بمعنی هلاک کردن و عذاب آمده است: «إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ، يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ...» آیه إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ (۲) که بمعنی عذاب و هلاکت است و بمعنی بطلان نیز آمده است. مثل: آیه «الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ» (۳).

بنا بر این معنای آیه اینطور خواهد شد: هلاک و معذب میشوند بوسیله این آیه گروه زیادی از کافران وعده زیادی نیز بوسیله ثواب و ایمان خود هدایت میشوند و به بهشت می روند.

در هر صورت تمام مواردی که در قرآن اضلال (گمراه کردن) نسبت بخدا داده شد، بازگشت بیکی از اقسام مذکور میکند و این اضلال (در موارد فوق) غیر از اضلالی است که در قرآن نسبت به شیطان یا فرعون و سامری داده است. مانند «وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبَلًا كَثِيرًا» (۴).

و یا «وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ». (فرعون خویشان (و قبیله اش) را گمراه کرد (۵)).

ص: ۱۰۵

۱- ۱) آیه ۸۳ از سوره «زخرف» و ۲۴ از سوره «معارج».

۲- ۲) بدکاران و گناهکاران در عذاب و آتش دوزخند. روزی که آنها را فرشتگان عذاب برو با آتش جهنم می کشند سوره قمر آیه ۴۸ و آیا ما در زمین هلاک و نابود شدیم؟ سوره سجده آیه ۱۰.

۳- ۳) ...آنان که در راه خدا کشته شدند رنجها و اعمال آنان باطل و ضایع نمیشود سوره محمد آیه ۴.

۴- ۴) آیه ۶۲ از سوره «یاسین».

۵- ۵) آیه ۷۹ از سوره «طه».

«وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ». (سامری آنان را گمراه نمود) (۱).

زیرا اضلال (گمراه کردن) در موارد فوق، بشک و تردید و در فساد انداختن و راهنمایی غلط می باشد، و خداوند منزّه است از اینکه چنین کاری کند. بنا بر این اضلال باین معنی بخداوند نسبت داده نمیشود.

اقسام هدایت

اشاره

هدایت و راهنمایی در قرآن بچند نوع تعبیر شده است:

۱- ارشاد و راهنمایی مطلق

بمعنی دلالت و ارشاد (راهنمایی) مثلاً میگویند: «هدها الطريق یا الی الطريق» یعنی راه را باو نشان داد. این نحو هدایت در قرآن برای همه است خواه مسلمان یا کافر زیرا خدا همه مردم را بسوی حق و حقیقت خوانده و راه را بآنها نشان داده است و آیات زیادی در قرآن می باشد که کلمه هدایت را در این معنی بکار برده است. مانند: «لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى» (۲) هدایت و راهنمایی برای آنان از جانب خدا (بفرستادن پیامبر) آمد و آیه «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا...» (۳) «وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ» (۴) «وَأَنَّكَ لَتَهْدَىٰ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۵) «وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» (۶) و... در همه این آیات هدایت بمعنی ارشاد و راهنمایی است.

ص: ۱۰۶

۱- ۱) آیه ۸۵ از سوره طه.

۲- ۲) آیه ۲۳ از سوره نجم.

۳- ۳) ما بانسان راه (حق و باطل) را نشان دادیم او سپاسگزار یا ناسپاس است.

۴- ۴) قوم ثمود را ما هدایت و راهنمایی کردیم ولی آنان گمراهی را بر هدایت ترجیح دادند آیه ۱۸ از سوره سجه.

۵- ۵) تو ای پیامبر مردم را براه راست هدایت کردی. آیه ۵۲ از سوره شوری.

۶- ۶) آیا ما بانسان راه خبر و شر (حق و باطل و بهشت و دوزخ) را نشان ندادیم. آیه ۱۰ از سوره بلد.

۲- لطف بیشتر

هدایت بمعنی لطف و مهربانی بیشتر خداوند نسبت به بندگان خاص، که سبب زیادی هدایت آنان می‌گردد همانطوری که خدا میفرماید: «الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى» بآنها که هدایت یافته اند سینه باز (شرح صدر) و قدمی استوار داد.

۳- بواقع رسیدن

هدایت بمعنی رسیدن بواقع و هدف بگیریم همانطوری که آیات قرآن در این باره است «يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ» (۱) و آیه «وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ سَيَهْدِيهِمْ وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ» .

آنان که در راه خدا کشته شدند اعمالشان باطل نمی شود و بزودی به هدف و واقع میرسند... در این آیه ناچار باید هدایت رسیدن بواقع و هدف، معنا شود زیرا پس از مرگ تکلیفی نیست تا آیه (هدایت) ناظر بآن باشد.

۴- حکم بهدایت و تصدیق آن

حکم بهدایت مثل آیه شریفه: «مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ» کسی را که خداوند حکم (و تصدیق) بهدایت او کند او هدایت شده است. این سه قسم هدایت مخصوص مؤمنین است چه، آنان هستند که میتوانند بحقیقت و واقع برسند و مورد لطف و رحمت بی پایان قرار گیرند.

۵- فراهم کردن مقدمات هدایت

خداوند مقدمات هدایت و سعادت را در شخص، بوجود می آورد و او چیزهایی را می فهمد که خود به خود او را به ایمان رهبری میکند. مثلاً اگر کسی نیروی حرکت را در جسمی قرار داده و در نتیجه، آن جسم بحرکت در آمد میتواند گفت این شخص آن جسم را حرکت داده است نسبت هدایت در این گونه موارد بخدا نیز چنین است.

باید دانست این هدایت که مقدمه و وسیله شناسایی خدا است با آن هدایت که

ص: ۱۰۷

۱- ۱) آیه ۹ از سوره یونس، آنهایی که خداوند بایمانشان هدایتشان میکند در بهشتها (باغها)ی پر نعمت که جویهای آب زیر درختان آنها روان است خواهند بود.

مورد امر پروردگار است (مثل ایمان بخدا و پیامبر و اعمال نیک) فرق دارد. چه آن هدایت مانند سایر واجبات است که انسان با انجام دادنش سزاوار مدح و پاداش میگردد اگر چه خداوند او را برای رسیدن بهدایت و ایمان کمک و راهنمایی میکند.

[سوره البقره (۲): آیات ۲۷ تا ۲۸]

اشاره

الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۲۷)
كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۸)

[ترجمه]

کسانی که پیوسته عهد و پیمان خدا را پس از بستن و محکم ساختن می شکنند و رشته ای را که خدا به پیوستن آن فرمان داده میگسلند و در زمین فساد میکنند آنان در حقیقت زیانکارند (۲۷) و چگونه منکر (کافر به) خداوند میشوید در حالی که مرده بودید شما را زنده کرد و دگر بار میمیراند و سپس زنده میکند و سرانجام بسوی او باز میگردید (۲۸)

شرح لغات

عهد-قرار داد و پیمان و عهد خدا همان سفارش و فرمان او است که در آیه کریمه می فرماید:

«أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ» ای فرزندان آدم آیا ما بتو فرمان ندادیم.

میثاقه-میثاق، همان پیمان محکم است که بآن اطمینان باشد.

یقطعون-از قطع یعنی جدا کردن دو چیز از هم.

امر-بمعنی فرمان است که بالاتر و بزرگتر نسبت به زیر دست صادر میکند (۱).

ص: ۱۰۸

۱- ۱) «امر» بیشتر اوقات در مورد خواستن و فرمان دادن بکار میرود ولی گاهی در موارد دیگر نیز استعمال میشود که بقرار زیر است: ۱- در مورد اباحه و رفع و منع مانند «وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا...» (وقتی از احرام خارج شدید پس صید کنید) (آیه ۲ از سوره مائده) که برای بیان حرام نبودن صید و شکار پس از خارج شدن از احرام حج است. ۲- در مورد تهدید همانطوری که می گویی هر چه می خواهی بکن (انجام بده). ۳- در تحدی و بمقابله طلبیدن «فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ» (اگر میتوانید سوره ای مانند آن بیاورید) (آیه ۲۳ از سوره بقره). ۴- در خلق و آفرینش مانند «كُنْ فَيَكُونُ» (باش پس می باشد) (آیه-۱۱۷- از سوره بقره)

یوصل-از وصل یعنی پیوستگی میان دو چیز در برابر فصل(جدایی).

خاسرون-از خسران بمعنی هلاکت و زیان.

تفسیر:

خداوند پس از نام بردن از فاسقان اوصاف آنان را بیان میکند و یکی از خصائص بارز این گروه، شکستن عهد و پیمانی است که با خدا بستند.

□
«الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ»

آنان که عهد و پیمان خدا را میشکنند. در اینکه منظور از این «عهد خدا» چیست؟ اقوالی بیان شده است:

۱- دلیل ها و براهین فطری توحید و عدل خدا و معجزاتی را که شاهد راستگویی پیامبران خدا است که اینان دیدند و فهمیدند بنا بر این قول عهد خدا، همین و جدان و شعور فطری است.

۲- امر و نهی خداوند برای بشر که بوسیله پیامبران ابلاغ شده است همان عهد او با مردم است و نافرمانی بشر، نقض این عهد میباشد.

۳- طبری صاحب تفسیر معروف میگوید: منظور از کسانی که عهد خدا را شکستند همان کفار اهل کتابند و عهد خدا با آنان همان است که در کتابهای تورات و انجیل نوشته شده است که پیامبر خاتم را بپذیرند و باو ایمان آورند ولی آنان با این که عهد را دانستند و شناختند بآن عمل نکردند و آن را با بهایی ناچیز فروختند.

۴- منظور از عهد و پیمان، پیمانی است که خداوند از فرزندان آدم هنگامی که آنان در پشت پدر اصلی خود بودند گرفت همانطوری که در احادیث داستانهای بیان شده است ولی این قول، ضعیف است زیرا عهد و پیمانی که بیاد انسان نیست و نمیداند آیا چنین پیمانی واقعاً با خدا بسته شده یا نه، چه سودی خواهد داشت و چگونه میتواند خداوند بر آن احتجاج کند.

□
«وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ....»

آنچه که خداوند به پیوستگی آن فرمان داده است میبرند. در بیان آنچه آنان مأمور بوصل و پیوند آن بودند اقوالی بیان شده است.

۱- پیوستگی با پیامبر و مسلمین لیکن اینان این پیوند را بریدند (از حسن بصری).

۲- صله رحم و رابطه با خویشاوندان.

۳- پیوستگی در ایمان بهمه انبیاء و کتب آسمانی که آنان بعضی را بر بعض دیگر در اعتقاد جدا کردند.

۴- لازم بود آنان میان گفتار و کردار خود رابطه و بستگی ایجاد کنند ولی فاسقان بین آن دو جدایی و تفرقه انداختند.

۵- پیوستن و ارتباط با دوستان خدا که فرمان بدوستی آنان داده است و بریدن از دشمنان و کفار و این وجه از همه آنها بهتر و جامع تر است.

يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ

- اینان در زمین فساد و تباهی میکنند. فساد یکی از سه امر تفسیر شده است.

۱- دعوت مردم بکفر.

۲- راهزنی و ایجاد ناامنی (هرج و مرج).

۳- پیمان شکنی و یا بهتر، آیه را بهمه آنها، معنا و تفسیر نمائیم.

أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ

- اینان خود را هلاک کردند و مانند کسانی هستند که سرمایه اصلی خود را از دست داده اند.

ابن عباس میگوید: هر جا در قرآن، خسارت (زیان و ضرر) بغیر مسلمانان نسبت داده شد منظور کفر و ضرر معنوی است و اگر بمسلمین نسبت داده شد مراد ضرر مادی و دنیایی است از آنجایی که کافران، قیامت و روز رستاخیز را باور نداشته و بعثت انبیاء و... را انکار میکردند، خداوند بدنبال آیات قبلی بنعمتهای مخصوص خود بر کافران احتجاج و استدلال میکند و میگوید: چگونه بخدا کافر شدید در حالی که شما مردگانی بودید که خدا شما را زنده کرد (عجبا که کفران و ناسپاسی در برابر نعمتهای خدا کردید).

«كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ»

. کلمه «کیف» در اینجا برای

تعجب و توبیخ و سرزنش است.

و جمله «كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ» بوجوهی تفسیر شده است.

۱- قتاده میگوید: معنی آیه چنین است که شما در پشت پدران خود بیجان بودید (نطفه) و خداوند شما را زنده کرد. و برای شما مرگ قطعی خواهد بود و سپس برای پاداش و جزاء (در روز قیامت) شما را زنده میکند.

۲- ابن عباس و ابن مسعود میگویند: منظور آیه اینست که شما هیچ نبودید و خدا شما را از نیستی آفرید و سپس میمیراند و بار دیگر برای روز قیامت زنده خواهد کرد.

۳- بقول بعضی آیه میگوید: شما مردمی گمنام بودید، ما شما را زنده و مشهور کردیم و سپس میمیرید و پس از آن برای قیامت زنده خواهید شد در ادبیات عرب در موارد زیادی افراد گمنام را «مرده» و مردم مشهور را «زنده» نامیده اند.

۴- بعضی دیگر چنین گفته اند که: شما نطفه هایی در پشت پدران و رحم مادران (نطفه بی جان) بودید که شما را بدنیا آوردیم و سپس میمیرید و پس از آن برای سؤال در قبر زنده میشوید و برای روز حساب و دیدن پاداش اعمال بسوی او باز خواهید گشت «ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» قرآن روز رستاخیز را که روز حساب و پاداش است، رجوع و بازگشت بخدا دانسته زیرا در آن روز، حکم و فرمان فقط در دست خداوند است و منظور از این بازگشت رفتن از مکانی بمکان دیگری نمی باشد.

و علت آنکه خدا در میان همه نعمتها تنها حیات (زندگی) را نام برد برای آن است که اولین نعمتی که به انسان بخشیده حیات است و بوسیله آن، انسان توانایی بهره مند شدن از لذائد و نعمتهای دیگر خداوند را پیدا کرد.

علت اینکه مرگ جزء نعمت ها بحساب آمده است، با آنکه سبب از بین بردن لذتهاست این است که با مرگ دوران تکلیف سپری شده و به آنچه انسان انتظار آن را دارد از پاداش همیشگی و بهشت، میرسد. پس مرگ خود، نعمتی است.

و برخی گفته اند: که ذکر موت برای آن است که مکمل استدلال قبلی، و

بیان پایان دوره های حیاتی انسان است نه آنکه مرگ خود، نعمتی باشد.

این نکته نیز از این آیه استفاده میشود که کفر و الحاد را خداوند از بندگانش نخواسته چه، اگر آن را می خواست و سبب بوجود آمدن آن بود می بایست کفر را بخود اضافه کند و بکفار نسبت ندهد در حالی که آن را بکافران نسبت میدهد: «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ».

[سوره البقره (۲): آیه ۲۹]

اشاره

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۲۹)

[ترجمه]

او خدایی است که هر چه در زمین است برای شما آفرید و پس از آن بخلقت آسمان پرداخت و هفت آسمان بر فراز یکدیگر برافراشته و او بهمه چیز دانا است (۲۹)

شرح لغات

خلق-از ماده خلق بمعنی آفرینش روی اندازه گیری معین و دقیق.

جمعاً-از جمع(همه)ضمیمه کردن در برابر تفرّق و پراکندگی.

استوی-راست و مستقیم نمود(از تسویه)در برابر کجی.

سبع-یعنی هفت و سَبْع که به حیوانات درنده گفته میشود از همین ماده است و به مناسبت آنکه قدرت آن بیشتر از حیوانات می باشد و گویی هفت برابر قدرت حیوانات دیگر است.

العلیم-عالم(دانشمند)و مبالغه و زیادی را میرساند.

تفسیر

اشاره

پس از آنکه آیات گذشته در باره زنده شدن مردگان مطالبی را بیان کرد که برای مشرکین عجیب و باور نکردنی جلوه می نمود این آیات خلقت آسمان و زمین را پیش کشید تا به آنان بفهماند که قدرت و توانایی خداوند بیش از آن است که آنان تصوّر میکنند.

و فرمود که: او (خدا) تمام موجودات زمین را بخاطر شما (شش) آفرید تا

ص: ۱۱۲

هم از آنها استفاده مادی و نفع دنیایی ببرید و هم وجود آنها را نشانه و دلیل برای شناسایی خداوند بدانید.

«هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا»

و سپس به خلقت آسمان پرداخت و هفت آسمان بر فراز یکدیگر برافراشت.

«ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ»

در معنای استوی چهار قول بیان شده است.

اشاره

۱- قصد و اراده

یعنی پس از خلقت زمین قصد و تدبیرش متوجه آفرینش آسمانها شد.

۲- استیلاء و تسلط

یعنی تسلط و استیلائی توأم با قهر و قدرت، همانطور که آیه «لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ» (۱) (و چون بقوت رسید و کامل شد) که منظور تسلط و غلبه عقل، بر هوی است.

۳- بازگشت بسوی خدا

منظور این که امر و فرمان خدا که از آسمان و مقام عالی ربوبی نازل شده بود پس از انجام کار بسوی او بازگردید که کنایه از تمام شدن خلقت زمین است.

۴- روی آوردن

یعنی اقبال و روی آوردن بسوی آسمان.

«فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ»

تسویه نیز بمعنای استواء و تساوی بین دو چیز را میگویند و علت جمع آوردن ضمیر در «سَوَّاهُنَّ» آن است که چون سماء جنس است لذا در جمع و مفرد بکار میرود.

برخی کلمه «سما» را جمع از «سماوه» یا از «سمائه» دانسته که میتوان بصورت مؤنث یا مذکر بکار برد مانند هر جمعی که فرق بین آن و مفردش با «هاء» است که در آخر مفرد می آید مانند نخل و نخله و بقر و بقره و در مؤنث و مذکر

ص: ۱۱۳

۱- ۱) آیه ۱۴ از سوره قصص (۲۸)

یکسان استعمال میشود و «سماوات» بطبقات آسمانها گفته میشود و معنای «فَسَوَّاهُنَّ» آن است که خداوند این آسمانها را بدون پایه، محکم و بدون فاصله آفریده است.

سؤال و پاسخ سؤالی که در این جا پیش می آید این است که کلمه «ثم» بمعنی «سپس» و «پس» در فارسی است و طبعاً تأخر و پشت سر بودن را میرساند بنا بر این از این آیه استفاده میشود که آفرینش آسمان بعد از زمین بوده است «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ» در حالی که از آیه «وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا» (۱) (و زمین را بعد از آن (آسمان) گسترش داد) عکس آن بدست می آید که خلقت زمین بعد از آسمان است.

عمرو بن عبید و حسن بصری در پاسخ گفته اند که از کلمه «دَحَاهَا» فقط گسترش زمین استفاده میشود نه آفرینش آن و ممکن است ترتیب آفرینش چنین بوده باشد که اول زمین خلق شده و پس از آن آسمانها و سپس گسترش زمین.

و نیز ممکن است بگوئیم که کلمه «ثم» همه جا برای تأخیر و ترتیب زمانی نیست (همانطوری که در ادبیات عرب نظایر فراوان دارد).

و این کلمه در اینجا فقط برای تذکر و یادآوری نعمتهای خدا است و نظری بتقدم و تأخر خلقت زمین یا آسمان ندارد.

«وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»

خدا بهمه چیز داناست. علت آنکه جای «علیم» (دانا) کلمه «قدیر» (توانا) بکار نرفته اینست که قدرت و توانایی خداوند در ضمن (استوی) که لازمه آن، تسلط و استیلای بر زمین و آسمان است بیان شده است و با این کلمه میخواهد بمردم بفهماند که تسلط و استیلای خدا توأم با علم و دانش است.

زیرا وقتی که توانایی و دانایی دست بدست هم دهند. کارها با محکمی و زیبایی بیشتری انجام می پذیرد و خداوند می خواهد ضمناً بفهماند (بمشرکان) که او به نتیجه و سرانجام کار خودشان و نعمت هایی که به آنان بخشیده عالم و آگاه است.

و نکته دیگری که از این آیه می فهمیم این است که: آفریننده و خالق زمین

ص: ۱۱۴

و آسمان، قادر و عالم است و کارها را روی حکمت و مصلحت انجام می‌دهد و بکفار نعمتهایی داده است که بسبب آن، لازم است خدا را ستایش کنند و سپاسگزار باشند.

از آیه مذکور نیز میتوان یک قاعده فقهی نتیجه گرفت و آن مباح بودن همه چیز است. (اصاله الإباحه) تا وقتی که دلیل بر حرام بودن آن برسد و استفاده این مطلب از این جهت است که خدا فرمود: آفرید «برای شما» همه چیز را و لازمه آن جواز هر نوع استفاده از آنها است.

[سوره البقره (۲): آیات ۳۰ تا ۳۲]

اشاره

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۳۰) وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۱) قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۳۲)

[ترجمه]

بیاد آر آن گاه که پروردگارت بفرشتگان گفت که می خواهم خلیفه ای در زمین قرار دهم.

گفتند: آیا قرار میدهی کسی را که تباهی و فساد کند و خونها بریزد در حالی که ما تو را می ستائیم و تقدیس میکنیم خداوند فرمود:

من چیزی از (اسرار خلقت بشر) میدانم که شما نمی دانید (۳۰) و خداوند همه نامها را به آدم آموخت آن گاه حقایق آن نامها را در نظر فرشتگان پدید آورد و گفت:

اگر راست می گوئید مرا از نامهای اینان خبر دهید (۳۱).

فرشتگان گفتند: تو پاک و منزهی جز آنچه تو بما آموخته ای دانشی نداریم و (خدایا) تو دانا و حکیم هستی (۳۲).

شرح لغات

ربّ- آقا و بزرگ و صاحب و بطور مطلق فقط بخدا گفته میشود.

ملائکه- جمع ملک (فرشته).

جعلنا- قرار دادیم از جعل یعنی پدید آوردن و قرار دادن.

خلیفه-یعنی پیشوا و جانشین.

یسفک الدماء-میریزد خون ها را از سفک بمعنای ریختن.

الدماء-جمع دم بمعنی خون.

نسبج-یعنی تقدیس و تنزیه میکنیم خداوند را از بدیها و پلیدیها.

آدم-اولین انسانی که خداوند آفرید که به او آدم ابو البشر، پدر انسانها گفته میشود.

عرضهم-از عرض یعنی در معرض قرار دادن و عرضه داشتن.

انبئونی-آگاه کنید مرا، از انباء یعنی اعلام و آگاهی دادن و نبوت و نبی از همین ماده گرفته شده اند.

حکیم-دانشمند و حکمت، همان دانش است و نیز حکیم بدانشمندی که کار را بر اساس علم و تدبیر انجام میدهد گفته شده و بر عمل انسانی و اخلاقی او که جلوگیری از فساد و تبهکاری است «حکمت» اطلاق شده است.

تفسیر

اشاره

پروردگار به همه ملائکه (یا به آن دسته) که در زمین سکونت داشتند خطاب کرده فرمود: در روی زمین قرار میدهم (می آفرینم) خلیفه و جانشین «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» در اینکه منظور از خلیفه حضرت آدم است شکی نیست ولی در اینجهت که چرا به او کلمه «خلیفه» بمعنی جانشین گفته شده چند قول بیان گردیده است.

۱- چون آدم نماینده و خلیفه خدا در زمین است وقتی خداوند بملائکه گفت که فرزندان آدم، در زمین فساد میکنند ملائکه فایده آفرینش آدم را می پرسند.

۲- آدم، جانشین ملائکه یا جنّ شد که قبل از او در زمین سکونت داشتند.

۳- حسن بصری میگوید: از نظر آنکه فرزندان آدم هر یک جانشین پدر و گذشتگان خود میگردند در آباد کردن زمین و یا برپا داشتن عدل به آدم خلیفه گفته شد.

از رسول اکرم روایت شده که زمین از مکه گسترش یافت و بدین جهت آن را «امّ القری» نامیده اند روی این اصل ممکن است مراد از کلمه «ارض» همان مکه باشد قالوا أَلَّا تَجْعَلَ فِيهَا....

ملائکه گفتند: خدایا در زمین مردمی می آفرینی که کارشان فساد، کفر، گناه خونریزی نابجا است.

در این که چگونه و از چه راهی ملائکه فهمیدند آدم و ذریه اش فساد می کنند و جوهی گفته شده است.

۱- بسیاری از مفسرین میگویند: قبل از آدم موجودات دیگری (جنّ) در زمین زندگی میکردند و فساد کردند و خداوند ملائکه را فرستاد تا آنان را رانده خود سکونت کردند. اکنون می پرسند که آیا این آدم نیز مانند جنّ خونریزی و فساد میکند؟.

۲- سؤال ملائکه صرفاً برای فهمیدن بود نه در مقام انکار و اعتراض و از خدا می خواستند تا حکمت آفرینش آدم را بفهمند.

۳- ابن عباس میگوید: خداوند بملائکه گفته بود که از فرزندان این آدم کسانی خواهند آمد که فساد و خونریزی میکنند و پس از آنکه خدا آدم را آفرید ملائکه از این نظر سؤال کردند که بفهمند آیا این همان آدمی است که خدا گفته بود ذریه اش فساد میکنند یا غیر او است.

۴- در آیه کریمه چیزی حذف شده که اصل آن چنین بود من در روی زمین آدم (خلیفه) می آفرینم «و من میدانم که از فرزندانش کسانی هستند که فساد میکنند و خون می ریزند» پس ملائکه سؤال کردند ما که جز تقدیس و تسبیح کاری دیگر نداریم سزاوارتریم که در روی زمین خلیفه باشیم (۱).

ص: ۱۱۷

۱- ۱) مطابق یک فرضیه و تئوری انسان از بی نهایت شروع شده و مراحل تکامل مادی را پیموده و بکشف وسائل کشنده مادی رسیده است و روی حسن سودجویی جنگها واقع شده

«وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ»

(ما تو را تسبیح و تقدیس میکنیم) تسبیح ملائکه همان حمد و ستایش آنان از خدا می باشد زیرا حمد، ثنا و شکر است. و همین شکر، اعتراف است به اینکه خداوند، بزرگ و منزّه و قابل ستایش میباشد و کلمه تسبیح معنایش جز این نیست.

سپس خداوند در پاسخ ملائکه میگوید: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (من میدانم چه مصالحی در این آفرینش است که شما نمیدانید) بعضی گفته اند که آنچه خدا میدانست و ملائکه نمیدانستند همان تکبر و عجب ابلیس بود در ترک سجده.

قتاده می گوید: مراد علم بودن انبیاء و صالحین در فرزندان آدم است.

قرآن پس از بیان آفرینش انسان و سؤال ملائکه برتری آدم را بر همه موجودات دیگر بیان میکند این فضیلت و برتری را تنها در سایه علم و دانش او و اینکه خداوند همه اسماء خود را به آدم آموخت «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» میداند.

در اینکه منظور از این اسمها چیست؟ اقوالی بیان شده است.

۱- قتاده میگوید: منظور از اسمها، معانی و حقیقت آنها است زیرا بدیهی است فضیلت در الفاظ و اسامی نیست جز باعتبار معنی و حقیقت.

وقتی که اسرار و حکمت این نامها را خداوند بیان کرد. ملائکه اقرار کردند که علم و اطلاعی ندارند و اصولاً تا چیزی را که خدا به آنها نیاموزد و نگوید. آنان نخواهند دانست.

۲- ابن عباس و سعید بن جبیر و بیشتر مفسران میگویند: منظور از نام ها نام تمام صنعتها و اصول و رموز کشاورزی، درخت کاری و تمام کارهایی که مربوط

(۱)

و از همان وسائل در راه نابودی نوع خود استفاده کرده است و در نتیجه تمام وسائل تمدن از بین رفته و بحالت ابتدایی بازگشت شده است. و ممکن است جهت سؤال ملائکه این بود که این آدم جانشین انسانهای قبلی است و ملائکه می پرسند که خلقت چنین انسانی که طبعی سودجو و خونریز دارد فایده اش چیست و باز هم فساد و خونریزی میکند. در این باره روایات فراوانی نیز وارد شده است.

بامور دین و دنیا بوده که خدا به آدم آموخت.

۳- برخی گفته اند: نام تمام چیزهایی را که خلق شده و یا نشده و بعداً آفریده خواهد شد به او آموخت.

۴- علی بن عیسی میگوید: فرزندان آدم همه زبانهای مختلف را از پدر آموختند و پس از تفرقه و پراکندگی، هر دسته ای بزبانی که عادت داشتند تکلم کردند ولی با این حال بهمه زبانها دانا بودند تا زمان حضرت «نوح» و پس از طوفان که بیشتر مردم هلاک گشته و باقیمانده نیز متفرق شدند و هر قومی زبانی را که خود بهتر می توانستند انتخاب نموده و بقیه زبانها را تدریجاً فراموش کردند.

۵- از امام صادق علیه السلام سؤال شد که منظور از نام هایی که خدا به آدم آموخت چیست؟ فرمود نام زمینها، کوه ها، دره ها، بیابانها و در این هنگام نگاهش بفرشی که بر زمین گسترده بود و حضرت بروی آن قرار داشت افتاد و فرمود: حتی نام این فرش را نیز خدا به او آموخت، و گفته شده که منظور از نامها، نام ملائکه و فرزندان خود آدم بوده است.

برخی گفته اند فوائد و امتیازات و نامهای حیوانات را خدا بآدم یاد داد و اینکه هر حیوانی بچه کاری میخورد خداوند باو آموخت.

و نیز گفته شده که خداوند بآدم زبان عربی را نیاموخت و اولین کسی که باین زبان تکلم کرد، حضرت اسماعیل بود. و اضافه کرده اند سخن گفتن برای سه پیامبر معجزه بود. آدم، اسماعیل و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم.

در نحوه تعلیم خداوند بآدم نیز اختلاف است. از اینقرار:

۱- خداوند این معانی و اسماء را بقلب او الهام کرد و زبانش بآن معانی گویا شد که خود، اعجاز و خرق عادت بود.

۲- او را بفرا گرفتن آن اسماء وادار کرد.

۳- اول بار زبان ملائکه را باو آموخت و آدم با آن زبان بقیه زبانها را یاد گرفت.

۴- بعضی گفته اند خداوند اسمهای اشخاص را بآدم آموخت بدین ترتیب خود آن اشیاء را حاضر کرد و بعد، اسم و خاصیت هر یک را باو گفت.

«ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ»

خداوند مخلوقات را (بقول ابن عباس) و یا صاحبان اسمها را (بقول مجاهد) بملائکه عرضه داشت و از آنان خواست که نامهای آنها را بیان کنند روی قرائت «عرضها که (ابی بن کعب میگوید) عرضهنّ (که ابن مسعود میگوید)، منظور، عرضه داشتن خود اسمها است نه صاحبان اسمها.

چگونه عرضه شد؟

در اینکه خداوند چگونه این اسمها را بر ملائکه عرضه نموده، میان مفسرین اختلاف است:

۱- خدا معانی آن نامها را آفرید بطوری که ملائکه آنها را دیدند.

۲- آن چنان اشیاء را در ذهن آنان روشن و مجسم کرد که گویی آنها را میدیدند.

۳- یک فرد از هر جنس و نوع را بر ملائکه عرضه داشت.

و پس از آنکه خداوند موجودات را بآنان نشان داد و از آنها خواست که اسم و خاصیتشان را بیان کنند «فَقَالَ أَنبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» ملائکه نتوانستند و آدم توانست و باری ملائکه روشن شد که آدم صلاحیت سکونت در زمین و خلافت آن را دارد. و این مطلب بیشتر تأیید میکند که منظور از اسمها که خدا بآدم آموخت، همان شناسایی قوانین طبیعت و آباد کردن زمین و نشان دادن درختها و مانند آن است که با زندگی در زمین سازگار میباشد.

سؤال در اینجا سؤالی پیش میآید که چگونه خدا از ملائکه مطلبی می پرسد در حالی که میداند آنها نمیدانند و یا امری میکند که ملائکه از انجام آن معذور و ناتوانند؟.

جواب دانشمندان تفسیر در جواب این سؤال اتفاق دارند که این امر حقیقتاً برای طلب انجام کار نبوده است و خدا از ملائکه نمیخواست که واقعاً اسمها را بیان کنند

چه، او میدانست که این تکلیف محالی است ولی برای مصلحت این امر، متوجه آنها شد و در بیان این مصلحت وجوهی گفته شده است.

۱- هنگامی که خدا اعلام کرد که در زمین خلیفه و پیشوا قرار میدهم، در خاطر ملائکه آمد که اگر خلیفه از جنس آنان باشد فساد و خونریزی در زمین نخواهد بود در حالی که فرزندان آدم جز خونریزی و تبهکاری، نتیجه ای ندارند.

۲- آنان خود را برتر و بالاتر از همه می دانستند و می پنداشتند که با بودن آنان خداوند موجود تازه ای (که برتر از آنان باشد) نمی آفریند.

۳- باین عنوان از ملائکه سؤال شد که: اگر راست می گوئید و میدانید که چرا من در روی زمین خلیفه و جانشین قرار میدهم این اسمها را برای من بیان کنید؟ «أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ».

۴- اخفش میگوید: پرستش خدا از ملائکه مانند آن است که ما بکسی می گوئیم اگر میدانی در دست من چیست بگو؟ و منظور بیان این جهت است که او نمیداند و همچنین در آیه کریمه خدا میگوید: اگر راست می گوئید که این نامها را میدانید، برای من بیان کنید. بنا بر این «امر» در اینجا فقط برای فهماندن عجز و ناتوانی آنان است نه طلب واقعی.

و ملائکه این اعتراف را با کلمه «سبحانک» شروع کردند.

نکته دیگر اینکه این کلمه که بمعنای تنزیه و تقدیس است ممکن است برای یکی از چهار معنای زیر باشد.

۱- کسی جز تو از غیب اطلاع ندارد.

۲- منزهی از اینکه در آفرینش آدم و خلیفه بودن او ما بتو اعتراض کنیم.

۳- تو از اینکه کاری بی مصلحت و حکمت انجام دهی (چون خلقت آدم) منزّه و وارسته ای.

۴- در مقام تعجب که خدا چگونه مطلبی را که بآنان نیاموخته است، میپرسد.

و علت اضافه شدن جمله «إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا» در این آیه برای بیان این مطلب است

که ما و هر مخلوق دیگری هر چه میدانند همه و همه از فیض تعلیم و یاد دادن خدا است و گرنه کلمه «لَا عِلْمَ لَنَا» (ما نمیدانیم) در جواب سؤال کافی بود.

«إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»

خدایا تو دانا و حکیم هستی، کلمه حکیم یا بمعنای عالم است و بنا بر این از صفات خدا است که عین ذات بوده و از بی نهایت و تا بی نهایت بدان متّصف می باشد و یا بمعنای کسی است که کارش متّقن و محکم و اساسی است که بنا بر این صفت فعل و کار خدا می‌گردد.

ابن عباس میگوید فرق علیم با حکیم این است که علیم، کامل در دانش است و حکیم کسی است که کامل در عمل (کار) می‌باشد. و این آیه دلالت دارد که همه علوم و دانشها از خدا است .

[سوره البقره (۲): آیه ۳۳]

اشاره

قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (۳۳)

[ترجمه]

گفت آدم فرشتگان را بحقایق این اسم ها آگاه کن و چون آدم آگاهشان کرد خدا بملائکه فرمود نگفتیم بشما من میدانم غیب آسمانها و زمین را و آنچه آشکار و یا نهان کنید میدانم (۳۳)

شرح لغات

تبدون- آشکار میکنید و ابداء و اظهار و اعلان بیک معنی میباشند.

تفسیر

اشاره

این آیات خطاب به آدم است که او ملائکه را به اسمهایی که خدا بر او عرضه داشت آگاه کند و مراد از این اسم ها را که همان «بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ» است قبلاً گفتیم.

وقتی که آدم اسم های همه چیز و منافع و ضررهای آنها را برای ملائکه بیان کرد خداوند بملائکه خطاب کرد و فرمود: «آیا نگفتم بشما که من غیب آسمانها و زمین را میدانم (إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) و آنچه در آن دو پنهان است و شما آنها را نمیدانید من میدانم مانند آنچه از نظر شما حاضر است.

«وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ»

(و نیز آنچه را که آشکار و یا پنهان کنید میدانم) در تفسیر این آیه وجوهی بیان شده است:

ص: ۱۲۲

۱- منظور از «مَا تُبْدُونَ» و «مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» (آنچه آشکار یا پنهان میکنید) علم خدا به ظاهر و باطن آنها است و مقدمه برای مطلب دیگری قرار گرفته است یعنی وقتی خدا علم بغیب دارد و همه چیز را میداند بنا بر این روی علم بمصالح واقعی، انسان را چنان آفرید که شایستگی تکلیف داشته باشد.

۲- منظور از «مَا تُبْدُونَ» (آنچه آشکار میکنید) اعتراض آنها به اینکه آیا در زمین کسی میآفرینی که فساد میکند (أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ) و مراد از «مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» (آنچه پنهان میکنید) آن چیزی است که ابلیس در خاطر داشت که بآدم سجده نکند.

علی بن عیسی این وجه را ضعیف دانسته میگوید: خطاب متوجه ملائکه بوده که شیطان داخل آنها نبود و باضافه کلمه «مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» عام است و شامل همه میباشد و جز با دلیل نباید آن را تخصیص زد.

طرفداران این وجه در پاسخ علی بن عیسی میگویند همانطور که امر بملائکه در باره سجده به آدم شامل ابلیس هم بود در این خطاب هم ممکن است شیطان داخل ملائکه باشد و روایاتی مؤید این وجه وارد شده و طبری آن را اختیار کرده است.

۳- خداوند هنگامی که آدم را آفرید ملائکه بر او گذشتند قبل از آنکه روح بر او دمیده شود و مانند آن را پیش از آن ندیده بودند با خود گفتند خدا هیچ آفریده ای را نیافرید جز آنکه ما برتر و بالاتر از آنیم و کلمه «مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» اشاره بهمین است که آنها پنهان داشتند و آنچه را که در برابر خدا اظهار کردند همان: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا» این وجه را حسن نقل کرده است.

صاحب مجمع البیان وجه اول را اقوی می داند زیرا اعم از دو وجه دیگر است.

سؤال نکته اینکه خداوند در اینجا علم خود را به اسرار غیبی برای ملائکه بیان می کند چیست؟ پاسخ میخواهد جواب ضمنی به سؤال ملائکه دهد وقتی پرسیدند چرا کسی را خلق

می کنی که در زمین فساد می کند و خون می ریزد البتّه نه جواب صریح زیرا اگر می خواست جواب صریح دهد می فرمود: من کسی را که خون می ریزد و فساد می کند آفریدم از نظر علم من بمصلحت بندگان خود در تکلیف.

و ضمناً اشاره به این جهت فرمود که بر بندگان است که تسلیم حکم و خواست خدا شوند چه، او مصالح آنها را بهتر از خودشان میداند و چیزهایی را می داند که آنها جاهلند.

سؤال دیگر اینکه خدا اسماء را به آدم آموخت چگونه دلالت بر علم غیب خدا دارد؟ جواب برخی گفته اند که خدا همه اسم ها را با معانی آنها به آدم آموخت تا زبانش بدانها گشوده شود. و از این راه معجزه ای برای ملائکه اقامه نمود تا دلیلی بر نبوت حضرت آدم باشد و نیز عظمت شأنش و در اینکه خدا به او علمی داد که کسی بدان نمی رسد مگر به یاد دادن خدا، بیشتر روشن شود.

و خداوند در نتیجه این کار، ملائکه را واداشت که اولاً اعتراف کنند به اینکه خود چیزی نمیدانند و ثانیاً بدانند آدم آنچه را که بآنان میآموزد از خدا فرا گرفته است و بار دیگر بر ایشان قطعی و ثابت گردد که جز از راه آموختن خدای بزرگ علام الغیوب راهی برای فراگیری اسرار غیبی نیست.

و آنچه را که ملائکه با دلیل عقلی یافته بودند که سر چشمه هستی و علم خداست اینک با مشاهده این واقعه محکم تر گردد و از این نظر آیه کریمه می فرماید:

«أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَغْلَمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»

(آیا نگفتم بشما که من میدانم اسرار غیبی آسمانها و زمین را) یعنی قبلاً با دلیل عقلی برایتان روشن و واضح کردم.

ملائکه چگونه درستی سخن آدم را فهمیدند؟

سید مرتضی می گوید: در این آیه کریمه سؤالی است که من ندیدم کسی از مفسران بدان پردازد و آن اینست که وقتی آدم اسم ها را برای ملائکه گفت و آنان

تصدیق کردند از کجا صحت و درستی و مطابقت آنها را فهمیدند، آنها که قبلاً آشنایی با این کلمات نداشتند و سیاق کلام بر این دلالت دارد که وقتی اسم ها را شنیدند درستی آنها را فهمیدند و إلاّ- این آیه کریمه «أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» معنایی نداشت و نیز اگر درستی آنها را نفهمیده بودند بر اعجاز و نبوت حضرت آدم دلالت نمیکرد؟ در پاسخ وجوهی بیان شده است:

۱- چه مانعی دارد که خداوند علمی ضروری به آنان داده باشد که صحت و مطابق بودن این اسم ها بفهمند خواه این علم از راه و طریق و واسطه ای معین باشد و یا ابتداءً و بدون وسیله بهر حال آنان با این علم، درستی اسم ها را نفهمیده و از درستی آنها استدلال به نبوت آدم نمودند.

۲- ممکن است هر دسته از ملائکه بیک لغت و زبان آشنا و آگاه بوده اند و خداوند که می خواست برتری آدم را بر ملائکه ثابت کند او را بهمه اسم ها و بهر لغت و زبانی آگاه کرد و وقتی به ملائکه آن اسم ها را گفت هر دسته درستی آنها را بزبان خود دانستند و وقتی دسته های دیگر نیز مطابقت و درستی گفته آدم را با زبانهای خود بیان کردند برای همه آنها فرق عادت و احاطه بهمه زبانها که آدم داشت روشن شد و در نتیجه به نبوت آدم پی بردند.

البته این دو جواب بر این اساس است که ملائکه قبلاً نبوت آدم را نفهمیده بودند و از راه خبر دادن به اسم ها فهمیدند و اما اگر فرض کنیم که قبلاً- پیامبری آدم را میدانستند دیگر احتیاج به این دو وجه نخواهد بود. زیرا با توجه و علم به اینکه آدم پیامبر خداست درستی گفته او بر ایشان قطعی و ثابت خواهد بود.

[سوره البقره (۲): آیه ۳۴]

اشاره

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۳۴)

[ترجمه]

هنگامی که گفتیم بملائکه که بآدم سجده کنید همه سجده کردند جز ابلیس که سرپیچی و تکبر کرد و از کافران شد (۳۴)

شرح لغات

سجود- در لغت خضوع و اظهار ذلت است و در اصطلاح اسلام، قرار دادن

پیشانی است بر روی زمین و یکی از اجزاء نماز است چون رکوع و قنوت و مانند آنها.

«أبی»-امتناع کرد و سه کلمه «اباء» و «ترک» و «امتناع» بیک معنی هستند.

استکبر-خود را بزرگ دانست و استکبار بهمان معنای تکبر است.

ابلیس-اسمی است عجمی بمعنای شیطان.

تفسیر

اشاره

این آیات، مقام و عظمت و جلالی را که خدا به آدم داده بیان میکند که بیاد بیاور ای محمد «إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ» وقتی که ما بملائکه گفتیم برای آدم سجده کنید، ظاهر آیه نشان میدهد که امر خدا متوجه همه ملائکه حتی جبرئیل و میکائیل بوده است. آیات دیگر چون «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ» (۱) (همه ملائکه سجده کردند جز ابلیس) همین مطلب را تأیید میکند که امر متوجه همه بوده است. بعضی دیگر معتقدند: مخاطب این امر گروهی از ملائکه بودند که شیطان از آنها بود.

و در این که سجده ملائکه برای آدم بجه ترتیبی بوده دو قول نقل شده است.

۱- تعظیم و بزرگداشت آدم بوسیله ملائکه که در روایات ائمه علیهم السلام وارد شده و عقیده قتاده و جمعی از اهل علم و نیز علی بن عیسی رمانی همین است و از همین جهت بالاتری مقام انبیاء را از ملائکه اثبات کرده اند.

۲- خدا آدم را قبله آنان قرار داد و فرمان داد تا بدان سوی سجده کنند که جبائی و ابو القاسم بلخی و جمعی دیگر گفته اند و آن را نیز نوعی تعظیم برای آدم شمرده اند.

ولی با توجه به اینکه علت سرپیچی ابلیس از سجده آدم این بود که خود را بالا-تر و برتر میدانست و میگفت «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (۲)

ص: ۱۲۶

۱- ۱) آیه ۳۰ از سوره حجر و ۷۳ از سوره ص.

۲- ۲) آیه ۱۲ از سوره اعراف (۷)

(من از او بهترم. مرا از آتش و او را از خاک آفریدی) بنا بر این اگر سجده فقط قبله قرار دادن آدم نه تعظیم و بزرگداشت او بود قطعاً ابلیس اباء و امتناعی نداشت پس قول دوم درست نیست و صحیح همان وجه اول است.

ابلیس فرشته بود یا جن؟

ابن عباس و قتاده و ابن مسعود معتقدند که شیطان فرشته بود و همین قول را- شیخ طوسی نیز اختیار کرده است. و ظاهر تفاسیر و آنچه از حضرت امام صادق رسیده همین قول است.

ولی شیخ مفید میگوید: ابلیس جن بود و ملک نبود و روایات متواتر و فراوان از ائمه علیهم السلام بهمین مضمون رسیده و مذهب امامیه نیز همین است و حسن بصری و علی بن عیسی و بلخی و بعضی دیگر همین قول را صحیح دانسته اند. این دسته بر عقیده خود چنین استدلال می کنند.

۱- خداوند می فرماید: «إِلَّا- إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ» (۱) (جز ابلیس که از جن بود) و معلوم است در هر جای قرآن کلمه «جن» آمده باشد منظور همان جن معروف است.

۲- قرآن در باره ملائکه می فرماید: «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (۲) (آنچه خدا به آنان فرمان دهد نافرمانی و مخالفت نمی کنند و امر خدا را انجام میدهند) بنا بر این ابلیس که نافرمانی کرد ملک نبود.

۳- برای ابلیس ذریه و نسل است قرآن می گوید: «أَفْتَنَّا ذُنُوبَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوَّلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ» (۳) (آیا او و نسلش را دوست خود میگیرید غیر از خدا در حالی که او دشمن شماست) و حسن بصری می گوید: ابلیس پدر جن است همانطور

ص: ۱۲۷

۱- ۱) آیه ۵۰ از سوره کهف (۱۸)

۲- ۲) آیه ۶ از سوره تحریم (۶۶)

۳- ۳) آیه ۵۰ از سوره کهف (۱۸)

که آدم پدر بشر می‌باشد در حالی که ملائکه روحانی اند و توالد و تناسل و خوردن و آشامیدن ندارند.

۴- قرآن در باره ملائکه می گوید: «جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا» (۱) (کسی که فرشته ها را فرستادگان خود قرار داد) و بدیهی است که کفر و فسق از ساحت فرستاده خدا دور است و اگر بر آنان فسق روا باشد دروغ نیز روا است. در این صورت فرستاده نمی توانند باشند.

استثناء دلیل نمی شود

کسانی که می گویند او فرشته بود استدلال می کنند که آیات کریمه در باره اطاعت همه ملائکه از فرمان خدا ابلیس را استثناء کرده است و میفرماید: «فسجد الملائكة الا ابليس» پس معلوم میشود او جزء ملائکه بوده که استثناء شده است و نیز او را سرزنش و توبیخ می کند که حاکی از مأمور بودن اوست.

ولی اینان می گویند استثناء دلیل نمی شود زیرا ممکن است امر خدا هم به ملائکه و هم بجمعی از جن بوده و ابلیس مخالفت کرده باشد مثل این که بگویند بهمه اهل بصره دستور رسید که به مسجد جامع روند و همه رفتند جز مردی کوفی که از این استثناء فهمیده میشود مردم کوفه نیز مانند مردم بصره مأمور بوده اند ولی علت اینکه تنها مردم بصره را نام برده زیادی عدّه آنها بوده است. و یا استثناء منقطع باشد مانند آیه کریمه: «مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا ابْتِغَاءَ الظَّنِّ» (۲) و مؤید این نظر است آنچه ابن بابویه در کتاب «نبوت» از جمیل بن درّاج نقل می کند که میگوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم: ابلیس فرشته بود یا جن؟ و یا اینکه عهده دار کاری در آسمانها بود؟ حضرت فرمودند نه فرشته بود و نه کاری در آسمانها داشت او جن بود ولی ملائکه خیال میکردند او از خودشان است چون با آنها بود تا وقتی فرمان سجده به آدم از طرف خدا صادر شد او نافرمانی کرد و فطرتش آشکار شد.

ص: ۱۲۸

۱- ۱) آیه ۱ از سوره فاطر (۳۵)

۲- ۲) آیه ۱۵۷ از سوره نساء (۴)

طرفداران مذهب اوّل چهار دلیل بالا را ناتمام دانسته و در باره آنها می گویند ۱- آیه کریمه که می فرماید «إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ» کلمه جن بمعنای پوشیده است و دسته ای از ملائکه از دیده ها پنهان بودند و لذا این کلمه به آنها گفته شده است.

۲- آیه کریمه «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ» صفت دربانان بهشت است نه همه ملائکه.

۳- ممکن است خداوند در ابلیس که خود ملک بود نیروی شهوت را قرار داد و توالد و تناسل داشته باشد.

۴- آیه کریمه که می فرماید: «جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا» معارض است با آیه دیگر که می فرماید «اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ» (۱) خداوند از ملائکه و از مردم بر میگزیند فرستاده هایی را که «من» (از) برای تبعیض است و معنایش این است که خدا بعضی از ملائکه را برای فرستادگی خود برمیگزیند نه همه آنها را.

وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ

-در باره اینکه شیطان از کافران بود نیز چند قول نقل شده است.

۱- او کافر شد همانطور که قرآن در مورد فرزند نوح می فرماید «فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ» (۲) (او از غرق شده ها گشت) و منظور این است که غرق شد.

کفر مربوط بقلب است یا افعال؟

برخی به این آیه استدلال کرده اند که کفر و ایمان نه تنها مربوط بقلب است بلکه به افعال و رفتار نیز ارتباط دارد چه شیطان که از نظر اعتقاد اشکالی نداشت تنها او سجده نکرد و سبب کفرش همین شد.

ص: ۱۲۹

۱- ۱) آیه ۷۵ از سوره حج (۲۲)

۲- ۲) آیه ۴۳ از سوره هود (۱۱)

ولی این استدلال تمام نیست زیرا رفتار در پاره ای از موارد می تواند نشان ده اعتقاد باشد مثلاً کسی که به بت سجده می کند خود این عمل کفر نیست ولی چون حکایت از اعتقاد او به خدا بودن بت می کند «کفر» شمرده میشود و در باره شیطان نیز با اجماعی که بکفرش داریم می فهمیم که او اصلاً ایمان نیاورده است.

امر سجده چگونه بوده است؟

بعضی میگویند امر خدا با همان خطایی بود که به شیطان و ملائکه در باره سجده بآدم کرد عده ای دیگر می گویند خداوند بفرستاده و رسول خود وحی کرد و او به آنها ابلاغ نمود. عقیده سوم نیز هست که میگوید: خداوند کاری انجام داد که به آنان فهماند باید در برابر آدم سجده کنند.

آیا ترک سجده کفر است؟

سؤالی در اینجا پیش می آید که آیا ترک سجده کفر است و چطور در قرآن کفر شمرده شد است؟ در پاسخ باید گفت کفر ابلیس نه تنها بعثت ترک سجده بود بلکه سجده نکردن چیزهای دیگری را نیز همراه داشت از اینقرار:

۱- او معتقد شد که خدا او را امر به کاری بیهوده کرده است و در این سجده هیچ فائده و مصلحتی نیست.

۲- او از سجده خودداری کرد روی تکبر و سرپیچی از فرمان و الآن نیز اگر کسی نماز نخواند و سجده نکند روی این تمرد و سرپیچی مسلماً کافر شمرده می شود.

۳- او سجده نکرد و پیامبر خدا را مسخره و استهزاء نمود که کاشف از کفر او بود.

جبر باطل است!

از سه قسمت این آیه ضمناً می توان استفاده کرد که جبر باطل است.

اولاً فرمود «أبی» یعنی سرپیچی کرد که معنایش این است میتوانست ولی انجام نداد.

ثانیاً می فرماید «فَسَجِدُوا إِلَّا» که از آن فهمیده میشود سجده کار ملائکه بود.

ثالثاً ملائکه را به امثال فرمان خدا و سجده به آدم مدح و ستایش و ابلیس را به ترک آن سرزنش می نماید و مدح و ذم همیشه در باره افعال اختیاری است اما معتقدین بجزر می گویند او سجده نکرد زیرا برای این کار خلق نشده بود و توانایی بر آن را نداشت .

[سوره البقره (۲): آیه ۳۵]

اشاره

وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (۳۵)

[ترجمه]

و گفتیم: ای آدم تو و همسرت در بهشت آرام بگیرید و از آن، هر چه خواستید بخورید و نزدیک این درخت نشوید که از ستمکاران خواهید شد (۳۵)

شرح لغات

اسکن-آرام بگیر از سکون بمعنای آرامش و اطمینان و «سکن» بسکون کاف بمعنای خانواده و سکن بفتح کاف خانه و منزل و گاهی بمعنای رحمت نیز میباشد.

زوج-همسر-جفت.

کلا-بخورید، و لغات: «اکل و مضغ و لقم» معانی نزدیک بهم دارند.

رغداً-سودی که در بدست آوردن آن رنج و زحمتی کشیده نشده است. و برخی گویند: رغد گشایش زندگی است.

شئتما-خواستید، از مشیت بمعنای خواستن و بهمین معنا است کلمات: «محبت و اختیار و ایثار» با اختلاف کمی که با هم دارند.

لا تقربا-نزدیک نشوید از قرب بمعنای نزدیکی.

شجره-درخت و آنچه بر روی ساق جمع آن اشجار و شجرات و نیز باختلاف بین اشخاص کلمه «تشاجر» گفته میشود بمناسبت اینکه شاخه های درخت از هم فاصله و جدایی دارند.

تفسیر

اشاره

پس از آنکه خداوند آدم را به علمی اختصاص داد که شایسته سجده ملائکه

ص: ۱۳۱

شد باو گفت (قلنا) ای آدم تو و همسرت بهشت را محل سکونت و منزل قرار دهید و در آنجا بمانید.

این امر الهی بآدم در باره سکونت بهشت بعقیده بعضی تعبدی و برای بیان واجب و بعقیده دیگران برای بیان اباحه و جائز بودن و غیر تعبدی بوده است زیرا در آن مشقت و ناراحتی نبود که تکلیف بدان، تعبدی باشد.

و همین طور امر به اینکه بخورید (کُلاً) مسلماً برای اباحه است ولی نهی از نزدیک شدن بآن درخت (لا تقرباً) بی شک تعبدی و برای بیان حرمت آنست.

این بهشت کدام است؟

در اینکه بهشت آدم کجا و چگونه بوده است اقوالی بیان شده است از اینقرار:

۱- ابو هاشم میگوید: این بهشت باغی از باغهای آسمان بوده و غیر از بهشت جاودان زیرا آن بهشت موعود جاودانی و ابدی است و نیز تکلیفی در آن وجود ندارد.

۲- ابو مسلم میگوید این بهشت یکی از باغ های دنیا و روی زمین بوده است و جمله: «اهْبِطُوا مِنْهَا» (از آن پائین بیایید) دلالت بر این ندارد که این بهشت در آسمان بوده است زیرا همانطور که در آیه کریمه فرموده: «اهْبِطُوا مِصْرًا» (بشهر فرود آئید) و مسلماً از آسمان فرود نیامدند.

آنان که معتقدند که این بهشت جاودانی نبوده استدلال میکنند به اینکه شیطان به آدم گفت «هَلْ أَذُكَّ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ» (۱) (می خواهی تو را بدرختی که در اثر خوردن میوه آن جاودانی خواهی شد راهنمایی و دلالت کنم) و بدیهی است که اگر این بهشت ابدی بود آدم آن را میدانست و نیاز بدلالت شیطان نداشت.

ولی بیشتر مفسران و حسن بصری و عمرو بن عبید و واصل بن عطا و بسیاری از معتزله چون جبائی و رمیانی و ابن اخشید معتقدند که این همان بهشت جاوید بوده است زیرا از نظر ادبی «الف و لام» «الخلد» برای تعریف است و این کلمه مانند اسم خاصی برای آن بهشت شده است.

ص: ۱۳۲

و در جواب اینکه اگر بهشت جاوید بود چگونه شیطان در آن میزیسته و آدم را فریب داده است میگویند ممکن است آدم صدای شیطان را از خارج بهشت شنیده باشد.

و از این که چگونه آدم از آن خارج شد در حالی که هر که داخل بهشت جاوید گردد برای همیشه در آن خواهد ماند میگویند این ماندن در صورتی است که اهل بهشت برای گرفتن پاداش زحمات خود در آن استقرار پیدا کنند اما قبل از آن همه چیز و همه کس باید فانی شوند همانطور که قرآن می فرماید: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (۱) (همه چیز جز او هلاک و فانی خواهند شد.) «وَكُلًّا مِنْهَا رَغَدًا» از میوه ها و نعمت های بی رنج بهشت سود ببرید و بخورید هر چه خواستید جز اینکه به آن درخت نزدیک نگردید یعنی بقول امام باقر از آن نخورید و برای خوردن نزدیک بآن نشوید شاهد همین معنا است که مخالفت این نهی از خوردن میوه آن درخت پدید آمدن از نزدیک شدن به آن. و با شاهد دیگر اینکه قرآن می گوید: «فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا» (۲) (از آن خوردند و عورت هایشان نمودار و آشکار شد).

گناه بوده یا ترک اولی؟

در اینکه این نهی تحریمی بوده یا تنزیهی و یا بعبارت دیگر حرام بود خوردن آن میوه و یا مکروه، اختلاف شده است.

و ما که انبیاء را از گناه چه صغیر و چه کبیر معصوم می دانیم نهی را تنزیهی دانسته و معتقدیم برای آدم بهتر بود که از میوه آن نمی خورد و با خوردنش ترک اولی مرتکب شد نه گناه.

بعقیده معتزله خوردن میوه برای آدم گناه صغیره بود که عمدتاً و یا سهواً و یا از روی تأویل و تفسیر (باختلاف اقوال) مرتکب آن شد.

ص: ۱۳۳

۱- ۱) آیه ۸۸ از سوره قصص (۲۸)

۲- ۲) آیه ۱۲۱ از سوره طه (۲۰)

علت اینکه ما می گوئیم انبیاء مرتکب گناه مطلقاً نمیشوند اینست که گناهان بعقیده ما همه کبیره هستند و اگر گناهی را صغیره و کوچک می‌شمرند با مقایسه و سنجش بگناه بزرگتر است. و مرتکب گناه مستحق سرزنش و عقاب است.

و مسئله «حبط» گناه بعقیده ما درست نیست و چون ساحت انبیاء از سرزنش و عقاب دور است پس ناچار آنان گرد هیچ گناهی نمی گردند.

بدیهی است اگر پیامبری گناه کند دیگران از پذیرفتن امر و نهی او دوری می جویند زیرا روح انسان از کسی پذیرش دارد که در باره اش احتمال ارتکاب گناه ندهد و چون هدف بعثت انبیاء نجات بشر است باید آنچه را که سبب دوری مردم از آنان می گردد مانند بیماری روحی و یا جسمی که سبب نفرت است نداشته باشند تا مردم گرد آنان جمع شده از نور هدایتشان بهره مند گردند.

این درخت چه بود؟

در این که درخت حرام چه بود اختلاف شده است از این قرار:

۱- سنبله گندم از نظر ابن عباس.

۲- درخت انگور از نظر «ابن مسعود» ۳- درخت انجیر از نظر «ابن جریج» ۴- درخت کافور از «حضرت علی بن ابی طالب» علیه السلام بیان شده است.

۵- درخت علم خیر و شر از «کلبی» ۶- درختی که ملائکه از ثمره اش خوردند و جاودانی شدند از «ابن جذعان» «فَتَكُونُ مِنَ الظَّالِمِينَ» یعنی با خوردن میوه آن درخت شما از ستمکاران بخود خواهید شد و کسی که خود را از ثوابی محروم می دارد صحیح است که به او گفته شود «او بخود ستم کرده است».

پاداش بدون عمل

جمعی می گویند لازم نیست پاداش همیشه در برابر عمل باشد بلکه ممکن است

ص: ۱۳۴

روی تفضّل و لطف الهی بدون سبق عمل باشد بنا بر این خلقت آدم در بهشت برای همیشه مانعی ندارد.

ولی ابو القاسم بلخی این معنا را جایز نمی داند و میگوید: بنا بر این که آدم و حوّاء در بهشت مخلوق شوند آیا مکلف و موظف بتکالیف و دستوراتی بودند یا نه اگر موظف باشند چاره ای جز وجود جهان دیگر نیست تا وعد و وعید بدان و امید و بیم از آن ضامن اجراء آن دستورات و عمل بدان وظائف گردد.

و اگر مکلف نباشند معنایش آن است که خدا آنها را یله و رها بدون فائده آفریده باشد و این محال است.

در پاسخ این استدلال باید گفت: چه مانعی دارد که خداوند مردمی را در بهشت بیافریند و آنان را بمعرفت مجبور کند و به کار نیک و ترک زشتی ها وادارد و بطوری که هر گاه نیت کار زشت کنند آنان را از آن باز دارد همانطور که خداوند، اطفال و غیر مکلفین را به بهشت داخل می کند و بدیهی است که آنان مکلف نبوده اند تا بهشت پاداششان باشد .

[سوره البقره (۲): آیه ۳۶]

اشاره

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ (۳۶)

[ترجمه]

پس شیطان آنها را لغزند از بهشت و از آن نعمت که بودند آنها را بیرون آورد و ما گفتیم پائین بروید که با هم دشمنید و تا مدتی در زمین قرارگاه و بهره دارید (۳۶).

شرح لغات

أَزَلَّهُمَا-لغزند آنها را از «زَلَّت» که بمعنای لغزش و گناه است و با لغات:

«معصیت و سیئه» بیک معنی می باشد.

اهْبِطُوا-پائین روید از هبوط که بمعنای از بالا پائین آمدن است و گاهی بمعنای مکان گرفتن در جایی بکار می رود مانند آیه کریمه «اهْبِطُوا مِصْرًا» (۱)

ص: ۱۳۵

عدوّ-دشمن، نقيض ولی (دوست) و مصدرش «عداوت» است که اصل آن بمعنای تجاوز میباشد.

مستقرّ-قرارگاه-و قرار همان ثبات و بقاء ضد فرار و زوال است و استقرار بقاء بر یک حال است و در مدّتی.

و کلمه مستقر در آیه کریمه بمعنای «استقرار» و یا مکانی که در آن استقرار نمی یابند بکار رفته است.

متاع-آنچه از آن لذت برده میشود و تمتع بمعنای تلذذ و لذت بردن است.

حین-زمان و مدت و از این کلمه در غیر این آیه شش ماه اراده شده است مانند آیه کریمه: «تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» - ولی حین، همه اوقات را می گیرد اگر چه بیشتر استعمال آن در زمان زیادتر است.

تفسیر:

در این آیات، حال آدم بیان شده است: «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ» یعنی شیطان آنها را بر گناه و لغزش واداشت و نسبت این لغزاندن به شیطان از این جهت است که بدرخواست و وسوسه و اغواء او انجام شد و از بهشت و مقام و منزلت رفیع، آنان را لغزاند و مراد از شیطان همان ابلیس است.

«فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ»

آنها را از آنچه در آن بودند که همان نعمت و آسایش و یا بهشت و یا طاعت و عبادت بود، بیرون آورد و نسبت اخراج به شیطان از همان جهت است که گفتیم که او سبب این امر شد.

باید دانست اخراج آدم از بهشت و هبوط به زمین از باب عقوبت و کیفر آدم نبود زیرا با ادلّه قطعیّه و ثابت میدانیم که بر پیامبران ارتکاب گناه و قبیح هرگز روا نیست و هر کسی که بر آنها انجام گناه را جائز دانسته آنها را درست نشناخته و بزرگترین دروغ را بخدا نسبت داده است.

بنا بر این اخراج آدم از بهشت از این جهت شد که با خوردن میوه آن درخت منهی، مصلحت تغییر یافت و حکمت و تدبیر الهی ایجاب کرد که آدم و حوا بزمین

آمده و گرفتار تکلیف و مشقت گردند و لباس بهشتی، از اندام آنان گرفته شده و آنچه را که خداوند از روی تفضّل و لطف نه بعنوان پاداش و استحقاق به آنها داده بود از آنها بگیرد تا امتحان، شدیدتر شود همانطور که کسی را بی چیز میکند پس از آنکه مدتی باو ثروت میدهد و زنده ها را میمیراند و مرد سالم را بیمار میسازد و پس از خوشی ها، گرفتاریها میدهد همه آنها بخاطر آزمایش درون و بدست آمدن مقدار مقاومت و نیروی صبر اشخاص است.

با توجه به اینکه شیطان پس از سرپیچی از سجده بآدم از بهشت اخراج شد و آدم و حوا در بهشت بودند چگونه شیطان توانست آنها را اغوا کند؟ میگویند آدم به نزدیک درب بهشت میآمد و ابلیس از نزدیک شدن به او ممنوع نبود لذا نزدیک میآمد و با آدم سخن میگفت (ابی علی جبائی).

یا شیطان از زمین با آنها صحبت میکرد به جملاتی که آنها می فهمیدند و یا بصورتهای دیگر که گفته شده است. بهر حال ظاهر قرآن اینست که بطور مشافهه شیطان با آدم و حوا سخن گفت و آنها را اغوا کرد.

قُلْنَا اهْبِطُوا...

-در اینکه چرا قرآن خطاب را بصورت جمع آورده با اینکه مخاطب آدم و حوا بود وجوهی گفته شده است:

۱- خطاب به آدم و حوا و ابلیس متوجه است این را «زجاج» و جماعتی از مفسران اختیار کرده اند اگر چه ابلیس قبلاً خارج شده بود ولی منافات ندارد که گفته شود بهمه آنها «بیرون روید» همانطور که می گویند همه کسانی که در زندان بودند بیرون آمدند اگر چه بعضی جلوتر و بعضی دنبال تر اخراج شده باشند.

۲- آدم و حوا و ذریه و فرزندان آنها.

۳- منظور فقط آدم و حوا است و جمع آوردن آن روی عادت محاورات عربی است که اولین مرتبه جمع نزد آنها دو است همانطور که آیه کریمه می فرماید:

«إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ عَنَمُ الْقَوْمِ وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ»

(۱)

(هنگامی که چریده بود

ص: ۱۳۷

در آن گوسفندان قوم و ما گواه داوری کردن و حکم ایشان بودیم).

و مراد از حکم آنها (هُم-ضمیر جمع) حکم داود و سلیمان بوده و حتی کلمه «اخوه» در آیه کریمه: «فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ» (۱) (پس اگر باشد برای او برادری....) که بر دو برادر حمل شده است. و اگر دو برادر باشد حکم شش یک بردن مادر هست.

۴- آدم و حوا و وسوسه.

۵- آدم و حوا و حیوانی که شیطان بوسیله آن وسوسه کرد ولی بدیهی است این دو وجه ضعیف است.

بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ

-بعضی از شما با بعضی دیگر دشمنید یعنی آدم و فرزندان او با شیطان و نسلش دشمن هستند.

اگر چه از طرف آدم چیزی که سبب عداوت و دشمنی شود نبود ولی حسد و مخالفت شیطان با آدم این دشمنی را ایجاد کرد، و دشمنی آدم با ابلیس، ایمان و بعکس، دشمنی ابلیس با آدم، کفر است.

«حسن» می گوید: منظور از این آیه، دشمنی ذریه آدم با فرزندان شیطان است و بدیهی است این جمله ها برای تحذیر و بر حذر داشتن آنان است نه امر. چه خدا امر بدشمنی نمیکند و فرمان، در باره هبوط و نزول است در حالی که دشمنی نسبت بهم دارند.

و اما بنا بر آن وجه که خطاب را متوجه آدم و حوا بدانیم پس مراد از این دشمنی همان ناسازگاری ذریه آنهاست که بعضی با بعضی دیگر خواهند داشت و اگر آدم و حوا مخاطب شده اند از این جهت است که آنها ریشه و اصل ذریه و فرزندان خود هستند.

و لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ

-برای شما در زمین قرار و آرامشی است و از آن بهره مند می شوید تا زمان مرگ یا روز قیامت و یا تمام شدن عمرها (و هر

ص: ۱۳۸

فردی در آن است تا وقتی که عمرش پایان یابد).

ابو بکر سراج می گوید: اگر آیه کریمه می فرمود «و لکم فی الارض مستقر و متاع» بدون کلمه «الی حین» ممکن بود تصور شود که این اقامت در زمین تا بی نهایت ادامه دارد ولی فرمود «الی حین» یعنی این اقامت فقط تا وقت انقطاع از آن ادامه دارد.

از نظر ادبی این دو جمله با هم فرق می کنند که گفته شود: «انّ هذا لکم حیناً» و یا «الی حین» و فرق آنها در اینست که کلمه «الی» چون دلالت بر انتهاء و تمام شدن دارد پس ناچار باید آغاز و ابتداء هم داشته باشد ولی در صورت اول این چنین نیست.

از این که خدا نسبت گناه آدم را به شیطان می دهد، فهمیده می شود که گناه بنده خواست خدا و فعل او نیست و خدا کسی را از عبادت منع نکرده و بگناه و امیدارد زیرا آنچه که به شیطان نسبت داده شده خدا از آن مبرا و منزّه است.

و نیز از این آیات استفاده میشود که وسوسه شیطان در ارتکاب گناه تأثیر بسزا دارد .

[سوره البقره (۲): آیه ۳۷]

اشاره

فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۳۷)

[ترجمه]

پس آدم، کلماتی را از پروردگارش دریافت و خداوند توبه او را پذیرفت که خدا، توبه پذیر و مهربانست (۳۷)

شرح لغات

تَلَقَّى - گرفت، مصدرش تَلَقَّى (گرفتن) و اصل آن «لَقِيتَ خيراً» یعنی خیر و نیکی را یافتم و «لَقِيتَ زیداً خيراً» (به تشدید قاف) یعنی به «زید» خیر و نیکی دادم.

کلمات - جمع کلمه و ریشه کلمه «کلم» است بمعنای زخم و همانطور که زخم اثری است که بر زخم زننده دلالت میکند همچنین کلمه و کلام اثری است که بر معنای منظور از آن دلالت دارد.

التَّوَّابُ - پذیرنده توبه و بازگشت کلمات «توبه و انابه» بیک معنا است و ضدّ توبه اصرار بر گناه است، و اصل توبه، پشیمانی بر تند روی ها و بازگشت از گذشته است.

اشاره

﴿فَتَلَقَّى آدَمُ﴾

-آدم روی پیروی از حق کلماتی را از پروردگارش گرفت یعنی بسوی خدا روی آورد و خدا را با آن کلمات خواند.

قرآن برای رعایت اختصار این قسمت را حذف نموده و فقط بذکر نتیجه اش میپردازد.

﴿فَتَابَ عَلَيْهِ﴾

-خدا توبه آدم را پذیرفت و معلوم است که پذیرش توبه پس از آنست که توبه ای از ناحیه آدم شده باشد.

بعضی از قراء «کلمات» را بضمه آخر کلمه خوانده اند و بنا بر این قرائت معنایش چنین میشود که آن کلمات، آدم را دریافت و او را نجات بخشید.

این کلمات چه بوده؟

۱-حسن و قتاده و عکرمه و سعید بن جبیر میگویند این کلمات همان: ﴿رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا﴾ (خدایا ما به خویشتن ستم کردیم) بود که در آن، اعتراف به گناه و اظهار پشیمانی نموده اند.

۲-مجاهد می گوید: این کلمات: ﴿اللَّهُمَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ * رَبِّ اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَتُبْ عَلَیْ اِنَّكَ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِیْمُ﴾ (خدایا جز تو خدایی نیست من بخود ستم کردم توبه ام را بپذیر که تو، پذیرنده توبه ها و مهربانی) بوده است. و از امام محمد باقر علیه السلام همین قول روایت شده است.

۳-بعضی گفته اند: ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ﴾ کلماتی است که آدم گفت.

۴-از ائمه اهل بیت نقل شده است که آدم بر عرش، اسمهای بزرگ و گرامی دید وقتی از آنها پرسید به او خطاب رسید اینها اسمهای بزرگترین و با منزلت ترین مخلوقات خداست و این اسمها: «محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین» بود که آدم در پذیرش توبه و بالا رفتن مقامش بدانان توسل جست.

﴿فَتَابَ عَلَيْهِ...﴾

خدا توبه آدم را پذیرفت و یا او را توفیق توبه داد و به او

کلماتی آموخت تا آنها را بگوید و توبه اش پذیرفته شود.

إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ

-او پذیرنده توبه هاست که توبه ای را پس از توبه ای دیگر قبول می کند یا پذیرنده توبه از گناه است هر چه آن گناه بزرگ باشد و از عذاب آن چشم می پوشد و او مهربان است و نکته کلمه «الرحیم» این است که این لطف و پذیرش توبه فقط از روی صفت رحیمیت و مهر الهی واقع میشود.

حسن بصری می گوید: خدا آدم را جز برای زندگی در زمین نیافریده بود.

بطوری که اگر این گناه را هم مرتکب نمیشد بهر حال از بهشت بیرون می آمد و در زمین زندگی می نمود. ولی دیگران معتقدند که خدا آدم را آفرید که اگر گناه کند در زمین و اگر نه در عالمی دیگر زندگی کند.

توبه و شرایط آن

از شروط توبه پشیمانی بر گذشته از گناه است و تصمیم بر این که دیگر به آن کار زشت باز نگردد و همه مسلمانان اتفاق دارند که این نوع توبه سبب از بین رفتن عقاب و عذاب می باشد و اما در غیر آن اختلاف نموده اند.

توبه از هر کار گناه و نافرمانی خدا، واجب است ولی از ترک مستحبات نیز بنظر ما صحیح و معقول می باشد و معنایش این است که آن مستحب را پس از آن انجام خواهد داد و توبه پیامبران که در قرآن کریم آمده همه به این معنا برمیگردد.

از نظر ما پذیرش توبه از طرف خدا و چشم پوشی از عذاب، فقط روی لطف و مهر و تفضل الهی است نه اینکه بر او واجب باشد.

اما معتزله پذیرش توبه را بر خدا واجب میدانند و میگویند خدا بآن وعده داده است و هیچگاه از وعده اش تخلف نمیکند اگر چه خود وعده اش روی تفضل باشد.

توبه از یک گناه و ارتکاب گناه دیگر!

بیشتر متکلمان توبه از یک گناه را با ارتکاب گناه دیگر با دانستن قبح و زشتی آن صحیح و درست میدانند و میگویند همانطور که جائز است کسی کار حرامی را انجام ندهد در حالی که حرام دیگری را مرتکب میشود و میدانند که حرام است همچنین

ممکن است کسی از یک گناه پشیمان شده و از آن توبه کند اگر چه گناه دیگری را بجا می‌آورد.

حسن بصری میگوید انسان هنگام ظهور علائم قیامت از توبه محجوب و محروم می‌گردد ولی بعضی گفته اند ممکن است ظهور پاره ای از علامت های قیامت سبب محرومیت گردد نه همه آنها .

[سوره البقره (۲): آیه ۳۸]

اشاره

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۳۸)

[ترجمه]

گفتیم فرود آئید از آن، همگی، اگر هدایتی از من بسوی شما آید آنها که هدایت مرا پیروی کنند نه بیمی بر آنها است و نه آنان اندوهگین شوند.

شرح لغات

هبوط-قبلاً بیان شد و این کلمه گاهی در پائین آمدن مقام و منزلت نیز بکار میرود.

يَأْتِيَنَّكُمْ-می‌آید شما را از «ایان» بمعنای آمدن.

تفسیر

خداوند کیفیت پائین آمدن آدم و حوّا را بزمین بیان میکند که بآنها خطاب شد پائین بیائید و این خطاب متوجه آدم و حوا است و یا آنها و ذریه ایشان؟ قبلاً بیان شد تکرار جمله «اهبطوا» بعقیده بعضی برای این منظور است که جمله «اهبطوا» اول امر به پائین آمدن از بهشت است به آسمان دنیا و جمله «اهبطوا» دوم از آسمان دنیا بزمین و بعضی معتقدند که صرفاً برای تأکید است.

برخی دیگر معتقدند هر کدام برای بیان یک حالتی است مثلاً جمله اول:

«قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ»

برای اینست که این پائین آمدن در حال دشمنی اینها با یکدیگر است. و جمله دوم: «قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى» الایه.

این حالت را بیان میکند که هبوط بخاطر ابتلاء و تکلیف آنها انجام یافته است همانطور برای بیان دو حالت بکسی میگویند: برو بسلامت، و نیز میگویند: «برو با رفیق» که در اینجا یک امر به رفتن است ولی تکرار آن دو حالت را بیان میکند.

فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى...

یا از من هدایتی برای شما می‌آید. منظور از هدایت بیان و دلالت است و بعضی گفته اند منظور، انبیاء و پیامبران میباشد و بنا بر این عقیده این خطاب متوجه آدم و حوا و ذریه ایشان است و همانطور که در آیه کریمه میفرماید:

«فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ انْبِئَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ

(۱)

(پس گفت به آن و بزمین برغبت یا کراهت بیائید گفتند، برغبت آمدم).

که در اینجا کلمه «أتینا» (آمدم) منظور اینست که ما با آنچه در ما است آمدم فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ... هر کس پیروی کند از پیامبران و بدنبال راهنمایی من رود باو هول و هراسی از احوال قیامت نمیرسد و غمگین و محزون از فوت ثواب نمیشود اگر چه ممکن است بسبب حوادث دنیا غمگین شود و معلوم است که کسی از آلام و گرفتاریهای دنیا مستثنی نیست.

از ذیل آیه فهمیده میشود که دلالت، ملازمه با پیروی ندارد و ممکن است دلالت باشد اما پیروی نباشد ولی اهداء و هدایت یافتن همیشه در اثر پیروی و قبول است .

[سوره البقره (۲): آیه ۳۹]

اشاره

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۳۹)

[ترجمه]

و کسانی که کافر شوند و آیات ما را تکذیب کنند اینان همراه آتش اندو در آن جاودان خواهند بود.

شرح لغات

اصحاب-جمع صاحب که بمعنای رفیق و همنشین است و اصل صحبت بمعنای مقارنت و همراهی است و صاحب شخص کسی است که با او مدتی همراه بوده و اگر تنها در زمانی کوتاه باشد باو صاحب نمیگویند.

تفسیر

کسانی که آیات و نشانه‌ها هدایت ما را تکذیب و انکار کنند و آنچه را که بر پیامبران نازل کردیم نپذیرند اینان همراه آتش اند و در آن برای همیشه خواهند بود

از این آیه استفاده میشود که کسی که در اصرار بر کفر بمیرد و توبه نکند برای همیشه در آتش خواهد ماند و آیات خدا همان دلیل ها و کتاب های نازل شده بر انبیاء و رسل است.

از این آیه بعضی خواسته اند استفاده کنند که «کفر» تنها برای قلب نیست و صفت اعضاء و جوارح نیز واقع میشود همانطور که این آیه تکذیب با زبان را «کفر» شمرده است.

ولی این استدلال تمام نیست زیرا کفر بودن تکذیب، نه از این جهت است که کار زبان است بلکه از نظر کاشف بودنش از انکار قلب، کفر شمرده شده است همانطور که سجده برای خورشید «کفر» است نه از نظر کاشف بودنش از اعتقاد قلبی به خورشید و کفر درونی نسبت به خدای یگانه .

[سوره البقره (۲): آیات ۴۰ تا ۴۱]

اشاره

يَا بَنِي إِسْرَٰئِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ (۴۰) وَآمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ (۴۱)

[ترجمه]

ای بنی اسرائیل نعمت هایی را که من بر شما ارزانی داشتم بیاد آرید و بعهده من وفا کنید تا بعهده شما وفا کنم و تنها از من بپندیشید.

و بآنچه من نازل کردم (قرآن) که تصدیق کننده آنچه نزد شما است (تورات) ایمان آورید و نخستین منکر آن نباشید و آیات مرا به بهاء ناچیز مفروشید و از قهر من بترسید.

شرح لغات

ابن-پسر و با کلمات «ولد، نسل، ذریه» تقریباً هم معنی است جز اینکه کلمه «ابن» فقط به پسر گفته میشود ولی «ولد» (فرزند) شامل دختر و پسر میگردد و به مجموع آنها «ذریه» و «نسل» میگویند.

ریشه کلمه «ابن» از «بناء» آمده که قرار دادن چیزی است بر اصل و پایه ای و چون پدر، اصل و پسر، فرع و ساخته بر آن است لذا از پسر بکلمه «ابن» تعبیر شده است.

اسرائیل- کلمه عبری است و نام یعقوب بن اسحاق فرزند حضرت ابراهیم می باشد

گویند کلمه «اسرائیل» از دو کلمه «اسر» بمعنای بنده و «ئیل» بمعنای خدا مرکب شده است مانند کلمه عبد الله در عربی (۱).

اذکروا-بیاد آرید-از «ذکر» بیاد آوردن-توجه نمودن در برابر فراموشی و نیز «ذکر» بمعنای بزبان آوردن و شرف، و کتاب های پیامبران و دعا و نماز آمده است.

وفا-انجام دادن، نگهداشتن عهد و پیمان است.

عهد:سفارش-پیمان.

فارهبون-بترسید و بیندیشید از ماده «رهب» بمعنای ترس در مقابل «رغبته» بمعنای میل.

ثمن-بهاء-با کلمات «عوض و بدل» هم معنی است با این تفاوت که «ثمن» بدل در معامله است پول باشد یا غیر آن ولی عوض، اعم از آن است و بدل چیزی است که بجای دیگری قرار میدهند و فرق «ثمن» با «قیمت» (ارزش) آن است که «ثمن» (بهاء) ممکن است مساوی با کالا و ممکن است زیاد و کم باشد ولی «قیمت» با کالا برابر است.

تفسیر

اشاره

پس از آنکه خداوند دلیل های توحید و خداشناسی را برای همه مردم بیان نمود و نیز نعمتی را که به پدر انسان ها (حضرت آدم) داده یادآور شد در این آیات، حجت ها و دلیل هایی را که برای بنی اسرائیل آورده شده و نعمت هایی را که به آنان و پدرانشان داده است بیان میکند و آنان را به عنوان جدّ اعلی (یعقوب) خطاب کرده میفرماید: ای پسران یعقوب (اسرائیل) و طرف خطاب، یهود و نصاری هستند

ص: ۱۴۵

۱- ۱) صاحب کتاب قاموس مقدس مینویسد: اسرائیل یعنی کسی که بر خدا پیروز شد و آن اسم یعقوب بن اسحاق است که در هنگام کشتی با فرشته خدا بدان ملقب گردید و اسرائیل و اسرئیل و اسرال نیز خوانده شده است.

ولی ابن عباس میگوید مقصود از این خطاب ها فقط یهود مدینه و اطراف آن می باشند نه همه بنی اسرائیل.

اَذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي...

-بیاد آورید نعمت هایی را که به شما دادم و منظور از این نعمتها همانهاییست که به پدران و گذشتگانشان داده است مانند فرستادن آن همه پیامبران و کتاب ها و نجات دادنشان بطرزی عجیب از غرق و از چنگال فرعون و فرستادن من و سلوی بر آنان و سلطنت یافتنشان در زمان سلیمان و مانند آنها.

اگر چه این نعمت ها مربوط به پدران و اجداد یهود نیست که زمان رسول اکرم بوده اند ولی چون افتخارات پدر و جد در فرزند محفوظ میماند و اولاد معمولاً بدانها می بالند پس همه این نعمت ها برای آنها نیز بوده است.

و با اینکه نعمت ها فراوان بوده ولی در این آیات کلمه «نعمت» مفرد آمده است چون منظور، جنس نعمت است مانند آیه کریمه: «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا» (۱) (اگر بخواهید نعمت خدا را بشمارید شماره کردن آن نتوانید) و بی شک منظور از نعمت، در این آیه یک نعمت نیست و الا قابل شمارش بود بلکه مقصود جنس نعمت است.

بعضی از مفسران میگویند: منظور از این نعمت همانهایی است که بخود اینان داده شده است یا نعمت هایی است که آنان و پدرانشان از آنها بهره مند بوده اند و نعمت های خدا بر آنان از نظر مادی مثل اینکه پدرانشان را نعمت حیات و زندگی داد تا مانند و این فرزندان بوجود آمدند و به آنها روزی میدهد و بلاء و گرفتاری را از آنان دور میکند و از نظر معنوی به آنان عقل و فکر داد تا بتوانند از راه استدلال به یگانگی خدا و بمعارف الهیه پی ببرند و نعمت های خدا را شکر کنند و شایسته پاداش های الهی گردند.

پس این آیات، نعمت های پدرانشان (بقول اول) یا خودشان را (بقول دوم) یادآوری میکند.

ص: ۱۴۶

از نعمت هایی که خدا به پدرانسان داده همان است که آیه کریمه بیان میکند:

«وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ»

(۱)

(چون موسی بقوم خویش گفت: ای قوم نعمت خدا را بیاد آورید که میان شما پیغمبران پدید آورده شما را پادشاهی داد و بشما آنچه را که به هیچیک از اهل عالم نداد عطا کرد).

ابن انباری میگوید: معنای آیه کریمه این است که: بیاد آورید نعمتی را که بشما دادم و آن علم تورات و بیان صفت محمد بود که من شما را به پذیرش و تصدیق آن، الزام نمودم ولی پس از آن که آن حضرت برانگیخته شد آنان پیروی نکردند و گویی این نعمت را فراموش نمودند.

«أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ»

-

در اینکه عهد خدا که آنان باید وفا میکردند چیست؟ و جوهی بیان شده است:

اشاره

۱- پیروی از محمد

ابن عباس میگوید: این عهد همان است که در تورات نوشته شده بود که خدا پیامبری خواهد فرستاد بنام «محمد» و هر کسی از او پیروی کند باو دو اجر داده میشود.

۱- اجر پیروی از موسی و اعتقاد به تورات ۲- اجر پیروی از محمد و ایمان بقرآن و کسی که باو کافر شود و ایمان نیاورد و زر و بالش زیاد و کیفرش آتش است، بنا بر این معنای آیه چنین میشود: به سفارش من در باره محمد عمل کنید و من نیز بعهد خود عمل کرده شما را وارد بهشت خواهم نمود. علت اینکه به این حکم از تورات «عهد» گفته شده این است که آنان در کتاب خود دانسته بودند و یا از باب تأکید و اهمیت مطلب، آن را چون عهد، که قسم است قرار داد همانطور که در آیه کریمه میفرماید:

«وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ»

(۲)

(چون خدا پیمان گرفت از آنان که کتاب به آنها داده شد که حقائق کتاب آسمانی را برای مردم بیان

ص: ۱۴۷

۱- ۱) آیه ۲۰ از سوره مائده (۵)

۲- ۲) آیه ۱۸۷ از سوره آل عمران (۳)

کنید و کتمان میکند) که در اینجا تعبیر به میثاق و پیمان شده است.

۲- عمل بتورات

حسن میگوید: عهد خدا همان است که فرمود: «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» (کتاب تورات را که بشما دادیم محکم بگیرید و آنچه در آن است حفظ کنید).

۳- پیمانی که از بنی اسرائیل گرفت

قتاده میگوید: اشاره بهمان عهدی است که خدا از بنی اسرائیل گرفت که در ضمن این آیه بیان شده است: «وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي» (۱) (همانا خدا از بنی اسرائیل پیمان گرفت و از آنها دوازده بزرگ برانگیخت و خدا گفت: من با شمایم اگر نماز بپا داشته و زکات دهید و بفرستادگان من ایمان آورید).

۴- اوامر و نواهی الهی.

بعضی گفته اند عهد خدا همان واجبات و محرمات است.

۵- یادآوری نعمت ها.

همین یاد آوردن نعمت هایی که پیدرانشان و یا خودشان داده است خود، عهدی است بر آنان که ایجاب میکند در مقام سپاسگزاری و شکر برآیند هم چنان که باید بعهد عمل نمود.

بیشتر مفسران همان قول او را پذیرفته اند که قوی تر از همه است.

وَإِنِّي أَنَا فَارُغَبُونَ

-از مخالفت عهد و پیمان من بیمناک باشید.

ضمناً این آیات بر سه مطلب دلالت دارد:

۱- واجب بودن شکر نعمت و در حدیث آمده است که بیان نعمت ها، خود شکر است (۲).

۱-۱) آیه ۱۲ از سوره مائده (۵)

۲-۲) التحدث بالنعيم شكر.

۲- کفران و ناسپاسی نعمت، گناهی است بزرگ و مستوجب عذاب و عقاب است.

۳-بندگان در حرکات و رفتار خود، آزاد و مختارند و کارهای آنها از طرف خودشان است زیرا اگر چنین نبود مذمت و سرزنش معنی نداشت و فرستادن پیامبران و کتاب ها لغو و بیهوده بود.

وَ آمِنُوا بِمَا أُنزِلَتْ مُصَدِّقًا...

این آیات نیز خطاب به یهود کرده میفرماید بقرآن که از طرف خدا بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است ایمان بیاورید در حالی که آن کتاب تصدیق کننده تورات شماس و در حقیقت ایمان بقرآن، ایمان بتورات است زیرا همانطور که در قرآن کریم به نبوت پیامبر اسلام تصریح شد و اعتراف به آن را واجب دانسته است همچنین تورات و انجیل به آمدن آخرین پیامبر، بشارت داده و صفات حضرتش را بیان کرده اند. پس قرآن مصدق آن کتاب ها است.

بعضی گفته اند: تصدیق قرآن، نسبت به تورات از این جهت است که به حقانیت و آسمانی بودن آن، اعتراف میکند.

ولی قول اول بهتر است زیرا این آیات می خواهد بر آنان حجت و دلیل بیاورد که چرا بقرآن ایمان نمی آورید در حالی که قرآن همانند کتاب های آسمانی شما صفات پیامبر خاتم را بیان میکند.

وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ

- شما اول کافر بآن نباشید با توجه به اینکه اولین دسته مخالف و منکر آن حضرت قریش بودند نه یهود آیه را بچند صورت تفسیر کرده اند.

۱- کافر در میان اهل کتاب.

۲- شما در گروه پیشروان کفر نباشید تا مردم بدنبال شما آیند (از ابی العالیه) ۳- شما از منکران صفت پیامبر نباشید (از ابن جریج) بنا بر این قول، ضمیر «به» برسول اکرم باز میگردد.

۴- شما اولین کسی نباشید که کتاب دینی خود و تورات را رها کنید که در آن

صفات پیامبر ذکر شده است زجاج که گوینده این قول است آن را تأیید میکند به اینکه چون خطاب به علماء یهود است طبعاً وقتی آنان منکر شدند پیروانشان نیز منکر خواهند و لذا قرآن میگوید شما اول کافر بآن نباشید.

و همو میگوید: «به» به تورات بر میگردد نه قرآن زیرا آنان خود، اظهار میکردند که منکر قرآنند و مطلب تازه ای نبود که این آیات بیان کند.

علی بن عیسی میگوید: ممکن است منظور این باشد که اول کافر بقرآن نباشید زیرا در کتاب شما (تورات) حقانیت قرآن ثابت است.

بدعت گذاری

با اینکه کفر در هر حال گناه است ولی علت اینکه این آیات کلمه «اول» را میآورد و سبقت جستن در کفر را گناه بیشتری میدانند این است که اگر در این جهت آنان پیشقدم شوند بدعتی را پایه گذارده اند که دیگران بدنبال آنها خواهند بود و بدیهی است که وزر و بال بدعت گذار بمراتب بیشتر از گناهکار عادی است.

□
از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمود: کسی که پایه گذار سنت نیکی باشد ثواب عمل بدان، تا روز قیامت عاید او خواهد بود.

و کسی که روشی زشت را بدعت گذارد وزر و گناه کسی که بدان عمل کند تا روز قیامت دامنگیرش خواهد گردید (۱).

□
وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا...

در شأن نزول این آیه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: جمعی از یهود چون حی بن اخطب و کعب بن الاشرف بر یهود فرض و لازم کرده بودند که هر سال غذا و طعامی بدانان دهند و چون اسلام، این حکم را باطل نمود آنان بانکار صفت رسول اکرم که در تورات بود پرداختند و آیات تورات را تحریف کردند تا هم چنان آنچه از مردم میگرفتند باقی بماند و منظور از «ثمن قلیل» (بهاء کم) در این آیه همین است که آیات کتاب را بدان نفروشند.

ص: ۱۵۰

۱- ۱) من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها الى يوم القيمة و من سن سنة سيئة كان عليه وزر و من عمل بها الى يوم القيمة.

□
-در این عمل خود، و انکار محمد صلی الله علیه و آله و سلم از خدا بترسید و باکی نداشته باشید از اینکه غذای کمی از دست شما میرود.

بدیهی است این آیه که میفرماید: آیات خدا را بهاء کم نفروشید معنایش آن نیست که با بهاء زیاد اشکال ندارد بلکه منظور این است که بهاء هر چه بالاتر باشد باز هم نسبت باین آیات، ناچیز است و هیچ چیز نمی تواند برابر آنها باشد مانند آیه کریمه: «وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ» (۱) (هر که با خدای یگانه خدای دیگری بخواهد که برهان ندارد) معنایش این است که اصلاً نمی تواند برهان و دلیل داشته باشد.

رشوه در دین

ضمناً این آیه دلالت بر حرام بودن رشوه گرفتن برای بیان احکام دینی را دارد زیرا آنچه بیان میشود یا مطابق قانون خدا است که باید بگویند و یا مخالف آن است که باید ترک کنند و در هر حال رشوه گرفتن بر آن دو حرام و ناروا است.

و این خطاب نه تنها متوجه علماء یهود است بلکه روحانی نمایان دنیا پرست و مزدوران دستگاه ها از ملت اسلام را نیز شامل است که برای خشنودی صاحبان قدرت و جباران و برای کسب ثروت و جاه حاضرند آیات خدا و احکام دین را تغییر دهند و آنها را مطابق میل هوا پرستان تفسیر و تأویل نمایند (۲).

[سوره البقره (۲): آیات ۴۲ تا ۴۴]

اشاره

وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۴۲) وَ أَقِمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ (۴۳) أَمْ تُأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۴۴)

[ترجمه]

حق را به باطل نپوشید تا آن را نهان دارید در حالی که میدانید. (۴۲) نماز را بپا دارید و زکات بدهید و با رکوع کنندگان رکوع کنید. (۴۳) شما که کتاب آسمانی میخوانید آیا مردم را به نیکی فرمان میدهید و خود را فراموش می نمائید آیا درست نمی اندیشید؟ (۴۴).

ص: ۱۵۱

۱- ۱) آیه ۱۱۷ از سوره مؤمنون.

۲- ۲) ضرری که از این دسته روحانی نما باسلام و دین میرسد بمراتب بیشتر است از آنچه دشمنان مستقیم و کفار بدین

آسیب میزنند و اینان از لشگر یزید خطرشان بیشتر است که برای خوش رقصی با کمال وقاحت حاضرند محرمات صریح دین را حائز بشمرند!!

لا- تلبسوا-نپوشید-نیامیزید-«لبس» بمعنای اشتباه کاری-آمیختن حق به باطل و«لبس» پوشیدن-و چون جامه بدن را میپوشاند بآن«لباس» گفته اند در مقابل «لبس»«ایضاح»(آشکار ساختن)است.

باطل-مقابل حق-بیهوده و فاسد و کلمات:«بطلان،فساد، کذب و زور» تقریباً همه بیک معنا هستند.

تکتموا-پنهان میکنید.

بَر-بکسر یا-نیکی و با کلمات«احسان و صَلَ» بیک معنا است و بفتح آن سرزمین و فضاء پهناور و بضم بمعنای گندم است.

تسَن-فرااموش میکنید-از نسیان-از یاد رفتن چیزی که قبلاً معلوم بوده است ولی کلمه«سهو»أعم از آن است و گاهی نسیان بمعنای ترک است.

تتلون-میخوانید از تلاوت پی در پی آوردن و خواندن از فعل-«تلی» پشت سرآمد و فرق تلاوت با قرائت اینست که تلاوت پی در پی آمدن حروف و قرائت جمع آن است.

تعقلون-میدانید-تعقل میکنید اصل عقل بمعنای باز داشتن است و به پای بند شتر«عقال»میگویند و دانستن را«عقل»گفتند چون صاحبش را از زشتیها باز میدارد و از این جهت در مورد خدا عاقل گفته نمیشود.

تفسیر

این خطابات متوجه رؤسای بنی اسرائیل است که شما حق را با باطل نیامیزید و چهره نورانی حقیقت را با غبار باطل میپوشانید چه، آنان قسمت هایی از کتاب آسمانی خود را پذیرفته و قسمت های دیگر را که مربوط به بیان صفات رسول اکرم بود انکار میکردند و در اینکه منظور از حق و باطل چیست؟وجوهی بیان شده است.

۱-آنچه از تورات پذیرفته و بدان عمل کرد نه«حق»و آنچه را کنار گذاشته و انکار نمودند«باطل».

۲- اصل کتاب «حق» و دستبرد و تغییر و تحریف در آن «باطل» ۳- راستی و راستگویی «حق» و دروغ و دروغگویی «باطل» (از ابن عباس) ۴- واقع و اصل تورات «حق» و آنچه خود بنام تورات نوشتند «باطل» ۵- اقرار به اینکه «محمّد» پیامبر و رسول خدا است «حق» و انکارشان آن حضرت را که هنوز مبعوث نشده «باطل» وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ.... شما صفات پیامبر را که در تورات است و خود حقانیت آن را میدانید کتمان میکنید و این شما هستید که کلمات خدا را تحریف مینمائید «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ» و بدیهی است گناه و زشتی انکار کسی که میداند، بمراتب زیادت از آن کسی است که نمیداند در تفسیر کلمه «وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (شما میدانید) ۵ قول گفته شده است:

۱- نبوت و رسالت پیامبر اسلام.

۲- روز قیامت و پاداش و جزاء.

۳- عذابهایی که بر بنی اسرائیل در نتیجه افتراء بر خدا و احکامی را که بدروغ به او نسبت دادند بر آنان نازل شد و بهر کسی که این کار را کند نازل خواهد شد.

۴- آنچه بر بنی اسرائیل در اثر نافرمانی نازل شد چون مسخ و مانند آن.

سؤال اگر واقعاً نبوت رسول اکرم برای اینان معلوم بود پس بخدا نیز علم و ایمان داشتند و ما گفتیم هر که خدا را بشناسد و باو ایمان آورد کافر نیست پس چطور در باره این دسته حکم بکفر شده است؟ جواب هر که خدا را بدان صورت که شایسته است شناسد محکوم بکفر است و اینان اگر چه اصل آن ذات را میدانستند اما چون به آن صورتی که باید بشناسند نبود لذا سزاوار پاداش نبوده محکوم بکفر شدند.

بعضی در جواب از این سؤال گفته اند تنها علم و ایمان در استحقاق پاداش و ثواب

کفایت نمیکند بلکه نیاز بعمل دارد و اینان چون بایمانشان عمل نکردند سزاوار پاداش نشدند.

أَقِيمُوا الصَّلَاةَ....

نماز را با ارکان و حدود و شرائط آن که پیامبر اسلام بیان کرد انجام دهید و آنچه خدا بر اموالتان قرار داده مطابق دستور پیامبر بدهید.

وَآتُوا الزَّكَاةَ...

ناگفته بدیهی است قرآن اجمالاً از واجبات نام میبرد اما تفصیل و شرح آنها بعهده رسول اکرم و ائمه اطهار است همانطور که قرآن میگوید: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (۱) آنچه پیامبر آورد بپذیرید و آنچه شما را از آن باز میدارد ترک کنید).

وَازْكُرُوا مَعَ الزَّاكِّينَ

-در جواب اینکه چرا در میان همه افعال نماز فقط رکوع نام برده شده است سه وجه گفته اند.

۱- چون خطاب متوجه یهود است و آنان در نمازشان رکوع نداشتند لذا رکوع که مخصوص نماز مسلمین است ذکر شده تا معلوم گردد که امر، باقامه نماز اسلامی است.

۲- منظور از «رکوع» همان نماز است که برای تأکید با تغییر لفظ، دو باره بیان شده است و چون رکوع، اولین جزئی است از نماز که دیده میشود و برای دیگران معلوم میگردد که شخص در حال نماز است از این جهت در مقام تعبیر، بجای نماز گفته شده است.

و ممکن است در همین وجه علاوه بر جنبه تأکید قرینه و بیانی باشد بر اینکه مقصود از نماز، همان نماز معلوم شرعی است که رکوع دارد نه آن نمازی که خود آنها داشتند.

۳- ذکر رکوع با را کعان برای تشویق و وادار کردن مردم به نماز جماعت است.

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ...

- شما ای دانشمندان یهود که به نزدیکان مسلمان خود

ص: ۱۵۴

سفارش میکنید در دین خود (اسلام) پایدار و ثابت بمانند آیا خودتان را فراموش کرده اید؟ و چرا خود اسلام نمی آورید؟ بنا بر این در این آیات مقصود از کلمه «بَرّ» (خوبی) ایمان بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم است.

خداوند در این سؤال آنان را بر ترک اسلام یعنی آئینی که میدانند حق است و دیگران را نیز بآن ترغیب میکنند توبیخ و سرزنش کرده است.

ابو مسلم میگوید: همین علماء یهود بودند که پیش از بعثت نبی اکرم و عرب را بایمان باو دعوت میکردند اما پس از ظهورش کافر شده و نپذیرفتند.

ابن عباس در تفسیر آیه میگوید: آنان دیگران را به پیروی از کتاب دینی «تورات» وا میداشتند اما خود، آن را ترک میکردند زیرا آنان که پیامبر اسلام را نپذیرفتند در واقع تورات را کنار گذاشتند.

قتاده میگوید: آنان مردم را به اطاعت از خدا دعوت میکردند اما خودشان مخالفت و نافرمانی داشتند.

انس بن مالک از رسول اکرم نقل میکند که آن حضرت فرمود: در شب معراج بر مردمی گذشتم که لبانشان را با آلاتی آتشین می بریدند.

من از جبرئیل پرسیدم اینان کیانند؟ او گفت: اینان خطباء و گویندگان و - واعظانی هستند که خود بدانچه میگفتند عمل نمیکردند.

بعضی میگویند این آیات در باره صدقه است که شما، مردم را بدادن آن امر میکنید ولی خود، آن را ترک مینمائید و وقتی مستمندان و فقراء پیش شما می آیند که صدقات را بین آنان تقسیم کنید شما خیانت میورزید.

وَ أَنتُمْ تَثْلَوْنَ الْكِتَابَ...

در حالی که شما تورات را می خوانید و صفات محمد را در آن می بینید.

أَفَلَا تَعْقِلُونَ

-آیا نمیدانید- در اینکه منظور از این آیه چیست این وجوه بیان شده است:

آیا نمیدانید؟:

۱- آنچه میکنید از نظر افکار مردم زشت است (از ابی مسلم) ۲- این کار دانایان نیست.

۳- که خدا شما را بر این کارتان عذاب و عقاب میکند.

۴- آنچه در تورات نوشته شده درست است تا محمد را پذیرفته و پیرویش کنید.

سؤال اگر امر به نیکی ها واجب است مانند خود نیکی پس چرا خداوند آنان را بر این کارشان توبیخ میکند؟ جواب توبیخ آنان از این نظر نیست که به نیکی فرمان میدادند بلکه از این جهت است که آنان می گفتند و خود، بدان عمل نمیکردند و لذا سزاوار این مذمت و سرزنش شدند چون سرپیچی از وظیفه و ترک آن از کسی که خودش بآن امر میکند زشت تر و ناپسندیده تر از گناه افراد دیگر است .

[سوره البقره (۲): آیات ۴۵ تا ۴۶]

اشاره

وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ (۴۵) الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (۴۶)

[ترجمه]

از صبر و نماز کمک بگیرید و آن بس گران است مگر بر خشوع پیشگان (۴۵).

آنهايي که گمان میبرند که ملاقات کننده پروردگارشان هستند و بسوی او باز میگردند (۴۶).

شرح لغات

صبر-خودداری از خواستها و کفّ نفس و خویشتن داری از هوسها است و صبر بر مصیبت بهمین معنا است که مصیبت زده خود را از بی تابي و فغان باز میدارد و بهمین مناسبت ماه رمضان که روزه دار، خودداری از خوردن و آشامیدن میکند ماه «صبر» نامیده شده است.

خشوع-فروتنی و با کلمات: «خضوع» و «تذلل» و «إخبات» تقریباً هم معنی است جز اینکه «خضوع» با بدن و «خشوع» در صدا و دیده است مانند آیه کریمه:

(۱)

(دیدگان نشان فرو افتاده) «وَحَاشِعَتِ الْأَصْوَاثُ لِلرَّحْمَنِ» (۲) (و صداها با احترام خدا بیفتد) و مقابل خشوع، «تکبر» و خود فروشی است.

ظن - گمان، علم و یقین، آنچه در ذهن میگذرد و بر آن چیره میشود.

ملاقات - رسیدن بهم، و روبرو شدن و برخورد دو خط را تلاقی گویند.

رجوع - بازگشت بحال اول.

شان نزول

جبائی میگوید این خطاب متوجه مسلمانان است نه اهل کتاب و بعقیده رمانی و دیگران طرف خطاب هم چنان یهود و اهل کتابند بقرینه آیات قبل و بعد آن ولی شامل مسلمانان نیز هست و حق آنست که شامل همه افراد و مکلفین است چون دلیلی بر اختصاص بیک جمعیت وجود ندارد.

تفسیر

کسانی که این خطاب را متوجه یهود میدانند میگویند عشق بمقام نمیگذاشت که علماء یهود اسلام آورند زیرا میترسیدند با قبول اسلام و پیروی از پیامبر اکرم ریاست و آقایی را از دست دهند خداوند آنان را امر میکند که برای وفاء بعهدی که در کتاب تورات با شما بستم در باره اطاعت و پیروی از من و ترک گناهان و معاصی و تسلیم در مقابل فرمان و قبول فرستاده ام محمد صلی الله علیه و آله فرمود: در همه این امور از صبر و نماز کمک بگیرید یعنی صبر بر زندگی مختصری که ناچارید برای تأمین آن از مردم پول بگیرید.

از ائمه علیهم السلام نقل شده است که مراد از صبر «روزه» است و کمک گرفتن بروزه از این نظر است که روزه طمع و هوای نفس را از بین میبرد همانطور که ائمه فرموده اند روزه نابود کردن شهوت (۳) است.

و چون در نماز عباراتی خوانده میشود که انسان را متوجه جهان معنوی کرده

ص: ۱۵۷

۱- ۱) آیه ۴۳ از سوره قلم.

۲- ۲) آیه ۱۰۸ از سوره طه.

۳- ۳) الصوم وجناء.

و از خودخواهی و دنیا پرستی باز میدارد همانطور که قرآن میفرماید: «نماز انسان را از زشتی‌ها باز میدارد» (۱) و از طرفی با تواضع در نماز عشق بریاست کنار می‌رود بنا بر این کمک خوبی در راه وفای بعهد الهی است. لذا اگر در باره مطلبی رسول اکرم را حزن و اندوه فرا میگرفت از نماز و روزه کمک می‌طلبید و با نماز خواندن و روزه گرفتن آن اندوه را از خود دور می‌نمود. اما آن دسته‌ای که مسلمانان را طرف خطاب این آیات میدانند میگویند: منظور آیات این است که برای رسیدن بآنچه پیروان رسول اکرم را وعده داده ایم و نیز بر سختی‌ها و مشکلات عمل باحکام و وظیفه از صبر بر طاعت‌ها و بازداری نفس از گناهان و نیز از نماز کمک بگیرید زیرا نماز گزار با توجه بمعانی آیاتی که در نماز میخواند قهراً از مواعظش پند گرفته و به امر و فرمانش تن می‌دهد و از گناهان خود را باز میدارد.

وجه دیگر: اینکه در میان کارهای قلبی از صبر بالاتر و در میان کارهای بدنی از نماز مهمتر نیست.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: هنگامی که اندوهی از کارهای دنیا شما را فرا گرفت چه میشود که وضو گرفته بمسجد روید و در آنجا دو رکعت نماز بخوانید و از خدا رفع آن اندوه را بخواهید مگر نشنیده اید که خدا می‌فرماید:

«وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ»

بیشتر مفسران بر آنند که ضمیر «ها» به نماز بر میگردد و با اینکه دو چیز «صبر و صلاه» قبلاً در آیه گفته شده باز گرداندن ضمیر «ها» را بخصوص «صلاه» با این دو وجه درست کرده‌اند.

۱- باعتبار عظمت و اهمیت نماز و واجب بودنش بر همه و ایجاد حالت قرب بخدا ۲- اگر چه در ظاهر فقط به نماز بازگشته ولی در واقع منظور هر دو آنها است مانند آیات کریمه: «وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (۲) (کسانی که طلا و نقره را گنج میکنند و آن را در راه خدا خرج نمیکنند)

ص: ۱۵۸

۱- ۱) إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ.

۲- ۲) آیه ۳۴ از سوره توبه.

□
(اینان وقتی تجارت یا لهوی دیدند بسویش شتافتند) - «وَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ» (۲) بهتر بود که خدا و رسولش را راضی کنند) که در همه این آیات ضمیر بکلمه دوم برگشته اما منظور هر دو چیزی که قبلاً ذکر شده است می باشد.

ولی عده ای دیگر معتقدند که ضمیر «ها» به استعانت (کمک گرفتن) بر می گردد که از امر بآن، فهمیده میشود.

قول سومی در اینجا وجود دارد که ضمیر «ها» را به کلمه ای محذوف بر می گردانند و آن «اجابت پیامبر» (بقول اصم) و یا «مؤاخذه نفس بصبر و نماز» یا «انجام آنچه گذشت» یا «صبر از گناه ها» یا «صبر از این لغزش» (بقول ابی مسلم) ولی با توجه به اینکه قبلاً ذکر از این کلمات نشده تا قرینه ای بر حذف آنها بوده و ضمیر بدانها برگردد، نادرستی و ضعف این اقوال معلوم میشود.

لکیره. - مفسران چون حسن و غیره کلمه «کبیره» (بزرگ) را بمعنای سنگین گرفته اند از باب ملازمه بین بزرگی، و سنگین و زنی، و سپس بهرچه بر نفس، سخت و گران است این کلمه گفته شده و میشود.

□
إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ

- جز بر خاشعان یعنی کسانی که در برابر پروردگار خاضع و متواضعند زیرا آنان خود را بدانها عادت داده اند و بر ایشان زوال نعمت و ثروت، گران نیست.

مجاهد میگوید مقصود از «خاشعین» مؤمنانند و همانطور که مریض دواهای تلخ را میخورد بامید نتیجه و بهبودی، مؤمنان نیز که نتیجه عبادات خود را میدانند در انجام وظیفه اگر مشکلی باشد تحمل کرده و حتی احساس سنگینی و گرانی هم نمیکند.

ولی حسن معتقد است که مقصود از خاشعین، خائفان و اندیشمندان از خدا است.

ص: ۱۵۹

۱- ۱) آیه ۱۱ از سوره جمعه.

۲- ۲) آیه ۶۲ از سوره توبه.

خاشعان کسانی‌اند که گمان دارند خدای خود را ملاقات میکنند، بیشتر مفسران کلمه «یظنون» را در این آیه بمعنای «یقین دارند» گرفته‌اند چه «ظن» در بسیاری از موارد بمعنای یقین آمده است (۱) و نیز ملاقات را بمعنای یافتن و گرفتن آنچه خدا وعده داده است دانسته‌اند.

بنا بر این معنای آیه چنین میشود: کسانی که یقین دارند آنچه را که خدای آنها وعده داده است خواهند یافت مانند آیه کریمه: «أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَهٗ» (۲) (من یقین داشتم که حساب خویش را خواهم یافت).

بعضی «یظنون» را بهمان معنای ظاهریش (گمان میکنند) گرفته می‌گویند کلمه «با گناهان» در آیه باید فرض کرد و معنای آیه بنا بر این قول چنین است:

خاشعان کسانی‌اند که می‌ترسند و بیم دارند که با گناهانشان خدای خود را ملاقات کنند.

از همین دسته که یظنون را بهمان معنای «گمان می‌برند» میدانند بعضی معتقدند که «ملاقات خدا» کنایه از مرگ است همانطور که می‌بینیم وقتی کسی مرد می‌گویند:

خدایش را ملاقات کرد و آیه را چنین معنا میکنند خاشعان مردمی‌اند که همیشه گمان دارند عمرشان تمام شده و هم اکنون خواهند مرد که طبعاً بدنیا تکیه نکرده و از گناه، دوری می‌جویند و قولی را که ملاقات خدا، بمعنای یافتن پاداش است تأکید میکند این آیات در باره منافقین:

۱- «فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمُ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ» (۳) (خدا هم در دل آنان نفاق

ص: ۱۶۰

۱-۱) -هم چنان که درید بن صمه که از شعراء دوران جاهلیت است و اسلام را نیز درک نموده می‌گوید. «فقلت لهم ظنوا بالغی مدحج سراتهم فی الفارسی المسرد» من بآنان گفتم یقین کنید بدو هزار افرادی پوشیده در اسلحه که رؤساء آنان در زره های بهم پیوند داده و بافته ای هستند که سواران جنگی می پوشند و «ظنوا» بمعنای «یقین کنید» آمده است.

۲-۲) آیه ۲۰ از سوره الحاقه (۶۹)

۳-۳) آیه ۷۷ از سوره توبه.

انداخت تا روزی که بکیفر خود برسند) و «وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يُقْفَوْنَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ قَالًا أَلَيْسَ هَٰذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَتْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ» (۱) اگر آنها را به بینی آن دم که در پیشگاه پروردگارشان نگاهشان دارند بآنان خطاب رسد مگر این عذاب، حق نیست گویند چرا به پروردگارمان سوگند).

در حدیث رسیده است: کسی که بر مال شخص مسلمان بدروغ سوگند خورد خدا را در حالی که بر او خشمگین است ملاقات خواهد کرد.

بدیهی است معنای این ملاقات دیدن خدا نیست عرب میگوید: «لِقَاكَ اللَّهُ مُحَابَك» (خدا تو را بآنچه دوست داری برساند) منظور رؤیت و دیدن اشخاص نیست بلکه رسیدن است بآنچه دوست داری.

«وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»

و آنان بسوی او باز میگردند.

سؤال و اشکال:

کلمه «رجوع» عبارت است از بازگشت بمکان و یا حالتی که انسان قبلاً بوده و یا داشته است پس رجوع مردم بسوی خدا چه معنی دارد؟ آیا قبلاً مردم در آنجا بوده اند؟ جواب:

جواب این اشکال از سه راه داده شده است:

۱- مردم برای زندگی مجدد در آخرت باز میگردند.

۲- هم چنان که پیش از آمدن بدنیا، هیچ بودند بار دیگر به نیستی باز میگردند.

۳- به جهانی میروند که جز خدا کسی مالک نفع و ضرری برای آنان نیست همانطور که در آغاز آفرینش این چنین بودند چون در ایام حیات گاهی دیگری بر آنان تسلط و قدرت داشته و منافع و ضررهایشان را تدبیر و اندیشه میکردند و معنای «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» نیز همین است.

ص: ۱۶۱

بهر حال منظور آیه این است که آنان بعالم دیگر اعتراف دارند و رجوع به محشر را پس از مرگ «بازگشت» معرفی کرده است

[سوره البقره (۲): آیات ۴۷ تا ۴۸]

اشاره

يَا بَنِي إِسْرَٰئِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (۴۷) وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۴۸)

[ترجمه]

ای فرزندان اسرائیل بیاد آرید نعمت مرا که بر شما ارزانی داشتم و شما را بر جهانیان برتری دادم. (۴۷) و بترسید از آن روزی که هیچ کس بکار دیگری نیاید و از او شفاعتی پذیرفته نگردد و از او عوضی گرفته نشود و یاری نمیشوند.

شرح لغات

فَضَّلْتُكُمْ- برتری دادم- از فضل- برتری- افزایش در خیر.

لَا تَجْزِي- پاداش نمیدهد- از جزاء پاداش دادن و با مقابله و مکافات بیک معنا است و بمعنای بی نیاز ساختن نیز آمده است.

شَفَاعَت- از شفع، ضمیمه نمودن و شفعه در خانه، شرکت در آنست زیرا شریک، مالش را با دیگری ضمیمه میکند و در مورد دستگیری که شفاعت میگویند باین مناسبت است که گویی شخص دست گیر، آبرو و اعتبار خودش را با حیثیت مجرم و گناهکار ضمیمه نموده است.

عَدْل- کلمات: «عدل و حق و انصاف» نظیر هم اند و نقیض عدل، جور و ستم است و در این آیه عدل بمعنای فدیة است و فرق عدل و عدل اینست که عدل مثل هر چیزی است در جنس و عدل بدل آنست که ممکن است از جنس دیگر باشد.

يُنصَرُونَ- از نصر، بمعنای کمک و تقویت و نیز بمعنای جلوگیری از ظلم آمده است.

تفسیر:

قسمت اول آیه را قبلاً بیان کردیم و در قسمت اخیر آیه یکی از نعمت های خدا به بنی اسرائیل یادآور شده است و آن برتری ایشان است بر جهانیان.

ابن عباس میگوید منظور برتری آنان است از مردم زمان خودشان زیرا بدون

شك اَمّت اسلام بالاترین امت ها هستند بشهادت آیه کریمه: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» (۱) (بهترین دسته ای که بر این مردم نمودار شده اند شما بودید) بعضی گفته اند منظور، برتری آنان است در امتیازات مخصوصی که یافتند چون فرود آمدن منّ و سلوی و داشتن رسولان و کتاب ها و غرق کردن فرعون و نشانه ها و پیش آمدهایی که با آنها استدلال بر وجود خدا راحت تر، و تحمل مشکلات و تکالیف و وظیفه ها آسان تر میگردد و نه برتری بطور مطلق و کلی، مثل اینکه اگر گفته شود:

«حاتم بخشنده ترین مردم بود» یعنی در زمان خودش.

نظیر این آیه است آیات کریمه: «وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَشُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ. الْآيَةُ» که قریباً بیان خواهد شد.

سؤال چرا این خطاب ها به بنی اسرائیل که «نعمت ها را بیاد بیاورید» تکرار شده است؟ جواب در جواب سه وجه گفته شده است.

۱- روی اهمیت مطلب و لازم بودن شکر نعمت های پروردگار همانطور که گوینده در مقام اهمیت و تأکید میگوید: «برو-برو-فوری-فوری» ۲- در خطاب اول نعمت ها اجمالاً بیان شده و در دومی تفصیلاً.

۳- در اولی، نعمت های خدا بر خودشان و در دومی، نعمت های خدا بر پدرانشان یادآوری شده است.

وَ اتَّقُوا يَوْمًا..

-پس از آنکه خداوند نعمت های بزرگی را که به بنی اسرائیل داده یادآوری نمود آنان را به سبب کفران و ناسپاسی در برابر این همه نعمت، بروز قیامت بیم میدهد و میفرماید: (بترسید از آن روزی که هیچ کس بکار دیگری نمیخورد و او را بی نیاز نمیکند و از او بلاء و گرفتاری برطرف نمینماید).

ص: ۱۶۳

یا بقول بعضی، کسی از دیگری حق واجبی را مربوط به خدا یا مردم که بر عهده دارد اداء نمیکند مطابق آیه کریمه: «وَ اخْشَوْا یَوْمًا لَا یَجْزِی وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لَا مَوْلُودٌ هُوَ لِجَارٍ عَنْ وَالِدِهِ شَیْئًا» (۱) از روزی بیمناک باشید که پدر برای پسر خویش کاری نسازد و فرزند به هیچ وجه کارساز پدر خود نشود).

وَ لَا یُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ...

-مفسران میگویند حکم این آیه (که شفاعت پذیرفته نمیشود) مخصوص یهود است که میگفتند چون ما فرزندان پیامبران هستیم پدرانمان از ما دستگیری خواهند نمود.

خداوند با این آیات، آنان را ناامید کرده است و اگر چه بیان، کلی است ولی مقصود ابطال عقیده یهود است نه ردّ شفاعت بطور کلی زیرا اصل شفاعت رسول اکرم، امری است مسلم و غیر قابل انکار بین همه مسلمانان و اگر اختلافی وجود دارد در خصوصیات و کیفیت آن میباشد.

ما معتقدیم شفاعت آن حضرت در ردّ ضررها و نجات دادن از عذاب است نسبت بمسلمانانی که گناه کرده اند ولی نه بآن حدّ و درجه که از شفاعت محروم شوند.

ولی معتزله میگویند: شفاعت در زیاد کردن منافع و پاداش نیکوکاران و توبه کنندگان است نه گناهکاران.

و نیز بعقیده ما این شفاعت همانطور که برای رسول اکرم است برای یاران برگزیده آن حضرت و ائمه اطهار علیهم السلام و مؤمنین و صلحاء نیز میباشد و خداوند بدست آنان بسیاری از گناهکاران را نجات خواهد داد.

مؤید عقیده ما روایتی است از رسول اکرم که مورد قبول همه میباشد و آن حضرت فرمود من شفاعتم را برای مرتکبان گناهان کبیره ذخیره کرده ام (۲).

باز از آن حضرت نقل شده است که فرمود: من در روز قیامت شفاعت میکنم و قبول میشود و علی شفاعت میکند و قبول میشود و اهل بیت من شفاعت میکنند و قبول

ص: ۱۶۴

۱- ۱) آیه ۳۳ از سوره لقمان

۲- ۲) «ادخرت شفاعتی لاهل الکبائر»

میشود و کمترین شفاعتی که مؤمن کند آنست که چهل نفر از برادران مسلمان خودش را که سزاوار آتش اند نجات بخشد (۱).

از آیه کریمه که حسرت و ندامت کفار را در روز قیامت از اینکه شفاعت کننده ندارند بیان میکند باز میتوان بودن اصل شفاعت را فهمید آیه اینست: «فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ، وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ» (۲) (نیست برای ما شفیع و نه دوستی صمیمی).

و در حدیثی وارد شده است که:

«لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا» در اینکه عدل و صرف چیست که خدا آنها را نمیپذیرد این اقوال گفته شده است.

۱- صرف بمعنای عمل و عدل فداء (بقول حسن).

۲- صرف مستحب، و عدل واجب (اصمعی).

۳- صرف-حیله، و عدل فداء (ابو عبیده).

۴- صرف فداء، و عدل بودن مردی در جای دیگری (کلبی).

وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ

-وقتی خدا بخواهد آنان را عذاب کند کمک و یاری نخواهند شد تا از عذاب نجات یابند.

[سوره البقره (۲): آیات ۴۹ تا ۵۰]

اشاره

وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبُّونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (۴۹)
وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۵۰)

[ترجمه]

(بیاد آورید) هنگامی که شما را از ستم فرعونیان نجات دادیم که سخت ترین شکنجه ها را بشما، روا میداشتند پسرانتان را سر میریدند و زنانتان را زنده نگاه میداشتند و در این همه سختی و بلاء آزمایشی بزرگ بود از طرف پروردگار شما. (۴۹) و هنگامی که دریا را برای شما شکافتیم و شما را نجات داده ولی فرعونیان را غرق کردیم در حالی که شما میدیدید (۵۰).

ص: ۱۶۵

من اخوانه كل قد استوجب النار» .

۲-۲) آیه ۱۰۱ از سوره شعراء.

نجینا کم-نجات دادیم شما را، از نتیجه (نجات دادن) است و کلمات: «انجاء» و «تخلیص» بهمین معنا است و بمکان بلند هم که «نحوه» میگویند بهمین مناسبت است که اگر کسی بالای آن رود از بسیاری ضررها مصون و محفوظ میماند.

بعضی بین دو کلمه: «تنجیه» و «انجاء» فرق گذارده اند به اینکه «انجاء» نجات دادن کسی است قبل از افتادن در هلاکت و «تنجیه» نجات دادن پس از افتادن است آل-بعضی گفته اند کلمات آل و اهل در معنا و ریشه یکی هستند و شاهد آن اینست که مصغر آل «اهیل» است.

ولی برخی دیگر کلمه آل را مستقل دانسته و فرقهش را با کلمه «اهل» در این میدانند که «اهل» اعم است زیرا اهل شهر گفته میشود ولی آل شهر گفته نمیشود.

آل مرد: قوم و خویش و کسانی اند که بسبب خویشاوندی و قرابت بدو نسبت پیدا کرده و بیک اصل باز میگردند و اصل آن «اول» بمعنای بازگشت و رجوع میباشد.

فرعون-نام عمومی پادشاهان مصر بوده است چنان که پادشاهان روم را «قیصر» و پادشاهان ایران را «کسری» و پادشاهان ترک را «خاقان» و پادشاهی یمن را «تبع» مینامیدند.

گویند نام فرعون مصر در زمان موسی «مصعب بن ریّان» بوده است.

یسومونکم-شما را بکارهای دشوار و امیداشتند و خوارتان میکردند از فعل سام که بطور لازم بمعنای بیرون رفتن چارپا بچراگاه است و بطور متعدی بمعنای وادار کردن و واداشتن بکار سخت میباشد.

سوء العذاب-عذابی سخت و دردناک.

یستحیون-زنده میگذاشتند.

بلاء-آزمایش است که گاهی از راه نعمت دادن و زمانی بوسیله عذاب و بدبختی میباشد.

فرقنا-شکافتیم از «فرق» که جدا کردن دو چیز است.

تفسیر

اشاره

اینکه قرآن نعمت های خدا را بر بنی اسرائیل بطور مشروح بیان میکند و میفرماید: بیاد آرید وقتی که شما را از قوم فرعون و پیروانش نجات دادیم که شما را به کارهای سخت و امیداشتند، و در اینکه آنان دچار چه نوع شکنجه و عذابی بودند که خدا نجاتشان داد وجوهی بیان شده است.

۱- همانطور که خود آیه بیان میکند از کشتن فرزندان و زنده نگاهداشتن زنان آنان.

۲- اعمال شاقه ای که بدانان تکلیف میکردند و از آن جمله آنان را صنف، صنف کردند و هر صنف را بکاری و امیداشتند یک صنف خدمتگزار، صنفی کشت کار و همین طور و اگر افرادی توانایی و صلاحیت کار نداشتند بر آنان جزیه قرار میدادند و علاوه بر آن فرزندانیشان را میکشیدند و زنانیشان را زنده نگاه میداشتند و لذا در سوره ابراهیم جمله «يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ» (فرزندانان را میکشیدند) بما قبل خود که «يَسْؤُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ» باشد با «واو»، عطف شده است. و این عطف نشان میدهد که آن دو یکی نبود یعنی هم شکنجه و اعمال شاقه و هم کشتن فرزندان هر دو بوده است.

يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَهُمْ..

-فرزندانان را کشته و زنانان را نگاه میداشتند تا خدمتگزاری آنان کنند و کنیز باشند و منظور از «نساء» (زنان) اعم از دختر و زن میباشند زیرا فرعونیان هر دو دسته را زنده نگاه میداشتند و کلمه «نساء» بر دختران «حقیقه» یا از باب «غلبه» اطلاق شده است.

وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ..

-در این شکنجه و فرزند کشتن آزمایش بزرگی برای شما بود که خدا به آنان توانایی و امکان چنین شکنجه ها را نسبت به شما داد.

بعضی گفته اند یعنی اینکه خدا شما را از شر فرعون و یارانش نجات داد نعمت بزرگی بود.

علت اینکه فرعونیان فرزندان را میکشند این بود که فرعون در خواب دیده بود گویا آتشی از طرف بیت المقدس آمد تا تمام خانه های مصر را فرا گرفت و سوزاند و قبطیان را نیز هلاک نمود و تنها بنی اسرائیل مصون و محفوظ ماندند.

فرعون از دیدن این خواب نگران شد و ساحران و کاهنان را طلبید و از آنان در باره این خواب پرسید. آنان گفتند در میان بنی اسرائیل پسری بدنیا میآید که نابودی تو و سلطنت و همچنین تغییر دین تو بدست او خواهد بود.

پس فرعون فرمان داد تا هر پسری که در بنی اسرائیل بدنیا آمد بکشند و برای این منظور همه قابله های مملکت را جمع کرد و به آنان تأکید نمود که هر پسری از بنی اسرائیل بدست شما بدنیا آید باید فوری کشته شود و اگر دختر بود زنده بماند.

آنان نیز همین کار را کردند و در نتیجه، بنی اسرائیل رو به انقراض میرفتند و مرگ بزرگان و کشته شدن فرزندان همه آنان را تهدید به نیستی میکرد و عده ای از بزرگان قبط بر فرعون وارد شده گفتند مرگ در بنی اسرائیل افتاده است فرزندانشان کشته میشوند و بزرگانشان میمیرند نزدیک است که از نبود کارگر در میان ما، خود ما بکار وادار شویم.

فرعون دستور داد که یک سال بکشند و یک سال رها کنند هارون در آن سالی که نمی کشتند و موسی در سالی که میکشند بدنیا آمدند.

«وَ إِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ...»

خداوند نعمت دیگر خود را بر بنی اسرائیل بیان میکند: بیاد آرید وقتی که دریا را برای شما شکافتیم و آب ها را از هم جدا کردیم تا شما از وسط آن گذشتید پس شما را از دریا و غرق، نجات داده و آل فرعون را غرق کردیم.

در اینجا اگر ذکر از خود فرعون بمیان نیامده از نظر روشن بودن آن است زیرا هدف، هلاک و نابودی فرعون و یاران است و طبعاً خود او در درجه اول باید نابود گردد و در آیات دیگر غرق خود فرعون بیان شده است مانند آیه کریمه:

(۱)

(او و کسانی که با او بودند همه را غرق کردیم) و نیز امکان دارد که منظور از آل فرعون خود او باشد مانند آیه کریمه: ﴿مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَ آلُ هَارُونَ﴾ (۲) (باقیمانده ای از آنچه موسی و هارون وا گذاشتند) که در این آیه مقصود از آل موسی و هارون، خود آنها هستند.

وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ...

-در حالی که شما ناظر بودید که آنان غرق میشدند که خود سبب شماتت بیشتر و ناراحتی زیادتر برای فرعونیان و اظهار قدرت و معجزه برای موسی است.

بعضی گفته اند: مقصود این است که اگر می خواستند میتوانند غرق شدن آنان را ببینند نه اینکه دیدند زیرا یاران موسی سرگرم وضع خود بودند ولی قول اول صحیح تر است زیرا اولاً بنی اسرائیل کاری نداشتند تا بدان سرگرم شوند و ثانیاً همه مفسران بر آنند که یاران موسی شکافتن دریا و برخورد امواج آن را بفرعونیان دیدند تا آنان غرق شدند.

دنبالۀ داستان ابن عباس خلاصه داستان فرعون را با بنی اسرائیل در دریا چنین بیان میکند که خداوند به موسی وحی کرد که بنی اسرائیل را از مصر حرکت دهد موسی آنان را شبانه حرکت داد و فرعون نیز دنبال آنان با هزار هزار اسب سوار حرکت کرد همراهان موسی ۶۲۰ هزار نفر بودند وقتی فرعون آنان را دید گفت اینان گروهی اندک اند که موجب خشم ما هستند و ما همگی آماده کاریم (۳).

موسی بنی اسرائیل را حرکت داد تا بدریا رسیدند ناگاه توجهشان بفرعون افتاد دیدند در نزدیکی آنان است بنی اسرائیل بموسی گفتند: «پیش از آنکه تو بسوی ما

ص: ۱۶۹

۱- (۱) آیه ۱۰۳ از سوره اسراء.

۲- (۲) آیه ۲۴۶ از سوره بقره.

۳- (۳) «إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ، وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ»، آیه ۵۵ از سوره شعراء (۲۶)

بیایی و پس از آنکه آمدی ما آزار دیده و می بینیم» (۱).

هم اکنون در جلو ما دریا و بدنبال ما فرعون و یارانش هستند.

موسی گفت شاید پروردگارتان دشمنانتان را هلاک کند و شما را در این سرزمین جانشین آنها نماید و بنگرد چگونه عمل میکنند (۲).

یوشع بن نون بموسی گفت: فرمان خدا چیست؟ موسی گفت فرمان، آن است که با این عصایم بدریا بزنم گفت بزن و خدا بدریا وحی کرد که در اطاعت موسی باشد و دریا را چنان لرزشی گرفت که موسی نمیدانست بکدام قسمت بزند.

موسی با عصایش بدریا زد و دریا از هم شکافته شد و دو راه پدید آمد و برای هر سبطی یک راه که بروند بنی اسرائیل گفتند این راه تراست و ما می ترسیم غرق شویم خدا باد صبا را فرستاد تا آن راهها خشک شد همانطور که قرآن میگوید:

«فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا»

(۳)

(و برای آنها راهی خشک از میان دریا پدید آر) پس از آنکه براه افتادند بعضی گفتند ما یاران و رفقای خود را نمی بینیم و از موسی یاران خود را جويا شدند موسی گفت آنان نیز مانند شما در راهند گفتند ما اطمینان پیدا نمی کنیم جز اینکه آنها را بینیم.

موسی از خدا خواست که او را بر این مردم (بهانه جو) کمک کند به او وحی شد که عصایت را بسمت راست و چپ بگردان و موسی با عصا بر است و چپ اشاره کرد و مانند پنجره هایی پدید آمد که هر دسته، دسته دیگر را میدیدند.

وقتی فرعون به کنار دریا رسید در حالی که بر اسبی سیاه رنگ نشسته بود از وارد شدن در آب ترسید ولی در هر حال خود را به آب زد و یارانش بدنبال او وارد دریا شدند پس از آنکه آخرین نفر یاران موسی از دریا خارج، و آخرین یاران فرعون

ص: ۱۷۰

۱-۱) «قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَ مِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا» (آیه ۱۲۹ از سوره اعراف)

۲-۲) «قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوُّكُمْ وَ يَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ» (آیه ۱۲۹ از سوره اعراف)

۳-۳) آیه ۷۷ از سوره طه.

وارد دریا شدند دریا متلاطم شده همه آنها را غرق کرد و موسی و یارانش نجات یافتند.

سؤال در اینجا سؤالی پیش می آید که چطور خداوند این همه آیات روشن و معجزات که بموسی داد به سایر پیامبران عطا نفرمود تا برای امت آنان نیز حجت و دلیل آشکار و شبهه ها و اشکال ها دور گردد.

جواب خداوند همیشه برای هدایت مردم و پاک شدن روح آنان، معجزاتی را بدست پیامبران ظاهر میکند بنا بر این، معجزات در مردم به اختلاف فکر و درجه عقل آنان متفاوت میباشد و چون قوم موسی و بنی اسرائیل از نظر ناتوانی فکری و ضعف روحی در درجه ای بودند که تنها استدلال به آیات حقیقی و بکار انداختن نیروی عقل و فکر، برای آنان فائده ای نداشت ناچار باید معجزات فراوانی بدست موسی انجام یابد تا مگر براه آیند.

مثلاً در تاریخ این قوم می بینیم که وقتی از دریا گذشتند و به مردمی بت پرست رسیدند با آن همه معجزات که دیده بودند باز بموسی میگویند: «برای ما خدایی چون خدای اینان بساز!!» (۱) موسی گفت شما مردمی نادان هستید (۲).

اما در عرب و امت اسلام قدرت فکر و تیز هوشی در آن حد بود که می توانست استدلال های عقلی جای معجزات را بگیرد و روح آنان را از راه صحیح فکری، رهبری و هدایت کند لذا مطابق روایات آنان آیات الهی و حجت های آشکار نمایان شد تا از آن راه، شک و تردید بینندگان بر طرف شده و به فضای وسیع علم و یقین برسند و راه رستگاری را به پیمایند.

ص: ۱۷۱

۱- ۱) «اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ». (آیه ۱۳۸ از سوره اعراف) (۸)

۲- ۲) «قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ» (دنباله آیه ۱۳۸ از سوره اعراف)

اشاره

وَ إِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَاَنْتُمْ ظَالِمُونَ (۵۱) ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۵۲)

[ترجمه]

آن گاه که با موسی چهل شب وعده کردیم بس (در نبود او) شما گوساله پرستی اختیار کرده ستمکار و بیدادگر شدید (۵۱).

آن گاه از شما در گذشتیم شاید سپاسگزار باشید

شرح لغات

واعدنا...قرار گذاردیم از ماده «وعد» و میعاد بمعنای محل قرارداد و «وعد» بمعنای خبر دادن از امری نیکو و خوب که میرسد و «وعید» که خبر دادن از شر و بدیست، همه، از همین ماده مشتق اند.

موسی از دو کلمه قبطنی: مو (آب) و سی (درخت) ترکیب شده است چون جعبه ای که موسی در آن بود در آب نزدیک درخت بدست آمد بدین اسم نامیده شد.

لیله-شب، و چهل شب یعنی چهل شبانه روز و چون حساب ایام نزد عرب با ماه است و ماه، از شب آغاز میشود لذا شب، پایه حساب شده است.

عجل-گوساله، از ماده عجله بعضی گویند چون بنی اسرائیل عجله کردند و پیش از آمدن موسی گوساله را خدا خواندند لذا باین اسم گفته شد.

عفو...بخشیدن و با کلمات: «صفح» «مغفرت» و «تجاوز» هم معنی است و اصل آن از: «عفت الريح الاثر» یعنی باد اثر را نابود کرد میباشد و چون با بخشش خدا، آثار و لوازم گناه از بین میرود بآن «عفو» گفته اند.

بعضی میگویند: معنای عفو در اصل «ترک» است همانطور که در آیه کریمه:

«فَمَنْ عَفَىٰ لَهُ مِنْ اَخِيهِ شَيْءٌ»

(۱)

(کسی که برای او از برادرش چیزی مانده باشد) بهمین معنا است.

یاد آورید وقتی را که بموسی وعده کردیم که در سر چهل شب یا پس از سر آمدن

ص: ۱۷۲

۱- ۱) آیه ۱۷۸ از سوره بقره.

چهل شب باو الواحی دهیم که در آن الواح، تورات که شفاء و بیان برای مردم است باشد و این چهل شب همان است که خداوند در سوره اعراف بیان میکند «وَإِذْ أَخَذْنَا مَوْسَىٰ تَلَاوِينَ لَّيْلَةً وَآتَمَمْنَا بِعَشْرِ (۱)» (وقتی که بموسی سی شب وعده کردیم و آن را بده شب دیگر، کامل کردیم) و گویند این چهل شب تمام ماه ذیقعد و ده شب اول از ذیحجه بوده است.

مفسران میگویند پس از نجات بنی اسرائیل از دریا و نابودی فرعونیان وقتی بمصر بازگشتند خدا بدانان وعده نازل کردن تورات و قوانین داد پس موسی یارانش را واگذازد و هارون را نماینده خود بر آنان قرار داد و به طور رفت و در آنجا چهل شب ماند و تورات بر الواحی بر او نازل شد.

ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ...

-منظور این است که گوساله را خدای خود قرار دادید نه آنکه شکل آن را کشیدید زیرا کشیدن شکل حیوانات گناه نبوده و سبب چنین عذاب نبود.

و اما روایتی که از رسول اکرم وارد شده است که آن حضرت «مصوران» را لعن فرموده منظور از «مصوران» کسانیست که خدا را بمخلوقات تشبیه نمایند و یا معتقد گردند که خدا صورتی از صورتها است.

مِنْ بَعْدِهِ...

-پس از غیبت موسی و خارج شدنش یا پس از آنکه خدا بشما وعده تورات داد یا بعد از غرق فرعون و آیات و نشانه های روشنی که دیدید.

وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ...

-شما بخود ستم کردید زیرا با این گناه بزرگ و پرستش گوساله مستحق عذاب الهی شدید.

داستان

از ابن عباس نقل شده است که «سامری» مردی بنام «میخا» و یا «موسی» و گاو پرست بود او اگر چه در ظاهر بموسی ایمان آورده بود ولی در دلش هم چنان علاقه به گاو پرستی داشت.

ص: ۱۷۳

تا وقتی موسی به طور رفت و هارون باقیماند هارون بمردم گفت شما مقداری آلات زینت و آرایش را از فرعونیان با خود آورده و گناه آن را بر خود قرار داده اید هم اکنون خود را پاک کنید (آنان که این آلات زینت را از قبطیان عاریه گرفته بودند ولی باز نگردانده و از خود میدانستند).

هارون دستور داد آتشی برافروختند و گفت هر چه دارید در آن بیفکنید بنی-اسرائیل نیز زینت آلات را که داشتند آورده و در آن می انداختند.

ابو علی جبائی میگوید سامری گوساله ای ساخت و در آن بطوری خاص منافذ و سوراخ ها قرار داد بطوری که باد داخل آنها میشد و صدایی شبیه صدای گاو میداد و سپس مردم را به پرستش آن دعوت کرد آنان نیز پذیرفتند و آن را خدای خود پنداشتند.

ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ...

-ما با پذیرش توبه شما، عقاب و عذابی که با پرستش گوساله، مستحق آن شده بودید بر داشتیم و یا بقول بعضی، پس از گوساله پرستی شما، مادر عذابتان شتاب نکردیم.

لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ...

-شاید خدا را بر این عفو و گذشت و نعمت های دیگرش سپاسگزاری کنید و یا شما را در معرض شکر قرار دادیم.

این آیه بر وجوب شکر نعمت دهنده و نیز به این جهت که بخشش و عفو خدا از گناه پس از توبه، خود نعمتی است دلالت دارد، بمناسبت بحث در کلمه شکر بد نیست که به این سه مطلب توجه کنیم.

۱- اینکه در باره پروردگار گفته میشود او «غفور و شکور» است منظور از «شکور» این است که بندگان را بر طاعات و عباداتشان پاداش میدهد بدون آنکه چیزی کم بگذارد و این پاداش دادن را «شکر» گفته است.

۲- انسان نمی تواند شکر گزار خودش باشد زیرا شکر، در برابر نعمت دهنده است و نعمت دهنده و نعمت گیرنده باید دو نفر باشند آری خوبی کردن انسان بخود مانند بد کردنش تصور دارد مانند کار نیکی که انجام دهد و از آن خود بهره مند گردد

یا جنایتی که مرتکب شود و زیانش باو برسد.

۳- کافر در برابر نیکی ها و خدماتش تنها استحقاق مکافات و پاداش دارد نه شکر همانطور که باید طلبش را پرداخت و فرق بین پاداش و شکر این است که در شکر، تعظیم و بزرگداشت طرف است و باضافه، پاداش و مکافات باید با خود نعمت و نیکی، برابر باشد ولی در شکر، این جهت اعتبار ندارد و ممکن است گاهی شکر کمتر از نعمت باشد در این صورت اگر چه بر نعمت گیرنده بیش از آن، واجب نیست ولی هر چه بیشتر شکر کند بهتر است هر چند واجب نیست چون واجب باید دارای حدی باشد و گاهی نعمت بقدری زیاد است مانند نعمت خدا بر انسان که هر چه انسان شکر کند باز کم کرده و سزاوار است که بیشتر کند تا بی نهایت. و اگر واجب باشد باید بی نهایت شکر کند و بدیهی است که این تکلیف محال خواهد بود.

[سوره البقره (۲): آیات ۵۳ تا ۵۴]

اشاره

وَ إِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ الْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۵۳) وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجَلَ فُتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۵۴)

[ترجمه]

آن گاه که بموسی کتاب و فرقان دادیم شاید هدایت یابند.

و آن گاه که موسی بقوم خود گفت ای قوم شما با گوساله پرستی بخویش ستم کردید اکنون بسوی آفریننده خود باز آئید و خودتان را بکشید این، نزد خالقان برای شما بهتر است پس توبه شما را پذیرفت چه او خدای توبه پذیر مهربان است.

شرح لغات

فرقان... جدایی و هر چه دو چیز را از هم جدا کند «فرقان» می نامند و چون کتاب خدا فاصله بین حق و باطل است و آن دو را از هم جدا میکند به آنان فرقان گفته اند.

و در آیه کریمه: «يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» (یعنی بین شما و گناهانتان جدایی می اندازد) (۱).

ص: ۱۷۵

بارء...-آفریننده و فرق آن با خالق این است که بارء به کسی گفته میشود که موجودات را از نیستی به هستی آورده در حالی که خالق کسی است که آنها را از حالی به حال دیگر در می آورد، و نیز به مریضی که از بیماری و نقص بیرون آید «بارء» میگویند.

فاقتلوا...-پس بکشید.

تفسیر

اشاره

بیاد آورید وقتی را که بموسی کتاب دادیم که همان تورات است و در بارء کلمه فرقان که در این آیه به کتاب عطف شده چهار قول از مفسران نقل شده است.

۱- ابن عباس میگوید: مراد از فرقان همان تورات است و تفاوت آن با کتاب فقط از نظر لفظ است.

۲- منظور از کتاب، تورات است و فرقان شکافته شدن دریا است که هر دو نعمتی برای موسی بودند.

۳- فرقان، همان جدا کردن حلال از حرام و فرق بین موسی و یارانش با فرعون و درباریانش است به چیزهایی مانند نجات دادن اینان و هلاک و غرق فرعونیان.

۴- منظور از فرقان قرآن است و تقدیر آیه بنا بر این قول، چنین است که:

بموسی، کتاب و بمحمد، قرآن دادیم.

ولی قول چهارم را دانشمندان، ضعیف دانسته اند زیرا آیه میگوید: ما بموسی فرقان دادیم و در آیه دیگر نیز می فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ» ما بموسی و هارون فرقان دادیم.

لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ...

-شاید شما از آنچه در تورات است از آن جمله بشارت بآمدن محمد هدایت شوید.

وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ....

-بیاد آورید وقتی موسی پس از بازگشت به بنی اسرائیل که گوساله پرستیده بودند گفت: شما بخود ستم کردید «يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ» با پرستش گوساله و خدا دانستن آن بخود ضرر زدید

و عبادت را در غیر محلّش قرار دادید ستم آنان بخود، از این جهت بود که با این عمل ناشایست استحقاق عقاب و عذاب پیدا کردند و هر که چنین کند بی شک بخود ستم کرده است.

فَتَوْبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ...

- شما به آفریننده و خدای خود با عبادت و اعتقاد به یگانگیش باز گردید در اینجا اقوالی در تقدیر است که ما چگونه توبه کنیم.

قرآن خود کیفیت توبه و بازگشت را بیان میکند «فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ» (شما همدیگر را بکشید).

ابن عباس میگوید: یعنی بی گناهان گناهکاران را بکشند مانند آیه کریمه:

«فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ»

(۱)

(چون بخانه ای در آمدید خویشان را سلامی گوئید) یعنی بعضی از شما به بعضی دیگر سلام گوید.

جبائی و ابن اسحاق میگویند: معنای آیه این است که همه آماده کشته شدن شوید و این آمادگی گویی کشتن خود آنها است.

چه کسی مأمور قتل شد؟

در اینکه چه کسی مأمور شد آنان را بکشد اختلاف است.

بعضی میگویند: موسی فرمان داد که همه غسل کنند و کفن پوشند و در صفّ تشکیل داده بایستند و هارون با ۱۲ هزار افرادی که بگوساله پرستی نگرایده بودند آمد و آنان در حالی که شمشیرهای لب تیز در دست داشتند شروع بکشتن کردند تا هفتاد هزار تن کشته شد و خدا از گناه بقیّه گذشت.

بعضی گفته اند: آنان دو صف شده و هر کدام دیگری را میزدند تا هفتاد هزار کشته شد.

قول سوّم آن است که آنان را تاریکی شدید فرا گرفت و شروع بکشتن همدیگر کردند تا وقتی هوا روشن شد و معلوم گردید که هفتاد هزار نفر کشته شده است.

ص: ۱۷۷

روایت شده است در حالی که بنی اسرائیل یکدیگر را می کشتند موسی و هارون برای آنان دعا و طلب آمرزش می نمودند تا وحی آمد که دیگر همدیگر را نکشند و توبه باقیمانده گان پذیرفته شد.

ابن جریر میگوید: علت اینکه خدا فرمان داد بنی اسرائیل همه یکدیگر را بکشند این بود که اگر چه دسته ای از آنان گوساله پرستیده و آن را کاری باطل و زشت دانسته بودند ولی گناه این دسته آن بود که دیگران را از گوساله پرستی نهی و منع نکردند لذا این فرمان سخت که عذاب و عقوبت شرک دسته ای و سکوت دیگران بود به آنان متوجه شد که همدیگر را بکشند و مردمی که با دیدن آن همه آیات توحید باز بکفر و شرک گرائیدند بی شک سزاوار چنین شکنجه و عقوبتی بودند.

رمانی میگوید: با توجه به اینکه باید این تکلیف (کشتن یکدیگر) مانند هر تکلیف دیگری برای مردم لطفی و مصلحتی را در برداشته باشد.

رمانی میگوید: با توجه به اینکه باید این تکلیف (کشتن یکدیگر) مانند هر تکلیف دیگری برای مردم لطفی و مصلحتی را در برداشته باشد.

اگر سؤال شود که با این تکلیف، آنان کشته میشدند و پس از مرگ دیگر چه لطفی و چه مصلحتی خواهد بود؟ جواب آن است که وقتی آنان بکشتن یکدیگر مکلف شدند پس تکلیف هر یک کشتن دیگری بود و این تکلیف، لطف و مصلحت در برداشت زیرا در باره هر کدام این احتمال بود که زنده بماند و لو بمقداری که واجبی انجام دهد. نظیر فریضه جهاد و جنگ با مشرکان که خود، لطف و نتیجه اش کشتن دشمنان و یا رسیدن به شهادت است و خداوند بدان، امر کرده و مجاهدان را ستوده است.

تاریخ نویسان نقل می کنند که گوساله پرستان موظف شدند که بر کشته شدن صبر و تحمل کنند تا بعضی دیگر را بکشند و کشته شدن افراد، شهادت آنان و توبه باقیمانده گان گردید.

اما بنا بقول کسانی که میگویند: آنان فقط مأمور شدند که خود را آماده کشته شدن کنند دیگر سؤال و اشکالی نخواهد بود زیرا بنا بر این آنان مأمور بکشتن خود نبودند.

در این فرض هم باید در نظر داشت که اگر کشته شدن آنان بدست دیگران امری زشت و گناه باشد حاضر شدن و تسلیم در برابر گناه است و شکی نیست که خود گناه و زشت است.

لذا در تاریخ پیامبران و مصلحان بزرگ می بینیم که در راه انجام رسالت خود وقتی با مخالفت جباران زمان خود مواجه میشدند و این جباران که معمولاً مردمی خونخوار و جنایتکارند میخواستند آن رهبران دینی و اجتماعی را بکشند آنان هیچگاه تسلیم کشته شدن نبودند و تا حد قدرت، از خود دفاع میکردند و شهادتشان تنها در صورتی ممکن بود که قدرت دفاعی از آنها گرفته میشد.

پاسخ در پاسخ باید گفت کشتن انسان اگر چه عملی زشت و حرام است ولی گاهی از نظر پاره ای مصالح، نیکو و واجب میگردد و یک نوع مصلحت دینی و اجتماعی عنوان آن را تغییر میدهد.

در مورد بنی اسرائیل نیز چون کشتن آنان مصلحت جلوگیری از تکرار این نوع گناه بزرگ را داشت نیکو، و حاضر شدن به آن، نیز امری پسندیده بشمار می آید.

ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ...

-اشاره به توبه آنان به این صورت که خدا فرمان داد که اگر چه سخت و دردناک است ولی چون باعث قبولی توبه و آمرزش گناه شما است بهتر است از این زندگی چند روزه ای که بالاخره تمام میشود و پس از آن باید بعذاب همیشگی گرفتار شد ولی تلخی انجام دادن این فرمان، زود گذر و در مقابل، نعمتی ابدی و جاوید برای شما خواهد بود.

فَتَابَ عَلَيْكُمْ...

-در اینجا تقدیر کلام چنین است که بنی اسرائیل بهمان صورتی که خدا فرمان داد توبه کردند و خدا توبه آنان را پذیرفت.

إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ.

-او پذیرنده توبه است کلمه «تواب» که مبالغه در

پذیرش توبه است یا از جهت تکرار گناه و توبه و یا از نظر عظمت و بزرگی گناه آمده است که او پذیرنده توبه های پیاپی و پذیرنده توبه از گناهان بزرگ است. و او مهربان (رحیم) است که وقتی توبه کردید شما را داخل بهشت میکند.

ضمناً از این آیه استفاده میشود که ممکن است برای قبولی توبه، علاوه بر ندامت و پشیمانی که اساس و اولین شرط آن است شرط دیگری نیز باشد که در مورد توبه بنی اسرائیل، آمادگی آنان برای کشته شدن بود.

[سوره البقره (۲): آیات ۵۵ تا ۵۶]

اشاره

وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۵۵) ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۵۶)

[ترجمه]

(بیاد آورید) وقتی را که گفتید ای موسی تو را تصدیق نمی کنیم مگر آشکارا خدا را ببینیم پس صاعقه شما را گرفت در حالی که شما می نگریستید (۵۵).

آن گاه شما را از پس مرگتان برانگیختیم که شاید خدا را شکر کنید.

شرح لغات

لن نؤمن...هرگز تو را تصدیق نخواهیم کرد.

نری...-ببینیم از رؤیت بمعنای دیدن و به معنای علم نیز بکار میرود.

جهرة...-علنی و آشکارا که نسبت به دیده شده گفته میشود در برابر معاینه نسبت به بیننده.

صاعقه...-به سه معنی در قرآن آمده است.

۱- آتشی که از آسمان فرود آید مانند آیه کریمه: «وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ» (۱) (صاعقه ها را میفرستد و هر که را خواهد دچار آن کند) ۲- مرگ ناگهانی-مانند آیه کریمه: «فَصَيِّعَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ» (۲) (بیهوش و هلاک شد هر که در آسمانها بود)

ص: ۱۸۰

۳- عذاب- مانند آیه کریمه «فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ لَصَاعِقَةٍ مِثْلَ لَصَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ» (۱) شما را از عذابی چون عذاب عاد و ثمود بیم میدهم).

بعث...- برانگیختن از محلی و یا از خواب و مرگ و از حالت آرامش و استراحت است و روز قیامت را روز بعث گفته اند چون همه مردم از قبرها برای حساب برانگیخته میشوند و نیز بفرستادن لشکر بمحلی «بعث» میگویند.

تفسیر

اشاره

وقتی شما (پدران شما) بموسی گفتید ما تو را که می گویی فرستاده خدا هستم تصدیق نمی کنیم مگر خدا را آشکارا ببینیم و به ما بگوید که تو فرستاده اویی.

بعضی میگویند وقتی موسی الواح را برای بنی اسرائیل آورد که در آن، تورات بود آنان گفتند ما باور نمی کنیم که اینها از طرف خدا باشد جز اینکه خدا را علنی ببینیم.

بعضی دیگر میگویند کلمه «جهره» (علنی) صفت گفتار آنان است یعنی آنها این سخن را صریحاً و علناً به موسی گفتند که: تا خدا را نبینیم تو را تصدیق نمی کنیم ولی اقوی همان قول اول است.

فَأَخَذْتُكُمْ الصَّاعِقَةَ...

-پس شما را مرگ فراگرفت در حالی که خود، ناظر علل و اسباب آن بودید «وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ» یا به آتشی که بدان گرفتار شدید می نگریستید.

سؤال و جواب با اینکه این درخواست از ناحیه پدران آن دسته از بنی اسرائیل که در زمان رسول اکرم بودند نسبت بموسی شد چرا خداوند آنان را مذمت میکند.

در جواب باید گفت که آنان نیز براه پدران خود میرفتند و به رسول اکرم و آنچه او آورده بود ایمان نمی آوردند و مانند اجداد خود که گاهی به پیامبر میگفتند خدایی غیر از خدای بزرگ بر ایشان قرار دهد و گاهی گوساله می پرستیدند و گاهی میگفتند تو را تصدیق نمی کنیم تا خدا را علنی ببینیم، آنان نیز رسول اکرم را آزار میدادند.

ص: ۱۸۱

ابو القاسم بلخی از این آیه استدلال میکند که خدا را نتوان دید زیرا در این آیه دو مسئله مورد مذمت قرار گرفته است.

۱- ردّ و انکار بنی اسرائیل به پیامبران.

۲- درخواست دیدن خدا و مسئله دوم زشت تر و بدتر از اولی است همانطور که قرآن میگوید: «فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَٰلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً» (۱) (آنان از موسی بالاتر از این را درخواست کردند و گفتند خدا را آشکارا بمانشان ده) و نیز میتوان فهمید که اگر موسی گفت: «رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ» (۲) (خدایا خود را نشان ده تا تو را ببینم) اظهار همان درخواست بنی اسرائیل بوده است. زیرا بین اهل تورات اختلاف نیست که موسی جز یک بار از خدا این مطلب را نخواست.

ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ...

-در تفسیر این آیه حسن بصری و قتاده میگویند: شما را پس از مرگتان زنده کردیم تا بقیه عمر خود را بگذرانید.

سدی میگوید آنان پس از بهوش آمدن از خدا خواستند که پیامبر باشند و خدا خواسته آنان را اجابت کرد.

همه مفسران جز دسته کمی اتفاق دارند که همه قوم، هلاک شده و مردند جز موسی که فقط بیهوش شد چون در آیه کریمه: «فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ» (۳) (چون بخود آمد گفت منزهی تو بسوی تو باز میگردم و من نخستین مؤمن بتو ام) تعبیر به «أفاق» یعنی بهوش و بخود آمد، شده است.

لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ...

-تا خدای را بر بازگرداندن زندگی برای شما و نعمت های دیگرش سپاسگزار باشید.

بیان این داستان از قرآن که مورد قبول یهود و نصاری مخالف اسلام نیز بود

ص: ۱۸۲

۱- ۱) آیه ۱۵۳ از سوره نساء.

۲- ۲) آیه ۱۴۳ از سوره اعراف.

۳- ۳) آیه ۱۴۳ از سوره اعراف.

خود معجزه ای دیگر از پیامبر عزیز و برهانی است بر مشرکین عرب که زنده شدن پس از مرگ را امری محال می پنداشتند.

کشف و شناسایی قهری

در اینجا ممکن است اشکالی شود که مرگ سبب بالا- رفتن پرده ها و کشف حقیقت و شناسایی قهری جهان غیب و خدا میگردد.

پس بنی اسرائیل که مردند خواه ناخواه حقیقت برای آنان روشن شد در حالی که بار دیگر به دار دنیا و جهان تکلیف بازگشتند و در عالم تکلیف شناسایی باید از راه فکر و استدلال باشد؟ در پاسخ میگویند: مرگ آنان مانند خواب بود که فقط روح از بدن جدا میشود ولی احوال آخرت را مشاهده نکرده شناسایی قهری بر ایشان دست ندارد.

اشکال دیگر

ممکن است گفته شود که خود این زنده شدن آنان پس از مرگ سبب شناسایی قهری شد؟.

در جواب میگویند اینکه غیر خدا کسی نمی تواند مرده را زنده کند خود نوعی استدلال است و معرفت و شناسایی بر پایه آن، معرفتی است کسبی و استدلالی نه قهری.

و تنها زنده شدن پس از مرگ چون بیدار شدن از خواب و بهوش آمدن پس از بیهوشی است که سبب علم و شناسایی قهری نمیگردد.

رجعت و بازگشت

رجعت و بازگشت (۱)

بعضی باین آیات بر جواز رجعت استدلال کرده اند و قول کسانی که رجعت را مانند هر معجزه ای مخصوص پیامبران میدانند، درست نیست چون معجزات بعقیده ما منحصر به پیامبران نیست و ممکن است بدست ائمه و اولیاء نیز انجام شود پس باز گرداندن مردگان که خود، معجزه ای است اختصاص بفرمان انبیاء ندارد.

ص: ۱۸۳

۱- ۱) رجعت بمعنای بازگشت است و در اصطلاح عبارت از آن است که بعضی از مردم قبل از رستاخیز عمومی بار دیگر زنده شوند و مورد اختلاف و بحث قرار گرفته است.

ابو القاسم بلخی میگوید: رجعت جائز نیست زیرا مردمی که میدانند بار دیگر باز میگردند و ممکن است توبه کنند بر گناه جرئت پیدا کرده و از انجام آن باک نخواهند داشت، معتقدین بر رجعت در جواب بلخی میگویند: چون رجعت برای همه مردم نیست بنا بر این هر کسی نمیداند که او خواهد برگشت پس سبب جرئت نخواهد شد.

[سوره البقره (۲): آیه ۵۷]

اشاره

و ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۵۷)

[ترجمه]

ابر را بر شما سایبان گردانیدیم و ترنجبین و مرغ بریان برای شما فرستادیم بخورید از چیزهای پاکیزه ای که روزی شما کردیم و بر ما ستم نکردند بلکه بخودشان ستم میکردند. (۵۷)

شرح لغات

ظَلَّلْنَا...-سایه انداختیم.

غمام... ابری که آسمان را می پوشاند و یک تکه از آن را «غمامه» میگویند و به ابرهای سفید نیز گفته میشود و به اندوهی که دل را می پوشاند بهمین مناسبت «غم» میگویند.

مَنْ...-احسان بکسی که سزاوار آن نیست و بمعنای هر نعمت و قطع آن نیز آمده است مانند آیه کریمه: «أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» (پاداش همیشگی و غیر مقطوع) و «مَنْهُ» قوت قلب است و اصل این ماده بمعنای احسان میباشد و آنچه بر بنی اسرائیل میآمد احسان الهی بود.

سلوی...-در لغت آنچه سبب آرامش خاطر میگردد و بمعنای غسل و پرنده ای مخصوص آمده است.

تفسیر

اشاره

و ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ...

-ما ابرها را سایبان شما قرار دادیم تا شما در آن سایبان از حرارت خورشید حفظ شوید و بر شما مَنّ و سلوی نازل کردیم در باره «مَنْ» و جوهری بیان شده است.

۱- همان که روی درخت میریزد و همه میدانند.

۲- مجاهد میگوید: چیزی مانند صمغ و کتیرا که بر درختان قرار میگیرد و مزه اش مانند شهد و عسل است.

۳- وهب میگوید نانی بوده است.

۴- همه نعمت هایی که خداوند بآنان داد که زحمت و سختی در آن نبود.

از رسول اکرم نقل شده که آن حضرت فرموده قارچ کوهی از «من» است و آب آن شفای چشم میباشد.

كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ...

- بخورید از این طعامهای لذیذ و یا مباح و حلال و یا مباحی که لذت بخش است که بشما روزی کردیم و آن را رزق شما قرار دادیم.

مَا ظَلَمُونَا...

- بنی اسرائیل در برابر این همه نعمت ها ناسپاسی کردند ولی ناشکری آنان نعمت های ما را کم نکرد بلکه از نعمت های خود آنان کاست «وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ».

و بعضی میگویند یعنی بما ضرر نزدند بلکه ضرر بخودشان وارد شد روی همان قانون کلی که اطاعت، و یا نافرمانی بندگان، سود و ضرر، بحال خدا ندارد بلکه نفع و ضرر آنها بسوی خودشان باز می گردد.

داستان:

سبب فرود آمدن من و سلوی بر بنی اسرائیل این بود که وقتی موسی بآنان فرمان داد برای جنگ با عمالقه بجانب بیت المقدس حرکت کنند آنها در جواب گفتند ای موسی تو و خدایت بروید و جنگ کنید و ما در همین جا هستیم «فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ» (۱) خداوند بکیفر این گناه، و فرار از جنگ آنان را در بیابان تیه گرفتار کرد هر مقدار که راه میرفتند به هدف نمیرسیدند و گم میشدند باین ترتیب هر صبح مقداری راه را می پیمودند ولی عصر در همان جای صبح بودند تا مدت چهل سال در آن وادی بودند و موسی و هارون همان جا از دنیا رفتند و

ص: ۱۸۵

یوشع بن نون ظاهر، و مبعوث شد.

آنان وقتی باین کیفر رسیدند و در وادی تیه سرگردان ماندند از کرده خودشان پشیمان شده توبه کردند و سپس مورد لطف خدا قرار گرفتند بطوری که هر گاه از گرمای خورشید اذیت میشدند ابر بر سر آنها سایه میانداخت و بر آنان منّ و سلوی فرستاد بدین ترتیب که از طلوع فجر تا طلوع خورشید منّ فرود میآمد و هر چه برای یک روز احتیاج داشتند میگرفتند.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود بر بنی اسرائیل بین الطلوعین منّ نازل میشد و هر گاه کسی از آنان خواب بود روزی اش نمی آمد و از این جهت خواب در این وقت کراهت دارد.

ابن جریر میگوید اگر منّ و سلوی را بیش از مقدار احتیاج یک روز میگرفتند خراب و فاسد میشد مگر در روز جمعه که باندازه شنبه هم میگرفتند و خراب نمیشد و آن را مانند قرصی از نان می پختند و طعمی چون شهد مخلوط با روغن داشت و خداوند در روز برای آنها ابرهایی میفرستاد تا جلو حرارت خورشید را میگرفت و شبها نوری از آسمان نازل مینمود تا بمانند چراغ، مکانشان را روشن میکرد.

[سوره البقره (۲): آیات ۵۸ تا ۵۹]

اشاره

وَ إِذْ قُلْنَا اُدْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَاَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَاَسْرِعُوا
الْمُحْسِنِينَ (۵۸) فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (۵۹)

[ترجمه]

(بیاد آرید) وقتی که گفتیم باین دهکده داخل شوید و از آن هر چه میل دارید بخورید که فراوان و بی زحمت برای شما مهیا است و از آن در سجده کنان وارد شوید و بگوئید: خدایا ببخش ما را تا از خطای شما درگذریم و نیکوکاران را افزایش دهیم (۵۸).

پس ستمکاران این گفتار را بگفتاری غیر از آنچه بآنها گفته شده بود، تبدیل کردند و بر آنان که ستم نمودند عذابی از آسمان نازل نمودیم بسبب کارهای ناروایی که انجام میدادند (۵۹)

ادخلوا...-وارد شوید.

قریه...-دهکده،و به شهر و قصبه نیز گفته میشود.

حطّه...-مصدر است مانند رده و جدّه،بمعنای بار را بر زمین نهادن و فرود آمدن از بلندی،و بمعنای فرو ریختن گناه،نیز آمده است.

نغفر...-میآمرزیم از غفران که بمعنای پوشاندن است و به آمرزش،از این نظر که گناه را در زیر پرده لطف می پوشاند«غفران»و مغفرت گفته اند.

و به کلاه خود که سر را می پوشاند«مغفر»میگویند.

خطایا...-جمع خطیئه-گناه عمدی است و با معصیت و ملت بیک معنا میباشد.

محسنین...-نیکوکاران را،از احسان که بمعنای خوبی کردن و انجام کار نیک است.

تبدیل...-تغیر و عوض کردن رجز...-بکسر راء عذاب نکبت بار،پلیدی،و بضم راء بت پرستی.

یفسقون...-از فسق بمعنای خروج از عقیده و در اصطلاح،بیرون آمدن از اطاعت و فرمان خدا است.

تفسیر:

همه مفسران اتفاق دارند که مراد از«قریه»در این آیات«بیت المقدس» است و آیه کریمه «أَدْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ» (بزمین مقدس داخل شوید)آن را تأیید میکند.

ابن زید میگوید منظور«اریحا»است که دهی بود نزدیک بیت المقدس و در آنجا باقیمانده هایی از قوم عاد که همه عمالقه بودند زندگی میکردند.

قرآن میگوید بیاد آورید وقتی که بشما گفتیم داخل این قریه شوید «أَدْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ» و هر چه خواستید بخورید «فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا»

و هر چه بخواهید پس از من و سلوی از غذای این محل برای شما مهیا است و گفته اند که این تعبیر، برای اظهار مباح بودن همه غنیمت ها و مالک شدن اموال برای آنها بوده است.

وَ ادْخُلُوا الْبَابَ..

-در اینکه از چه دری دستور داشتند داخل شوند اقوالی است.

۱- در حطه- از بیت المقدس که در هشتم بود (مجاهد) ۲- در قبه- که موسی و بنی اسرائیل بدان سوی، نماز میخواندند.

۳- در قریه ای- که فرمان یافتند تا داخل آن شوند (جبائی) ولی دلالت آیه بر احتمال دوم که «در قبه» باشد بیشتر است از احتمال سوم (در قریه) زیرا ظاهر آیه بعد، «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ» اینست که آنان پس از امر موسی، آن چنان که امر شده بود داخل نشدند و کلمه «فا» در آیه «فَبَدَّلَ الَّذِينَ» که بمعنای «پس» است ظاهر در اینست که فاصله بین امر موسی و مخالفت آنها در طرز داخل شدن نبوده است و با توجه به اینکه آنها در زمان موسی داخل آن قریه نشدند، احتمال دوم (در قبه) تقویت میشود.

سجده...- گفته اند که بمعنای خمیدگی است و ابن عباس و دیگران میگویند معنایش اینست که داخل شوید در حالی که خاضع و خاشع در برابر خدائید و هب میگوید: یعنی داخل شوید و پس از آن، خدا را بشکرانه این نعمت سجده کنید.

حطه...قتاده و حسن و بیشتر اهل تفسیر میگویند معنایش آن است که خدایا گناه ما را فرو ریز، و ما را بیامرز.

ابن عباس میگوید فرمان یافتند که بگویند: این امر حق است.

□
عکرمه میگوید آنان مأمور شدند که بگویند: «لا اله الا الله» که خود این کلمات، گناه آنان را میریخت و چون همه این ها سبب ریختن گناه است تعبیر به «حطه» شده است از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: ما باب رحمت و آمرزش شمائیم (۱).

ص: ۱۸۸

نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ...

-می بخشیم گناهان شما را و بر پاداش و ثواب نیکو کاران میافزایم «وَسَتَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ» و یا احسان خود را بر آنان علاوه بر فرستادن من و سلوی و سایبانی ابر، اضافه میکنیم و گسترش میدهیم.

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا...

کسانی که ظلم و گناه کردند فرمان خدا را تغییر دادند و غیر از آن سخنی را که باید بگویند گفتند و بجای اینکه بگویند «حطه» گفتند حنطه- (گندم) و در هر حال مقصودشان استهزاء و تمسخر بود و نیز مأمور بودند که خم شده از آن در وارد شوند برای اینکه ناچار باشند بهمین حال داخل شوند در پائین آمده بود ولی آنان باین دستور عمل نکردند و نشسته از در گذشتند.

فَأَنزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا...

-ما بر کسانی که ظلم کردند یعنی بدانچه مأمور بودند عمل نکردند و آن را تغییر دادند عذابی از آسمان نازل کردیم.

بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ...

بدان جهت که فاسق بودند و گناه کردند.

ابن زید میگوید: با بیماری طاعون در یک ساعت بیست و چهار هزار نفر از بزرگان و پیر مردهایشان هلاک شدند و فرزندانسان باقی ماند و در نتیجه علم و عبادت از آنان رفت و از دست دادن افاضل و دانشمندانسان عذابی برای باقیماندهگان شد.

[سوره البقره (۲): آیه ۶۰]

اشاره

وَ إِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ اِنْسٍ مَّشْرَبُهُمْ كُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِّزْقِ اللّٰهِ وَ لَا تَعْنُوا فِي الْاَرْضِ مُفْسِدِينَ (۶۰)

[ترجمه]

آن گاه که موسی برای قوم، بجستجوی آب بر آمد پس گفتیم عصای خود را بر سنگ بزن پس دوازده چشمه از آن جوشید که هر گروهی آبخورگاه خود را دانست، از روزی خدا بخورید و بیاشامید و در زمین به تبهکاری و فساد سرکشی نکنید (۶۰)

شرح لغات

استسقاء...-طلب سیراب شدن.

انفجرت...-از ماده فجر، شکافتن و کلمه «انبجاس» که بمعنای اندک اندک بیرون جستن آب است أخص از انفجار میباشد بنا بر این، اول، انبجاس است و بعد، فجار.

ص: ۱۸۹

عین...-از الفاظ مشترکه است که در اینجا بمعنای چشمه میباشد.

لا تعثوا...-از «عثاء» شدت فساد است یعنی فساد و طغیان و سرکشی نکنید.

تفسیر

خداوند نعمت دیگر خود را اضافه بر نعمت های قبلی بر بنی اسرائیل می‌شمرد، که یاد کنید وقتی را که موسی برای قومش آب خواست و چون روشن است که این درخواست از خداست لذا این قسمت که از کی خواست حذف شده است همانطور که بعد می‌فرماید: ما باو گفتیم عصایت را به سنگ بزن پس از آن جوشید در اینجا باز این قسمت حذف شده است که:

«او عصایش را بسنگ زد» چون از خود جمله معلوم میشود.

قوم موسی همان بنی اسرائیل بودند و این آب خواستن موسی، در موقع سرگردانی آنان در وادی تیه بود که از تشنگی خود، پیش موسی شکایت کردند و او از خدا خواست و باو وحی شد که عصایت را بسنگ بزن و موسی زد در نتیجه آن، دوازده چشمه بعدد دوازده سبط بنی اسرائیل بیرون آمد که برابر هر سبطی یک چشمه (۱).

فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا...

-در این آیات به «انفجرت» و در سوره اعراف به «انبجست» (۲) تعبیر شده است، بعضی میگویند این دو کلمه با هم تفاوت ندارند و برخی معتقدند همانطور که در بیان لغت گفتیم، انبجاس کمتر از انفجار است و با قبول این قول و فرق در معنای این دو کلمه در باره داستان حضرت موسی که قرآن بهر دو تعبیر بیان کرده سه وجه گفته شده است از اینقرار:

۱-اولی که موسی عصا را زد آب اندک اندک بیرون می‌آمد (انبجاس) و بعد، زیاد شد (انفجار) و هر تعبیر برای بیان یک قسمت است.

ص: ۱۹۰

۱-۱) در اینجا مجمع البیان به بیان اینکه عصای موسی از کجا آمد و چگونه بود و همچنین سنگی که آب از آن بیرون آمد چگونه بود پرداخته است که از نقل آن صرف نظر شد.

۲-۲) «فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا» آیه ۱۶۰ سوره اعراف

۲- بستگی به احتیاج و لزوم داشت اگر لازم میشد بصورت انفجار، و با شدت و اگر نه بشکل «انبجاس» و اندک اندک آب، خارج میگشت.

۳- سنگی که از آن، آب بیرون میآمد اگر در حال حمل بود آب ریز ریز خارج میشد ولی هنگامی که آن را روی زمین قرار میدادند از آن آب زیاد میجوشید قَدْ عَلِمَ كُلُّ أَنَاسٍ مَشْرَبُهُمْ... هر دسته و سبطی از آنان محل آشامیدن خود را دانست. کُلُوا وَ اشْرَبُوا...

-یعنی ما گفتیم بخورید و بیاشامید از روزی خدا «مِنْ رِزْقِ اللَّهِ» که بدون رنج و خرج بدست شما میرسد. لَا تَعْنُوا...

-در روی زمین فساد نکنید در اینجا یک سؤال ادبی بیش میآید و آن جمع بین «لا- تعنوا» (فساد نکنید) با کلمه «مفسدین» (فسادگران) است که در نظر اول کلمه دوم بی فائده و زائد بنظر میآید زیرا معنایی بیش از آنچه از «لا تَعْنُوا» فهمیده میشود بدست نمیدهد.

در پاسخ از این سؤال گفته اند که ممکن است کاری بر حسب صورت و شکل فاسد، بنظر آید ولی در باطن مشتمل بر مصلحت و فائده ای باشد.

قرآن میخواهد بگوید: عمل اینان هم در صورت ظاهر و هم در واقع، فاسد بود و کلمه «لا- تعنوا» به ظاهر عمل آنان و کلمه «مفسدین» بروح و حقیقت آن اشاره میکند.

اشاره

وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصِيلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مِمَّا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ وَالْمَسِيكَةُ وَبَأُوْ
بَغْضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ (۶۱)

[ترجمه]

(یاد آورید) آن گاه که گفتید ای موسی ما دیگر بیک نوع خوراک صبر نتوانیم کرد از خدایت بخواه تا آنچه زمین میرویانند مانند سبزی و خیار و گندم و عدس و پیاز برای ما بیرون آرد موسی گفت چگونه پست را با بهتر عوض میکنید؟ بشهری فرود آئید که هر چه خواستید مهیا است و ذلت و خواری بر آنان (یهود) مقرر شد و بغضب خدا مبتلی شدند زیرا آیات خدا را انکار و پیامبران را بنا حق میکشند از این جهت که نافرمانی کردند و تجاوز پیش گرفتند (۶۱)

شرح لغات

طعام...-آنچه استفاده غذایی از آن میشود که مناسب و سازگار با ذائقه است و طعم بضم «طاء» بمعنای خوردن و طعم بفتح «طاء» بمعنای مزه است که با قوه چشایی احساس میگردد.

واحد...-یک جور، مبدء اعداد است که خود، قابل تجزیه نیست.

ادع...-بخوان از دعا که همان خواندن و خواستن است و فرق آن با امر از نظر شأن و مرتبه گوینده است که اگر عالی است امر و فرمان، و اگر پائین تر است «دعا» و درخواست میباشد.

تنبت...-میرویانند از اینبات که اصل آن، اظهار است و روئیدنی چون از زمین بیرون آمد و ظاهر میگردد بآن، نبات گفته اند.

بقل...-هر سبزی که ساقه ندارد و از دانه میروید.

قثاء...-بضم و کسر قاف-خیار.

فوم...-گندم (بقول ابن عباس و قتاده و سدی و مطابق روایتی از امام باقر علیه السلام) گندم و نان (بقول فراء و ازهری) حبوبی که نان میشود مثل گندم،

جو، ذرت (بقول جمعی) و «سیر» که اصل آن ثوم به ثاء بوده و حرف اول آن تبدیل به ف شده است (بقول کسایی).

ادنی... نزدیک تر - پست تر.

مصر... در لغت بمعنای قطع و بریدن و یا فاصله بین دو چیز است و اطلاق آن بشهر روی همین مناسبت است که شهر با ساختمان، از بیابان ها جدا میشود و فاصله بین آنها است.

ضربت... قرار شد مانند ضرب خراج قرار دادن مالیات و روی این مناسبت بخود مالیات «ضریب» و «ضرائب» گفته میشود.

باؤوا... باز گشتند بخیر یا بشر و بیشتر در مورد شَرِّ بکار میرود.

نبیین... جمع نبی - مشتق از نبأ خبر دهنده از طرف خداست.

تفسیر

اشاره

وقتی خداوند نعمت های خود را بر بنی اسرائیل شمرد کفران و ناسپاسی آنان را در برابر آن همه نعمت بیان میکند و میفرماید وقتی گفتید «إِذْ قُلْتُمْ» (البته گذشتگان آنان گفتند) ای موسی ما بیک نوع غذا صبر نتوانیم نمود «يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ» و نمیتوانیم جان خود را در یک نوع غذا حبس کنیم.

سؤال و جواب:

با آنکه غذای آنان متنوع بود مانند مَن و سلوی چگونه آنها از یک نواختی غذا شکایت کردند؟.

جواب آنست که خستگی بنی اسرائیل از یک نواختی غذای روزانه بود که هر چه هر روز میخوردند در فردای آن روز، نیز بدون تغییر همان بود مثل اینکه میگویند غذای فلانی همیشه یک جور است و مقصود آنست که تفاوت نمیکند اگر چه غذای روزانه اش رنگارنگ باشد.

برخی میگویند اول بر آنان همه روز نوعی غذا بنام «مَن» میرسید که شاید همان «ترنجبین» باشد آنها خسته شدند و از موسی خواستند تا متنوع شود و سپس

بر آنها نوعی دیگر «سلوی» آمد.

فَاذْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ...

-از خدا بخواه برای ما بیرون آورد، آنچه زمین میرویانند مانند سبزی و خیار و گندم و عدس و پیاز و سیب.

سبب این سؤال بعقیده قتاده اینست که بنی اسرائیل در بیابان بودند و ابر بر سر آنها سایه انداخت و مَنْ و سلوی بر ایشان نازل میشد از این یک نواختی زندگی خسته شدند و بیاد زندگی خود در مصر افتادند و از موسی خواستند که بهمان وضع باز گردند.

خداوند در جواب این خواهش آنان فرمود که بمصر فرود آئید که در آنجا آنچه میخواهید مهیا است بعضی میگویند: از اینکه همیشه غذای آماده داشتند خسته شدند و گفتند ما را بر این بی نیازی شکیبایی نیست چه، در این وضع نمیتوانیم بهم کمک کنیم از خدا بخواه تا از روئیدنیهای زمین بما دهد تا محتاج کمک هم باشیم و آنکه ندارد کمک توانگر شود.

قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ...

-خدا، یا موسی بآنان گفت: میخواهید آنچه را که بی زحمت بدست میآوردید مانند مَنْ و سلوی از دست داده و چیزهایی را که باید در راه تحصیلش رنج و زحمت بکشید بدست آورید و یا آنچه قیمت کمتری دارد گرفته و نعمت گرانبها را رها کنید.

گناه نبود!

برخی میگویند این سؤال، گناه نبود زیرا آنچه داشتند مباح بود ولی آنان مباح دیگری را خواستار شدند ولی عده ای معتقدند که گناه بود زیرا آنان بآنچه خدا برایشان اختیار کرده بود راضی نشدند و از همین جهت است که قرآن، آنان را سرزنش میکند.

اِهْبِطُوا مِصْرًا...

-در اینکه منظور از «مصر» در این آیه، چیست؟:

حسن و ربیع میگویند، منظور، مصر فرعون است که از آن بیرون آمده بودند ابو مسلم میگوید منظور بیت المقدس است و همین مطلب از «ابن زید» نیز نقل

شده است. قتاده و سدی و مجاهد میگویند مقصود، مطلق شهر است در مقابل بیابان و موسی میگوید آنچه شما میخواهید در بیابان نیست و اگر داخل شهری بزرگ که عرض و طولی دارد شوید آنچه که خواستار آن هستید خواهید یافت.

در اینجا سخن راجع بآنان پایان یافت و سپس در باره کسانی از بنی اسرائیل که نسبت باحکام الهی در باره شنبه تجاوز کردند و پیامبران را بناحق کشتند سخن را ادامه داده میگوید: بر این مردم زشت رفتار، ذلت و خواری حتمی و مقرر شد.

حسن و قتاده میگویند منظور از ذلت، «جزیه» است مطابق آیه کریمه:

﴿حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾

(۱)

(تا بدست خود جزیه دهند و کوچک شوند).

عطا میگوید «ذلت» همان نشان مخصوص است که یهود باید آن را میزدند.

مسکنت... فقر و تهیدستی است که در یهود دیده میشود که حتی اگر ثروتمند هم باشد باز خود را در لباس فقر در میآورد تا مالیات ندهند.

برخی از این آیه فهمیده و استدلال کرده اند که ثروتمند بر فقر برتری و فضیلت دارد چون خداوند یهود را بر فقرشان مذمت میکند و فقر را چون کیفر و عذاب برای آنان میشمرد.

ولی با توجه به اینکه مقصود از این «مسکنت» فقر روحی است سستی و بی پایگی این استدلال واضح میگردد زیرا چه بسیار از یهود دیده میشوند که ثروت مادی دارند ولی حتی یک فرد از آنان یافت نمیشود که از نظر روحی غنی و شریف باشد و رسول اکرم فرموده ثروتمندی بی نیازی روح است (۲).

ابن زید میگوید خداوند بکیفر آنکه یهود، آیات خدا را منکر و پیامبران را کشتند عزت آنان را بذلت و نعمتشان را به بدبختی و خشنودی و رضای خود را به غضب بر آنان تبدیل کرد.

ص: ۱۹۵

۱- (۱) آیه ۲۹ از سوره توبه

۲- (۲) الغنی غنی النفس

وَبَاؤُ بِغَضَبٍ...

-باز گشتند بغضب الهی و مشمول خشم حق شدند.

غضب بقول بعضی، آن بلاء و بدبختی است که در دنیا بجای رضا و نعمت دامنگیر شخص میگردد و بعقیده دیگران آن عذابی است که انسان در آخرت بسبب گناهان خود خواهد دید.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا...

-این خشم الهی و ذلت و خواری آنان از این جهت است که آیات خدا یعنی دلیل و برهان و یا آیات انجیل و قرآن را انکار کردند و به غضب های الهی گرفتار شدند این غضب ها در نتیجه انکار عیسی و انجیل و نیز قبول نکردن محمد و قرآنش متوجه آنان شد.

وَيَقْتُلُونَ النَّبِيْنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ...

-آنان پیامبران را چون زکریا و یحیی، و دیگران بدون جرم کشتند قید: «بغیر حق» معنایش آن نیست که کشتن پیامبران ممکن است گاهی بحق باشد بلکه منظور این است که اصولاً کشتن انبیاء بطور کل ناروا و بغیر حق است و این کلمه (بغیر حق) صفت خود فعل کشتن است مانند آیه کریمه: «وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ» (۱) (هر که با خدای یکتا خدای دیگر بخواند که برهانی در مورد آن ندارد) و معنای آن این است که نمیتواند برهان داشته باشد.

ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ...

-اشاره است بگناهان گذشته آنان مانند کشتن پیامبران و تجاوز در حکم خدا مربوط به روز شنبه.

بعضی گفته اند بعضی به سبب شکستن عهد خود و کشتن انبیاء دچار این گرفتاریها شدند.

خلاصه، عذابی که از طرف خدا بر آنان نازل شد نتیجه گناهان و کارهای زشتی بود که مرتکب میشدند.

سؤال چگونه خدا بکفار، این امکان را میدهد که پیامبران را بکشند؟

ص: ۱۹۶

جواب بسبب همین کشته شدن پیامبران بمقاماتی عالی و درجاتی بلند میرسند و ابداً کشته شدن سبب خواری آنان نبود مانند امکاناتی که برای کشندگان اولیاء و مردان خدا دست میدهد که جز عزت مقام، چیز دیگری برای کشته شدگان پدید نمی آورد.

حسن بصری میگوید: خدا بهیچ پیامبری دستور جنگ نداد مبادا کشته شود و اگر پیامبری کشته میشد در جنگ نبوده است.

مؤلف: وقتی پیامبر هنوز رسالت خود را انجام نداده خداوند امکان کشتن او را نخواهد داد زیرا اخلال به غرض میشود و با لطف خدا در هدایت مردم ناسازگار است اما پس از انجام رسالت و بیان قوانین و احکام ممکن است و بر خدا منع آن لازم نیست.

ابو هریره از رسول اکرم نقل کرده است که آن حضرت فرموده: بنی اسرائیل پس از موسی پانصد سال اختلاف کردند تا فرزندان اسیر در میان آنان زیاد شد ولی پس از عیسی دویست سال اختلاف نمودند.

[سوره البقره (۲): آیه ۶۲]

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۲)

[ترجمه]

براستی کسانی که ایمان آورده اند و کسانی که یهودی و نصرانی و صابئین اند هر کدام بخدا و دنیای دیگر معتقد باشند و کارهای شایسته انجام دهند پاداش آنها نزد پروردگارشان است نه بیمی دارند و نه غمگین شوند (۶۲)

شرح لغات

هادوا...-یهودی شدند از هاد(توبه کرد و بازگشت) در اینکه اسم یهود از چه مشتق شده چند قول است باین قرار:

۱-از هود بمعنای توبه چون آنان از پرستش گوساله بازگشتند توبه کردند.

۲-از یهوذا که نام بزرگترین فرزند یعقوب است گرفته شده که بعد از تعریب، ذال بدال تبدیل شده است.

۳- از فعل «یتهودن» بمعنای حرکت میکنند و چون یهود وقت خواندن تورات حرکت میکردند و معتقد بودند که آسمانها و زمین هنگامی که تورات بر موسی نازل شد در حال حرکت بودند بدین نام خوانده شدند.

یهود...- اسم جمع است که مفردش یهودی است مانند زنج که مفردش زنجی و روم که مفردش رومی است.

نصاری...- پیروان عیسی علیه السلام اند از ماده «نصر» (یاری) و مفردش نصران است مانند سکاری جمع سکران یا مفردش «نصری» است چون مهاری و مهری.

در وجه تسمیه پیروان عیسی باین نام نیز چند نظر است:

۱- ابن عباس میگوید: منسوب اند به قریه و ده «ناصره» که عیسی در آنجا میزیست.

۲- بمناسبت اینکه آنان با هم کمک و همکاری داشتند.

۳- چون آنان در جواب حضرت مسیح که پرسید: «مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ» (یاران من بسوی خدا چه کسانیست)، گفتند: «نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ» (مائیم یاران خدا) لذا باین اسم نامیده شدند.

صابئین...- جمع صابی در لغت، کسی است که دین اولیش را ترک کرده و بآئین دیگر گرویده و چون ستاره پرستان از عبادت خدا به پرستش ستاره ها گزیدند به این اسم نامیده شدند. اینان ستاره می پرستند و خدا و قیامت و برخی از انبیاء را قبول دارند.

تفسیر

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا...

-در اینکه مراد از این ایمان آورندگان کیانند؟ اقوالی بیان شده است از اینقرار:

۱- کسانی که بعیسی ایمان آوردند و پس از آن یهودی و ستاره پرست و نیز از آن دسته از نصاری که بظهور محمّد معتقد نبودند، نشدند، آنان بظهور آن حضرت اعتقاد داشتند.

۲- جویندگان و پژوهندگان آئین واقعی خدا مانند حبیب نجار و قس بن ساعده و زید بن عمر و بن نفیل و ورقه بن نوفل و براء مثنی و ابو ذر غفاری و سلمان فارسی و بحیر راهب و کسانی که بر نجاشی وارد شدند که قبل از بعثت رسول اکرم به آن حضرت ایمان آورده بودند که بعضی، افتخار درک زمانش را یافته و پیرو آن حضرت شدند و بعضی قبل از ظهور حضرتش از دنیا رفتند.

۳- مؤمنین از امتهای گذشته اند.

۴- سدی میگوید مقصود، سلمان فارسی و مسیحیانی اند که سلمان بدست آنان نصرانی شد و باو مژده و بشارت بعثت رسول اکرم را دادند و خود، قبل از ظهور آن حضرت باو گرویده بودند.

□
مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...

- بعضی میگویند این قسمت از آیه (کسانی که ایمان آورده اند) مربوط به یهود (هادوا) و نصاری و ستاره پرستان (صابئین) و جز از آنها است نه مؤمنین که از آغاز فرض ایمان آنها شده است و ایمان مجدد آنان معنی ندارد.

برخی معتقدند که این جمله بهمه برمیگردد و نسبت به مؤمنین منظور، ثبات و پایداری در ایمان و تغییر نکردن است اما نسبت به یهود و نصاری و ستاره پرستان ایمان ابتدایی بخدا و رسول و آنچه آورده است میباشد.

بعضی از مفسران میگویند: مراد کسانیست که به محمد ایمان آوردند پس از آنکه بخدا در کتاب های مقدس ایمان آورده بودند چه آن دو از هم جدا نیستند نظیر آیه کریمه: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ» (۱) (کسانی که ایمان دارند و کارهای شایسته کرده اند و آنچه را که بر محمد نازل شده که حق است و از جانب پروردگار باور دارند).

ابن عباس میگوید: این آیه، نسخ شد و آیه کریمه: «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ» (۲) (هر کس غیر از اسلام دینی اختیار کند هرگز از وی پذیرفته

ص: ۱۹۹

۱- ۱) آیه ۲ از سوره محمد

۲- ۲) آیه ۸۵ از آل عمران

نیست) زیرا در این آیه اجر و مقام، فقط برای مسلمانان است.

ولی این قول، بسیار بعید است زیرا نسخ، در احکام که روی مصالح و فوائد است و احیاناً تغییر میکند، تصور دارد اما در خبری که مشتمل بر وعده است معنا ندارد و بهتر آن است که در ثبوت این مطلب از ابن عباس خدشه و تردید شود.

بعضی میگویند: حکم این آیه همیشه ثابت است زیرا مقصود آیه این است که کسانی که در ظاهر و بزبان، ایمان آورده اند «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا» ولی در دلشان رسوخ نکرده مانند منافقین و یهود و نصاری و ستاره پرست ها اگر پس از نفاقشان واقعاً ایمان آوردند و بعد از همه عنادهای و سرسختی ها تسلیم شدند اجر و پاداش آنان نزد پروردگار همانند کسانی است که ابتداء و بدون سابقه نفاق، اسلام آوردند بنا بر این، قرآن در برابر پندار کسانی که تصوّر میکردند. شخصی که بعد از نفاق و عناد اسلام آورد ثواب و اجرش کمتر است میگوید: بطور کلی، هر کسی که بتوحید و صفات خدا و عدل خدا و روز رستاخیز و بهشت و جهنّم معتقد باشد و اعمال صالحه و عباداتی را که خدا دستور داده انجام دهد اجر و پاداش خواهد داشت و چون ترک گناه داخل در کلی عمل صالح است دیگر احتیاج بتکرار و ذکر ندارد.

لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ...

-معنایش گذشت یعنی از آنچه تا کنون کرده اند ترس نداشته و نسبت به آینده و جهان دیگر غمگین نیستند و یا ترسی از آخرت و حزنی در دنیا ندارند.

ایمان فقط امر قلبی است

از این آیه میتوان استفاده کرد که ایمان فقط اعتقاد قلبی است و عمل و طاعت اثر آن است نه داخل در حقیقت آن چون در این آیه پس از ایمان بخدا و روز قیامت این قسمت را که «عمل نیک انجام دهد» اضافه میکند و نمیتوان جمله «وَعَمِلَ صَالِحًا» را تأکید ایمان بخدا و روز قیامت دانست و آن را نظیر آیات دیگر چون: «فِيهِمْ أَفْكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ» (۱) در آنجا میوه و درخت خرما و انار هست)

ص: ۲۰۰

و «وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ» (۱) (چون از پیامبران پیمان ایشان بگرفتیم و از تو و نوح و ابراهیم....) دانست که در این آیات آنچه عطف شده داخل کلمات قبلی بوده است مانند «نخل» در «فاکبه» و «نوح» و «ابراهیم» در «نبیین» زیرا در این موارد مجاز و بر خلاف ظاهر است و اگر قرینه در این آیات نبود میگفتیم آنچه بعد از «واو» آمده داخل در کلمات قبل خود نبوده است.

[سوره البقره (۲): آیات ۶۳ تا ۶۴]

اشاره

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۶۳) ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۶۴)

[ترجمه]

هنگامی که از شما پیمان گرفتیم و کوه را بر فراز سر شما بالا بردیم که: آنچه بشما دادیم (کتاب خدا) محکم بگیرید و مندرجات آن را بخاطر بیاورید باشد که پرهیزکاری کنید (۶۳) پس از آن روی گردانید پس اگر فضل و رحمت خدا شامل حال شما نمیبود از زیانکاران شده بودید (۶۴)

شرح لغات

میثاق...-وزن مفعال از ماده وثوق (اطمینان) عهد محکم.

طور...-در لغت بمعنای کوه و در اصطلاح کوه مخصوصی است که موسی در آن، خدا را میخواند.

تولیتیم...-روی گردانید و پشت کردید.

تفسیر

این خطاب نیز متوجه به نبی اسرائیل است میفرماید بیاد آورید وقتی از شما پیمان و عهد گرفتیم این پیمان، همان درک فطری توحید و عدل خداست باضافه برهان های واضح و روشن دیگری که بر توحید و بر صدق انبیاء و رسل اقامه نمودیم.

بعضی میگویند منظور از این پیمان، همان عهدیست که از انبیاء گرفته شده است در آیه کریمه:

ص: ۲۰۱

«إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمِهِ ثُمَّ لَجَأَكُمْ رُسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعََكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ...»

(۱)

چون خدا از پیامبران پیمان گرفت که بحق این کتاب و حکمت که به شما داده ام چون پیغمبری بسوی شما آید و آنچه را که همراه شما است تصدیق کند باو ایمان بیاورید و او را یاری کنید...

بعضی گفته اند که عهد خدا همان گرفتن تورات است از موسی.

وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمْ الطُّورَ...

-ابو زید میگوید این آیه راجع به بازگشت موسی از طور و آوردن الواح است که به بنی اسرائیل گفت این الواح را برای شما آوردم که در آن «تورات» و حلال و حرام است و بدان، عمل کنید آنان گفتند کیست که به اینها عمل کند.

خداوند ملائکه را فرستاد تا کوه را از جایش کنده و بر سر آنان قرار داد موسی بآنان گفت اگر قبول نکنید کوه را بر سر شما خواهد افکند آنان تورات را گرفته و در حالی که به کوه می نگریستند خدا را سجده کردند و از این جهت سجده یهود به یک سمت از صورت است و این پیمان در حال بالا رفتن کوه بود.

خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ...

-ابن عباس و قتاده و سدی میگویند یعنی تورات را به جدّ و یقین بگیرید، و روایتی را عیاشی از امام صادق نقل میکند که از آن حضرت سؤال شد در باره این آیه کریمه که آیا منظور از این قوه، قدرت بدنی است یا قوه روحی؟ حضرت فرمود: هر دو.

بعضی معتقدند: تورات را با نیرو بگیرید یعنی به احکام آن عمل کنید.

ابو علی و أصم میگویند: «خذوا بقوه» یعنی در حالی که توانایی دارید آن را بگیرید.

وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ...

-آنچه در تورات است حفظ و بخاطر داشته باشید و فراموش نکنید و یا بدان عمل کنید و ترك نکنید و یا از آنچه در وعد و وعید تورات است عبرت بگیرید. بعضی میگویند: معنای آیه این است که بیاد آورید عقوبت و عذابی که در

ص: ۲۰۲

ترک احکام تورات است و در تأیید این قول روایتی از امام صادق علیه السلام وارد شده است لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ... -شاید با این یادآوری، پرهیزکار شده از گناه دوری کنید و بطاعت گرائید.

ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ...

و پس از آن، شما آن عهد محکم را نادیده گرفته و روی گردانید و اگر نبود فضل و رحمت خدا که توبه شما را پس از آن شکستن عهد قبول کرد شما از زیانکاران بودید.

ابو العالیه میگوید: فضل خدا ایمان است و رحمت او قرآن بنا بر این معنای آیه این است که اگر نبود قدرت ایمانی که من به شما دادم و موانع آن را از جلو راه شما برداشتم شما زیانکار و خسارت زده بودید.

علت اینکه ایمان بنی اسرائیل و توبه آنان فضل خدا شمرده شده این است که فضل و خواست و تقدیر خدا سبب آن شد.

و یا ممکن است منظور از فضل خدا این باشد که پس از روی گرداندن و بازگشت - بنی اسرائیل خداوند آنان را هلاک نکرد و مهلت داد تا شما توبه کردید و الا قطعاً هلاک میشدید .

[سوره البقره (۲): آیه ۶۵]

اشاره

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ إِعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ (۶۵)

[ترجمه]

شما به خوبی دانستید وضع کسانی را از شما که در روز شنبه از حد تجاوز کردند پس بآنها گفتیم بوزینگانی مطرود باشید (۶۵)

شرح لغات

علمتم...-دانستید.

اعتدوا...-تجاوز کردند.

السَّبْت...-شنبه-و در لغت بمعنای قطع و رها کردن و دست کشیدن است و چون یهود در روز شنبه دست از کار میکشیدند و آن را رها میکردند این روز به این نام خوانده شد.

بعضی گفته اند «سبت» بمعنای راحتی و آسایش است مانند آیه کریمه: «وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا» (۱) (قرار دادیم خوابتان را آرامشی) و: «وَالنَّوْمُ سُبَاتًا» (۲).

و چون یهود، در این روز آرامش و آسایش داشتند بدین کلمه نام گذاری شده اند.

قرده... جمع قرد بوزینه.

خاسثین... جمع خاسی، رانده و دور شده.

تفسیر:

باز توجه سخن به یهود است که شما دانستید و فهمیدید داستان کسانی را از شما که از شکار در روز شنبه نهی شده بودند ولی آنان به این قانون، تجاوز کردند و ماهی ها که روز شنبه را برای خود روز امنی دانسته بودند در آن روز، زیاد جمع میشدند یهود آنها را روز شنبه در آب، حبس میکردند و یکشنبه میگرفتند (باصطلاح، حيله شرعی بکار میبردند) در حالی که این عمل، تجاوز بود زیرا حبس، همان شکار است.

حسن بصری میگوید: اینان رسماً روز شنبه شکار میکردند و آن را حلال می شمردند، ما به آنان گفتیم: بوزینگانی مطرود باشید و منظور از این امر (باشید) بجا آوردن خود کار است نه فرمان اصطلاحی نظیر آیه کریمه: «فَقَالَ لَهُمَا وَ لِلْأَرْضِ انِّيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهًا» (۳) به آن (آسمان) و زمین گفت با رغبت و میل یا بی میلی و کراهت بیائید).

با اینکه آنجا امر نبود و منظور آفرینش آسمان و زمین است بسهولت و بدون مشقت و سختی، ابن عباس میگوید: خدا آنان را مسخ کرد و سه روز بیشتر باقی نماندند و در آن سه روز نه می خوردند و نه می آشامیدند تا طوفانی تند وزید و آنان را در آب

ص: ۲۰۴

۱- ۱) آیه ۹ از سوره نبا

۲- ۲) آیه ۴۷ از سوره فرقان

۳- ۳) آیه ۱۱ از سوره فصلت

انداخت و آنان نیز مانند هر جمعیتی که مسخ میشوند هلاک شدند.

مجاهد میگوید: اینان راستی مسخ نشده بصورت بوزینه در نیامدند بلکه قرآن مثال میزند همانطوری که در آیه کریمه میفرماید: «كَمَثَلِ الْحَمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا» (۱) (مانند خر است که کتابها را بردارد).

و باز از او نقل شده که دل‌های آنان مسخ شد و چون بوزینگان موعظه و بیان عقاب در آنان اثری نمی گذاشت.

در این آیات احتجاجی است از خدا بر یهود به نعمتهای پیاپی که بر پدران‌شان داده بود و نیز اخباری است به رسول اکرم از لجاجت و سرپیچی و گناه و ناسپاسی پی در پی پدران‌شان با معجزات و براهین و دلیل‌هایی که میدیدند. تا برای رسول اکرم تسلیت و دل گرمی باشد در برابر اذیتها و خیانت‌های یهود که به آن حضرت میرسید و نقشه‌های شیطانی که بر ضدش میکشیدند و هم برای یهود تهدیدی باشد که اگر از همان راهی که پدران‌شان رفتند بروند گرفتار همان نوع عذابها خواهند شد و سرنوشتی چون پدران‌شان خواهند داشت .

[سوره البقره (۲): آیه ۶۶]

اشاره

فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ (۶۶)

[ترجمه]

این عقوبت را کیفر آنها و عبرت آیندگان و پند برای پرهیزکاران گردانیدیم (۶۶)

شرح لغات

نکال...-عقوبت و ترسانیدن.

موعظه...-پند و اندرز.

تفسیر

فَجَعَلْنَاهَا...

-گردانیدیم آن را.

در مرجع ضمیر چند احتمال است:

۱- از حضرت باقر علیه السلام نقل شده است: که منظور از آن، جمعیتی است که

مسخ گردیدند و آنها در قریه ای که در کنار دریا واقع بود و «ایله» نامیده میشد اقامت داشتند.

۲- زجاج میگوید: منظور مسخ شدن آنها است.

۳- ابن عباس میگوید: مراد از آن عقوبت است.

۴- منظور از آن، قریه ای است که اهل آن، تعدی و گناه کردند و در احتمال اول نام آن مذکور گردید.

نکالاً...-عقوبت.

و بمعنای رسوایی و شهرت و یا یادآوری و عبرت نیز گفته شده.

لَمَّا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا

...-برای کسانی که در آن عصر بودند و کسانی که بعد از آن بوجود خواهند آمد.

در تفسیر این جمله چند قول است:

اول: ضحاک از ابن عباس روایت کرده است: منظور از «لَمَّا بَيْنَ يَدَيْهَا» امتهایی است که با آن جماعت هم عصر و هم زمان بودند و مراد از «مَا خَلْفَهَا» جمعیتی است که بعد از آن عصر بوجود میآیند و این قول با آنچه از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده کاملاً نزدیک است زیرا که آنان فرموده اند: غرض از «لَمَّا بَيْنَ يَدَيْهَا» امتهایی است که آن جماعت را در حال نزول عقوبت میدیدند، و منظور از «مَا خَلْفَهَا» ما یعنی امت پیغمبر آخر زمان میباشد و در این صورت کلمه «ما» بمعنای «من» که در صاحبان عقل و شعور بکار میرود میباشد و تفسیر آیه بنا بر این وجه چنین است:

ما این عقوبت را برای همه امتهای تا روز قیامت موجب عبرت قرار دادیم تا آنها از ارتکاب چنین گناه پرهیزند.

دوم: ابن عباس در روایت دیگر میگوید: منظور از «لَمَّا بَيْنَ يَدَيْهَا» گناهان و خطایایی است که پیش از انجام صید ماهی واقع شد و بنا بر این لام بمعنای سببیت است، و مراد از «مَا خَلْفَهَا» گناهان بعد از انجام صید است.

سوم: عکرمه از ابن عباس روایت کرده: مقصود از «لَمَّا بَيْنَ يَدَيْهَا» قریه هایی

است که در جلو آن قریه بودند و از «مَا خَلْفَهَا» قریه هایی که در پشت آن واقع شده چهارم: مقصود از اوّل «لَمَّا بَيْنَ يَدَيْهَا» گناهان گذشته و از دوّم «مَا خَلْفَهَا» خطاهایی است که بموجب آن هلاک گشتند.

و مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ...

و پند برای پرهیزکاران.

یعنی تنها پرهیزکاران از این جریان درس عبرت می گیرند مانند آیه شریفه «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» که در شأن قرآن مجید وارد شده و منظور از آن این است: که این کتاب شریف تنها برای پرهیزکاران راهنما و هادی خواهد بود.

و از آیه شریفه چنین استفاده میشود: هر طائفه ای مانند این طائفه رفتار نماید همان کفر مسخ و تغییر خلقت را سزاوار است زیرا که این عقوبت برای همه و درس عبرت برای پرهیزکارانست که دست بچنین گناه و نافرمانی آلوده نکنند و روی چنین کفری را نه بینند.

[سوره البقره (۲): آیات ۶۷ تا ۷۱]

اشاره

وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوعًا قَالِ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۶۷) قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضَ وَلَا بُكْرٌ عَوَّانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ (۶۸) قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْثُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفَرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ (۶۹) قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِنِ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ (۷۰) قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولَ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوهَا وَ مَا كَادُوا يَفْعَلُونَ (۷۱)

[ترجمه]

و بیاد آورید زمانی را که موسی بقوم خود فرمود: بامر خدا گاوی را ذبح کنید قوم گفتند: ما را به تمسخر گرفته ای، موسی گفت: پناه میبرم بخدا از آنکه در زمره نادانان باشم (۶۷) قوم گفتند: از خداوند بخواه چگونگی گاو را معین فرماید موسی گفت: خدا میفرماید: گاوی باشد نه پیر از کار افتاده و نه جوان کار نکرده بلکه میانه ایندو حال باشد پس مأموریت خود را انجام دهید قوم گفتند: از خداوند بخواه رنگ آن گاو را معین فرماید موسی گفت:

خدا میفرماید: گاو زرد زرّینی باشد که رنگ آن بینندگان را فرح بخش است (۶۹)

قوم گفتند: از خداوند بخواه آن گاو را از هر جهت برای ما روشن کند زیرا که هنوز بر ما مشتبه است و بخواست خدا راه هدایت پیش گیریم (۷۰) موسی گفت: خدا میفرماید: آن گاو آن قدر بکار رام نباشد که زمین شیار کند و آب بکشتزار دهد و هم بی عیب و یک رنگ باشد، قوم گفتند:

اکنون حقیقت را روشن ساختی و گاوی بدان اوصاف کشتند لیکن نزدیک بود در این امر باز نافرمانی کنند

شرح لغات

بقره...- گاو ماده.

هزوا...- سخریه و بازی گرفتن.

اعوذ...- پناه میبرم.

یبین...- توضیح دهد.

فارض...- گاو بزرگ و پیر و بعضی گفته اند که آن گاوی است که چند بچه زائیده و در اثر آن داخل شکم وسعت پیدا کرده است.

بکر...- گاو کوچکی است که باردار نشده باشد.

عوان...- گاوی که جوان باشد و یکی دو بچه زائیده باشد.

فالق لونها...- زردی تند و زرّین.

ذلول...- گاوی که در اثر کار و سواری از کار افتاده.

تثیر...- شیار میکند.

حرث...- زمین مزروعی.

مسلّمه...- خالی از عیب و نقص.

لاشیه...یک رنگ.

و در آن چند قول است:

اول: عیاشی میگوید حضرت رضا فرمودند: جریان فرمان خداوند نسبت بکشتن گاو چنین بوده است: مردی از بنی اسرائیل یکی از بستگانش را کشت و او را در سر راه بهترین نواده بنی اسرائیل انداخت و سپس در مقام خونخواهی او برآمد، جریان کشته شدن مقتول را بموسی اطلاع دادند و از قاتل پرسش کردند، موسی دستور داد گاو را بیاورید گفتند: ما را مسخره کرده ای موسی گفت: پناه میبرم بخدا که در زمره نادانان باشم. و چنانچه بر طبق دستور موسی گاوی را میآوردند و از پرسش های مکرر خود داری می نمودند گرفتار شدت دستور و خصوصیتی که بعداً مقرر گردید نمیشدند. بالاخره پس از پرسش های متعدد از اوصاف گاو و تعیین خداوند گاو مزبور را نزد جوانی از بنی اسرائیل یافتند باو مراجعه و تقاضای فروش نمودند او امتناع نمود و گفت: فقط در یک صورت گاو را میفروشم که پوست آن را از طلا پر کنند جریان باطلاح موسی رسید موسی دستور داد خریداری کنید.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: بعضی از یاران پیامبر اسلام از ایشان پرسش کردند جریان گاو چه بود و چه خصوصیتی در آن گاو بود نبی اکرم فرمود: جوانی از بنی اسرائیل نسبت بپدر خود کاملاً نیکی میکرد جوان متاعی را خریداری کرده نزد پدر آمد پدر را در حال خواب دید در حالی که کلید در زیر سر او بود بیدار کردن او را خوش نداشت در نتیجه معامله بهم خورد پدر بیدار شد جریان را باطلاح او رساند پدر کاملاً خشنود شد و گفت: پسر من این گاو را بجای معامله بپذیر، پیامبر اکرم فرمود: ملاحظه کنید نیکی بپدر چقدر با ارزش است.

دوم: ابن عباس میگوید: مقتول پیر مرد ثروتمندی بود که برادرزادگانش او را بقتل رسانیدند و او را نزدیک درب برخی از نواده های بنی اسرائیل انداختند و سپس در مقام خونخواهی بر آمده محاکمه را نزد موسی بردند، موسی پرسید: چه کسی از این جریان آگاه است، گفتند: تو پیامبر خدایی و تو داناتری در این هنگام خداوند

وحی فرستاد و امر کرد آنان را که گاوی کشته و عضوی از آن را بمقتول زنند تا خداوند مقتول را زنده و جریان را شرح دهد.

سوم: گفته شده: قاتل پسر عموی مقتول و انگیزه کشتن تأخیر مرگ طبیعی او بود و از این جهت در مقام کشتن او بر آمد تا از ارث او منتفع گردد.

چهارم: امام صادق بر طبق روایت فرمود: سبب کشتن مقتول این بود: قاتل در مقام خواستگاری دختر مقتول بر آمده پیش مقتول فرستاد و جواب مساعدی نشنید، دیگری که از نیکان بنی اسرائیل بود خواستگاری کرده جواب مثبت شنید، پسر عموی شکست خورده را حسادت برانگیختن و در صدد کشتن بر آمد تا آنکه در کمین او نشست و او را بقتل رسانید و سپس او را بجانب موسی آورد و گفت: ای پیامبر خدا این پسر عموی من است که کشته شده و موسی پرسید: که او را بقتل رسانیده؟ گفت:

نمیدانم، و موضوع کشتن در بنی اسرائیل امر بزرگی بود و از این رو بر موسی گران آمد و با عظمت کامل بآن توجه نمود.

تفسیر

اشاره

این آیات معطوف است بر آیات گذشته که در مورد بیان نعمتهایی که خداوند بر بنی اسرائیل ارزانی داشت و آنان در برابر آنها کفران و نافرمانی نمودند. وارد شده است.

وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَ تَتَّخِذُنَا هُزُوًا...

- و بیاد آورید هنگامی را که موسی بقوم خود گفت: خداوند شما را امر میکند که گاوی را بکشید.

بیاد آورید همچنین از پیمان شکنی هایی که نمودید هنگامی را که موسی بقوم خود گفت: خداوند شما را مأمور کشتن گاوی قرار داده گفتند: موسی ما را استهزاء می نمایی؟ ما در باره مقتول از تو پرسش نموده تو در پاسخ ما را امر بکشتن گاو می نمایی و علت این گفتار نبودن ارتباط میان دو امر - جریان مقتول و کشتن گاو - است بحسب ظاهر و آشنا نبودن آنان بحکمت این دستور زیرا که موسی تنها دستور کشتن

گاو را بیان نمود و هدف از این دستور را روشن نکرد و از این رو آنان گفتند چه ارتباطی میان کشتن گاو و جریانی است که بعنوان مرافعه بتو مراجعه کرده ایم پس غرضی جز استهزاء و تمسخر در کار نیست.

قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ...

-موسی گفت بخدا پناه میبرم از اینکه در زمره نادانان باشم.

و این تعبیر دلالت دارد بر اینکه استهزاء جز از نادان صادر نمی شود زیرا کسی که استهزاء میکند از دو صورت بیرون نیست یا این است که خلقت و چگونگی آن را مورد استهزاء قرار میدهد و یا کرداری از کردارهای او را بباد سخریه میگیرد و هیچکدام صلاحیت استهزا ندارد زیرا که خلقت امری است غیر اختیاری و از دایره قدرت مخلوق بیرون است و از این رو استهزاء بآن وجهی ندارد، و کردار و عمل اگر زشت و ناپسندیده باشد در این صورت لازم است که صاحب آن آگاهی پیدا کرده و زشتی آن عمل باو معرّفی گردد تا در نتیجه انزجار و دوری برای او حاصل شود و استهزاء در برابر آن نادرست است و در حقیقت خود عمل زشت و گناه بزرگی است که جز از نادان و یا نیازمند بآن تحقّق پیدا نکند.

پرسش چرا خداوند آنان را مأمور کشتن گاو از میان حیوانات نمود و چه امتیازی برای گاو در این جهت موجود بود؟ پاسخ:

زیرا که آنان در زمان گذشته گاو پرست بودند و منظور این بود که با کشتن گاو عظمت و بزرگی آن که در گذشته معتقد بودند از بین برود و آنچه در نفس آنان در باره صلاحیت گاو برای پرستش راه پیدا کرده بود زائل گردد.

پرسش:

چرا خداوند مقتول را با کشتن موجود زنده ای حیات ثانوی بخشید؟

ص: ۲۱۱

پاسخ:

برای اینکه بهتر و بیشتر قدرت کامله خداوندی روشن گردد و اختراع چیزی را از راه ضدش بآنان بنمایاند.

پس از آنکه دانستند که کشتن گاو دستور واجبی است از جانب خداوند از خصوصیات آن پرسش نموده و ابتداء بسن آن کردند.

﴿قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ...﴾

-گفتند: از خدای خود برای ما بخواه که آن گاو را برای ما روشن کند.

و در این پرسش تصریحی به سن آن ننمودند لیکن بطوری که از پاسخ استفاده میشود منظور همان سؤال از سن و مقدار عمر بوده است.

﴿قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ...﴾

-موسی گفت: خداوند میفرماید:

آن گاوی است که نه پیر از کار افتاده و نه خرد و کوچک است.

﴿عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ...﴾

-میان آن دو-فارض و بکر-است.

ابن عباس میگوید: منظور از «عوان» حدّ متوسط میان بزرگ و کوچک میباشد که از نظر نیرو و زیبایی بهترین فصل گاو و سایر جنبندگان است.

مجاهد میگوید: منظور از «عوان» گاوی است که یکی دو بیچه زائیده باشد.

﴿فَاعْمَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ...﴾

-آنچه را که مأمور شده اید-از کشتن گاو-انجام دهید.

پس از آنکه سن گاو را خداوند بیان نمود از رنگ آن پرسش نمودند:

﴿قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْنُهَا...﴾

-گفتند: از خدای خود برای ما بخواه که رنگ آن گاو را برای ما بیان نماید.

قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءٌ...

-موسی گفت: خداوند میفرماید آن گاو زردی است.

حسن و سعید بن جبیر میگویند: آن گاو تمامی اعضایش زرد بود حتی شاخ و سُم آن.

فَاتَّعَ لَوْنُهَا...

-زردی رنگ آن شدید بود.

ص: ۲۱۲

برخی گفته اند: زردی آن خالص بود- و رنگ دیگری به آن مخلوط نبود- و بعضی گفته اند: زردی نیک منظری دارد.

تَسْرُ النَّاطِرِينَ...

-بینندگان را بنشاط و فرح آورد همانطوری که از قتاده و دیگران نقل شده است.

کفش زرد

از امام صادق علیه السلام روایت شده هر که کفش زرد بپوشد پیوسته مسرور و خوشحال خواهد بود تا زمانی که آن را کهنه و غیر قابل استفاده نماید همانطور که خداوند فرموده است: «صَفَرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسْرُ النَّاطِرِينَ». پس از آنکه سنّ گاو و رنگ آن را خداوند بیان کرد از اوصاف آن پرسش کردند:

قَالُوا اذْعُ لَنَا رَبِّكَ يُبَيِّنُ لَنَا مَا هِيَ...

-گفتند از خداوند خود برای ما بخواه که آن گاو را روشن کند که از گاوهای کار است یا گاو چرنده.

إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ...

-زیرا که آن گاو از نظر اوصاف برای ما مشتبه است و ما در اثر لطف و عنایت و تعریف کامل خداوند انشاء الله هدایت خواهیم یافت.

ابن جریج و قتاده از ابن عباس از نبی اکرم روایت کرده اند: فرمود: دستور اوّل این جماعت کشتن گاوی بیش نبود و لیکن در اثر پرسشهای پیاپی خداوند بر آنان سخت گرفت، و سوگند بخداوند اگر بنی اسرائیل انشاء الله نمی گفتند هرگز آن گاو را نمی یافتند.

قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولَ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ...

-موسی گفت:

پروردگار میفرماید: آن گاوی است که در اثر شیار شکسته و رام نشده و زمین مزروعی را آبیاری نتواند کرد.

مُسَلَّمَةٌ...

-سالم است.

قتاده و عطا میگویند: از هر عیبی دور است.

مجاهد میگوید: خالی از رنگهای گوناگون است.

دیگری گفته: آثار عمل و کار در آن وجود ندارد.

حسن میگوید: آن گاو وحشی است.

لَا شَيْءَ فِيهَا...

- اهل لغت گویند: منظور گاوی است که چیزی جز رنگ پوست در آن پیدا و آشکار نیست.

قتاده و مجاهد میگویند: رنگ دیگری جز رنگ پوست در آن پیدا و آشکار نیست.

قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ...

- قوم گفتند: در این هنگام حق را روشن کردی.

فَذَبُّوْهَا وَ مَا كَادُوا يَفْعَلُوْنَ...

- پس کشتند آن گاو را و لیکن نزدیک بود نافرمانی کنند.

زیرا که از رسوایی و شهرت قاتل بیم داشتند و یا از گرانی قیمت گاو.

از ابن عباس روایت شده: گاو را در برابر پر کردن پوستش از مال مقتول خریداری کردند.

سدی میگوید: ده برابر وزن گاو از طلا بعنوان قیمت گاو پرداختند.

عکرمه میگوید: قیمت واقعی آن سه دینار بیشتر نبود.

بحث اصولی

دانشمندان بزرگ در این آیات اختلاف کرده اند.

برخی معتقدند: دستور الهی و فرمان خداوند در مورد کشتن گاو متعدّد بود دستور اوّل کشتن گاوی از گاوهای معمولی بود و هیچ امتیاز و خصوصیت علاوه ای در آن در نظر گرفته نشده بود، و چنانچه گاوی را میکشتمند فرمان خداوند را عملی کرده بودند لیکن چون انجام ندادند مصلحت اقتضا نمود که دستور تشدید شود و چون برای مرتبه دوّم مراجعه نمودند تکلیف بر طبق مصلحت تغییر کرد.

و در اینجا اختلافی میان صاحبان این عقیده رخ داده:

پاره معتقدند: در آخرین دستور تمام اوصاف قبلی لزوم دارد و در حقیقت در هر

نوبت اضافه ای بر آنچه قبلاً بود واقع شد.

و برخی گفته اند: در آخرین تکلیف تنها امتیاز اخیر لزوم دارد و در حقیقت هر تکلیفی ناسخ فرمان قبلی است و نسخ کردن فرمان قبل از فرمانبرداری مانعی ندارد زیرا ممکن است مصلحت فعل در اثر گذشتن وقت آن دگرگون شود و در این صورت تنها نسخ کردن پیش از وقت جایز نیست زیرا که آن مستلزم بدا و تبدل نظر و عقیده است و در باره خداوندی که محیط بهمه امور و مصالح و مفاسد آنها میباشد تبدل نظر و رأی محال است.

دیگران گفته اند: دستور پروردگار در مورد کشتن گاو تنها یک دستور بود و هیچگونه اختلاف و تعددی در آن واقع نشد و از ابتداء امر همه اوصافی که بتدریج بیان شد در آن لازم و در نظر گرفته شده بود نهایت امر تأخیر بیان پیش آمد و تأخیر بیان از هنگام خطاب تا قبل از انجام و عمل مانعی ندارد.

سید مرتضی همین آیه شریفه را دلیل بر جواز تأخیر بیان قرار داده و فرموده:

پرسش قوم، از موسی بعد از دستور خداوند که آن گاو را برای ما توضیح ده از دو حال بیرون نیست یا اینکه منظور همان گاوی بود که دستور اول در مورد آن صادر شد، و یا گاوی که دستور دوم در مورد آن آمد.

ظاهر عبارت سؤال پرسش از اوصاف گاوی است که مأمور بکشتن آن بودند و از همین جا استفاده میشود که آن گروه خود را موظف بدو تکلیف ندیدند بلکه تنها خویش را مأمور بکشتن یک گاو میدانستند.

و در این صورت پاسخ موسی نیز در آن دو احتمال است یکی اینکه ضمیر در «إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ» بهمان گاو اوّل رجوع کند دوّم اینکه منظور از ضمیر گاو دیگری باشد و این احتمال نادرست است زیرا که پاسخ باید مطابق با پرسش باشد و در سؤال هیچگونه اشاره ای بگاو دیگری نشده.

علاوه آخرین پرسش آنان که گفتند: آن گاو هنوز بر ما مشتبّه است دلیل روشنی است بر اینکه دستور تنها کشتن یک گاو بوده زیرا اگر دستورات مختلف و

متعدد بود جایی برای پرسش آخر باقی نمی ماند زیرا هیچگونه اشتباهی در کار نبود چه دستور اول در مورد کشتن گاوی بود که هیچ امتیازی در آن راه نداشت و دستور دوم در مورد گاوی بود که از نظر سن امتیاز و دستور سوم در باره گاوی که از لحاظ رنگ خصوصیت داشت پس در این صورت جای هیچگونه اشتباهی نبود.

و توبیخی که خداوند در آخر آیات از آنان میفرماید دلیل بر این نیست که چند دستور وجود داشته و آنان نافرمانی دستور اول را کرده اند، زیرا که توبیخ در برابر کوتاهی و یا تأخیر انجام پس از بیان تام بوده است .

[سوره البقره (۲): آیات ۷۲ تا ۷۳]

اشاره

وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا ۚ وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (۷۲) فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا ۚ كَذَلِكَ يُخَيِّ اللَّهُ الْمَوْتَىٰ وَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۷۳)

[ترجمه]

بیاد آورید وقتی که نفسی را کشتید و یکدیگر را در آن متهم کرده و نزاع برپا کردید و خداوند رازها را که پنهان میداشتید آشکار فرمود.

پس دستور دادیم: پاره از اعضاء آن گاو را بر بدن کشته زنید تا به بینید خداوند چگونه مردگان را زنده می کند و قدرت کامله خویش را بشما آشکار می سازد شاید که فکر کنید و حقیقت را دریابید.

شرح لغات

ادارأتم...-نزاع و اختلاف کردید.

مخرج...-آشکار کننده.

تفسیر

اشاره

وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا...

-و هنگامی که نفسی را کشتید.

در ارتباط این آیه بآیات گذشته و یا آیه بعدی دو احتمال است:

اول: این آیه از نظر معنی تقدّم بر آیات گذشته دارد بطوری که پرسش از موسی و جواب او بعد از جریان کشتن و اختلاف کردن است و مانند این تقدّم و تأخر در قرآن و شعر زیاد دیده میشود.

ص: ۲۱۶

دوم: ارتباط این آیه است با آیه بعدی باین نحو: که چون موضوع کشتن و اختلاف روی داد ما دستور دادیم: پاره از اعضاء گاو را بر بدن کشته بزنید.

خطاب در آیه متوجه کیست؟

در آن دو احتمال است:

اول اینکه خطاب متوجه مردمی است که در عصر نبی اکرم بودند و در حقیقت مقصود پیشینیان و پدران و اجداد آنان است و این عادت در عرب معمول است که اولاد را بخطاب پدران خطاب می کنند و همه طائف را بخطاب یک فرد مثلاً میگویند:

بنو تمیم چنین کردند در صورتی که یکی از آنان کرده است و بنا بر این احتمال مقصود از آیه چنین است: بیاد بیاورید هنگامی که نفسی را کشتید تا آخر.

دوم: خطاب متوجه کسانی است که در زمان موسی میزیستند و بنا بر این احتمال معنای آیه این است: ما گفتیم بآنها این جریان را، و گفته شده اسم مقتول عامل است.

فَاذَارُكُمْ فِيهَا...

-پس اختلاف و نزاع کردید در آن.

و در ضمیر دو احتمال است:

اول: اینکه ضمیر بنفس برمیگردد یعنی در نفسی را که کشتید نزاع نمودید و هر کدام خویشتن را از اتهام دور می ساختید و این احتمال با ظاهر آیه سازگارتر است.

دوم: اینکه ضمیر بکشندگان بر میگردد یعنی در قاتلین اختلاف و نزاع نمودید.

وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ...

-خداوند راز قتل را که پنهان می کنید آشکار می سازد.

و گفته شده معنای آیه چنین است: آیه خطاب به یهودیان در زمان نبی اکرم است و خداوند آشکار می سازد آنچه را که شما پنهان می کنید از خبرهای مهم، و آگاه است از عیوب شما و اسلاف شما با آنکه پنهان می سازید.

فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا...

-پس دستور دادیم که پاره از اعضاء گاو را بدن کشته بزنید.

آن عضو کدام بود؟

در آن چند قول است:

اول: از مجاهد و قتاده و عکرمه نقل شده: آن عضو ران گاو بود که بمقتول زده شد و پس از زنده شدن کشته خویشتن را معرفی کرد و دو باره مرد.

دوم: از سعید بن جبیر حکایت شده: آن عضو دم گاو بود.

سوم: از ضحاک روایت شده: آن عضو زبان گاو بود.

چهارم: از ابی العالیه نقل شده: آن عضو استخوانی از استخوانهای گاو بود پنجم: از سدی حکایت شده: آن عضو گوشت پاره ای است که بین دو کتف قرار دارد.

ششم: از ابو زید روایت شده: بعضی از پاره های اعضاء گاو بود و تمام این اقوال بحسب ظاهر محتمل است.

علت دستور کشتن گاو

قوم موسی قربانی را از بزرگترین راههای نزدیکی بخداوند میدانستند و مرکزی را برای این کار تهیه کرده که جز بندگان شایسته در آن وارد نمیشد از این رو پروردگار دستور داد: در این مشکل بزرگ قبلاً راه تقریبی پیدا کرده و قربانی کنند تا خداوند بی نیاز آنان را برآورده و دعایشان را به هدف اجابت برساند و علاوه از این موضوع درس کلی یاد گرفته و در تمام حوادث و مشکلات قبلاً وسیله تقریبی بکار برند.

كَذَلِكَ يُخَيِّ اللَّهُ الْمُؤْتَى...

-این چنین زنده میکند خداوند مردگان را.

ممکن است این عبارت را موسی در برابر قوم فرموده باشد و مقصود او این است بدانید بعد از مشاهده زنده شدن مقتول بوسیله گاو که خداوند در روز قیامت قادر است مردگان را اینچنین زنده کند، و ممکن است: این عبارت را خداوند در برابر مشرکین

قریش فرموده باشد و منظور اشاره بداستان زنده شدن مقتول است که پس از اینکه پاره از اعضاء گاو را باو زدند زنده شد و در حالی که خون از رگهای گردنش میجوشید قاتل خویش را معرفی کرد و بدام انداخت.

و يُرِيكُمْ آيَاتِهِ...

و مینمایاند بشما معجزات و امور خالق العاده خویش را مانند زنده کردن مقتول، و گفته شده مقصود نشانه های روشنی است که براستی و درستی نبی اکرم راهنمایی مینماید.

لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ...

—شاید شما قوه عاقله خویش را بکار بندید.

زیرا که اگر از نیروی عقل استفاده نشود انسان همانند کسی است که فاقد این نیرو باشد و گفته شده: مقصود استفاده از نیروی عقل در باره امور دینی لازم است.

هدف آیات:

چون مشرکین عرب موضوع زنده شدن مردگان را در روز جزا چندان باور نداشتند و میگفتند پس از استخوان شدن و از بین رفتن چگونه امکان دارد دو مرتبه زنده شویم از این رو پروردگار بآنان گوشزد میکند که این جریان با وسعت دائره قدرت الهی کمال امکان را دارد و این داستان را بعنوان نمونه بیان میفرماید و در ضمن این آیات راهنمای صدق نبی اکرم است زیرا که قصه هایی را در معرض اختیار آنان قرار میدهد که جز از راه وحی الهی یا مطالعه کتب پیشینیان بر آنها اطلاع نتوان یافت، و یهود پس از شنیدن این قصه ها تصدیق کردند نبی اکرم را چون میدانستند که او درس نخوانده و کتابی را مطالعه نکرده پس راه اطلاع منحصر بوحی خواهد بود .

[سوره البقره (۲): آیه ۷۴]

اشاره

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارِ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنْ مِنَ الْحِجَارِ لَمَّا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَّا يَشَقُّ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَّا يَنْهَبُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۷۴)

[ترجمه]

پس با این معجزه بزرگ چنان سختدل شدید که دلهایتان چون سنگ یا سخت تر از آن شد چه آنکه از پاره ای از سنگها نهرها تشکیل شود و از پاره ای دیگر در اثر شکافتن آب بیرون آید و پاره ای از ترس خدا فروود آیند و خدا از کردار شما غافل نیست. (۷۴)

قسمت...-سخت شد و نرمی و رأفت از آن بیرون رفت.

یتفَجَّر...-میجوشد و بیرون میآید.

یهبط...-فروود میآید.

بغافل...-ناآگاه.

تفسیر:

اشاره

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ...

-پس نرمی و رأفت از دلهای شما بیرون رفت.

بعد از آیات و نشانه هایی که خداوند بدست موسی آشکار کرد و در آن دو احتمال دیگر نیز جریان دارد.

اول از ابن عباس حکایت شده مقصود: انکار پسران برادر مقتول است که پس از زنده شدن و معرّفی آنان بعنوان قاتل باز بر انکار خود اصرار ورزیدند در حالی که با در نظر گرفتن قدرت خداوند و زنده کردن مرده ای با آن کیفیت مخصوص می بایست در برابر آن خاضع شوند و دلهایشان نرم گردد.

دوم علاوه بر جریان مقتول اشاره بآیات و نشانه های دیگر نیز باشد مانند مسخ کردن بوزینه ها و خوک ها و بالا بردن کوه را بالای سر آنان و بیرون آمدن آب از سنگ و شکافته شدن دریا و نظائر آن.

فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ...

-پس دلهای شما همانند سنگ است در سختی و خشکی و شدت.

گفتار بغیر ذکر خدا

از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که فرمود: زیاد در مورد غیر یاد خدا صحبت نکنید و سخن نگوئید زیرا که زیادی چنین گفتاری دل را سخت میکند و دورترین مردم از خداوند همانا سخت دل است.

أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً...

-یا(دل‌های شما)سخت تر از سنگ است و ممکن است عطف بر محلّ کاف که بمعنای مثل است بوده باشد و مثل اینکه چنین فرموده:دل‌های شما

ص: ۲۲۰

همانند سنگ یا سخت تر از سنگ است زیرا که با توجه بنشانه ها و قدرت خداوند می بایست دل نرم شده و اقرار کند و در مقام انجام دستورات بر آید.

وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارِ لَمَّا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ...

-پاره ای از سنگها از آن نهرها تشکیل شود.

فائده برخی از سنگها از دلهای سخت شما بیشتر است زیرا که از آن نهرهایی که آب در آنها جریان دارد تشکیل شود، گفته شده منظور از سنگ در این جمله خصوص همان سنگی است که در زمان موسی بوسیله زدن عصا دوازده چشمه از آن جوشید، و گفته شده منظور از سنگ در این عبارت همه سنگهایی است که در آنها نهرها تشکیل شده است.

وَإِنَّ مِنْهَا لَمَّا يَشَقُّ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ...

-و برخی از سنگها بر اثر شکافتن آب از آن بیرون میآید.

و در حقیقت چشمه ای جوشان است و فرق میان این نوع از سنگ با نوعی که در جمله اول ذکر شد این است که در این نوع سنگ چشمه ای است جوشان و در آن نوع نهرهایی است که در آن آب جریان دارد.

حسین بن علی مغربی میگوید: منظور از سنگ در جمله اول عموم سنگهایی است که نهرها از آن تشکیل شود و از سنگ در جمله دوم خصوص همان سنگی است که در زمان موسی در تصرف او بود و از آن چشمه ها جریان پیدا کرد و در این صورت تکراری در آیه شریفه وجود ندارد.

وَإِنَّ مِنْهَا لَمَّا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ...

-و برخی از آنها از ترس خدا فرود آیند بیشتر مفسرین گفته اند: منظور از این جمله بیان نوع دیگری از سنگها است و در حقیقت ضمیر به «حجاره» بر میگردد.

ابو مسلم میگوید: ضمیر به «قلوب» رجوع میکند و منظور این است: پاره ای از دلهای از ترس خدا فرود آیند.

فرود آمدن سنگ از ترس خدا

و در آن چند احتمال است.

۱- از مجاهد و ابن جریر نقل شده: هر سنگی که از بالای کوه بسوی این سرازیر میشود در اثر ترس از خداوند است و از این جهت ممکن است ترس از خداوند در سنگ یافت شود اما دلهای یهود با اینکه معرفت بصدق پیامبر اسلام دارند هیچگاه نرمی و خشوع پیدا نکند و از این رو میتوان گفت: دلهای آنان سخت تر از سنگ است.

۲- زجاج میگوید: خداوند شناسایی خویش را بپاره ای از کوه ها عنایت فرمود و آن کوه اطاعت و فرمانبرداری او را درک نمود مانند همان کوهی که خداوند هنگام سخن گفتن با موسی بر آن متجلی و ظاهر شد و در نتیجه خراب و ویران گردید.

و مانند سنگی که نبی اکرم بر طبق روایتی در باره آن فرمود: سنگی در جاهلیت بر من سلام داد و هم اکنون من آن سنگ را می شناسم و این احتمال نادرست است زیرا کوه تا زمانی که جماد و سنگ است شناسایی و معرفت خداوند در آن امکان ندارد و اگر حیات پیدا کند دیگر کوه نخواهد بود، و منظور از روایت بر فرض صحّت این است: خداوند آن سنگ را نعمت حیات و زندگی بخشید و پس از آن بر نبی اکرم سلام داد و سپس بحال اول برگشت. و این خود یکی از معجزات آن پیامبر بزرگ بود.

۳- منظور از فرود آمدن سنگ از ترس خدا این است: که اگر در باره آن سنگها نیروی فکر بکار رود و عجائب و خصائص آنها در نظر گرفته شود و در نتیجه از راه آنها پی بخالق متعال برده شود آنها متفکر را به ترس از خداوند راهنمایی کرده و یا مستقیماً ایجاد ترس در او مینمایند.

۴- منظور از این تعبیر ضرب المثل است یعنی گویا سنگ از ترس خدا فرود میآید همانند ترسی که در انسان عاقل وجود دارد و مانند این تعبیر در چند مورد از قرآن کریم نیز واقع شده مانند آیه شریفه «فَوَجَدَا فِيهَا جِدَاراً يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَ» (۱) که

ص: ۲۲۲

۱- ۱) سورة ۱۸ آیه ۷۶، یافتند موسی و خضر در آن قریه دیواری را که اراده فرود آمدن داشت.

منظور این است: در آن دیوار اثر فرود آمدن بنحوی بود که اگر حیات میداشت و ممکن بود اراده ای در آن وجود داشته باشد گفته میشد: اراده فرود آمدن دارد.

و مانند آیه دیگر: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» (۱) که مراد آن است: هر چیزی اگر واجد حیات و شعور و اراده بود تسبیح خداوند میگفت.

و مانند آیه سوم: «لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» (۲) که مقصود این است که اگر ممکن بود در کوه ترس خداوند پیدا شود در برابر نزول قرآن از خداوند میترسید.

۵- ممکن است کلمه «یهبط» در آیه شریفه متعدی باشد زیرا در برخی از موارد باین کیفیت استعمال میشود و در این صورت منظور این است: برخی از سنگها موجب ترس موجودات زنده از خداوند خواهند شد زیرا که در اثر تفکر در آنها و پی بردن بزرگی و عظمت خالق آنها در برابر خداوند خشوع پیدا میکنند و از فرمان او سرباز نمی زنند.

وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ...

و نیست خداوند غافل از کردار شما.

منظور خطاب بافرادی است که نشانه های خداوند را و رسالت پیامبر اکرم را باور نمی دارند همانطور که در پیش ذکر شد .

[سوره البقره (۲): آیه ۷۵]

اشاره

أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۷۵)

[ترجمه]

آیا آرزو دارید که آنان ایمان بیاورند برای شما در حالی که گروهی از آنها کلام خداوند را می شنیدند و سپس تغییر میدادند بعد از آنکه فهمیدند آن را و ایشان دانایانند.

ص: ۲۲۳

۱- ۱) سوره ۱۷ آیه ۴۴ نیست چیزی که در برابر خداوند تسبیح نگوید. بذکرش هر چه بینی در خروش است ولی داند در این معنی که گوش است نه بلبل بر گلشن تسبیح خوانیست که هر خاری به تسبیحش زبانست
۲- ۲) سوره ۵۹ آیه ۲۱ اگر میفرستادیم ما این قرآن را بر کوهی میدیدی او را از ترس خدا خاشع و متلاشی.

أَفَتَطْمَعُونَ...-آیا امید و آرزو دارید.

فریق...-جمعیتی.

يَحْرِفُونَهُ...-تغییر میدهند سخن را از معنایش.

تفسیر

اشاره

أَفَتَطْمَعُونَ...

-آیا امید و آرزو دارید.

خطاب متوجه امت پیامبر اکرم است و منظور این است: ای مردم با ایمان آیا امید و آرزو دارید.

أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ...

-اینکه ایمان بیاورند برای شما.

از راه فکر و مطالعه و عبرت و با اراده پیروی حق را گردن بنهند.

وَ قَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ...

-در حالی که بودند جمعیتی از ایشان.

یعنی از آنهایی که مانند اینها بودند از گذشتگانشان.

يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ...

-می شنیدند کلام خدا را.

و میدانستند که آن حق است و از راه عناد تغییر میدادند آن را و بر غیر معنای مراد حمل میکردند و در آن جماعت چند قول است.

۱-از مجاهد و سدی نقل شده: منظور از آن جماعت دانشمندان یهود است که توراه را تغییر داده حلال را حرام و حرام را حلال نمودند بر طبق خواهشهای دل و کمک به آنهایی که از رشوه دادن باینان دریغ ندارند.

۲- ابن عباس و ربیع گفته اند: منظور از آن جماعت همان هفتاد نفری بودند که موسی آنان را از میان قومش برگزیده و آنها کلام خدا را شنیدند و فرمان نبردند و وقتی که بسوی قوم برگشتند جریان را بر خلاف واقع نقل کردند، و بنا بر این قول منظور از «كَلَامَ اللَّهِ» همان سخن گفتن خداوند با موسی در وقت مناجات بود.

و گفته شده: منظور از «كَلَامَ اللَّهِ» اوصاف پیامبر اسلام است که در تورات ذکر شده.

ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ...

-سپس تغییر میدهند آن را بعد از آنکه درک کردند آن را و حال آنکه آنها میدانستند، در آن دو وجه گفته شده:

۱-منظور از این جمله این است: آنها تغییر دادند کلام خدا را بعد از آنکه فهمیدند و درک کردند و در این صورت انکار آنان جز از روی عناد نبود و خود میدانستند که تغییر داده اند کلام خدا را.

۲-منظور این است: کلام خدا را تغییر دادند بعد از آنکه یافتند آن را و میدانستند که در برابر تحریف چه کیفری را استحقاق خواهند داشت.

هدف آیه شریفه

منظور خداوند از آیه شریفه این است: یهودیان عصر نبی اکرم از نظر عدم ایمان بآن حضرت و تکذیب و انکار رسالت او پیروی از گذشتگان و پدران خود که در زمان موسی بودند کردند زیرا آنان نیز روشی جز انکار و عناد نداشتند، و سبب اینکه خداوند تحریف و عناد را برخی از آنان نسبت داد با اینکه همه آنها کافر و منکر حق بودند این است که آنهایی که تغییر دادند کلام خدا را اشخاص معدودی بودند و اتفاق اشخاص معدود امکان پذیر است اما اتفاق جمعیت زیاد با اختلاف سلیقه و افکاری که در بین آنها موجود است ممکن نیست و از اینرو اتفاق آنان در کتمان حقیقت و تغییر دادن کلام خدا چون معدود بودند مانعی ندارد.

آنچه از آیه مستفاد میگردد

این است که گناه تغییر دادن شریعت بسیار بزرگ است و این معنای وسیعی است که در همه امور دینی از قبیل بدعت در فتاوی و محاکمات جریان دارد .

[سوره البقره (۲): آیه ۷۶]

اشاره

وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنُوا وَإِذَا خَلَا بِغَضٍ هُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۷۶)

[ترجمه]

و هنگامی که با مؤمنان روبرو شوند گویند: ما ایمان آورده ایم، و چون با یکدیگر خلوت کنند گویند:

چرا با مسلمانان از دری که خداوند از علوم برای شما گشوده صحبت میدارید تا با شما محاجه و خصومت کنند چرا اندیشه نمی نمائید (۷۶)

أ تحدثونهم...-آیا گفتگو میکنید با آنها.

فتح...-باز کرد و گشود.

ليحاجوكم...-تا با شما در صدد اقامه دليل و برهان بر آيند.

داستان

امام باقر بر طبق روایتی فرمود: گروهی از یهودیان بی غرض هنگامی که با مسلمانان روبرو میشدند اوصاف پیامبر اکرم را که در تورات مذکور بود برای آنان شرح میدادند این جریان بگوش بزرگان آنان رسید آنها در صدد جلوگیری برآمده دستور دادند که اوصاف پیامبر اکرم را آن طوری که در تورات ذکر شده برای مسلمانان شرح ندهید زیرا که با شما محاجه و خصومت خواهند کرد و در دنبال این جریان آیه شریفه نازل شد.

مجاهد میگوید: آیه شریفه در باره یهود بنی قریظه نازل شده است هنگامی که نبی اکرم آنها را برادران میمونها و خوکها خواند و آنها گفتند که این خبر را محمد از چه کسی بدست آورده و حتماً آن کس از شما بیرون نخواهد بود.

سدی میگوید: اینان گروهی از یهود بودند که ایمان آوردند و سپس منافق گردیدند و مؤمنین از عرب را بانواع عذابها و شکنجه هایی که پیشینیان آنها دچار شدند با خبر میساختند و از این جهت برخی از آنان گفت چرا آنها را بعدابهای خداوند خبر میدهید تا با شما محاجه کرده و بگویند: ما در نزد خدا از شما گرامیتر میباشیم.

تفسیر

سپس خداوند یک رذیله دیگری از آن گروه را بیان کرده میفرماید:

وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا...

-و هنگامی که با مؤمنان روبرو شوند گویند: ما ایمان آورده ایم.

اینها همان گروهی هستند که هنگامی که با مؤمنان روبرو شوند گویند: ما به محمد ایمان آوردیم و اوصاف او در کتاب ما مذکور است و از اینرو تردیدی در

صدق او نداریم و در حقیقت خداوند میفرماید: اینان همانند منافقینند اخلاق و روش و خصوصیات آنها در اینان منعکس است.

وَ إِذَا خَلَا بِغُضُّهُمْ إِلَيَّ بَغْضٍ...

و هنگامی که با یکدیگر خلوت کنند.

هنگامی که همین گروهی که خداوند آنان را توصیف کرد با هم مسلکان خویش در مکان خلوتی گرد آیند.

قَالُوا أَمْ تَحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ...

-گویند چرا صحبت میدارید با آنها از راه آنچه خدا برای شما گشود.

کلبی میگوید: منظور از «بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ» مطالبی است که خداوند پیرامون بر حق بودن محمد و راستی گفتارش در کتاب شما بیان کرده است.

سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده که معنای جمله این است: یهود به یکدیگر گفتند: در برابر عرب مطالب را بازگو نکنید و اعتراف بنبوت او ننمائید. شما میدانید که او همان پیامبری است که در انتظار او بودیم و پیمان پیروی او از شما گرفته شد.

کسایی میگوید: منظور از این جمله این است: آیا آنچه را که خداوند در کتاب شما بیان فرمود که عبارت است از بشارت نبوت پیامبر اکرم و یقین به بعثت او برای مؤمنان عرب بازگو میکنید؟ و بهترین اقوال گفتار کسی است که جمله را چنین معنا کرده میگوید: آیا بازگو میکنید مؤمنان را بآنچه خداوند حکم کرده است بر شما بآن و بآنچه جاری کرده است آن را در میان شما.

و از جمله حکم خداوند پیمانی است که در باره ایمان و اعتقاد بمحمد و اوصافی که از او در تورات ذکر شده از شما گرفته.

و از جمله قضاء خداوند آن است که برخی از شما را بصورت بوزینه و خوک در آورد.

لِيَحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ...

-تا با شما محاجه و خصومت کنند بآن در نزد پروردگارتان.

تا دلیل و برهان بنفع مؤمنان باشد در نزد خداوند چه در دنیا و چه در آخرت زیرا که شما اعتراف کرده اید به نبوت او و ما را بصدق او از روی کتاب تورات با خبر ساختید پس در این صورت دلیل آنها بضرر شما تمام خواهد شد.

و در معنای این جمله نیز گفته شده: تا با شما مجادله کنند و بگویند:

شما که اقرار بنبوت او کردید و او را از روی تورات بر حق میدانید پس چرا پیروی نمی کنید.

ابن انباری در معنای «عِنْدَ رَبِّكُمْ» میگوید: یعنی در حکم پروردگار شما مانند اینکه گفته شود: فلان چیز حلال است نزد خدا یعنی در حکم خداوند یا گفته شود فلان چیز نزد شافعی حلال است یعنی از نظر حکم و عقیده او.

أَفَلَا تَعْقِلُونَ...

چرا اندیشه نمی نمائید.

چرا درک نمی کنید که بازگو کردن اوصاف محمد که در کتاب تورات است دلیلی است بضرر شما و در برابر پروردگار عذری ندارید.

حسن میگوید: معنای جمله این است: چرا شما ای مؤمنان اندیشه ای نمی نمائید و آرزو دارید که این گروه ایمان آورند با اینکه نخواهند ایمان آورد.

و نیز گفته شده: معنای جمله این است: شما ای گروه از یهود که بی غرض هستید چرا تحت تأثیر بزرگان خود واقع شده و بسخنان آنها گوش میدهید و در نتیجه مطالبی را که پیرامون حقیقت محمد و راستی گفتارش در تورات بیان شده بازگو نمی کنید.

[سوره البقره (۲): آیه ۷۷]

اشاره

أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ (۷۷)

[ترجمه]

آیا نمیدانند که خداوند بر آنچه پنهان داشته و یا آشکار می کنند آگاهست (۷۷)

تفسیر

بیشتر مفسرین در معنای آیه چنین گفته اند:

آیا نمیدانند یهود که خداوند از پنهان و آشکار آنان آگاهست؟ پس چرا بخود اجازه میدهند که در پنهانی برادران خویش را

از بازگو کردن حقیقت بر حذر دارند

ص: ۲۲۸

در حالی که اعتراف دارند بآن و میدانند که خداوند پنهان و آشکار آنان را آگاه است همانند کفار و منافقان پس اینان بیشتر سزاوار سرزنش و ملامت هستند.

قتاده و ابو العالیه گویند منظور از آیه شریفه این است: آیا نمی دانند که خداوند آگاهست از کفر و تکذیبی که نسبت به پیامبر دارند در موقع خلوت با یکدیگر و از اظهار ایمانی که هنگام برخورد با مؤمنان و یاران او مینمایند تا آنها را خشنود سازند .

[سوره البقره (۲): آیه ۷۸]

اشاره

وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٍّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ (۷۸)

[ترجمه]

برخی از یهود که خواندن و نوشتن ندانند تورات را جز آرزوی باطل خود نه پندارند و تنها پابست پندار خام خود میباشند(۷۸)

شرح لغات

امیون...—خواندن و نوشتن نمیدانند.

امانی...—آرزو.

یظنون...—می پندارند.

تفسیر:

اشاره

وَمِنْهُمْ...

—برخی از ایشان.

منظور همان گروهی از یهود است که خداوند در این آیات داستانهای آنان را بیان فرمود و آرزوی ایمان آوردنشان را از بین برد.

أُمِّيُونَ...

—خواندن و نوشتن نمی دانند.

ابن عباس و قتاده گویند: منظور این است: معانی تورات را نمیدانند و تنها بحفظ و تلاوت آن اکتفاء کرده اند.

ابو عبیده میگوید: منظور از «أُمِّيُونَ» ملتھایی است که کتاب بر آنان نازل نشده لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ... -نمیدانند کتاب را.

درک نمی کنند آنچه را که در کتاب است و مقررات و احکام و حدود تکالیف آن را نمیدانند و مانند چهار پایان تقلید می کنند و آنچه را میگویند نمی فهمند و منظور از

ص: ۲۲۹

کتاب همان تورات است و لام تعریف بر آن داخل شده.

الّا...مگر.

بمعنای: لکن.

امانی...-آرزوها.

ابن عباس میگوید: گفتاری است دروغ که بر زبان میآورند.

کلبی میگوید: مطالبی است که بزرگان آنها بازگو میکنند.

کسایی و فراء گویند: تلاوتی است که از درک و فهم خالی است.

گفته شده. منظور از امانی این است: آرزو میکنند از خداوند رحمت را و شیطان بر آنها چنین وانمود کند که در نزد خداوند مقام و خیری دارند و آرزو میکنند که اسلام پس از درگذشت نبی اکرم از بین برود و ریاست پیشین دو مرتبه نصیب آنها گردد.

و گفته شده: منظور از امانی دروغ بستن و گفتار باطل است و این احتمال با «وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ» تناسب دارد زیرا اگر منظور تلاوت بود آنها در پندار نبودند و همین طور اگر آرزو میداشتند آن را زیرا اگر تلاوت با تدبّر همراه باشد خواهند فهمید و اگر آرزوی شخص برآورده شد دیگر پندار معنا ندارد و همین طور تردید در آنچه میداند نادرست است و یهود هم عصر نبی اکرم تردیدی نداشتند که تورات از نزد خدا نازل شده است.

وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ...

و تنها پا بست پندار و خیالند.

یعنی در حال شک و تردید میباشند.

آنچه از آیه استفاده میشود

این است: که در معانی کتاب و بدست آوردن هر چه راه علمی دارد تقلید روا نیست و اکتفاء نمودن به پندار در امور دینی جایز نبود و کتاب بر تمام مردم دلیل است خواه عالم باشند و خواه نادان در صورتی که راه آشنایی با آن برای او باز باشد، لازم است که بر معانی و مطالب آن تکیه گردد و تلاوت بتهایی اثری ندارد .

اشاره

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ (۷۹)

[ترجمه]

پس وای بر آن کسان که از پیش خود چیزی نوشته و بخدای متعال نسبت دهند تا به بهای ناچیز و اندک بفروشند وای بر آنها از آن نوشته ها و آنچه از آن بدست آرند (۷۹)

شرح لغات

ویل... وای و آن کلمه ایست که هر کسی که در شکنجه و ناراحتی واقع شود آن را بکار میبرد.

یکسبون... کاری میکنند که منظورشان جلب منفعت و یا دفع ضرر است.

تفسیر

سپس خداوند در مقام توصیف دانشمندان یهود برای دوّمین بار برآمد و فرمود:

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ...

-پس وای بر آنهایی که کتاب را مینویسند.

ابن عباس میگوید: ویل در آیه شریفه عذاب و شکنجه است.

گفته شده: منظور از ویل کوهی است در آتش جهنّم.

خدری از نبی اکرم روایت کرده: ویل درّه ای است در جهنّم که کافر پس از فرو رفتن در آن چهل پائیز (کنایه از چهل سال است) بعمق آن برسد. و ریشه معنای ویل همان است که ذکر شد و در آن کلمه ایست که در مقام دردمندی و تحسّر گفته میشود و از زبان ناراحت و گرفتار مصیبت بیرون میآید.

بَأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ...

-«کتاب را مینویسند» بدستهای خودشان و سپس میگویند: این از جانب خداوند است.

منظور این است که خود متصدی نوشتن آن هستند و سپس بخدا نسبت میدهند مانند آیه شریفه «مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا» که مراد

این است: ما خود متصدی بودیم و به هیچیک از بندگان آن را واگذار ننمودیم و مانند این جمله «خَلَقْتُ يَدَيَّ» که منظور این است: من خود او را خلق کردم و همین طور گفته میشود: فلان چیز را با چشم

ص: ۲۳۱

خود دیدم و با گوش خود شنیدم و فلانی را خودم ملاقات کرده ام و مقصود در همه موارد تأکید است.

و همچنین گاهی انسان کتاب را بخود نسبت میدهد در حالی که دیگری را مأمور نوشتن کرده است مثلاً میگوید: من نوشتم به فلانی و یا این نوشته من است بفلان کس و مانند گفتار خداوند: «يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ» فرعون میکشت پسران ایشان را، در حالی که فرعون دستور قتل را صادر میکرد و در این صورت منظور از آیه شریفه این است:

که دانشمندان یهود کتاب را بدست خود مینویسند و آن را نسبت بخداوند میدهند در حالی که خود میدانند که ارتباطی بخدا ندارد.

گفته شده معنای آیه این است:

اینها این کار را از پیش خود انجام دادند مانند کسی که مذهبی را اختراع کرده و یا گفتار بی سابقه ای را بگوید که آن مذهب و گفتار را باو نسبت میدهند و میگویند:

این مذهب تو است و این گفتار تو است و اگر چه همه گفتارها از خود او باشد و منظور این است: که تو در این امر مبتکر و مخترع هستی و کسی بر تو سبقت نگرفته.

و گفته شده منظور از نوشتن ایشان بدستهایشان این است: که اینان تورات را تحریف نموده و اوصاف نبی اکرم را تغییر داده تا عوام یهود را در شک و تردید واقع سازند و این معنی از امام باقر علیه السلام و گروهی از مفسرین نقل شده است.

گفته شده: در تورات نبی اکرم به گندم گون و میانه بالا توصیف شده بود در حالی که اینان او را دراز قد معرفی کردند.

ابن عباس بنا بروایت عکرمه میگوید: بزرگان یهود اوصاف نبی اکرم را در تورات چنین یافتند که او مردی است میانه بالا نیکو روی سیاه چشم پس آن را از روی عناد و حسادت محو نمودند در این هنگام گروهی از قریش آمده از ایشان پرسش کردند که در تورات شما پیمبری از ما یافت میشود گفتند آری با این اوصاف که دراز قد و ازرق چشم و فرو هشته موی است، و همین داستان را واحدی با سند خودش در «الوسیط» یاد کرده است.

گفته شده: منظور از آیه این است: نبی اکرم نویسنده ای داشتند که آنچه را ایشان املاء میفرمودند او تغییر میداد پس از آن از دین اسلام برگشت و مرگ او را دریافت و زمین او را پرتاب کرد، لیکن این احتمال چندان با سیاق کلام تناسبی ندارد لِیُشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا... -تا او را به بهای اندک بفروشند.

منظور این است که در برابر این کار ناشایست از عوام یهود اموالی را بگیرند و کلمه «اشترأ» بعنوان مجاز استعمال شده است و منظور تشبیه با شترأ است زیرا اینان حق را پایمال و باطل را آشکار کردند تا در برابر مالی بدست آورند مانند کسی که متاعی را میخرد و در برابر پولی میپردازد.

و منظور از «ثَمَنًا قَلِيلًا» این است که آنچه در برابر این کار قرار گیرد ناچیز و اندک است و عرب در این قبیل موارد روش معروفی دارد که در اثر تتبع در کلمات آنها شناخته میشود.

ابو العالیه میگوید ناچیز بودن ثمن از نظر این است که آن از متاعهای دنیوی بوده و خداوند متاع دنیا را باندک و ناچیزی یاد کرده است «قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ» دیگری گفته: توصیف بکمی برای حرام بودن آن بها است.

فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ...

-پس وای بر ایشان از آنچه بدست خویش نوشتند.

عذاب و رسوایی و زشتی بر آنها در برابر تحریفی که در کتاب تورات مرتکب شدند.

وَ وَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ...

-و وای بر آنها از آنچه از آن بدست آوردند در ماء موصوله دو احتمال است:

اول اینکه منظور معاصی و گناهان باشد.

دوم منظور مال حرام و رشوه های نابجایی که بزرگان یهود از عوام میگرفتند

اشاره

وَقَالُوا لَنْ تَمْسَنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۸۰)

[ترجمه]

و یهود گفتند که هیچ وقت خدا ما را در آتش عذاب نکند مگر چند روزی معدود بگو بآنان: آیا بر آنچه دعوی میکنید عهد و پیمانی از خدا گرفته اید پس آن عهد را خداوند تخلف نکند یا آنچه را نمیدانید بخدا نسبت میدهید (۸۰)

شرح لغات

لن تمسنا...-نرسد ما را هرگز.

فلن يخلف...-هرگز نشکند.

داستان

ابن عباس و مجاهد میگویند: پیامبر اکرم در حالی وارد مدینه منوره شدند که یهود آن شهر چنین عقیده داشتند: مجموع زمان دنیا هفت هزار سال است و خداوند در برابر هر هزار سال یک روز بندگانش را عذاب میکند و از آن پس عذاب برچیده میشود پس خداوند این آیه شریفه را فرستاد.

ابو العالیه و عکرمه و قتاده میگویند: زمان عذاب چهل روز است زیرا که مدت پرستش گوساله چهل روز بود.

تفسیر

وَقَالُوا لَنْ تَمْسَنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً...

-و یهود گفتند که آتش عذاب ما را نمیرسد مگر چند روزی معدود.

یعنی چند روز کمی مانند «دراهم معدوده» پولهای مختصری.

و گفته شده معنای «معدوده» شمرده شده است، لکن این کلمه هر زمان اطلاق شود و بدون قرینه بکار رود معنای آن کمی است.

قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا...

-بگو آیا عهد و پیمانی از خدا گرفته اید.

پیمان محکم و استواری از خدا گرفته اید که شما را بیش از آن زمان عذاب نکند و این امر از راه وحی و تنزیل خداوند برای شما روشن شد البته اگر چنین بود خداوند هرگز پیمان شکن نبود.

ص: ۲۳۴

أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ...

-یا می بندید بخدا آنچه را نمیدانید.

از روی جهل و نادانی و جرئت و جسارت .

[سوره البقره (۲): آیات ۸۱ تا ۸۲]

اشاره

بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۸۱) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۸۲)

[ترجمه]

آری هر کس اعمالی زشت اندوخت و کردار بد باو احاطه نمود چنین کس اهل دوزخ و در آتش پیوسته معذب خواهد بود.

و کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک و شایسته کردند آنان اهل بهشت و پیوسته در آن متنعم خواهند بود

تفسیر

اشاره

منظور از دو آیه جواب از یهود است که میگفتند: آتش بیش از چند روزی بسراغ ما نخواهد آمد.

بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً...

-آری هر کس که عمل زشتی اندوخت.

یعنی مطلب آن طور که یهود می پندارند نیست بلکه هر کس سیئه ای را مرتکب شود.

منظور از «سیئه» چیست

از ابن عباس و مجاهد و قتاده و برخی دیگر گفته اند: منظور از سیئه شرک بخداوند است.

حسن میگوید: منظور گناه بزرگی است که کفر آتش را ایجاب کند.

سدی میگوید: منظور گناهی است که خداوند در برابر ارتکاب آنها وعده آتش داده است.

و گفتار اول «ابن عباس و هم مسلکان او» با مذهب امامیه موافق است زیرا که جز شرک بخداوند کیفر دوام عذاب و پیوستگی آتش را نخواهد داشت.

وَ الْأَحَاطُ بِهِ خَطِئْتُهُ...

-کردار بد به او احاطه نمود.

در آن دو احتمال است:

ص: ۲۳۵

اول: اینکه گناه و کردار بد از هر طرف او را فراگرفت مانند آیه «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ» جهنم از هر طرف کافرین را فرا میگیرد.

دوم: اینکه کردار بد او را هلاک کرد مانند آیه «إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ» (۱) و آیه «وَلَقَدْ ظَنَّنَا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ» (۲) و آیه «وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ» (۳) که در تمام این موارد بمعنای هلاکت است و منظور این است که راه نجات بر آنها مسدود و از هر طرف هلاکت آنها را فرا گرفته است.

منظور از خطیئه چیست؟

از ابن عباس و ضحاک و ابی العالیه نقل شده منظور از خطیئه شرک بخداوند است.

حسن میگوید: منظور گناه کبیره است.

عکرمه و مقاتل گویند: خطیئه پا فشاری و اصرار بر گناه است.

و علت اینکه در مورد خطیئه کلمه «احاطت» بکار رفته و در مورد «سیئه» آن کلمه استعمال نشد تنها رعایت مرتبه کامله بلاغت و فصاحت است.

فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ...

- آنها یاران و ملازمین آتشند.

هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ...

- ایشان پیوسته در آتش معذبند چنان که از ابن عباس و غیر او روایت شده.

و آنچه در تفسیر آیه شریفه با مرام امامیه مناسبت دارد همان گفته ابن عباس است زیرا که مؤمن در این آیه داخل نخواهد بود و حکم پیوستگی عذاب را نخواهد داشت. و کلمه «أَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ» نیز همین معنا را میرساند زیرا که احاطه گناه معنایش این است که از هر سو گناه او را فرا گرفته و راه فرار و خلاصی ندارد و اگر

ص: ۲۳۶

۱- (۱) سوره ۱۲ آیه ۶۶ یعقوب گفت بن یامین را هرگز با شما نخواهم فرستاد مگر آنکه پیمانی مؤکد بیاورید که او را بمن باز گردانید مگر آنکه هلاک شوید.

۲- (۲) سوره ۱۰ آیه ۲۳ و یقین کنند که بلا و هلاکت فرا گرفته است ایشان را.

۳- (۳) سوره ۱۸ آیه ۴۰ و میوه او را عذاب و هلاکت فراگرفت.

کسی مؤمن باشد و چیزی از طاعت‌های الهی با او همراه باشد دیگر گناه او را از هر سو فرا نگرفته و از طرف دیگر موضوع «تحابط» که گناه طاعت را محو کند و از بین ببرد باطل و دلیل بر بطلان آن دلالت کرده است و از طرف سوّم فرمایش خداوند:

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ...

- و آنان که ایمان آوردند و اعمال شایسته انجام دادند آنها یاران بهشت و پیوسته در آن منتعمند.

بشارتی است از طرف خداوند برای مؤمنین و فرمانبرداران که آنان پیوسته در بهشتند و چگونه ممکن است پاداش همیشگی با کیفر دائمی همراه باشد.

و همین جمله دلالت دارد بر اینکه منظور از «سیئه» شرک بخداوند است، و از همین جا بطلان استدلالی که بآیه شریفه شده بر اینکه عمل داخل در ایمان است روشن میشود چنان که اهل تفسیر گفته اند که یک گناه نمیتواند همه اعمال نیک را از بین برده و محو سازد و بیشتر دشمنان (معتقدين باحباط) نیز این معنی را معتقدند پس آیه را بر عمومی که دارد نتوان باقی گذارد بلکه چاره ای نیست که منظور بزرگترین گناهان و خطایا که عبارت است از شرک باشد تا توافق بین دو آیه امکان پیدا کند.

[سوره البقره (۲): آیه ۸۳]

اشاره

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَٰئِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنتُمْ مُّعْرِضُونَ (۸۳)

[ترجمه]

و یاد آرید هنگامی را که از بنی اسرائیل عهد گرفتیم که جز خدا نپرستید و نیکی کنید در باره پدر و مادر و خویشان و یتیمان و فقیران و بزبان خوش با مردم تکلم کنید و نماز بیای دارید و زکاه مال خود بدهید پس شما عهد شکسته و روی گردانیدند جز چند نفری و شمائید که از حکم و عهد خدا برگشتید (۸۳).

شرح لغات

أَخَذْنَا...-گرفتیم.

یتامی...-کودکان بی پدر.

مساکین... کسانی که از شدت فقر و ناداری خوار و ذلیل شده اند.

تفسیر

اشاره

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَآئِيلَ...

-و هنگامی که گرفتیم پیمان از بنی اسرائیل.

بیاد آورید زمانی را که پیمان از ایشان گرفتیم.

گفته شده: منظور از پیمان ادله و براهینی است که از طرف عقل و شرع وجود دارد.

و گفته شده: منظور پیمانهایی است که پیامبران از امتهای خود گرفته اند.

و پیمان گرفتن جز از راه گفتار نشاید پس گویا چنین فرموده است: امر کردیم آنان را و سفارش کردیم و تأکید نمودیم و گفتیم ایشان را:

لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ...

-نمی پرستیدند مگر خداوند را.

و در این جمله چند احتمال است.

۱- جواب قسم بوده باشد یعنی سوگند بخدای که نمی پرستید مگر خدای یکتا را.

۲- معنای حال را دارا باشد یعنی پیمان گرفتیم از بنی اسرائیل در حالی که یکتا پرست بودند.

۳- معنای امر را در برداشته یعنی نپرستید مگر خدا را.

۴- کلمه «أَنْ» در تقدیر بوده باشد یعنی پیمان گرفتیم به اینکه نپرستید مگر خداوند را.

و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا...

-و پیدر و مادر نیکی کنید.

و نیکی کردن پیدر و مادر که خداوند از بنی اسرائیل پیمان گرفت همان است که بر امت ما (مسلمانها) نیز فرض و لازم است و آن عبارت است از:

اعمال نیک و گفتار نیکو و تسلیم بودن در برابر عطف و رأفت و خواستن نیکی برای آنها از خداوند تبارک و تعالی و نظائر آن.

وَذِي الْقُرْبَىٰ

:و بستگان و خویشاوندان.

ص: ۲۳۸

یعنی صلّه رحم کنید و پیوند خویشاوندی را محکم سازید.

وَ الْيَتَامَى...

و- کودکان بی پدر.

نسبت بآنها با رأفت و مهربانی رفتار نمائید.

وَ الْمَسَاكِينِ...

-ناداران.

حقوق واجبه آنان را که خداوند در اموال مقرر فرموده بآنها پردازید.

وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا...

و- بمردم به نیکی سخن بگوئید.

و در این جمله دو احتمال است ۱- عدول از خبر بخطاب باشد و عرب این معنی را تجویز مینماید در موردی که خبر مربوط بهمان مخاطب باشد و گاهی اول خطاب میکند و سپس عدول بخبر مینماید مثال اول:

شَطَّتْ مِزَارَ الْعَاشِقِينَ فَأَصْبَحَتْ

عَسْرًا عَلَى طَلَابِكْ ابْنَه مَخْرَم (۱)

و مثال دوم:

أَسِئَى بِنَاؤِ أَحْسَنِ لَا مَلُومَه

لَدِينَا وَلَا مَقْلَبَهُ ان تَقَلَّتْ (۲)

۲- گفته شده معنای آن این است: گفتیم بآنها که بمردم...

و در معنای حسن نیز چند احتمال است:

۱- جابر از امام باقر در تفسیر این جمله نقل کرده که منظور این است:

بگوئید بمردم بهترین چیزی را که دوست دارید بشما گفته شود زیرا که خداوند مبعوض میدارد کسی را که ناسزا میگوید و نفرین میکند و بر مردم مسلمان طعن میزند و از ناسزا گفتن و شنیدن باک ندارد و در سؤال لجاجت و ستیزه میکند و دوست

میدارد کسی را که بردبار و با عفت و پارسا بوده باشد.

۲- ابن عباس میگوید منظور از «قول حسن» گفتار نیک و اخلاق خوش که

ص: ۲۳۹

۱- ۱) دور است زیارت عاشقان و از این رو سخت است بر جویندگان تو ای دختر محرم.

۲- ۲) بدی روا داری بما و یا نیکی کنی برای ما یکسان است و ملامتی نیست در نزد ما و بغضی نیست اگر او بغض کند.

مورد رضایت و خشنودی خداوند میباشد.

۳-سفیان ثوری میگوید:منظور:امر بمعروف و نهی از منکر است.

۴-ربیع بن انس میگوید منظور از این جمله گفتار نیک است.

اختلاف دیگر در این جمله

از امام باقر علیه السلام روایت شده:که این دستور خداوند عمومی و شامل مؤمن و کافر میباشد.

گفته شده:این دستور در مورد مؤمن است فقط.

آنهايي که دستور را عام قرار داده اند در این جهت اختلاف کرده اند که آیا نسخ شده است یا نه؟ ابن عباس و قتاده میگویند که این جمله نسخ شده است و ناسخ آن آیه سیف (۱) و دیگری فرمایش رسول خدا است: که با آنان مقاتله کنید تا «لا اله الا الله» بگویند و یا بر جزیه گردن نهند و این معنا از امام صادق نیز روایت شده است.

بیشتر مفسرین معتقدند: که این جمله نسخ نشده است زیرا که میان دو آیه اختلافی نیست و جمع میان مقاتله و حسن قول و راهنمایی آنان بایمان امکان دارد و همانطوری که خداوند فرمود: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (۲) و در آیه دیگر فرمود: «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ» (۳).

ص: ۲۴۰

۱- ۱) منظور از آیه سیف آیه ای است که در آن دستور جهاد و مقاتله وارد شده و آن آیه ای است که در سوره ۹ آیه ۷۴ و سوره ۶۶ آیه ۹ ذکر شده: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَأَوْاهُمْ جَهَنَّمَ وَ بئس المصير: ای پیامبر جهاد کن با کفار و منافقین و سخت بگیر بر آنان و جایگاه آنها جهنم و بد بازگشتی است آن.

۲- ۲) سوره ۱۶ آیه ۱۲۶ بخوان مردم را براه پروردگارت با حکمت و پند نیکو و بحث نما با آنها بنحوی که «از نظر تأثیر» نیکوتر باشد.

۳- ۳) سوره ۶ آیه ۱۰۸ دشنام ندهید آنهايي را که بغیر خدا دعوت و راهنمایی می کنند زیرا که آنها از روی نادانی و دشمنی ناسزا گویند خدای را.

وَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ...

—و پبای دارید نماز را.

نماز را با دستورات و آداب لازم انجام دهید.

وَأَتُوا الزَّكَاةَ...

—و زکاه را پردازید.

زکاه را همان نحوی که خداوند مقرر داشته بصاحبانش پردازید.

ابن عباس میگوید: زکاتی را که خداوند بر بنی اسرائیل مقرر کرد عبارت بود از یک قربانی که نشانه قبولی آن آتشی بود که از آسمان فرود می‌آمد و آن را با خود برمیداشت و چنانچه آتشی چنین فرود نمی‌آید و با قربانی این چنین رفتار نمی‌نمود آن قربانی مورد قبول واقع نشده بود.

ابن عباس در روایت دیگر میگوید که منظور: فرمانبرداری خداوند و اخلاص است.

ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ...

—سپس رو گردانیدید بجز کمی از شما و شمائید که از عهد خدا رو گردانید.

خداوند بازگو فرمود که یهود پیمان شکنی نمودند و دستورات او را نافرمانی کردند و از او روی گردانیدند جز چند نفری که مصونیت الهی داشتند و بعهد و پیمان او وفاداری نمودند لکن آنان را خداوند کم شمرد و در برابر دیگران آنها را محدود قلمداد کرد.

خطاب متوجه کیست؟

برخی گفته اند: خطاب متوجه یهود گذشته است که در اول آیه نامبرده شده اند.

و بعضی گفته اند: خطاب متوجه یهود زمان پیامبر اکرم است و در حقیقت توبیخی است از آنان در برابر عهد و پیمانی که در تورات از آنها گرفته شد و آنها تغییر دادند دستور خداوند را و نافرمانی کردند.

و جمع میان «تولی» و «اعراض» در این جمله با اینکه هر دو یک معنا دارد بمنظور تأکید است.

و برخی گفته اند: معنای تولی، رو گرداندن و اعراض و معنای «و هم معرضون»

دوام و استمرار اعراض است.

آنچه از آیه شریفه استفاده میشود.

ترتیب و تقدیم و تأخیر حقوق است و اول آنها حق خداوند که از هر حقی مقدم است زیرا که او خالق و صاحب نعمت است و سپس حق پدر و مادر بر همه حقوق مقدم است زیرا که آنان سبب وجودند و علاوه مربی میباشند و پس از آن حق خویشان زیرا که آنان از دیگران نزدیکترند و پس از آن حق بی پدران که آنان ضعیف و در آخر حق فقرا و ناداران که آنها فقیرند .

[سوره البقره (۲): آیه ۸۴]

اشاره

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَسْهَدُونَ (۸۴)

[ترجمه]

و یاد آوردید هنگامی را که از شما پیمان گرفتیم که خونریزی نکنید و همدیگر را از خانه هایتان بیرون نکنید و سپس اعتراف کردید و شما گواهید

شرح لغات

لا تسفکون...-نریزید.

دیار...-خانه های مسکونی.

تشهدون...-گواهید.

تفسیر:

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ...

و- هنگامی که گرفتیم پیمان از شما.

خداوند در دنبال بیان پیمان شکنی یهود فرمود و یاد آورد آن هنگام که پیمان از شما گرفتیم یعنی از گذشتگان شما که در زمان موسی و انبیاء گذشته میزیستند و در پیش گفته شد: میتوان عملی را که مربوط پیدران و اجداد گذشته بوده است بفرزندان آنان نسبت داد.

لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ...

-نریزید خونهایتان را.

قتاده و ابو العالیه میگویند: منظور این است که برخی از شما بعض دیگر را نکشد زیرا که کشتن یک نفر بمنزله کشتن قاتل هم هست در صورتی که اهل یک ملت و

ص: ۲۴۲

دین باشند زیرا که اهل یک دین بمنزلۀ یک مردند رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: مؤمنان در تراحم و تعاطف بمنزلۀ یک جسد هستند که هر گاه عضوی بدرد آید سایر اعضاء برای آن بیدار و در مقام علاج هستند (۱).

برخی گفته اند: منظور از این جمله عبارت است از اینکه برخی از شما بعضی دیگر را نکشد که در برابر گرفتار قصاص خواهد شد و در نتیجه دو نفر کشته خواهند شد و در حقیقت خود قاتل کشته نفس خویش است زیرا که او سبب کشتن خود شده.

وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ...

و بیرون نکنید همدیگر را از خانه هایتان بعضی از شما برخی دیگر را از خانه اش بیرون نکند و در نتیجه خانه را متصرف شود.

و گفته شده: منظور این است: کاری را که کیفر بیرون کردن از خانه را داشته باشد انجام ندهید همانطور که بنی النضیر انجام دادند.

ثُمَّ أَقْرَضْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ...

سپس اعتراف کردید و شما گواهید.

اعتراف کردید و شما گواهید که ما از پیشینیان شما عهد و پیمان گرفتیم و آنان کاملاً پذیرفتند و خویش را ملزم کردند.

و گفته شده: معنای اقرار راضی بودن و صبر کردن در برابر آن است همانطور که شاعر میگوید:

أَلَسْتُ كَلِيبًا أَذْ سَمِ خَطَه

اقر كافرار الحلیه للبلع (۲)

اختلاف کرده اند در اینکه مخاطب در «وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ» کیست.

ص: ۲۴۳

۱- ۱) شاعر پارسی زبان از این حدیث اقتباس کرده آنجا که میگوید: بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار
۲- ۲) در هجو بنی کلب گفته شده و معنای آن این است: آیا نیستی از بنی کلب که هنگامی که قصه ای بآنها واگذار شود همانند زن در برابر شوهرش راضی و صبور است.

ابن عباس میگوید: منظور یهودیان زمان حضرت رسالتند که توبیخ کرد خدای تعالی آنان را در برابر تزییع احکام و مقررات تورات با اینکه معترف باحکام آن بودند و خداوند بآنان فرمود «ثُمَّ أَقْرَزْتُمْ» یعنی پیشینیان شما اعتراف کردند و شما گواهیید که آنان اعتراف کردند به اینکه از آنها پیمان گرفتم که خونریزی نکنید و خود را از خانه های خویش بیرون نکنید و شما این اعتراف را گواهیید.

ابو العالیه میگوید: این جمله در حقیقت خبر است و بصورت خطاب بیرون آمده بهمان نحو که در پیش مکرر گفته شده و معنای آن این است: و شما گواه بودید و در معنای این جمله: وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ دو احتمال است.

اول: شما گواهیید بر خودتان به اینکه اقرار و اعتراف نمودید.

دوم: شما ناظرید جریان خونریزی و بیرون کردن از خانه ها را.

بعضی از مفسرین گفته اند: آیه شریفه در مورد یهود بنی قریظه و بنی النضیر نازل شده است.

و برخی دیگر گفته اند: در مورد یهود گذشته و پیشینیان از آنان نازل شد .

[سوره البقره (۲): آیه ۸۵]

اشاره

ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ تَخْرُجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَىٰ فَتَأْذُوهُمْ وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَيَّ أَشَدَّ الْعَذَابِ وَ مَا أَلَلَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۸۵)

[ترجمه]

پس شما «یهود» میکشید خودتان را (هم مسلکان خود را) و بیرون میکنید گروهی از خودتان را از خانه هایشان در حالی که کمک میکنید با ایشان، بستمگری و زشتی، و چنانچه اسیرانی ببینید با دادن فدیة آنها را آزاد میکنید در صورتی که بیرون کردن آنان بر شما حرام است. آیا ایمان میآورید به بخشی از کتاب و کافر میشوید به بخش دیگر، پس نیست کیفر کسی که چنین کاری را انجام دهد مگر خواری و ذلت در زندگانی دنیا و در روز جزا گرفتار عذاب بزرگی خواهند شد و خداوند از کردار شما غافل نیست.

تظاهرون...-تعاون و همکاری میکنید.

الاثم...-عمل زشت.

العدوان...-از حدّ گذشتن و یا افراط در ستم.

اساری...-اسیران.

خزى...-بدی و خواری.

تفسیر

اشاره

ثُمَّ أَنْتُمْ...

-پس شما.

ای یهود بنی اسرائیل پس از آنکه اقرار نمودید به پیمانی که از شما گرفتیم که خونریزی نکنید و یکدیگر را از خانه هایتان بیرون ننمائید و پس از شهادتی که بر خود دادید که این پیمان واجب و وفای بآن لازم است.

تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ...

-میکشید خودتان را.

برخی از شما بعضی دیگر را میکشد مانند آیه شریفه: «فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ» (۱) یعنی هنگامی که وارد خانه ها میشوید بعضی از شما بر بعض دیگر سلام دهد و تحیت گوید.

و تُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ...

-و بیرون میکنید گروهی از خودتان را از خانه هایشان در حالی که کمک میکنید با ایشان در بیرون کردن.

بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَىٰ فَفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ...

- بستمگری و تجاوز و هر گاه اسیرانی ببینید فدیة میدهید برای ایشان و بیرون کردن ایشان حرام است بر شما با اینکه از کشتن خودتان باک ندارید و یکدیگر را میکشید اگر اسیری را در دست دشمن خود بیابید او را با فدیة آزاد خواهید کرد و کشتن شما ایشان را و همین طور بیرون کردن آنها را از خانه هایشان بر شما حرام است چنان که فدیة ندادن و اسیر را در دست

دشمن باقی گذاردن حرام است پس در این صورت

ص: ۲۴۵

۱- ۱) سوره ۲۴ آیه ۶۱.

چطور بخود اجازه میدهید که آنها را بکشید ولی بخود اجازه نمیدهید که در دست دشمن اسیر باقی بمانند در حالی که هر دو یک حکم دارد و هر دو حرام است.

أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ...

-آیا ایمان می‌آورید به بخشی از کتاب و کافر میشوید به بخشی دیگر.

کتابی که واجبات و فرائض را در آن بیان کردم و حدود و مقررات را در آن توضیح دادم و پیمان گرفتم از شما که بر طبق آن رفتار نمائید چنین کتابی را دو بخش نموده بخشی از آن را تصدیق و مورد عمل قرار دادید و در نتیجه اسیران خود را از دست دادید و بخشی دیگر را تصدیق ننموده مورد انکار قرار دادید و از آن رو اقدام بکشتن اهل دین و ملت خود نموده و آنان را از خانه هایی مسکونیشان بیرون کردید، شما میدانید که انکار بخشی از کتاب شکستن پیمان و نقض عهد است.

منظور آیه چیست؟

عکرمه از ابن عباس روایت کرده: قریظه و نضیر دو برادر بودند مانند اوس و خزرج و از یکدیگر جدا شدند نضیر با خزرج متحد شد و قریظه با اوس ائتلاف کرد و در نتیجه هر گاه جنگی پیش می‌آمد هر گروهی با هم پیمان خود همکاری میکرد و پس از خاتمه پیدا کردن جنگ اسیران خود را با دادن فدیة آزاد میکردند زیرا که دستور تورات چنین بود.

اوس و خزرج هر دو مشرک بودند و بهشت و جهنم و قیامت و کتابی را معتقد نبودند پس خداوند این جریان یهود را بازگو فرمود.

ابو العالیة میگوید: بنی اسرائیل هر هنگام که گروهی از آنان بر گروه دیگر غالب میشد آنان را از خانه هایشان بیرون میکرد در حالی که خداوند از ایشان پیمان گرفته بود که خونریزی نکنند و یکدیگر را بقتل نرسانند و آنها را از خانه هایشان بیرون نکنند و همین طور پیمان گرفته بود که هر گاه برخی از آنها بعضی دیگر را اسیر کرد با دادن فدیة آن را نجات دهند پس آنان دستور فدیة را عملی کردند و دستور بیرون نکردن از خانه را نافرمانی نمودند و در حقیقت برخی را ایمان و بعضی را کافر شدند.

گفته شده: آنهایی را که از خانه هایشان بیرون کردند با آنهایی را که با دادن فدیة نجات میدادند دو گروه بودند لیکن هر دو یهودی بودند و خداوند آنان را بر این جریان آگاه کرد.

ابو مسلم اصفهانی میگوید: منظور این نیست: که در اثر فدیة واجبی را عملی و در نتیجه بیرون کردن حرامی را مرتکب میشوند و از این رو ایمان برخی از کتاب آورده اند بلکه منظور بیان اوصاف محمد صلی الله علیه و آله و غیر او است (یعنی بعضی از تورات را که مربوط به پیامبر اسلام نیست ایمان آوردند و قسمت دیگر را که در باره آن وجود مقدس است انکار کردند) فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا... - پس نیست کیفر کسی که چنین کاری را انجام دهد مگر خواری و ذلت در زندگانی دنیا در باره خواری و ذلتی که خداوند آنان را مبتلا کرد در اثر گناهی که در پیش انجام دادند چند قول است.

۱- منظور فرمانی است که خداوند بر پیامبر اسلام فرستاد که قاتل را در برابر عملش قصاص کند و از ستمگر برفع ستمدیده انتقام بکشد.

۲- منظور گرفتن جزیه و مالیات است از آنان تا زمانی که بر طبق مقررات «ذمه» عمل نمایند آنهم با خواری و کوچکی.

۳- منظور از خواری در دنیا این است که پیامبر اسلام یهود بنی النضیر را از خانه هایشان تا روز قیامت بیرون کرد و یهود بنی قریظه را کشت و بچه هایشان را اسیر نمود.

وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ...

و در روز جزا گرفتار عذاب بزرگی خواهند شد.

یعنی تنها خواری و ذلت دنیوی برای آنان کافی نیست و جبران گناه آنان را نخواهد نمود بلکه در روز قیامت نیز گرفتار عذاب بزرگی خواهند شد و آن عذابی است که خداوند برای دشمنانش آماده نموده و امید آزادی به هیچ وجه در آن را ندارد.

وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ...

و خداوند غافل از کردار شما نیست.

خداوند کردارهای زشت شما را فراموش نخواهد کرد بلکه او نگاهدار اعمال و کیفر دهنده در برابر آنها است.

پرسش:

از ظاهر این آیه استفاده میشود که اجتماع ایمان و کفر امکان دارد و این با مذاهب صحیح کاملاً مغایرت دارد.

پاسخ:

منظور این است: که آنها اظهار نمودند تصدیق بعضی از کتاب را و انکار بعضی دیگر را، و ممکن است مقصود این باشد که شما «یهود» با اینکه اعتقاد بهمه کتاب دارید لیکن چون در مقام عمل بعضی را انجام و برخی را نافرمانی می کنید گویا مثل این است که شما در ایمان و اعتقاد تبعیض قائلید و از اینجا استفاده میشود که تبعیض در ایمان هیچگونه نافع نخواهد بود.

در این آیه شریفه تسلیتی است نسبت به پیامبر اسلام در اینکه یهود او را پیروی نکردند و گفتارش را تصدیق ننمودند مثل اینکه خداوند میفرماید: چطور انتظار داری که گفتارت را باور و ایمان بتو آورند در حالی که به کتاب خودشان «تورات» با اینکه معتقدند که از جانب خداوند است عمل نمی کنند.

[سوره البقره (۲): آیه ۸۶]

اشاره

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۸۶)

[ترجمه]

آنان کسانی هستند که زندگانی دنیا را در برابر آخرت خریداری کردند پس عذاب آنان کم نخواهد شد و نه آنها را کسی نصرت و یاری خواهد نمود

شرح لغات

لَا يُخَفَّفُ...-آسان کرده و سبک نمیشود.

تفسیر

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ...

-آنان کسانی هستند که زندگانی دنیا را در برابر آخرت خریداری کردند.

آنهايي که ايمان به برخي از کتاب تورات آوردند و قسمتي را انکار کردند کسانی هستند که رياست دنيا را در برابر آخرت و نعمتهايي که خداوند برای مؤمنين آماده کرده است خريداري نمودند و در حقيقت خداوند ثمن را کفر بخدا و وا گذاشتن لذات نعمتهاي اخروي و مثن را دنياي پست و بي ارزش قرار داد و پس از آن اعلام کرد که آنها از لذتهاي اخروي هيچگونه بهره اي ندارند و فرمود:

فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ...

-از عذاب آنها کم نميشود و هيچگونه تسهيلي برای آنان وجود ندارد.

وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ...

-و نه کسی در مقام نصرت و ياری آنان بر خواهد آمد.

تا بدینوسيله عذاب خداوند را پيش گيري کند .

[سوره البقره (۲): آيه ۸۷]

اشاره

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ (۸۷)

[ترجمه]

و ما بموسی کتاب تورات را عطا کردیم و از پی او پیغمبران فرستادیم و عیسی پسر مریم را با معجزات و ادله روشن حجتها دادیم و او را بواسطه روح القدس توانایی بخشیدیم آیا هر پیغمبری که از جانب خدا اوامری بر خلاف هوای نفس شما آورد سربچی میکنید و گروهی را تکذیب و جمعی را میکشید.

شرح لغات

قَفَّيْنَا...-از پی و دنبال کردیم.

أَيَّدْنَاهُ...-توانایی دادیم او را.

بما لا تهوى...-بآنچه بر خلاف هوا و خواهش است.

تفسیر

اشاره

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ...

— ما بموسی کتاب تورات را عطا کردیم.

خداوند پس از آیات گذشته در مقام بیان نعمتهای معنوی که بیهوده عطا فرموده است و آنان در برابر تکذیب کردند بر آمد و فرمود که ما بموسی کتاب تورات را عطا کردیم.

ص: ۲۴۹

وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ

و از پی او پیغمبران فرستادیم.

پیامبری بعد از پیامبر که هر کدام روش اولی را پیروی میکرد و میخواند مردم را بوحدانیت خداوند تعالی و بر طبق مقررات او عمل نمودن، زیرا که جمیع پیامبرانی که بعد از موسی آمدند تا زمان عیسی همه پیروی از موسی نموده و مردم را بپای داشتن کتاب تورات و انجام دادن دستورات آن میخواندند.

وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ...

و عیسی پسر مریم را معجزات و ادله روشن دادیم.

معجزاتی که مردم را به پیامبری او هدایت میکرد مانند زنده کردن مردگان و خوب کردن کسی که کور است و یا پرسی دارد.

برخی گفته اند: منظور از «بیّنات» کتاب انجیل و احکام و مقررات آن و آیاتی که روشن کننده حلال و حرام است میباشد.

وَ أَتَيْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ...

و توانایی دادیم او را بواسطه روح القدس، قتاده و سدی و ضحاک و ربیع میگویند منظور از روح القدس جبرئیل است.

چرا جبرئیل روح القدس نامیده شد؟

در آن چند احتمال است.

۱- همانطور که روح بدن را زنده میکند جبرئیل با ادله و معجزاتی که همراه دارد ادیان را زنده میکند.

۲- چون جنبه روحانیت او غالب است از اینرو او را روح خوانند و سائر ملائکه اگر چه نیز چنین اند لیکن این امتیاز اسمی از نظر شرافت برای جبرئیل است.

۳- چون خداوند او را از پیش خود هستی داد و پدری وجود نداشت از اینرو او را روح القدس نامیدند.

ابن زید میگوید: منظور از روح القدس کتاب انجیل است همانطور که خداوند قرآن مجید را روح نامیده و فرموده: «وَ كَذَلِكَ
أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا» (۱)

ص: ۲۵۰

ضَحَّاك از ابن عباس نقل کرده: منظور از روح نامی است که عیسی بواسطه آن مردگان را زنده میکرد.

ربیع میگوید: منظور از روح همان روحی است که در او دمیده شد و اضافه کردن آن روح بخداوند جنبه تعظیم و تشریف دارد مانند بیت الله و ناچه الله و بهترین اقوال و احتمالات همان گفتار اول که منظور از روح القدس جبرئیل است پرسش:

در صورتی که تمامت پیامبران بواسطه جبرئیل توانایی و اقتدار دارند چرا خداوند از میان آنان عیسی را باین صفت اختصاص داد؟ پاسخ:

زیرا که عیسی از اوان کودکی تا آخر عمر دارای چنین اقتداری بود و در تمامی جریانات جبرئیل با او همراه بود و زمانی که یهود بر قتل او مصمم شدند جبرئیل باز با او همراه بود تا او را با آسمان بالا برد و در هنگام بارداری جبرئیل بصورت انسانی در برابر مریم ظاهر شد و او را بشارت بچنین فرزندی داد و در او دمید.

در معنای قدس نیز اختلاف است.

گفته شده: منظور طهارت و پاکیزگی است.

سدی میگوید: مراد برکت است، قطرب حکیات کرده: اینان میگویند:

«قدس علیه الانبیاء» یعنی برکت دادند همانند دعاء ابراهیم در باره حرم: «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا» (۱) و گفتار زکریا: «وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» (۲).

حسن و ربیع و ابن زید میگویند منظور از قدس خداوند است و قدس و قدوس یک معنی دارد.

أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ...

-آیا هر پیغمبری که از جانب خدا او امری بر خلاف نفس شما آورد سرپیچی میکنید؟

ص: ۲۵۱

۱- ۱) سوره ۱۴ آیه ۳۵ پروردگارا این مکان را شهر امنی قرار ده.

۲- ۲) سوره ۱۹ آیه ۶ پروردگارا او را موجب مسرت و خشنودیت قرار ده.

خطاب متوجه یهود است گویا میفرماید ای یهود بنی اسرائیل هر زمان پیامبری از پیامبران من از جانب خدا اموری که بر خلاف میل و خواهش بود آورد سربلندی کرده و خویشان را بزرگ و از پیروی گفتارش امتناع ورزیدید.

فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ...

-پس گروهی را تکذیب و عده ای را بقتل میرسانید.

□
گروهی را که نتوانستید بقتل برسانید مانند عیسی و محمد صلی الله علیه و آله تکذیب نمودید و برخی را مانند یحیی و زکریا کشتید.

و ظاهر خطاب و اگر چه بصورت تقریر است لیکن در معنی مقصود خبر و حکایت است و سبب اینکه این عمل بآنان نسبت داده شد در حالی که آنان مباشرت نداشتند همانا خشنودی و رضایت آنان است نسبت باعمال گذشتگان و از اینرو مانعی ندارد که فعل بآنها اضافه داده شود با اینکه مباشر آن پیشینیان بودند .

[سوره البقره (۲): آیه ۸۸]

اشاره

□ □ □
وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ (۸۸)

[ترجمه]

و گفتند آن گروه: دل‌های ما در حجاب غفلت است، بلکه خداوند بر آنها لعن و غضب نمود زیرا کافر شدند و ایمان آنان کم بود.

شرح لغات

غلف...-دارای حجاب.

لعنهم...-دور کرد ایشان را از رحمت خود.

تفسیر:

اشاره

□ □ □
وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ...

-و گفتند: دل‌های ما در حجاب غفلت است بنا بر قرائت معروف-لام ساکن باشد-و بنا بر قرائت غیر معروف-که لام ضمه داشته

باشد- گفتند: دل‌های ما کانون نور دانش و معرفت است.

این آیه دنباله داستان یهود و گفتار زشت و کردار بد آنها است یعنی آنها گفتند- بنا بر قرائت معروف- که دل‌های ما پذیرنده و قابل نیست و فائده ای در اِنداز و تهدید تو وجود ندارد زیرا ما درک نمی کنیم آنچه را که تو می گویی چون قابل فهم

ص: ۲۵۲

و درک نیست مانند آیه شریفه: «وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّهِ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ» (۱).

ابو علی فارسی میگوید: آنچه بواسطه آن معلومات درک میشود از حواس و سائر اعضاء اگر جهل و نادانی بآن نسبت داده شود منظور این است که مانعی از درک و فهم دارد و از همین قبیل است آیه شریفه: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (۲) چرا در قرآن مجید تدبر و اندیشه بکار نمیرند مگر قفل بر این دلها زده شده و چون قفل مانع و حاجب است از وارد شدن لذا آن را در قلوب استعمال کرده اند و منظور این است که دلها درک نمیکنند و مطالب وارد آنها نمیشود مانند خانه که مقفل باشد و همین طور آیه دیگر: «لَقَالُوا إِنَّمَا سُبُكَّرْتُ أَبْصَارُنَا» (۳) «الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي» (۴) و آیه: «بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ» (۵) شدت عناد آنان موجب میشد که در مشاهدات شک روا دارند و معلومات را نادیده انگارند و بنا بر قرائت غیر معروف که غُلف خوانده است معنای این جمله چنین است: یهود گفتند: دلهای ما کانون علم و درک است و ما از دانشمندان هستیم و چنانچه مطالب تو قابل فهم بود و یا فائده ای در آن وجود داشت ما درک میکردیم و بدانش ما افزوده میشد یا اینکه منظور این است: ما آنچه بدلهای خود مراجعه کردیم چیزی را که یاد آورنده مطالب تو باشد در آن نیافتیم در صورتی که اگر از سنخ دانش بودی بایست در آن کانون وجود داشته باشد.

ص: ۲۵۳

۱- ۱) سورة ۴۱ آیه ۴ گفتند اهل شرک دلهای ما در پوششها است نسبت بآنچه ما را بآن میخوانید و در گوشهای ما گرانی است.

۲- ۲) سورة ۴۷ آیه ۲۶ چرا در قرآن اندیشه نمیکنند مگر دلهای آنان مانع از درک دارد.

۳- ۳) سورة ۱۵ آیه ۱۵ گفتند: چشمهای ما را بسته اند.

۴- ۴) سورة ۱۸ آیه ۱۰۱ آنهایی که چشمهایشان در پشت پرده است نسبت بیاد ما.

۵- ۵) سورة ۲۷ آیه ۶۶ بلکه آنها از آن کورند و درک نمیکنند.

بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ...

-بلکه دور کرده است ایشان را خداوند از رحمت خود بواسطه کفرشان.

یعنی:مطلب آن طور نیست که اینان ادعا میکنند بلکه خداوند بسبب انکار و کفرشان نسبت بخدا و پیامبر آنان را از رحمت خود دور و از عنایات خویش مطرود ساخته است.

گفته شده:معنای «لعنهم» این است که دلهای آنان را بکیفر کفر و انکار مسدود کرد.

فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ...

-ایمان آنان ناچیز و اندک است.

این گروهی که ذکر شد ایمانشان نسبت بآنچه بر پیامبر اسلام نازل شده قلیل و ناچیز است اگر چه اعتراف بخدا و صفات خدا دارند لیکن چون رسالت آن پیامبر را باور نکردند و احکام و حدود او را نپذیرفتند پس قسمت مهم را انکار و آنچه را پذیرفتند ناچیز و قلیل است.

و آنچه با مرام امامیه در معنای این جمله مناسبت دارد این است که آنان اصلاً ایمان ندارند و کلمه «قلیل» گاهی در چنین مورد استعمال میشود مانند «قلّ ما رأیت هذا قطّ» یعنی هیچگاه این چیز را ندیدم.

و ممکن است کلمه «قلیلاً» بعنوان حال منصوب شده باشد و بنا بر این معنای جمله این است که جز چند نفری مانند عبد الله بن سلام و یارانش ایمان نیاوردند.

جواب از مجبره

این آیه شریفه میتواند پاسخ از مجبره- کسانی که معتقدند در افعال و اقوال اراده و اختیار مؤثر نبوده و جبر در ایجاد آنان مؤثر است- باشد زیرا این ادعای یهود همانند گفتار مجبره است که میگویند: دلهای ما نمیتوانند ایمان آورد و مانع و حاجب در کار است پس خداوند آنان را تکذیب فرمود و مورد لعن و مذمت قرار داد و چنانچه در عقیده خویش صادق بودند سزاوار کیفر لعن و طرد نبودند و دستورات خداوند بطور کلی تکلیف ما لا یتطاق بود .

اشاره

وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ (۸۹)

[ترجمه]

و چون کتاب از نزد خدا برای هدایت آنان آمد و کتاب ایشان را تصدیق میکرد و از پیش انتظار فتح و پیروزی بر کافران را داشتند آن گاه که آمد آنچه را که شناختند باز کافر شدند خشم و دوری از رحمت خدا بر کافرین باد.

شرح لغات

مصدق: گواه و شاهد.

یستفتحون...-طلب فتح و پیروزی میکردند.

داستان

ابن عباس میگوید: یهود پیش از طلوع نور اسلام و برانگیخته شدن پیامبر در برابر اوس و خزرج انتظار آمدن رسول خدا را داشتند و او را مایه فتح و پیروزی خود میدانستند پس آن هنگام که خداوند پیامبر خود را از عرب برگزید و بنی اسرائیل دیدند که پیامبر از آنان نیست در صدد کفر و انکار بر آمده و آنچه را که در پیش میگفتند منکر شدند، معاذ بن جبل و بشر بن براء بن معرور بآنان گفتند: ای گروه یهود از خدا پرهیزید و اسلام اختیار کنید شما در گذشته محمد صلی الله علیه و آله و سلم را مایه فتح و پیروزی در برابر ما میدانستید در حالی که ما مشرک بودیم و اوصاف او را بیان میکردید و بعثت او را یاد آور میشدید.

سلام بن مسلم-برادر بنی النضیر-گفت: چیزی را که ما بشناسیم او نیاورده است و او دارای اوصافی که ما برای شما ذکر میکردیم نیست در این هنگام خداوند این آیه شریفه را نازل فرمود.

عایشی بسند خودش از ابو بصیر از امام صادق نقل کرده است: یهود در کتابهایشان یافته بودند که مکان هجرت محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خدا ما بین-عیر-و أحد-است از اینرو در جستجوی آن مکان بیرون آمدند بکوهی برخورد کردند که بآن-حداد-

گفته میشد پس گفتند: حداد و أحد یکی است از این جهت در نزدیکی آن کوه پراکنده شدند بعضی از آنان- تیما- را اختیار و برخی- فدک- را انتخاب و عده ای- خیبر- را برگزیدند آنهایی که در تیما ساکن شده بودند پس از مدّتی محبّت دیدار برادرانشان در آنها پیدا شد، عربی که از قبیلهٔ قیس- بود بر آنان گذر کرد شترهای او را کرایه کردند عرب گفت: من شما را از بین عیر- و- أحد- عبور میدهم، گفتند:

هر وقت که بآنجا رسیدی ما را مطلع گردن پس هنگامی که بزمین- مدینه رسید عرب گفت: آن عیر و این احد است. از پشت شتر پائین آمدند و گفتند: ما بمنظور خود رسیدیم و حاجتی بستر تو نداریم هر کجا خواهی برو و نامه ای ببرادرانی که در فدک و خیبر بودند نوشتند که ما آن مکان مورد نظر را یافتیم شما بسوی ما آئید، آنان در جواب نوشتند: ما در مکان خود پا بر جا شده و اموالی برای خود گرد آورده ایم و ما بشما کاملاً نزدیکیم و هنگام ظهور او با سرعت بسوی شما خواهیم آمده اینان در زمین مدینه اموالی بدست آوردند و هنگامی که اموال آنان زیاد شد این جریان به- تبع- رسید او در مقام جنگ با اینان بر آمد اینها متحصّن شدند، تبع آنان را محاصره و پس از آن امان داد، آنان وارد بر تبع شدند، تبع گفت: من شهرهای شما را جای خوشی یافتم و میل دارم در آنجا اقامت کنم، گفتند تو چنین حقی نداری زیرا که آنجا مکان هجرت پیامبری است و هیچکس را نباید تبع گفت: من از اسیرانم گروهی را در میان شما جانشین می کنم که هر زمان این جریان رخ داد بیاری و کمک آن بپاخیزند پس اوس و خزرج را بجای گذارد و هنگامی که اوس و خزرج از لحاظ افراد زیاد شدند دست درازی باموال یهود کرده و از آنها استفاده میکردند یهود در برابر آنها میگفتند: آن هنگام که خداوند محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را برانگیزد ما شما را از شهرهایمان بیرون می کنیم، پس زمانی که خداوند پیامبرش را بر انگیزد انصار باو ایمان آوردند و یهود راه کفر را برگزیدند و این همان جریانی است که خداوند در این آیه شریفه بازگو فرمود.

وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ...

و- هنگامی که آمد ایشان را کتابی از نزد خدا موقعی که قرآن کتاب آسمانی و معجزه پیامبر اسلام بر یهود بنی اسرائیل آمد.

مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ...

-تأیید میکرد آنچه را با ایشان بود.

تأیید مینمود کتابهای آسمانی را که خداوند قبل از قرآن نازل کرده بود مانند توره و انجیل.

در تأیید نمودن قرآن آن کتابها را دو احتمال است.

۱- تأیید مینمود خبرهایی را که در تورات و انجیل ذکر شده.

۲- تصدیق مینمود که آنها از نزد خدا آمده و باطل نیستند.

وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ...

و- از پیش-از نزول قرآن و بعث پیامبر- یهود طلب فتح و پیروزی مینمودند.

در معنای «استفتاح» چند وجه است.

۱- منظور از آن استنصار و طلب یاری و پیروزی از خداوند است بطوری که در جنگها عرضه میداشتند: خداوندا ما را فاتح و پیروز گردان بحق پیامبر درس نخوانده، خدایا تو را بحق پیامبری که برانگیخته خواهد شد قسم میدهیم که ما را نصرت عنایت فرما، پس در حقیقت طلب یاری میکردند.

۲- منظور از آن این است که بدشمنان خود میگفتند: این پیامبری است که زمان او بطول میآنجامد و ما را نصرت و مدد خواهد داد در برابر شما.

۳- منظور از آن استعلام است بنحوی که از دانشمندان خود اوصاف پیامبری که از عرب برگزیده خواهد شد پرسش مینمودند و آنان اوصاف آن وجود مقدس را بیان میکردند پس هنگامی که مبعوث شد راه انکار را پیمودند.

۴- معنای استفتاح این است که از خداوند میخواستند که آنان را با کفار عرب محاکمه کند همانطوری که شاعر گفته.

الا ابلغ بنی عصم رسولا

فأني عن فتاحتكم غني (۱)

۱- ۱) چرا پیغامبری بطائفه بنی عصم نمی فرستی و نمی گویی: من از محاکمه شما بی نیازم

و کلمه «فتاحه» بمعنای محاکمه استعمال شده است.

عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا...

-بر آنهایی که کافر و مشرک بودند- از عرب- فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا... -پس هنگامی که آمد ایشان را آنچه را که شناختند.

یعنی محمد صلی الله علیه و آله پیامبر اسلام که به اوصاف و برانگیختگی او معرفت داشتند.

كَفَرُوا بِهِ...

-کافر شدند باو.

و انکار کردند او را از روی حسادت و دشمنی و جاه طلبی و ریاست.

فَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ...

-پس غضب و دوری از رحمت خدا باد بر کافرین .

[سوره البقره (۲): آیه ۹۰]

اشاره

بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يَنْزِلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاؤُا بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ وَ
لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ (۹۰)

[ترجمه]

بد است آن چیزی که خویشان را بآن فروختند و آن انکار چیزی است که خداوند فرو فرستاده از روی فضل و رحمتش فرو میفرستد «نبوت را» بر هر که بخواهد، پس برگشتند بغضب روی غضب و برای کافرین عذاب خوارکننده ایست.

شرح لغات

بئسما...-بد است آن چیز.

اشتروا...-فروختند.

بغياً...-از روی فساد.

تفسیر:

بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ...

-بد است آن چیزی که خودشان را بآن فروختند.

خداوند در مقام نکوهش یهود است که دنیا را بر آخرت و دین برگزیدند و فرمود: بد است چیزی که خویشان را بآن فروختند و یا بد چیزی است زیرا که خویشان را بآن فروختند.

أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ...

-کافر شدن آنان بآنچه خداوند نازل کرده است- از قرآن و دین اسلام که بر پیامبر فرو فرستاده شده.

ص: ۲۵۸

چگونه یهود خودشان را در برابر کفر فروختند؟-و عنوان بیع و شراء در این مورد بچه کیفیت آمده است-؟ پاسخ:

خرید و فروش عبارت است از بیرون کردن مالک ملک خویش را بسوی دیگری در برابر عوضی که از آن میگیرد و سپس استعمال میشود در مورد هر کسی که در برابر عمل خویش عوضی بگیرد خواه آن عوض خیر باشد و خواه شر.

و چون یهود بواسطه انکار پیامبر اسلام و کفر باو خود را در هلاک انداختند از این رو خداوند آنان را مخاطب کرد بآنچه میشناختند و فرمود: آنچه را که بجای ثواب خداوند و پاداش الهی در صورتی که ایمان میآوردند و اعتراف میکردند بخداوند و آنچه بر پیامبرش فرو فرستاد برگزیدند که آن عبارت از آتش است چقدر زشت و بد است و مانند این آیاتی است که در سوره «نساء» است که از: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيًّا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ» شروع میشود و تا: «آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» ختم میشود (۱).

بَغْيًا...

-از روی حسد.

نسبت به پیامبر اسلام زیرا که او از فرزندان اسماعیل بود و انبیاء گذشته بطور عموم از بنی اسرائیل بودند.

و برخی گفته اند معنای «بغیاً» این است: که چیزی را میخواستند که سزاوار

ص: ۲۵۹

۱- ۱) آیات ۵۴ تا ۵۸ آیا نمی بینی آنهایی را که بهره ای از کتاب آسمانی هم داشتند چگونه بیتان و جبت و طاغوت گرویدند و بکافران مشرک میگویند: که راه شما بصواب نزدیکتر از راه اهل ایمان است. این گروهند که خدا آنان را لعنت کرده و هر که را خدا از رحمت خود دور سازد دیگر یاری برای او یافت نخواهی کرد، آیا بهره ای از ملک و سلطنت خواهند یافت که از احسان بخلق بهسته خرمایی بخل میورزند یا حسد میورزند با مردم چون خدا آنها را بفضل خود برخوردار نمود ما بر آل ابراهیم کتاب و حکمت فرستادیم و بآنها ملک و سلطنتی بزرگ عطا کردیم.

آن نبودند-یعنی نبوت و پیامبری- أَنْ يُنَزَّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَيَّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ... -خداوند از روی فضل فرو میفرستد بر هر که از بندگانش بخواهد.

و آن عبارت است از وحی و پیامبری.

فَبَاؤُ بِغَضَبِ

و برگشتند به غضب.

یهود پس از آنکه در برابر دشمنان خویش محمد صلی الله علیه و آله را مایه فتح و پیروزی خویش میدانستند و میگفتند: او پیامبری است که برانگیخته خواهد شد از این عقیده برگشتند و هنگامی که آن وجود مقدس مبعوث شده راه ارتداد و انکار را پیمودند و در حقیقت برگشت بغضب خداوند نمودند و بواسطه کفر سزاوار دوری از رحمت خدا شدند.

مؤرج میگوید: معنای «فَبَاؤُ بِغَضَبِ» بر وفق لغت جرهم این است که آنان سزاوار لعنت و دوری از پروردگار شدند و کلمه «باء» بطور مفرد استعمال نمیشود تا اینکه گفته شود: رجوع و برگشت او بخیر بود یا بشر.

ابو عبیده میگوید: منظور از این جمله آن است که غضب پروردگار را بر خود هموار و مورد تصدیق قرار دادند و ریشه «بوء» بمعنای تقریر و استقرار است.

عَلَيَّ غَضَبِ...

-روی غضب.

در آن چند قول است.

۱- عطا میگوید: منظور از غضب اوّل هنگامی بود که یهود قبل از بعثت پیامبر تورات را تحریف کرده و تغییر دادند و غضب دوّم زمانی بود که بعد از بعثت انکار آن وجود مقدس نمودند.

۲- سدی معتقد است: غضب اوّل زمانی بود که گوساله را پرستش کردند و غضب دوم هنگامی که پیامبر را انکار نمودند.

۳- حسن و عکرمه و قتاده میگویند: اوّلی هنگامی بود که عیسی را انکار و دوّمی زمانی که پیامبر اسلام را باور نکردند.

۴- ابو مسلم و اصم میگویند: این تعبیر برای افاده تأکید و مبالغه است و چون غضب الهی از اینان جدا نشود پس گویا در حال تکرر است.

وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ...

و برای کافرین عذاب خوار کننده ای است.

برای آنهایی که پیامبری محمد صلی الله علیه و آله را انکار نمودند عذاب خوار کننده ای یا در دنیا و یا در آخرت وجود دارد، و «مهین» چیزی است که صاحبش را خوار و لباس ذلت میپوشاند، و برخی گفته اند: «مهین» چیزی است که باعزاز و اکرام انتقال پیدا نکند و گاهی «غیر مهین است» در صورتی که آن عذاب برای تخفیف باشد و پس از آن باعزاز منتقل شود پس کسی که از عذاب آتش انتقال به بهشت پیدا کند عذاب او «مهین» نخواهد بود.

[سوره البقره (۲): آیه ۹۱]

اشاره

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا تَقُولُوا نَحْنُ مُؤْمِنُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصِداً لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۹۱)

[ترجمه]

و هنگامی که بآنان گفته شود: ایمان آورید بآنچه خدا فرو فرستاده گویند ما ایمان میآوریم بآنچه بر خود ما نازل شده، و باور نمیدارند غیر آن را در صورتی که آن حق است و تأیید میکند کتاب ایشان را، بگو پس چرا کشتید پیامبران خدا را از پیش اگر شما مؤمن و معتقدید.

تفسیر

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ...

و هنگامی که بآنان «یهود» گفته شود که تصدیق کنید آنچه را که خداوند فرو فرستاده از قرآنی که بر پیامبرش نازل کرده و دستوراتی که آن پیامبر آورده.

قَالُوا تَقُولُوا نَحْنُ مُؤْمِنُونَ بِمَا وَرَاءَهُ...

گویند ما ایمان میآوریم بآنچه بر خود ما نازل شده «یعنی تورات» وَ يَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ... و باور نمیدارند غیر آن را.

انکار میکنند کتابهای آسمانی که بعد از تورات آمده یعنی انجیل و قرآن را، و یا همه کتابهای آسمانی غیر تورات را مانند آیه: «وَأَحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ» (۱).

۱-۱) سورة ۴ آية ۲۸ و حلال شده برای شما غير از آنچه که ذکر شد.

ابن انباری میگوید: این جمله اوّل کلام است و کلام پیش در «بِمَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ» تمام شد و منظور این است که بهر کتابی جز تورات کافر شدند.

وَهُوَ الْحَقُّ...

و آن (قرآن) حقّ است.

مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَهُمْ...

-در حالی که تأیید میکند آنچه را که با ایشان است (یعنی تورات).

زیرا که در تورات پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله و قرآنی که بر او نازل شده نوشته شده است زجاج میگوید: این جمله دلالت دارد بر اینکه آنان نسبت بتورات هم کافر شدند زیرا قرآنی را که تأیید تورات میکرد انکار نمودند.

قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ...

-بگو: برای چه پیامبران خدا را در پیش بقتل رساندید.

در حالی که در کتاب آسمانی شما کشتن آنان تحریم شده بود و پیروی و اطاعت و تصدیق آنان بر شما واجب و لازم گردیده بود.

پرسش:

با اینکه منظور کشتن در زمان پیش است پس چرا کلمه «تقتلون» که لفظ مستقبل است بکار رفته؟ پاسخ:

لفظ مستقبل در صورتی که فعل از صفات لازمه که از فاعل جدا نشود باشد بر ماضی اطلاق میشود مانند «أنت تقتل و تسرق» که منظور این است که کشتن و دزدی کردن عادت تو است و نکوهش و سرزنش در برابر عمل گذشته است نه عمل آینده.

پرسش دیگر:

چرا عمل قتل را باشخاص مورد توجه خطاب نسبت داد در صورتی که این عمل مربوط بپدران و گذشتگان آنان بوده است؟ پاسخ:

برای یکی از دو امر:

اول: اگر جماعتی دارای یک ملت و روش باشند. خطاب بحاضر و غائب آنان یکی است و چون گذشتگان اینان پیامبران را بقتل رسانیدند و اینان بر همان روش و طریقه پا بر جا و ثابت بودند پس در حقیقت اینان هم با آنها همکار و شریکند.

دوم: اینان راضی و خرسند بافعال و کردار گذشتگان بودند «و الراضی بفعل قوم کالداخل فیه معهم» خشنود بکردار گروهی مانند کسی است که در آن عمل با آن گروه وارد بوده است و این «امر دوم» با معنای اول نزدیک است.

إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ...

اگر شما مؤمنید.

بآن چه خدا بر شما نازل کرد. زجاج میگوید: «ان» در اینجا بمعنای «ما» است یعنی شما مؤمن نیستید، ولیکن این وجه بعید است.

[سوره البقره (۲): آیه ۹۲]

اشاره

وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ (۹۲)

[ترجمه]

و موسی برای شما دلائل و معجزاتی آورد پس شما گوساله را بعد از او پرستیدید و شما ستمکار و ظالمید

تفسیر

خداوند برای روشن کردن ضعف ایمان و سستی عقیده و کمی آشنایی آنان فرمود:

وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ...

-موسی برای شما دلائل و معجزاتی آورد.

که راهنمای صدق و دلیل بر پیامبری او بود مانند ید بیضاء و بیرون آمدن آب از سنگ و شکافتن دریا و ازدها شدن عصا و طوفان و ملخ و کنه و وزغ و خون که خداوند آنها را «بینات» نامید چون هر بیننده را راهنمایی میکند و روشن میسازد که بشر عادی قدرت آوردن مانند آن را ندارد.

ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ...

-سپس اتخاذ کردید گوساله را (بعنوان خدایی و پرستش) مِنْ بَعْدِهِ... -بعد از آنکه موسی از شما جدا شد و بمیقات پروردگار رفت.

و ممکن است ضمیر کنایه از مجیء باشد یعنی شما گوساله را اتخاذ نمودید.

بعد از آمدن بیانات و دلایل و معجزات.

ص: ۲۶۳

وَ أَنْتُمْ ظَالِمُونَ...

— شما ستمکارید.

زیرا که کافر شدید و پرستش گوساله نمودید در حالی که پرستش برای غیر خدا شایستگی ندارد.

[سوره البقره (۲): آیه ۹۳]

اشاره

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اسْمَعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا وَ أَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ
قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۹۳)

[ترجمه]

و هنگامی که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بر فراز شما قرار دادیم که باید آنچه فرستادیم با ایمان محکم بپذیرید و سخن حق بشنوید شما گفتید خواهیم شنید و نافرمانی میکنیم و از آن رو دلهای شما فریفته گوساله شد که بخدا کافر شدید بگو ای پیامبر ایمان شما مأموریت بدی برای شما آورده اگر ایمان داشته باشید.

شرح لغات

اسمعوا...-پذیرید.

اشربوا...-وادر بر نوشیدن شدند.

تفسیر

اشاره

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ...

— هنگامی که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بر فراز شما قرار دادیم که باید آنچه فرستادیم محکم بپذیرید.

تفسیر این جمله در پیش گذشت و فائده تکرار این و مانند آن تأکید و اتمام حجت است همانطور که عادت عرب در گفتگوهایش بر این جاری شده است.

برخی گفته اند: چون خداوند فضائح یهود را بازگو کرد موضوع بلند کردن کوه را دو مرتبه بیان کرد.

و بعضی گفته اند: در مرتبه اول منظور عبرت گرفتن از جریانات گذشته و در دوم هدف احتجاج بر یهود بود.

وَاسْمَعُوا...

و پذیرید.

ص: ۲۶۴

آنچه را که شنیدید و بر طبق آن رفتار و خداوند را اطاعت نمائید.

و برخی گفته اند: معنای آن این است: گوش فرا دهید نسبت بآنچه بر شما تلاوت میشود یعنی گوش فرا دهید تا بشنوید.

و این لفظ «وَأَسْمِعُوا» میتواند دلالت بر هر دو معنی داشته باشد زیرا که آن دو منافات با یکدیگر ندارند پس مثل اینکه گفته شده: گوش فرا دارید تا بشنوید و پس از آن بپذیرید و پیروی کنید و جواب آنان با این معنی مناسب دارد.

قَالُوا: سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا...

- گفتند: شنیدیم و نافرمانی کردیم.

و در آن دو قول است:

اول: این گفتار را در حقیقت از روی استهزاء و تمسخر گفتند و منظور این است: گفتار تو را شنیدیم و امر تو را نافرمانی کردیم.

دوم: آنان چنین گفتاری نداشتند و لکن عمل آنان مطابق با این گفتار و باصطلاح (زبان حال) آنان بود همانطور که شاعر میگوید:

«قالت جناحاه لرجليه ألحقى»

دو بال آن بپاهایش گفتند: «ملحق شو، با اینکه بال سخن نمیگوید.

و در این جمله خداوند از خطاب عدول کرد و بصورت نقل از غائب بیان نمود و این روش متداول در میان عرب است.

مرجع ضمیر در «قالوا» کیست؟

برخی گفته اند: ضمیر به یهود زمان پیامبر اسلام بر میگردد زیرا که آنان چنین سخنی گفتند و جمله بعدی «و اشربوا» داستان پیشینیان آنان است.

و بعضی گفته اند: ضمیر به یهود زمان موسی علیه السلام بر میگردد زیرا که آنان نافرمانی کرده و در برابر دستورات عصیان نشان دادند.

وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ...

- داخل شد در دلهای آنان محبت گوساله.

و علت اینکه از دوستی گوساله تعبیر به «شرب» شده است نه به «اکل» این است که آشامیدن آب در تمامی اعضاء راه پیدا کرده

و بیاطن آنها میرسد و غذایی که

ص: ۲۶۵

خورده میشود از اعضاء میگذرد و در آنها راه پیدا نمیکند، شاعر میگوید:

تغلغل حیث لم یبلغ شراب

و لا حزن و لم یبلغ سرور (۱)

و منظور از «اشربوا» این نیست که دیگران با آنان چنین معامله کردند بلکه فاعل خود آنان است همانطور که قائل میگوید: «أنسیت ذلک» که معنای آن فراموش کردن است نه اینکه دیگری موجب فراموشی او شده باشد، و گفته میشود: أوتی فلان علماً جمّاً (به فلان کس علم فراوانی داده شد) در صورتی که خود، آن را بدست آورده و تحصیل کرده است.

بُکْفِرْهُمْ...

- بسبب کفر ایشان معنای کلمه این نیست: که خداوند کفر آنان را دوستی و محبت گوساله قرار داد زیرا که محبت گوساله کفر و زشت است و خداوند عمل کفرآمیز در مورد بنده انجام نمیدهد نه در ابتداء و نه بعنوان کیفر و جزا.

بلکه منظور این است: که در اثر محبت گوساله نسبت بخداوند کافر شدند.

و برخی گفته اند: آنهایی که گوساله را برای یهود زینت داده و آنان را بسوی آن خواندند مانند سامری و شیاطین انس و جن محبت گوساله را در دلهای آنان وارد کردند و معنای «بکفرهم» این است که چون آنان معتقد به تشبیه بودند و خدا و صفات خدا را نمیدانستند و پرستش غیر او را جایز می شمردند از این جهت محبت گوساله در دل آنان راه پیدا کرد و کافر شدند زیرا که عقائد آنان موجب کفر بود، و کسی که معتقد است این امر (محبت گوساله) از طرف خداوند بعنوان کیفر و مجازات بوده چنین کس گفتار غلط و بی پایه ای را گفته زیرا که محبت گوساله نه ضرری در آن است و نه میتواند کیفر باشد.

قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيْمَانُكُمْ...

- بگو بد است آن چیزی که ایمان شما امر میکند شما را بآن.

ص: ۲۶۶

(۱- ۱) محبت و عشق او بنحوی در اعماق قلب جایگزین شده که محلی برای نوشیدن و حزن و سرور باقی نگذاشته است.

بگو ای محمد به یهود آنچه که از راه ایمان مأموریت پیدا میکنید اگر عبارت از بقتل رساندن پیامبران خدا و تکذیب کتب آسمانی و انکار مقررات و دستورات الهی باشد بسیار بد است، و منظور از ایمان آنان تصدیق بآن چیزی است که خیال کردند نسبت بآن چیز از کتاب خدا تصدیق نمودند زیرا که گفتند: ما ایمان میآوریم بآنچه بر خود ما نازل شد.

إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ...

اگر شما ایمان داشته باشید.

بتورات همانطوری که خیال می کنید، و این جمله دلالت دارد بر اینکه کتاب آسمانی تورات هیچگاه دستوری بر خلاف خداوند نسبت بافعال و اعمال آنان ندارد و مأموریت آنان (بکشتن انبیاء و نظائر آن) از جانب خواهشهای نفسانی و آراء فاسده آنها است.

[سوره البقره (۲): آیه ۹۴]

اشاره

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ لَكُمْ آذَارُ الْآخِرَةِ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۹۴)

[ترجمه]

بگو: اگر دار آخرت و بهشت از نزد خدا بشما اختصاص یافته و مردم بهره ای ندارند پس آرزوی مرگ کنید اگر راستگویانید.

شرح لغات

خالصه... صاف و بی آلايش.

فتمنوا... آرزو کنید.

تفسیر:

خداوند باز در مقام محاجه با یهود بر آمد بنحوی که دانشمندان و بزرگان آنان را رسوا کرد و آنان را به حکم عادلانه دعوت نمود و فرمود:

بگو ای محمد بآنان اگر بهشت بشما اختصاص دارد و سایر مردم یا خصوص محمد و یارانش بهره ای از آن ندارند همانطور که ادعا کردید: «لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى» (۱) و در گفتار خویش: «نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ» (۲) و اینکه

۱-۱) سورة بقره آيه ۱۰۵ داخل نميشود در بهشت مگر يهود و نصارى.

۲-۲) سورة مائده آيه ۲۱ ما فرزندان و دوستان خدا هستيم.

خداوند ما را کیفر نخواهد داد راستگو و صادق باشید پس آرزوی مرگ نمائید، زیرا کسی که اعتقاد دارد که اهل بهشت است و در این معنی هیچگونه شک و تردیدی برای او نیست مرگ برای او بهتر است از زندگانی دنیا که انواع مشکلات و ناراحتیها و غم و غصه ها در آن وجود دارد، و کسی که یقین دارد در اثر موت از ناراحتیهای دنیوی بیرون میرود و در برابر به نعمت جاودانی میرسد چنین کس مرگ را اختیار خواهد نمود.

امیر المؤمنین علیه السلام در جنگ صفین هنگامی که میان دو صف با سینه بندی که زیر زره و پیراهن پوشیده میشود گردش میکرد و فرزندش حسن عرضکرد: این زنی جنگ نیست فرمود: پسر من پدر تو باک ندارد و برای او فرقی نمیکند که او غلبه بر مرگ کند یا مرگ بر او مستولی شود.

عمار بن یاسر در صفین میگوید: هم اکنون با دوستان که عبارت از محمد و حزب او است ملاقات خواهم نمود.

پرسش:

اگر آرزوی مرگ رجحان دارد پس چرا پیامبر اکرم بر طبق روایتی فرمود:

هیچگاه یکی از شما آرزوی مرگ نکند برای ضرری که باو متوجه شد بلکه بگوید:

خداوندا مرا زنده بدار تا زمانی که زندگی برای من خیر است، و مرا بمیران هنگامی که مرگ برای من خیر است.

پاسخ:

منظور این است که آرزوی مرگ اگر دلالت بر جزع و بی تابی در برابر ضرر کند نیکو نیست زیرا که صبر و واگذاری امور بخداوند جزء دستورات و آداب است و ممکن است از این جهت باشد که در اثر بقاء حیات امید میرود نافرمانیهای گذشته جبران شود زیرا که ایمن از نافرمانی در گذشته نیستیم .

[سوره البقره (۲): آیه ۹۵]

اشاره

وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۹۵)

[ترجمه]

و هرگز آرزو نکنند آن را-مرگ را-بسبب آنچه مرتکب شده اند و خداوند از ستمکاران آگاه است

وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ...

و هرگز آرزوی آن را نخواهند داشت بسبب آنچه مرتکب شدند.

خداوند از همان گروهی که در آیه گذشته دستور آرزوی مرگ در صورت راستگویی در باره آنان صادر شد حکایت میکند و میفرماید که هرگز آرزوی مرگ نخواهند کرد بسبب آنچه مرتکب شده اند.

حسن و ابو مسلم میگویند: منظور از «بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ» معاصی و نافرمانیها و زشتیها و تکذیب کتاب آسمانی و پیامبر خدا است که مرتکب شده اند.

ابن جریر میگوید: مقصود: کتمان او صفات نبی اکرم است - که در تورات ذکر شده - و انگیزه اینکه به «ید» نسبت داده شد با اینکه آنان هر چه کردند بوسیله زبان کردند این است که عرب در این قبیل موارد کلمه «ید» بکار میبرد مثلاً میگوید: «هذا ما کسبت یداک» در صورتی که دست کاری انجام نداده و بسبب زبان حاصل شده و علت این است که چون اکثر جنایات بوسیله دست واقع میشود از این جهت هر جنایتی بدست نسبت داده میشود و اگر چه از آن صادر نشده باشد.

وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ...

و خداوند ستمکاران را میداند.

علت اینکه ستمکاران را باین جهت - دانستن خدا - اختصاص داد در صورتی که خداوند عالم بهر کسی است چه ستمکار باشد و چه نباشد آن است که منظور ترساندن و باز داشتن آنان است از ستمگری همانطور که انسان بدیگری میگوید: من آشنایی بعمل تو دارم، که منظور ترساندن و جلوگیری است.

و برخی گفته اند: معنای این جمله این است: که خداوند آگاه است از مویباتی که آنان را از آرزوی مرگ باز داشته و از آنچه در دل پنهان کردند از کتمان حق در حالی که بیشتر آنان میدانند که راه باطل را می پیمایند.

از پیامبر اکرم روایت است: که اگر یهود آرزوی مرگ میکردند میمردند و جایگاه خویش را در آتش مشاهده میکردند، پس خداوند فرمود هرگز آرزوی مرگ

نکنند برای آنکه دروغشان روشن شود.

در این حدیث دلالت روشنی است بر راستی و نبوت پیامبر اسلام زیرا که مطلبی را قبل از آنکه واقع شود خبر داد، و واقع با خبر او کاملاً مطابق بود. و نیز علت اینکه از آرزوی مرگ خودداری کردند این بود که در مرگ و حقیقت آن تردیدی نداشته و میدانستند که اگر آرزو کنند بآن خواهند رسید.

□ □
کلبی از ابن عباس نقل کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله بآنان میفرمود: اگر شما در سخن خود راستگویید بگوئید: خدایا ما را مرگ ده، سوگند بآن خدایی که جانم در کف قدرت او است چنین جمله را کسی نمیگوید مگر اینکه مرگ در همان مکان بسراغ او آید.

و این داستان مانند داستان «مباهله» است، نبی اکرم زمانی که نصاری را برای مباهله دعوت کرد آنان امتناع ورزیدند زیرا که اطمینانی بوضع خود نداشتند و میترسیدند که پیامبر در جمله ای که فرموده راست بگوید و آن جمله این است: اگر نصاری با من مباهله کنند در بازگشت اهل و مالی را برای خویش نمی یابند.

پس همانطوری که نصاری پس از امتناع از مباهله رسوا شدند یهود هم بعلت امتناع از آرزوی مرگ رسوا گردیدند و حق روشن گردید.

پرسش:

از کجا معلوم است که آنان آرزوی مرگ در دل خود نداشتند؟ پاسخ:

اگر بمعنای «تمنی» آرزوی لفظی باشد جواب این سؤال روشن است، و اگر معنای آن امر قلبی باشد جواب این است: که اگر از آرزوی قلبی در آنان وجود میداشت از اظهار آن نباید خودداری کنند چون برای تکذیب پیامبر در این حکایت چاره ای جز اظهار بزبان نبود و علاوه منظور پیامبر آن بود که آنان بزبان اظهار کنند و بسیار آسان بود که بر زبان خود این جمله را جاری کنند: ای کاش مرگ بر ما نازل میشد، و چون از این امر امتناع کردند روشن شد راستگویی پیامبر و تمامیت حجت و دلیل او.

ص: ۲۷۰

اشاره

وَلْتَجِدْنَهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاتِهِ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحِّزِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (۹۶)

[ترجمه]

و می یابی ایشان را آزمندترین مردم نسبت بزندگانی در دنیا، و از آنهایی که مشرک شدند، دوست دارد یکی از آنان که هزار سال عمر کند در صورتی که طول عمر هیچیک را از عذاب دور نخواهد کرد و خداوند بکردار شما آگاه است.

شرح لغات:

لتجدنهم...-می یابی ایشان را.

أحرص...-آزمندترین یوّد...-دوست دارد.

بمزحزحه...-دور کننده او.

تفسیر:

اشاره

وَلْتَجِدْنَهُمْ...

-و مییابی ایشان را ای محمّد.

یهود و یا خصوص دانشمندان از ایشان را.

أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاتِهِ...

-آزمندترین مردم نسبت بزندگی و بقاء در دنیا و مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا...-و از کسانی که مشرک شدند.

و در اینجا چند احتمال است.

۱-می یابی یهود را آزمندتر از مشرکین نیز که منظور مجوس و کسانی است که ایمان بروز قیامت ندارند یعنی حرص یهود از حرص مشرکین نیز بیشتر است.

۲- ابو علی جبائی میگوید: جمله «وَمِنْ الَّذِينَ أَشْرَكُوا» اول کلام است و منظور این است: بعضی از یهودی که مشرک شدند کسانی هستند که دوست دارند..

و کلمه «من» قبل از «یود» حذف شده است.

علی بن عیسی میگوید: این معنا صحیح نیست زیرا که حذف کردن «من» در مثل این مورد جایز نیست.

۳- ابو مسلم اصفهانی میگوید: در این آیه تقدیم و تأخیر است و منظور این

ص: ۲۷۱

است: می یابی یهود و طائفه ای از مشرکین را که آزمندترین مردم میباشند نسبت بزندگی دنیوی.

من میگویم: اگر جایز باشد که موصوف- بنا بر عقیده ابو مسلم- حذف و صفت جانشین آن شود و کلمه مِنْ الَّذِينَ أَشْرَكُوا جای «طائفه» قرار گیرد پس چرا جایز نباشد بنا بر عقیده ابو علی که کلمه «من» حذف و صفت که عبارت است از «يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ» جانشین آن قرار گیرد و در این صورت حذف جایز است و هر دو قول از نظر صورت و صفت یکسان و از معنا مختلف می باشند نهایت بنا بر این تقدیر کلمه «من» موصوفه است نه موصوله آن طوریکه ابو علی تقدیر میکرد.

يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ

دوست دارد یکی از ایشان که هزار سال زندگی و عمر کند.

و ذکر «عدد هزار» برای آن است که آن نهایت عددی است که مجوس نسبت به یکدیگر دعا میکردند و بملوک تحیت میگفتند، چنین میگفتند: زندگانی کن هزار نورو و هزار مهرگان، ابن عباس میگوید: هنگامی که یکی از آنان عطسه میکرد دیگری میگفت: هزار سال بزی.

پس این گروهی که می پندارند بهشت برای آنان است آرزوی مرگ نمی کنند و حرص آنان نسبت بزندگانی در دنیا از مشرکین نیز بیشتر است و همین طور این گروه چون میدانند که خداوند در آخرت کیفر کفر و عناد آنان را جهنم و عذاب دردناک قرار داده و اهل شرک ایمان بروز قیامت ندارند پس در حقیقت اینان بیشتر از مرگ گریزان و بزندگانی در دنیا آزمندتر هستند از مشرکین زیرا که آنان معتقد به بعث نیستند.

وَمَا هُوَ بِمُزَخَّرٍ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ...

-و طول عمر هیچیک را از عذاب خداوند دور نمی سازد و نافع واقع نمیشود زیرا که عمر بالاخره تمام میشود و فنا پذیر است.

وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ

و خدا بآنچه عمل میکنید دانا و آگاه است

و هیچ کرداری بر او پوشیده نخواهد بود بلکه او احاطه کامل بتمام اعمال دارد و نگهبان همه آنها است تا زمانی که در برابر آنها کیفر عذاب را بآنان بچشاند.

آنچه از آیه استفاده میشود

این است که علاقه زیاد زیستن اگر برای دنیا باشد نکوهیده و اگر برای تکثیر فرمانبرداری و توبه و بازگشت از نافرمانی و درک سعادت اخلاص در عبادت باشد پسندیده است و امیر المؤمنین علیه السلام در باره باقیمانده عمر مؤمن میفرماید: ارزشی نتوان برای او قائل شد زیرا که بسبب آن آنچه از دست رفته درک میشود و آنچه بمرگ گرائیده زنده میگردد .

[سوره البقره (۲): آیات ۹۷ تا ۹۸]

اشاره

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (۹۷) مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ (۹۸)

[ترجمه]

بگو آن کسی که دشمن جبرئیل است جبرئیل وحی را بر قلب تو بامر پرورگار آورده در حالی که آن وحی تأیید میکند کتب موجود را و راهنما و مژده دهنده است برای مؤمنین (۹۷).

هر کس که دشمن بدارد خدا و ملائکه و پیامبران او و جبرئیل و میکائیل را بدرستی که خدا دشمن میدارد کافرین را (۹۸).

داستان

ابن عباس میگوید سبب نزول آیه بنا بر روایتی این است: هنگامی که پیامبر اسلام وارد مدینه شد، ابن صوری و گروهی از یهود فدک بمحضرش رسیده و پرسشهایی نمودند گفتند: چگونه است خواب تو ما جریان خواب پیامبری را که در آخر زمان میآید میدانیم و چگونگی آن بگوش ما رسیده است؟.

فرمود: دو چشم من میخوابد ولی قلبم بیدار است.

گفتند: راست گفتی و لیکن ما را با خبر ساز که بچه ارتباط پیدر دارد و یا از مادر است؟

فرمود: استخوانها و رگ و پی های او از مرد و گوشت و خون و ناخن و مو از زن است.

گفتند: راست گفتی ای محمد چه شده که برخی از بچه ها شباهت کامل با عمام خویش دارند و هیچگونه شباهتی بدائیهای خویش ندارند و بعضی دیگر بر عکس؟ فرمود: هر کدام از زن و مرد نطفه او غلبه بر نطفه دیگری کند شباهت از او خواهد بود.

گفتند: راست گفتی ای محمد، پروردگار خویش را بما معرفی کن و خصوصیاتش را بیان نما؟ در این هنگام خداوند سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را - که اوصاف خداوند در آن مذکور است - نازل فرمود.

ابن صوری گفت: یک مطلب دیگر است اگر آن را نیز بگویی ما ایمان بتو خواهیم آورد و پیروی تو مینمائیم و آن مطلب این است: کدام ملک واسطه بین تو و خداوند است و بوسیله او نازل میشود آنچه خدا فرو میفرستند؟ فرمود: جبرئیل.

ابن صوری گفت: او دشمن ما است و دستور کشتن و سختی و جنگ بوسیله او نازل میشود و میکائیل واسطه گشایش و آسانی است و اگر واسطه تو میکائیل بود ما ایمان بتو میآوردیم.

تفسیر

خداوند این آیه را بعنوان پاسخ و ردّ یهود فرستاد و فرمود:

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ...

- بگو آن کسی که دشمن جبرئیل است.

در صورتی که او واسطه وحی الهی باشد.

فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَيَّ قَلْبِكَ...

- پس او نازل کرده است وحی را بر قلب تو.

و از پیش خود نیاورده، و اضافه بقلب برای این است که نگهداری و درک کردن بعد از نازل شدن بوسیله قلب است.

يَا ذَنْ اللّٰه...

-باذن پروردگار.

یعنی بامر پروردگار، و برخی گفته اند منظور از اذن خدا علم خداوند و یا اعلام کردن خدا است جبرئیل را.

مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ...

-در حالی که تأیید میکند کتب موجود را.

و شهادت میدهد که آن کتب بر حق است و از نزد خداوند آمده.

و هُدًى وَ بُشْرًى لِّلْمُؤْمِنِينَ...

-و راهنما و مژده دهنده است نسبت بمؤمنین.

و اگر دستور جنگ و سختی در آن باشد آن دستور در برابر کافرین و بر ضرر آنان است.

و علت اینکه راهنمایی کتاب را از امتیازات مؤمنین قرار داد این است: که تنها آنان از راهنمایی کتاب استفاده برده و بر طبق دستوراتش عمل میکنند و اگر چه آن در صدد راهنمایی همه است.

و برخی گفته اند: منظور از «هدایت» رحمت و پاداش است و از همین جهت اختصاص به مؤمن دارد و معنای «بشری» این است که در آن کتاب نعمت همیشگی بآنان مژده داده شده.

و اگر «مصدقاً» و «هدی» و «بشری» از اوصاف جبرئیل باشد (نه کتاب و قرآن) معنای آیه این است:

که جبرئیل کتب آسمانی پیشین را تصدیق میکند و راهنمایی و مژده برای مؤمنین میآورد.

پرسش چرا خداوند «عَلَى قَلْبِكَ» فرمود و «علی قلبی» نفرمود- با اینکه این تعبیر در برابر یهود گفته میشود و بر وفق میزان تخاطب «علی قلبی» باید گفته شود.

پاسخ این تعبیر مطابق با عرب مشهور است همانطوری که بمخاطب خویش می گویی:

بمردم مگو: که خیر نزد تو است. و میتوانی بگویی: بمردم بگو نزد من است، و

همانطوری که ممکن است گفته شود: یهود گفتند: جبرئیل دشمن ما است، و ممکن است گفته شود: یهود گفتند: جبرئیل دشمن ایشان است.

مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ...

-هر کس که دشمن بدارد خدا و ملائکه و پیامبران او را.

دشمنی با خدا عبارت از مخالفت و نافرمانی کردن او است و حقیقت دشمنی که منظور ضرر رساندن باشد در باره خداوند امکان ندارد.

و برخی گفته اند: منظور دشمنی با اولیاء و دوستان خداوند است مانند آیه:

«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ»

(۱)

وَ جِبْرِيلَ وَ مِيكَالَ...

-و جبرئیل و میکائیل.

یعنی دشمن بدارد آن دو را و علت اینکه این دو اختصاص پیدا کردند (با اینکه در عموم لفظ «ملائکه» داخل هستند) این است که آن دو امتیاز و منزلت خاصی دارند همانطوری که خداوند فرمود: «فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَ نَخْلٌ وَ رُمَّانٌ» (۲) - که نخل و رمان با اینکه داخل فاکهه هستند بعلت امتیازی که دارند دو مرتبه ذکر شدند.

و برخی گفته اند: سبب تکرار و ذکر آن دو این است که یهود گفتند: جبرئیل دشمن و میکائیل دولت ما است و در حقیقت گفتگو و بحث در باره آن دو بود و از این لحاظ اهمیت خاصی داشتند، و نیز برای این جهت بود که یهود خیال نکنند که آنان از جمله ملائکه نیستند پس تصریح بذکر آنان شد تا بطلان توهم آنها روشن شود.

فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ...

-بدرستی که خدا دشمن دارد کافرین را.

و تصریح باسم خداوند و اکتفاء نمودن بضمیر برای این است که گمان نشود منظور جبرئیل یا میکائیل است، و همین طور تصریح به (کافرین) و نیاموردن ضمیر «هم» برای این است که امکان دارد یهود از دشمنی دست برداشته و بایمان بگرایند.

۱-۱) سوره ۳۳ آیه ۵۷ آنهايي که خداوند را اذيت ميکنند.

۲-۲) سوره ۵۵ آیه ۶۸ در آن دو ميوه و انگور و انار است.

اعتراض: همانطوری که بعضی از ملاحده گفته اند چطور ممکن است عاقلی خود را دشمن جبرئیل بداند و این معنی را اظهار کند؟ پاسخ:

این گفتار از یهود مورد تعجب نیست زیرا همانطوری که خداوند نقل فرموده آنان بعد از مشاهده شکافتن دریا و سایر نشانه ها و معجزات خارق العاده از موسی خواستند که برای آنان خدایی مانند خدایان آنان قرار دهد و خواستند: موسی خدای را بآنان آشکار بنمایاند و همین طور موضوع پرستیدن گوساله و دیگر نادانیهای آنان .

[سوره البقره (۲): آیه ۹۹]

اشاره

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ (۹۹)

[ترجمه]

ما بر تو فرستادیم نشانه های روشن و آشکاری را، و انکار نمیکنند آن نشانه ها را مگر فاسقین.

شرح لغات

آیات...-نشانه های عبرت.

بیّنات...-روشن کننده های حق از باطل.

داستان

ابن عباس میگوید: ابن صوری- که یکی از بزرگان و دانشمندان یهود بود- به پیامبر خدا عرض کرد: ای محمد چیزی را که ما شناسیم نیاوردی و خداوند نشانه روشنی بر تو نفرستاده تا ما از تو پیروی کنیم، پس خداوند این آیه شریفه را نازل کرد.

تفسیر

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ...

□
-ما بر تو فرستادیم نشانه هایی (ای محمد صلی الله علیه و آله) بلخی میگوید: منظور از آیات تمام معجزات پیامبر اسلام است که خداوند باو عنایت کرد.

ابو علی و ابو مسلم میگویند: مراد خصوص قرآن مجید و انواع راهنماییهای آن است.

اصم میگوید: منظور علم تورات و انجیل و اخبار از آنچه در کتابهای آسمانی گذشته مورد اغماض واقع شده است همانطوری که خداوند فرمود: «يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا

مِمَّا كُنْتُمْ تُخَفُّونَ مِنَ الْكِتَابِ

(۱)

بَيِّنَاتٍ...

-روشن کننده های حق از باطل.

وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ...

-و انکار نمیکنند آن آیات را مگر فاسقین.

و منظور از «فاسقین» کافرین است و انگیزه اینکه «کفر» «فسق» نامیده شد این است که «فسق» بیرون آمدنی از چیزی بجز دیگر است، و یهود در اثر انکار پیامبر اسلام از دین خودشان که دین موسی است-بیرون رفتند.

و علت اینکه خداوند تعبیر به «کافرین» نفرمود با اینکه کفر از فسق بالاتر است یکی از دو امر است:

۱-منظور این است که یهود از امر خدا بیرون رفتند و نافرمانیهای بزرگ را اختیار نمودند.

۲-مراد این است که آنان در کفر نیز متمرّد و فاسقند زیرا که فسق بزرگترین گناهان است اگر در مورد کفر باشد بزرگترین کفر و اگر در مورد گناه باشد بزرگترین گناه و نافرمانی است.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۰۰]

اشاره

أَوْ كَلِمَاتٍ عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۰۰)

[ترجمه]

آیا هر هنگام پیمانی بستند گروهی از آنان پیمان شکنی نمودند بلکه بیشتر آنان ایمان نمیآورند

شرح لغات

نبذه...-پرتاب کردند آن را.

تفسیر

أَوْ كَلَّمَا لَعَاهِدُوا عَهْدًا...

-آیا هر هنگام پیمانی بستند-یهود.

ابن عباس میگوید: منظور پیمانی است که از ایشان گرفتند که به پیامبر درس نخوانده-آخر زمان-ایمان بیاورند و کلمه «کَلَّمَا» لفظی است که اقتضای تکرار میکند یعنی مکرر در مکرر پیمان شکنی کردند.

ص: ۲۷۸

۱- (۱) سورة ۵ آیه ۱۸ روشن میساخت برای شما بسیاری از آنچه را که از کتاب پنهان میکردید.

عطا میگوید: منظور پیمانهای بود که میان پیامبر اسلام و یهود بسته شده بود و آنان نقض کردند مانند پیمانی که با یهود بنی قریظه و نضیر بسته بود که دشمنان پیامبر را کمک نکنند و آنان در روز خندق پیمان شکنی نموده قریش را یاری کردند.

نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ...

-شکستند آن پیمان را گروهی از ایشان.

بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ...

-بلکه بیشتر از آنان ایمان نیاورده اند.

ضمیر «هم» به معاهدین و هم پیمانها بر میگردد و بخصوص گروهی که پیمان شکستند رجوع نمی کند زیرا آنان عموماً ایمان نیاوردند و اما برخی از اهل پیمانها مانند عبد الله بن سلام و کعب الاحبار و برخی دیگر قبول اسلام کردند.

و عِلَّتْ اَیْنِکَ کَلِمَہ «بل» در اینجا آمد دو امر است:

۱- چون گروهی از آنان پیمان شکنی نمودند از اینرو آنان به پیمان شکنی خویش کافر شدند و خداوند بوسیله کلمه «بل» موضوع کفر را توسعه داد و فرمود:

بلکه بیشتر از ایشان پیمان شکنی خویش را انکار کردند برخی از روی نادانی و پاره ای از روی عناد و دشمنی.

۲- منظور اثبات کفر همه آنها است: برخی بعلت پیمان شکنی، و بیشتر در اثر انکار و پیروی ننمودن از پیامبر اسلام.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۰۱]

اشاره

وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصِِّدٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۰۱)

[ترجمه]

و هنگامی که آمد ایشان را پیامبری از جانب خدا که تصدیق میکرد آنچه را با ایشان بود پرتاب کردند گروهی از آنها را که کتاب بآنان داده شده کتاب خدا را پشت سر گویا اینان نمیدانند.

تفسیر

وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ...

-هنگامی که آمد ایشان را رسولی از جانب پروردگار.

بیشتر مفسرین گفته اند منظور از «رسول» محمّد صلی اللّٰه علیہ و آلہ است یعنی هنگامی که آمد یهود هم زمان نبی اکرم را
محمّد فرستاده خدا.

ص: ۲۷۹

و برخی گفته اند: منظور از «رسول» رسالت و پیامبری است همانطوری که شاعر میگوید:

فقد كذب الواشون ما بحث عندهم

بلیلی و ما ارسلتهم برسول (۱)

علی بن عیسی میگوید: این احتمال «دوم» ضعیف است زیرا که بر خلاف ظاهر و در استعمال اندک است.

مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ...

-تصدیق میکند آنچه را با ایشان است.

در آن دو احتمال است:

۱-تصدیق میکند پیامبر کتابهای آسمانی ایشان را از قبیل تورات و انجیل زیرا که دارای همان اوصافی است که مژده آمدنش در آن کتب ذکر شده.

۲-تصدیق میکند پیامبر تورات را و اینکه آن از جانب خداوند آمده، زیرا که سخن در این آیات در باره یهود است نه نصاری. و احتمال اول بهتر است زیرا که در آن دلیلی است بر بطلان ایشان.

نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ...

-پرتاب کردند گروهی از کسانی که کتاب بآنان داده شده.

و علت اینکه «مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» فرمود و «منهم» نفرمود این است که منظور از این جمله دانشمندان یهود است-و چنانچه بضمیر اکتفاء میشد مرجع آن تمامی یهود بودند.

و برخی گفته اند: علت اینکه «منهم» نفرمود طول کشیدن کلام بوده است.

كِتَابَ اللَّهِ...

-کتاب خدا را.

ممکن است منظور تورات و ممکن است مقصود قرآن مجید باشد.

وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ...

-پشت سرشان.

کنایه از واگذاری و ترک کردن عمل بآن است.

ص: ۲۸۰

۱-۱) دروغگویان دروغ گفتند زیرا که نزد آنان اظهاری از لیلی نکردم و پیامی برای آنان نفرستادم.

شعبی میگوید: کتاب را تلاوت می کردند و عمل به آنرا ترک می نمودند.

سفیان بن عیینه میگوید: کتاب را در حریر و دیباج پیچیده و با طلا و نقره زینت داده لیکن حلال و حرام آن را حرام نمیدانستند و این است معنی «نبذ» و اینها در صورتی است که منظور از کتاب تورات باشد.

ابو مسلم میگوید: چون پذیرفتند کتاب پیامبر اسلام را در حقیقت کتاب خودشان را که مژده آمدن پیامبر آخر زمان در آن بود نبذ کردند.

سدی میگوید: تورات خودشان را ترک و کتاب آصف و سحر هاروت و ماروت را گرفتند یعنی اوصاف پیامبر که در تورات ذکر شده بود ترک نمودند.

قتاده و گروهی از اهل دانش میگویند: آن جماعت همه معاند و علت اینکه گروهی از ایشان ذکر شد این است که جمعیت زیاد با اختلاف نظر و عقیده و فاصله رأی و فکری که میان افراد آن است امکان ندارد همگی کتمان واقع کنند و آنچه را میدانند مستور دارند مگر اینکه عددشان اندک و اتفاقشان بر کتمان امکان داشته باشد كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ... گویا اینان نمیدانند.

که آن پیامبر راست و بر حق است و منظور این است: آنان میدانند و از روی دشمنی و عناد کتمان میکنند.

و برخی گفته اند: منظور این است: گویا اینان نمیدانند چه کیفر و عقابی در برابر این عمل دارند.

و بعضی گفته اند: گویا اینان نمیدانند که در کتاب خودشان چه مطالبی است و جانشین نادانان شده اند .

اشاره

وَ اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِكُمْ سُبْحَانَ وَ لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السَّحَرَ وَ مَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَائِكِينَ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ وَ مَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَ لَبِئْسَ مَا شَرُّوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۱۰۲)

[ترجمه]

و پیروی کردند آنچه را شیاطین دنبال کردند و یا میخواندند بر عهد سلطنت سلیمان و سلیمان کافر نشد و لیکن شیاطین کافر شدند مردم را تعلیم سحر میدادند و آنچه برد و ملک در بابل نازل شد «هاروت و ماروت» و هیچکس را تعلیم نمیدادند مگر اینکه می گفتند: ما فتنه و امتحان هستیم پس کافر نشوید و یاد می گرفتند مردم از آن دو چیزی را که موجب جدایی مرد از همسرش میشد و بسبب آن نمیتوانستند بکسی ضرری رسانند مگر باذن خدا، و یاد میگرفتند چیزی را که بضرر ایشان بود و نفعی برای آنان نداشت و دانستند هر کسی سحر را خریداری کند در روز قیامت بهمراه ی ندارد، و بد چیزی است آنچه خویشان را بدان فروختند اگر دانا باشند.

شرح لغات:

اتَّبِعُوا...-پیروی کردند.

تَتْلُوا...-دنبال میکردند و یا میخواندند.

فِتْنَةٌ...-آزمایش.

مَرْءٌ...-مرد اذن...-آگاهی، اباحه و آزادی، امر و فرمان.

خَلَقٌ...-بهره نیک.

تفسیر

اشاره

خداوند در دنبال آیه گذشته که موضوع عدم اعتناء یهود را بکتاب خدا بیان کرد فرمود:

وَ اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ...

و پیروی کردند آنچه را که شیاطین دنبال میکردند و یا میخواندند.

در ضمیر «و اتبعوا» چند قول است:

۱- ربیع و ابن اسحاق و سدی میگویند: منظور یهود عصر پیامبر اسلام است.

۲- ابن عباس و ابن جریج میگویند منظور یهود عصر سلیمان است.

۳- مراد از آن همه یهود است زیرا که پیروان سحر و جادو از زمان سلیمان تا زمان پیامبر اسلام همیشه و در هر عصری موجود بودند.

از ربیع حکایت شده: یهود زمانی از پیامبر اسلام در باره تورات پرسش میکردند و هر چه میپرسیدند خداوند آن را بر پیامبر نازل میکرد و مخاصمه مینمود با آنان یهود گفتند: این شخص از ما داناتر و نسبت بآنچه بر ما نازل شده آگاهتر از ما است بعد از موضوع سحر و جادو پرسش کردند و از آن راه در صدد مخاصمه با پیامبر برآمدند پس خداوند این آیه شریفه «وَ اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ» را نازل کرد.

و در معنای «تتلوا» چند احتمال است:

۱- ابن عباس میگوید: منظور: دنبال کردن و عمل نمودن است.

۲- عطا و قتاده میگویند: مراد: قرائت و خواندن است.

۳- ابو مسلم میگوید: منظور: دروغ گفتن است گفته میشود: «تلا علیه» یعنی دروغ گفت خداوند سبحان میفرماید:

«وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ لَآ تَعْلَمُونَ» (۲) و در مورد صدق «تلا- عنه» گفته میشود و در صورت ابهام و روشن نبودن هر دو تعبیر

(۱)

و «أَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ لَآ تَعْلَمُونَ» (۲) و در مورد صدق «تلا- عنه» گفته میشود و در صورت ابهام و روشن نبودن هر دو تعبیر جایز است و در منظور از شیاطین اختلاف است.

برخی گفته اند: مراد از شیاطین جن است زیرا که این لفظ «شیاطین» در صورتی که بدون قرینه باشد دلالت بر شیاطین جن میکند.

۱-۱) سورة ۳ آية ۷۸ و بر خدا دروغ می گویند.

۲-۲) سورة ۷ آية ۲۸ آیا آنچه را نمیدانید بخدا دروغ می گویند.

پاره ای گفته اند: منظور شیاطین انس است که در گمراهی و ضلالت متمرّد میباشند همانطور که جریر گفته:

إِيَّامٍ يَدْعُونَنِي الشَّيْطَانُ مِنْ غَزَلٍ

و كُنَّ يَهُودِيْنِي إِذْ كُنْتُ شَيْطَانًا (۱)

و بعضی گفته اند: منظور شیاطین انس و جن است.

عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ...

-بر سلطنت سلیمان.

برخی گفته اند: معنای «علی» «فی» است یعنی در ملک سلیمان همانطور که ابو النجم گوید: «فهی علی الافق کعین الاحول» (۲) که منظور در افق است و بنا بر این دو احتمال جریان دارد.

۱-منظور در زمان سلطنت سلیمان است.

۲-مراد در خود سلطنت سلیمان است همانطور که گفته میشود: «فلان يطعن في ملك فلان و في نفس فلان» «فلانی در سلطنت و در خود فلانی طعن میزد.

و بعضی گفته اند: معنای آن بر زمان سلطنت سلیمان است.

ابو مسلم میگوید: معنای آن این است: آنچه شیاطین بر ملک سلیمان دروغ میگفتند و بر آنچه بر دو ملک نازل میشد.

وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السَّحَرَ...

-و سلیمان کافر نشد لیکن شیاطین کافر شدند مردم را سحر آموختند.

از اینجا استفاده میشود آنچه را که شیاطین اختیار و روایت میکردند کفر بود زیرا که سلیمان را از کفر تبرئه نمود لیکن در تعبیر «تَلَّوْا الشَّيَاطِينَ» بیان نفرمود که آن چیست همانطوری که در «وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ» روشن نشد که آن کفر از چه نوعی از انواع کفر بوده است لیکن در جمله «وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السَّحَرَ» بیان شد که آن کفر از نوع سحر است زیرا که یهود بنا بگفته ابن عباس و ابن جبیر

ص: ۲۸۴

۱- ۱) روزگاری که زنها از روی حب مرا شیطان خواندند در همان زمان آنان مرا دوست میداشتند و من متمرّد بودم.

۲- ۲) خورشید در افق مانند چشم احوال رو بغروب کردن میرفت.

و قتاده-سحر را به سلیمان نسبت داده و خیال می کردند که سلطنت او روی پایه سحر استوار است از اینرو خداوند او را تبرئه نمود و در علت نسبت دادن یهود سحر را به سلیمان اختلاف شده است:

و برخی گفته اند: انگیزه آن این بود که سلیمان کتابهای ساحرین را جمع- آوری نموده و در خزانه خویش قرار داد.

سدی میگوید: آن کتابها را زیر تخت خویش قرار داد تا مردم آگاهی پیدا نکنند پس از مرگ سلیمان ساحرین کتابها را بیرون آورده و گفتند: سلطنت سلیمان بسبب سحر پا بر جا بود و از همین راه جن و انس و طیر را مسخر خویش قرار داد و سحر سلیمان را در نظر مردم بزرگ جلوه داد و این امر در میان یهود شهرت پیدا کرد و روی دشمنی با سلیمان کاملاً مورد قبول آنان واقع شد.

عیاشی بسند خودش از ابو بصیر از امام باقر نقل کرده: هنگامی که سلیمان از دنیا رفت شیطان سحر را اختراع کرد و در کتابی نوشت و آن کتاب را پیچیده در پشت آن نوشت: این چیزی است که آصف بن برخیا در باره سلطنت سلیمان بن داود وضع کرد و از ذخیره های گنجهای دانش است، هر که اراده کند فلان چیز را چه بگوید و همین طور پس آن کتاب را زیر تخت سلیمان پنهان کرد و سپس برای آنان بیرون آورد، کافرین گفتند: بسبب همین بود که سلیمان بر ما غلبه کرد لیکن مؤمنان گفتند:

سلیمان بنده خدا و پیامبر او بود و از این جهت خداوند در قرآن فرمود: «وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ» الخ.

و در جمله: «وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا» سه قول است:

۱- شیاطین آنچه را که از راه سحر پی بردند انکار نمودند.

۲- سحری را که به سلیمان نسبت دادند نپذیرفتند.

۳- آنها سحر نمودند و از آن تعبیر به کفر کردند.

و در جمله: «يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السَّحَرَ» دو قول است:

۱- شیاطین سحر را بسوی آنان القاء کردند و آنان آموختند.

۲-شیاطین آنان را راهنمایی کردند که سحر را از زیر تخت بیرون آورده و استخراج کنند.

و در جمله: «وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ» چند وجه است:

۱-منظور این است: که شیاطین سحر و آنچه را بر دو ملک نازل شده بود بمردم آموزش دادند و آنچه بر آن دو نازل شده عبارت بود از اوصاف و حقیقت سحر و چگونگی حيله ورزی در آن تا هم خود دانسته و هم بمردم یاد دهند و در نتیجه مردم از آن دوری کنند لیکن شیاطین پس از دانستن آن را بکار برده و از آن سوء استفاده کردند و اگر چه مؤمنان از آن دوری کرده و از دانستن آن فقط منتفع شدند.

۲-منظور-بنا بر آنچه گذشت که معنای «تتلوا» کذب و دروغ باشد-این است: که پیروی نمودند آنچه را که شیاطین بر سلطنت سلیمان و بر آنچه بر دو ملک نازل شده بود دروغ بستند و منظور از نازل شدن بر دو ملک فرستاده شدن با آنها و بر زبان آنها است-یعنی کلمه «علی» معنای کلمه «مع» دارد همانطوری که خداوند میفرماید: «مَا وَعَدْنَا عَلَى رُسُلِكَ» آنچه را با پیامبران و بر زبان ایشان بما وعده دادی (۱).

۳-کلمه «ما» بمعنای نفی باشد و در این صورت منظور از «هاروت و ماروت» دو نفر از افراد مردم عادی است و مراد از دو ملک که سحر از آنها نفی شده جبرئیل و میکائیل است زیرا که ساحرین یهود ادعا مینمودند که خداوند عزّ و جلّ سحر را بوسیله جبرئیل و میکائیل بر سلیمان میفرستاد و خداوند در این جهت آنان را تکذیب کرد و بنا بر این معنای این جمله عبارت است از: سلیمان کافر نشد و خداوند برد و ملک سحر را نفرستاد و لیکن شیاطین کافر شدند و مردم را در بابل سحر آموزش دادند و منظور از مردم هاروت و ماروت است.

و ممکن است «هاروت و ماروت» از شیاطین باشند و بنا بر این آن دو کافر شدند و سحر را بمردم تعلیم نمودند-و مانعی ندارد در مورد دو نفر عنوان جمع استعمال

ص: ۲۸۶

شود-همانطوری که خداوند در این آیه فرمود: «وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ» (۱) که منظور: قضاوت داود و سلیمان است و بنا بر این مراد از: «وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا- إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ» همان هاروت و ماروت است و بطور استهزاء خود را امتحان و مردم را از کفر باز میداشتند نه بعنوان نصیحت و بازداشتن واقعی.

و ممکن است بنا بر این وجه-که ما بمعنای نفی باشد-هاروت و ماروت نام همان دو ملکی باشد که سحر از آنها نفی شده و-ضمیر-در یعلمان بدو قبیله از جنّ و انس رجوع کند و برای همین جهت-ضمیر-تثنيه مانعی ندارد و نیکو است.

و این وجه-که ما بمعنای نفی باشد-از ابن عباس و مفسرین دیگر حکایت شده، و از ابن عباس نیز نقل شده که «ملکین» را بکسر لام قرائت میکرد و میگفت:

در چه زمان آن دو بی دین ملائکه بودند؟ بلکه آنها سلطان بودند. و بنا بر این مانعی ندارد که ضمیر در «وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ» بآنها برگردد.

و بنا بر قرائت ابن عباس در آیه احتمال دیگری است و اگر چه «ما» بمعنای نفی نباشد و آن احتمال این است: که آنها پیروی میکردند آنچه را شیاطین بر سلطنت سلیمان مدعی بودند و نیز پیروی میکردند سحری را که بر دو سلطان فرستاده میشد لیکن فرستادن سحر اضافه ای بخداوند ندارد و اگر چه بدون قرینه ذکر شده زیرا که خداوند سحر نازل نمیکند بلکه از جانب برخی از گمراهان راهنمایی شده بودند و منظور از کلمه «انزال» این نیست که از آسمان فرستاده شده بلکه منظور این است که از نقاط بالای شهرها بسوی آن دو حمل شده بود و در باره کسی که از بالا بیائین هبوط کند کلمه «نزول» بکار میرود.

و در «بابل» سه قول است:

ابن مسعود میگوید: منظور: بابل عراق است زیرا که اختلاف زبانها در آن اتفاق افتاد و در باره آن گفته شد «تبلبلت اللسان بها» یعنی زبانها در آن شهر مختلف گردید.

ص: ۲۸۷

سدى ميگويد. مراد: بابل دماوند است.

برخى گفته اند: آن از شهر نصيبين است تا رأس العين.

و در «هاروت و ماروت» نيز اختلاف است.

برخى همانطوري كه گذشت گفته اند آن دو از مردم عادى بودند.

و بعضى گفته اند: آنها دو ملكى بودند كه خداوند آنها را از آسمان بزمين فرستاد بصورت بشر تا مردم از آنها دورى نکنند و متنفر نشوند.

و بنا بر اين در سبب هبوط آنها نيز اختلاف شده.

پاره اى گفته اند: منظور از فرستادن آنها اين بود كه مردم را بدین راهنمايى كرده و از سحر باز دارند و فرق ميان سحر و معجزه را روشن كنند زيرا كه سحر در آن زمان بسيار بود.

و در اين جهت نيز اختلاف است.

گروهي گفته اند: آنها چگونگى سحر را بمردم ميآموختند و سپس آنها را از عمل باز ميداشتند تا اينكه -نهي- بعد از آشنايى باشد زيرا تا چيزى شناخته نشود اجتناب از آن امكان ندارد.

گروهي ديگر گفته اند: آنها سحر را بمردم نميآموختند زيرا كه آموختن زمينه انجام دادن است و منظور از فرو فرستادن آنها تنها بازداشتن از سحر بود زيرا كه سحر در آن زمان كاملاً شايع بود.

و در باره سبب آمدن آنها بزمين برخى گفته اند: ملائكه تعجب كردند از نافرمانيتهاى فرزندان آدم با اينكه خداوند نعمتهاى فراوان بآنان ارزاني داشته پس گروهي از آنان عرضه داشتند: پروردگار! تو غضب نميكنى از آنچه بندگان در روى زمين مرتكب ميشوند، و از دروغى كه بتو نسبت داده و افترا مى بندند، و از نافرمانيهائي كه انجام ميدهند در حالى كه تو آنها را نهي كرده و آنان در قبضه قدرت تو هستند، خداوند در برابر آنان اراده كرد كه نعمتهائي را كه بآنان ارزاني داشته و كيفيت عجب خلقت آنان و ميل قهري بسوى فرمانبردارى و مصونيت از گناه را بآنان بشناساند از

اینرو فرمود: دو ملک از میان شما نزدیک آید تا آنها را زمین بفرستم و مانند آنچه در فرزندان آدم است از علاقه بخوردنی و آشامیدنی و شهوت حیوانی و آزو و آرزو در آن دو قرار دهم و سپس امتحان نمایم که آنها فرمانبردار خواهند بود یا نه، برای این جهت هاروت و ماروت- که نسبت به فرزندان آدم زیاد عیب جویی میکردند و در صدد بودند عتاب خداوند را متوجه آنان کنند- نزدیک آمدند خداوند وحی فرستاد که زمین بروید و آنچه در فرزندان آدم قرار دادم از میل بخوردنی و آشامیدنی و شهوت حیوانی و آزو و آرزو در شما نیز قرار دادم، و مراقب باشید که برای من شریک قرار ندهید و آدمکشی نکنید، زنا و شرب خمر مرتکب نشوید، پس آنان را بصورت انسان و با لباس انسانی زمین فرستاد، در برابر آنان ساختمان بلندی نمایان شد بسوی آن روان شدند نزدیک آن زن زیبایی را دیدند که باستقبال آنان میآید علاقه زیادی بآن زن پیدا کردند لیکن بیادشان آمد که خداوند آنان را از زنا بازداشته و برگشتند پس شهوت آنان را تحت تأثیر قرار داده دو باره متوجه زن شده و با او از در گفتگو در آمدند، زن گفت من دینی دارم که بآن عقیده مندم و شما تا زمانی که وارد در دین من نشوید من نمیتوانم خواسته شما را عملی کنم، گفتند: دین تو چیست، گفت:

من خدایی دارم که هر که آن را پرستد و سجده کند من میتوانم در برابر او جواب مثبت داده و خواسته اش را انجام دهم، پرسیدند: خدای تو چیست، گفت: این بت آنها با یکدیگر مشاوره کردند عاقبت شهوت بر آنان پیروز شد بزن خطاب کرده و گفتند: خواسته تو را عملی می کنیم- و در برابر بت سجده خواهیم نمود- زن گفت:

نزدیک شوید و خمر بیاشامید زیرا که آن شما را به بت نزدیک و بخواسته تان میرساند آنها با یکدیگر گفتند: این سه موضوعی بود که خداوند ما را از آن بازداشت «شرک و زنا و آشامیدن خمر» و سپس بمشاوره پرداختند عاقبت بزن گفتند: ما گرفتار تو شده ایم و چاره ای جز انجام خواسته تو نداریم.

خمر آشامیدند و در برابر بت بخاک افتادند و سپس در صدد گفتگوهای با زن بر آمدند زن خود را آماده کرد در این هنگام نیازمند سائلی وارد شد وقتی که آن دو

سائل را مشاهده کردند اضطراب و ناراحتی در آنان پیدا شد سائل گفت شما مشکوک بنظر میرسید و با این زن زیبا خلوت کرده اید و مرد بدی میباشید این بگفت و بیرون رفت.

زن بآن دو گفت: پیش از آنکه این مرد شما را رسوا کند و مرا نیز رسوا سازد او را نابود کرده و بکشید و سپس با آرامش فکر و امنیت کامل خواسته خود را عملی سازید برخواستند و مرد را پیدا کرده و بقتل رسانیدند و با خیال راحت بسوی زن برگشتند دیدند اثری از آن نیست بدن برهنه و پرهایشان ریخته شد و در دستشان قرار گرفته است.

خداوند وحی فرستاد که شما را یک ساعت بزمین فرستادم در این مدت کوتاه چهار نافرمانی کردید با اینکه قبلاً نهی کردم و تذکر دادم و با این وصف مرا نادیده گرفته و از من حیا نکردید در حالی که شما نسبت بفرزندان آدم و گناهان آنان بیش از دیگران عیب جویی میکردید و چاره ای جز کیفر برای شما نیست یا عذاب دنیا را اختیار کنید و یا عقوبت آخرت را.

آنها عذاب دنیا را اختیار نمودند و سپس مردم را در سرزمین بابل سحر میآموختند و هنگامی که مردم یاد گرفتند از زمین بآسمان بلند شدند و تا روز قیامت آن دو در هوا معلق و معذب هستند.

این روایت را عیاشی از امام باقر علیه السلام نقل کرده لیکن کسی که برای ملائکه عصمت و مصونیت قائل است این معنا را باور نداشته و نمی پذیرد.

وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ...

و یاد نمیدادند کسی را مگر اینکه بگویند ما فتنه و امتحان هستیم.

آن دو ملک هیچکس را تعلیم نمی دادند و عرب کلمه «علم» را بمعنای «اعلم» استعمال میکند یعنی آشنا نمی ساختند کسی را باوصاف و چگونگی سحر مگر بعد از آنکه میگفتند: ما فتنه و امتحان هستیم و موجب ناراحتی.

و علت اینکه موجب ناراحتی هستند این است: آنان سحر را تعلیم داده و در

عین حال مردم را از استعمال آن بر حذر داشتند با اینکه اگر انسان چیزی را بداند ممکن است آن را بکار برده و مرتکب شود و از اینرو آنان دستور میدادند که پس از شناسایی خویش را با بکار بردن آن کافر نسازید و از هدف اصلی بیرون نروید زیرا که هدف تنها شناسایی و آشنا بودن است بمنظور دوری کردن نه مرتکب شدن، و بنا بر این معنی دیگر یاد گرفتن سحر کفر و نافرمانی نیست همانطور که یاد گرفتن زنا بتهنایی موجب اثم و گناه نخواهد بود بلکه انجام دادن آن شخص را گناهکار میکند.

و برخی گفته اند: منظور از این جمله این است: که تعلیم نمی دادند سحر را بکسی مگر آنکه میگفتند آن دو ملک که مافته و امتحان هستیم و بنا بر این تعلیم سحر از شیاطین و باز داشتن از آن از جانب دو ملک بود.

و در «لا تکفر» یکی از سه امر منظور است:

۱- کافر مشو بسبب انجام و عمل به سحر.

۲- کافر مشو بسبب یاد گرفتن آن، و موضوع یاد گرفتن آن وسیله ای بود که خداوند بسبب آن دو ملک مردم را در بوته آزمایش قرار داد و میزان در کفر و ایمان همان یاد گرفتن سحر و یاد نگرفتن نشد هر که تعلم سحر را می پذیرفت کافر و هر که امتناع می ورزید مؤمن بود زیرا که سحر بیش از اندازه زیاد شده بود و مانعی ندارد که خداوند در ایمان و کفر از مانند این طریق مردم را آزمایش کند همانطور که در موضوع نهر مردم را امتحان کرد و فرمود: «فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي» (۱).

۳- کافر مشو بسبب یاد گرفتن و عمل کردن بآن.

فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا...

-پس یاد می گرفتند مردم از آن دو.

یعنی از هاروت و ماروت.

و برخی گفته اند: از سحر و کفر.

و بعضی گفته اند: منظور بدل از چیزی است که آن دو مردم را تعلیم دادند و معنا این است: مردم عدول میکردند از آنچه دو ملک بآنان تعلیم دادند که آن عبارت

ص: ۲۹۱

بود از نهی و بازداشتن از سحر و آن را مرتکب شده و بکار میبردند همانطور که گفته میشود: «لیت لنا من کذا و کذا» ای کاش بود برای ما بجای فلان چیز و فلان همانطور که شاعر میگوید:

جمعت من الخیرات رطباً و علبه

و صراً لا خلاف المزممه البزل

و من کل اخلاق الکرام نیمه

و سعياً علی الجار المجاور بالمحل (۱)

مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ...

-آنچه را که باعث جدایی میان مرد و همسرش میشد.

و در آن چند وجه است:

۱-قتاده میگوید: آنان بین مرد و همسرش ایجاد مودّت و گاهی ایجاد بغض و عداوت که منجر به جدایی و افتراق میشد مینمودند.

۲-یکی از زن و شوهر را گمراه نموده وادار بر کفر و شرک میکردند و در نتیجه بعلت اختلاف در دین و مرام از دیگری که مؤمن و یا بر جای در دین بود جدا میشد.

۳-آنان میان زن و مرد سعادت و سخن چینی نموده تا حدی که وضع آنان بجدایی و تفرقه میگرائید.

وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ...

-و بسبب آن ضرری را متوجه کسی نمیکردند مگر باذن پروردگار.

ضرری را متوجه دیگری نمی گردید مگر اینکه خدا دانا بود و بنا بر این بصورت تهدید و ترساندن است.

حسن میگوید منظور از «اذن الله» تخلیه خداوند است. او میگوید: هر که را اراده خدا تعلق بگیرد او را دور کرده و سحر باو ضرری نمیرساند و هر که را او بخواهد میان او و سحر تخلیه کرده و در نتیجه گرفتار ضرر سحر خواهد شد.

ص: ۲۹۲

۱- ۱) بجای مال گرد آوردم پوستی که در آن شیر است و قدحی و چیزی که پستان حیوان بآن بسته میشود. و بجای اخلاق کریمه نیمه و سخن چینی و سعایت نسبت به همسایه مجاور.

وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ...

- و یاد میگرفتند چیزی را که بضرر ایشان بود و نفعی نداشت.

در آخرت بآنها ضرر متوجه میکرد و اگر چه در دنیا بنفع آنان بود زیرا که هدف آنان از یاد گرفتن سحر انجام دادن و ارتکاب بود نه دوری و اجتناب پس در حقیقت مقدمه ضرر در آخرت را با اراده بد خود فراهم ساختند.

وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ...

-دانستند که آنهایی که خریداری کردند سحر را در آخرت بهره ای ندارند.

قتاده و گروهی از مفسرین میگویند: منظور از این جمله این است: یهودی که کتاب خدا را ترک و پشت سر انداختند دانستند که هر که سحر را در برابر دین خدا اختیار کند در آخرت بهره ای ندارد و بنا بر این ضمیر در «اشترای» به سحر بر میگردد.

وَلَيْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ...

-و بد است آنچه خویشان را بآن فروختند.

بد است آن چیزی که بهره خویش را بآن فروختند که آن عبارت از تجارت به سحر است.

لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ...

-اگر آنان دانا باشند.

در آن چند وجه است.

۱- آنهایی که دانایند با آنهایی که نمیدانند دو گروهند، گروه اول عبارت است از شیاطین یا یهودی که کتاب خدا را پشت سر انداختند و گروه دوم آنهایی هستند که سحر آموختند و یاد گرفتند.

۲- دانایان و نادانان یک گروهند و اختلاف در مورد دانایی و نادانی است مثل اینکه خدا آنان را توصیف میکند به اینکه آنان از لحاظ نبودن بهره ای برای کسی که سحر را در برابر دین خدا اختیار میکند عالم و دانا و از نظر حقیقت عذاب الهی و کیفر دائمی در روز قیامت جاهل و نادانند.

۳- ثمره نفی علم از آنان بعد از اثبات آن این است که آنان بر وفق دانایی

خویش عمل نمودند مثل اینکه نمیدانند همانطوری که کعب بن زهیر در باره گرگ و کلاغی که او را دنبال کردند تا از زاد او استفاده ای برند میگوید.

إذا حضرائی قلت لو تعلمانه

ألم تعلمانی من الزّاد مرمل (۱)

از آن دو «گرگ و کلاغ» نفی علم نمود پس از اثبات آن و منظور این است که چون بر طبق عملشان عمل نکردند مثل اینکه از اول عالم نبودند.

آنچه از آیه شریفه استفاده میشود

این است که افعال بسبب اختلاف هدف و اغراض اختلاف پیدا میکند و از اینرو یاد گرفتن سحر اگر بمنظور دوری کردن و بر طرف نمودن شبهات باشد ایمان است و اگر بمنظور تصدیق و بکار بردن باشد کفر است.

حقیقت سحر چیست؟

در ماهیت و حقیقت سحر چند قول است:

۱- شیخ مفید فرموده: سحر نوعی از تخیل و صنعتی است از نوع صنایع لطیف و خداوند مردم را فرمان داده که از آن پناه برند و کتاب خویش را موجب تحفّظ از آن قرار داده و سوره فلق را در مورد آن نازل کرده است.

۲- خدعه و نیرنگ و صورت سازی است و حقیقتی برای آن نیست لیکن کسی که سحر شده می پندارد که آن واقعیت دارد.

۳- ممکن است برای ساحر که انسانی را بصورت حمار بیرون آورده و آن را از صورتی بصورت دیگر در آورد و بطور اختراع و خلقت حیوانی را ایجاد کند.

و این معنی «سوم» امکان ندارد و کسی که چنین پندارد آشنایی با حقیقت پیامبری ندارد و ایمن نیست از اینکه معجزات پیامبران همه از این نوع باشد.

و چنانچه ساحر و افسونگر قدرت داشته باشند که نفعی را بخود جلب و یا ضرری را از خود دفع نمایند و غیب عالم را بدانند پس در این صورت توانایی دارند

ص: ۲۹۴

۱- ۱) هنگامی که نزد من حاضر میشوند آن دو میگویم: اگر بدانند آن دو چرا نمیدانند که من از لحاظ زاد فقیر و خاک نشینم.

که پادشاهان را از تخت فرو نشانده و کشورهای آنان را بگیرند و بر شهرها غالب و پیروز گردند و گنجها را از معادن استخراج نمایند و کوچکترین ضرری بآنان توجه پیدا نکند با اینکه ما آنان را گرفتارتر از دیگران می بینیم و خدعه و نیرنگ آنان را بیشتر از مردم مشاهده می کنیم و از اینجا پی میبریم که آنان هیچگونه توانایی ندارند و آنچه روایت شده که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله سحر میشد و میدید که آنچه را انجام نداده واقع و آنچه واقع است انجام نداده دروغ و چنین روایتی صلاحیت اعتماد ندارد خداوند در مقام حکایت حال کفار میفرماید: «إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْجُورًا» (۱) و چنانچه سحر در او مؤثر شده بود باید کفار در گفتار خویش راستگو باشند، پیامبر اسلام بالاتر از آن است که صفت نقصی در او وجود داشته باشد که موجب تنفر مردم شده و از پذیرفتن گفتارش امتناع ورزند زیرا که آن وجود مقدس حجت خداوند است بر مردم و برگزیده او است نسبت بدیگران .

[سوره البقره (۲): آیه ۱۰۳]

اشاره

وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۱۰۳)

[ترجمه]

و چنانچه آنان ایمان میآوردند و پرهیز میکردند از جانب خداوند پاداش نیک داده میشدند اگر میدانستند.

شرح لغات

مثوبه...-پاداش

تفسیر

وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا...

-و چنانچه آنان ایمان میآوردند.

یعنی آنهایی که سحر یاد گرفته و بآن عمل می کنند.

و برخی گفته اند منظور یهود است.

و مراد از ایمان تصدیق پیامبر اسلام و کتاب خدا «قرآن» است.

وَ اتَّقَوْا...

-و پرهیز میکردند.

از سحر و کفر و یا همانطوری که بعضی گفته اند از همه نافرمانیها.

ص: ۲۹۵

۱-۱) سورة ۱۷ آیه ۴۷ شما پیروی نمیکنید مگر مردی را که سحر شده.

لَمْ تُؤَبِّهْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ...

-از جانب خداوند پاداش نیک داده خواهند شد.

لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ...

-اگر میدانستند.

یعنی عمل میکردند بآنچه میدانستند و منظور این نیست که آنان جاهل و نادانند همانطوری که انسان در مقام اندرز برفیقش میگوید: آنچه که تو را بآن راهنمایی میکنم برای تو خیر است اگر عواقب را درک کنی و اندیشه نمایی.

و در آن دو وجه دیگر نیز وجود دارد:

۱- اگر میدانستند برای آنان بسبب دانش روشن میشد که پاداش خدا از سحر بهتر است.

۲- منظور بیان نادانی و برانگیختن آنان است بدانند و اطلاع بر اینکه پاداشی که خداوند در برابر طاعت و فرمانبرداری و انجام اموری که موجب مسرت و خشنودی او است قرار داده بمراتب از سحر برای آنان بهتر است.

و این آیه دلالت دارد بر نادرستی گفتار «اصحاب معارف» زیرا که از آنان نفی علم شده است.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۰۴]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انْظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۰۴)

[ترجمه]

ای مؤمنین «راعنا» نگوئید بلکه «انظرنا» بگوئید و گوش فرا دارید و برای کافرین عذاب دردناکی است.

شرح لغات

راعنا...-مراقبت کن ما را.

انظرنا...-مراقبت کن ما را.

تفسیر

اشاره

پس از آنکه خداوند یهود را از سحر بر حذر داشت مؤمنان را از گفتن کلمه «راعنا» نیز نهی کرد و فرمود:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا...

-ای مؤمنین لفظ «راعنا» استعمال نکنید.

ص: ۲۹۶

مؤمنین بر رسول خدا عرض میکردند: راعنا یعنی مطالب ما را گوش فرا دار، یهود این لفظ را تحریف کرده و می گفتند: ای محمّد راعنا و منظور آنان نسبت دادن بحمق و سستی است که از «رعونه» گرفته شده باشد و هنگامی که مورد عتاب مؤمنین واقع می شدند می گفتند همان لفظ را که مسلمین بکار میبردند ما هم آن لفظ را استعمال می کنیم از اینرو خداوند مؤمنین را نهی فرمود از گفتن این کلمه و دستور داد بجای آن لفظ «انظرنا» بکار برده شود.

امام باقر علیه السلام فرمود: کلمه «راعنا» در لغت عبری دشنام و منظور یهود همان دشنام بود.

قتاده میگوید: این کلمه ایست که یهود آن را بنحو استهزاء و مسخره میگفتند عطا میگوید: این کلمه ایست که انصار آن را در جاهلیت بکار میبردند و در اسلام مورد نهی واقع شد.

سدی میگوید: این تنها گفتار یک یهودی است و آن رفاعه بن زید بود و منظور او همان رعونت و حماقت است و مسلمین از آن بازداشته شدند.

و برخی گفته اند: معنای آن نزد یهود «بشنو هرگز نشنوی» میباشد.

و از حسن نقل شده که راعنا را به تنوین قرائت میکرد- و بنا بر این صفت از برای «قولاً» واقع میشود و معنای آن گفتار احمقانه است- لیکن آن شاذ و نادر است و به هیچ وجه قابل اعتماد نیست.

وَقُولُوا انْظُرْنَا...

و بگوئید: انظرنا.

و در معنای آن چند وجه است:

۱- مراقبت کن ما را تا آنچه ما را آموزش داده ای درک کنیم و بفهمیم.

۲- آشنا ساز ما را و بیان کن برای ما ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم.

۳- رو کن بما.

و ممکن است معنای آن «انظر الینا» باشد یعنی بجانب ما نظر کن و در این صورت حرف جرّ حذف شده است.

وَاسْمَعُوا...

و بشنوید.

و در آن دو احتمال است.

۱-پذیرید آنچه را که مأموریت پیدا میکنید از قبیل «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» و «و سَمِعَ اللَّهُ دَعَائَكَ» که بمعنای پذیرفتن است.

۲-حسن میگوید:معنای آن این است:آنچه را پیامبر میآورد گوش فرا دارید.

و لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ...

و برای کافرین عذاب دردناکی است.

آنهايي که بمحمد و قرآن کافر شدند گرفتار عذاب ناراحت کننده ای خواهند شد.

نکته

حسن و ضحاک گویند: آنچه در قرآن «یا ایها الذین آمنوا» است در مدینه نازل شده .

[سوره البقره (۲): آیه ۱۰۵]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۱۰۵)

[ترجمه]

دوست ندارند کافرین از اهل کتاب و مشرکین که از نزد خود خیری برای شما بفرستد، و خداوند امتیاز میدهد برحمت خود هر که را بخواهد و خداوند دارای فضل بزرگ است.

شرح لغات

یوّد...-دوست میدارد.

یختصّ: امتیاز میدهد.

تفسیر

خداوند باز در مقام حکایت از یهود فرمود:

﴿مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ...﴾

-دوست ندارند کافرین از اهل کتاب و مشرکین که خداوند از نزد خود خیری برای شما بفرستد.

ص: ۲۹۸

دوست ندارند کافرین چه از اهل کتاب و چه از آنهایی که پرستش بتهها مینمایند و برای خدا شریک قرار میدهند اینکه خداوند از خیری که در نزد او است برای شما بفرستد، و منظور از خیر چیزی است که خداوند وحی کرده و نازل فرمود بر پیامبر خود که عبارت است از قرآن و احکام و مقررات و انگیزه دوست نداشتن دشمنی و حسادت است.

وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ...

و خداوند امتیاز میدهد برحمت خود هر که را بخواهد.

از امیر المؤمنین و امام باقر علیهما السلام منقول است که منظور از «رحمت» در اینجا نبوت و پیامبری است و همین معنا را حسن و ابو علی و رمانی و دیگر مفسرین گفته اند و تصریح نموده اند به اینکه معنای جمله این است: خداوند اختصاص دهد هر که از بندگان را بخواهد به نبوت و پیامبری.

وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ...

و خداوند دارای فضل بزرگ است.

این اخباری است از خداوند در باره اینکه هر خبری به بندگان او میرسید چه در دین و چه در دنیا آن خیر از خدا سرچشمه گرفته و منشأ آن تفضل و کرم خداوند است و هیچگونه سزاواری و استحقاق در بندگان وجود ندارد. و تنها فضل و عنایت و کرم او است که خیرات را به آنها میرساند.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۰۶]

اشاره

مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۰۶)

[ترجمه]

ما هیچ آیه ای را نسخ و یا تأخیر نمیاندازیم مگر آنکه بهتر و یا مانند آن را میآوریم، آیا نمیدانی که خداوند بر هر چیزی قادر است.

شرح لغات

ما نسخ...-از بین نمیریم تا جای آن چیزی قرار دهیم.

أو ننسها...-تأخیر نمیاندازیم.

مَا نَسَخْ مِنْ آيَةٍ...

-از بین نمیریم آیه را.

ص: ۲۹۹

بهترین تعریفی که برای نسخ شده این است: که آن عبارت است: از هر دلیل شرعی که دلالت کند بر اینکه مانند حکمی که بدلیل اوّل ثابت شده در آیه ثابت نیست بنحوی که اگر آن دلیل نبود حکم بر طبق دلیل اوّل در آیه نیز ثابت بود بشرط اینکه دلیل دوّم با فاصله از دلیل اوّل آمده باشد.

و برخی در معنای آیه گفته اند منظور این است: بر نمیداریم آیه و یا حکم آیه ای را.

ابن عباس میگوید: مراد این است: ما تبدیل نمی کنیم آیه ای را.

أَوْ نُنْسِهَا...

-تأخیر نمیاندازیم و یا فراموش نمی کنیم.

کسی که این جمله را «او ننسها» قرائت کرده معنای آن دو نحو است زیرا لفظ «نسیء» که لفظ «انسی» از آن نقل شده دو نوع است:

۱- بمعنای نسیان و فراموشی که در مقابل آن یاد بودن است مانند آیه:

«وَ اذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ»

(۱)

۲- بمعنای ترک و وا گذاشتن است مانند آیه «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ» ترک کردند فرمانبرداری خدا را و خدا هم ترک کرد رحمت خود و یا آزاد کردن ایشان را و احتمال اوّل «که منظور نسیان در برابر ذکر باشد» از قتاده روایت شده، و این معنی از لحاظ مردم امکان دارد باین کیفیت که آیه ای را که مأمور بترک قرائت آن شده اند بسبب طول مدّت فراموش کنند، و بر پیامبر جایز نیست زیرا که منجر به تنفیر - دور کردن و فاصله گرفتن - میشود همانطوری که شیخ ابو جعفر رحمه الله در کتاب تفسیرش بیان نموده.

لیکن گروهی از اهل تحقیق این امر را بر پیامبر جائز شمرده و گفته اند:

منجر به تنفیر نخواهد شد زیرا که مصلحت در بین است.

و ممکن است منظور از این جمله این باشد که خداوند مردم را با آنکه بسیار

۱-۱) سورة ۱۸ آية ۲۳ و بياد آر پروردگار خود را هنگامي که فراموش کردی.

و بشمارند گرفتار فراموشی کند و نسیان در دل‌های آنان ایجاد نمایند اگر چه این امری بر خلاف عادت و معجزه ای برای پیامبر است.

و کسی که آیه را حمل بر نسیان مقابل ذکر کرده و از طرفی جائز شمرده که منظور از آیه پیامبر باشد استدلال نموده بآیه شریفه «سَنُقَرِّئُكَ فَلَا تَنْسَى إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ» (۱) یعنی در صورت اراده و مشیت خداوند نسیان و فراموشی تو «پیامبر» امکان دارد و گفته است: حسن چنین عقیده دارد و گفته است: پیامبر شما قرائت قرآن را تعلیم داد و سپس فراموش کرد.

زجاج این معنی را انکار نموده و گفته است: خداوند در این آیه شریفه:

«وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ
لَتَفْتَرِي عَلَيْنَا غَيْرَهُ»

(۲)

اعلام نموده به اینکه اراده و مشیت او هیچگاه تعلق نمی گیرد که آنچه را بر پیامبر بطور وحی فرستاده از بین ببرد.

ابو علی فارسی میگوید: این آیه شریفه نمیتواند در برابر آنهایی که «ننسه‌ها» را از نسیان و فراموشی گرفته دلیل واقع شود و نادرستی آن عقیده را ثابت نمی کند زیرا که این آیه «وَلَئِنْ شِئْنَا» در مورد اموری است که نسخ و تغییر در آن راه ندارد مانند قصه های گذشته و اخبار از وضع ملتهای پیشین، و آنچه را ممکن است پیامبر فراموش کند عبارت است از اموری که میتواند تغییر کند مانند او امر و نواهی که موقوف بر مصلحت است و در زمانهایی که نسخ در آنها بیشتر مصلحت داشته باشد.

و دلیل بر اینکه «ننسه‌ها» از نسیان مقابل ذکر گرفته شده قرائت کسی است که «و ننسه‌ها»- با او- قرائت نموده مانند سعد بن ابی وقاص، و قرائت کسی که

ص: ۳۰۱

۱- ۱) سوره ۸۷ آیه ۶ ما آیات قرآن را بر تو قرائت می کنیم تا فراموش نکنی مگر آنچه خدا خواهد.

۲- ۲) سوره ۱۷ آیه ۸۶ و اگر بخواهیم از بین میبریم چیزی را که بتو وحی فرستادیم مخفی نماند که «لَتَفْتَرِي عَلَيْنَا غَيْرَهُ» در دنبال این آیه نیست بلکه در همان سوره در دنبال آیه ۷۳ «وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُوكَ عَنِ الذِّی أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» میباشد و اشتباهی در نقل واقع شده است.

«او نسنکها» قرائت نموده و این از سالم مولی ابی حذیفه نقل شده، و قرائت کسی که «او نسنها» قرائت کرده و این از سعد بن مالک روایت شده پس آنچه را که در قرائت «او نسنها» محذوف است در قرائت «او نسنکها» آشکار و ظاهر است.

و دلیل بر این گفتار نیز روایتی است که از ضحاک نقل شده که او «نسنها» قرائت میکرد، و همین طور قرائت ابن مسعود که چنین قرائت میکرد «ما نسنک من آیه او نسنخها» و بهمین کیفیت نیز أعمش قرائت کرده است، و از مجاهد نقل شده که چنین گفت: ابی اینطور قرائت میکرد «ما نسنخ من آیه او نسنک».

و همه این امور ثابت میکنند که «نسنها» از نسیان گرفته شده و روایت قتاده نیز این امر را تأیید میکند وی گفته است: چنین بود که آیه ای بسبب آیه دیگر نسخ میشد و خداوند پیامبر خویش را از این موضوع فراموشی میداد.

و احتمال دوم که منظور از نسیان در آیه شریفه ترک و واگذاری باشد از ابن عباس روایت شده و بنا بر این مراد از «نسنها» این است که ما شما را فرمان میدهیم بواگذاری و عمل نمودن بآن آیه.

زجاج میگوید: «نسیت» بمعنای ترک استعمال میشود و لیکن «انسیت» در این معنی استعمال نمیشود و بنا بر این معنای «او نسنها» این است که ما شما را امر بترک آن می کنیم.

ابو علی میگوید: کسی که «انسیت» را به «ترکت» تفسیر نموده راه خطا نپیموده زیرا که تو زمانی که فراموشی داده باشی در حقیقت فراموش کرده ای و از همین جهت علی بن عیسی گفته است: مفسرین آیه شریفه را بآنچه معنای آیه بآن بازگشت میکند تفسیر نموده اند- نه بمعنای ظاهرش- زیرا اگر فرمان ترک صادر شود پس در حقیقت ترک کرده است.

پرسش: اگر معنای نسخ آیه برداشتن و ترک کردن آن است بطوری که نازل نشود پس معنای «نسنها» چیست؟ و جمع کردن میان این دو لفظ چه انگیزه ای دارد؟ پاسخ: معنای ترک آیه این نیست که نازل نشود و زجاج در این پندار دچار

اشتباه شده است بلکه معنای آن پا بر جا کردن آیه و بر نداشتن آن است همانطور که ابن عباس گفته: ترک میکنیم آیه را و تغییر نمیدهیم، و اضافه ترک به خداوند در این قبیل موارد متبع است مانند آیه شریفه: «وَتَرْكُهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ» (۱) و آیه دیگر: «وَتَرْكُنَا بَعْضُهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ» (۲) یعنی واگذار کردیم آنها را بهمان وضعی که داشتند.

و کسی که «او ننسأها» قرائت کرده که بمعنای تأخیر است در آن چند وجه گفته شده:

۱- منظور این است: تأخیر میاندازیم آیه را و نازل نمی کنیم آن را بلکه میفرستیم چیزی را که جانشین آن باشد در مصلحت و یا مصلحت آن برای بندگان بیشتر باشد.

۲- تأخیر میاندازیم آن را تا زمان دوم و در زمان اول جانشین آن را میآوریم.

۳- معنای تأخیر این است: که قرآن نازل و بر طبق آن عمل و قرائت واقع شود و سپس تأخیر افتاده و نسخ شود باین کیفیت که تلاوت آن برداشته شده و محو گردد پس فراموش نشده و تأویل آن مورد عمل نیست مانند روایتی که ابو علی در کتاب «الحجّه» خویش نقل کرده که زرّ بن حبیش میگوید: ابی باو گفت: سوره احزاب را چه مقدار قرائت میکنید؟ گفت: هفتاد و چند آیه، ابی گفت: ما با رسول الله این سوره را قرائت میکردیم در حالی که از سوره بقره طولانی تر بود.

۴- عمل به تأویل آن به تأخیر افتد و از لحاظ خط و تلاوت در جای خود محفوظ و قرائت گردد و این هم نوعی از نسخ است، و این احتمال از مجاهد نقل شده که گفته است: خط آن ثابت و حکمش تبدیل شود.

و دو احتمال اول مورد اعتماد است زیرا که دو وجه اخیر به نسخ بازگشت

ص: ۳۰۳

۱- ۱) سوره ۲ آیه ۱۶ و واگذار کرد ایشان را در تاریکیهایی که نمی بینند.

۲- ۲) سوره ۱۸ آیه ۹۹ و اگذار کردیم برخی از آنان را (یا جوج و مأجوج) در آن روز که ازدحام کنند و داخل شوند در برخی دیگر.

می کنند و این درست نیست زیرا که در حقیقت آیه اینطور میشود: «ما ننسخ من آیه او ننسخها» و روشن است که این معنا نادرست است.

و در احتمال اول نیز ضعفی موجود است زیرا فائده ای در تأخیر چیزی که بندگان آن را نمی شناسند و نمیدانند و نشنیده اند وجود ندارد و از این رو بهترین احتمالات احتمال دوم خواهد بود.

نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا...

-میآوریم بهتر و یا مانند آن را.

در آن دو قول است.

۱- ابن عباس میگوید: منظور این است: میآوریم بهتر از آن را در آسانی برای شما مانند دستور قتال که بسبب این آیه: «الآن خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ» (۱) تسهیل داده شد و یا مانند آن را در سهولت مانند عبادت و پرستشی که بجانب بیت المقدس بود و بعد دستور توجه به کعبه آمد.

۲- حسن میگوید: مراد این است: میآوریم بهتر از آن را در زمان دوم یعنی آن آیه در زمان دوم برای شما بهتر است از آیه ای که در زمان اول بود از لحاظ مصلحت و یا مانند آن است.

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ...

-آیا نمیدانی که قدرت خداوند همه اشیاء را فرا گرفته است.

برخی گفته اند خطاب متوجه خصوص پیامبر اسلام است.

و پاره ای گفته اند: خطاب بتمام مکلفین توجه دارد و مراد این است آیا نمیدانی ای شنونده و یا انسان که خداوند قدرت دارد آیات و سوره ای مانند قرآن بیاورد که ناسخ دستورات قبل و از نظر مصلحت جانشین آنها باشد؟ و بنا بر عقیده اول معنا چنین است: آیا نمیدانی ای محمد که خداوند قدرت دارد تو را یاری نموده و در برابر دشمنان کمک نماید؟.

و بعضی گفته اند: این جمله از هر نظر عمومیت دارد و معنای آن تعلق قدرت

ص: ۳۰۴

خداوند بتمام امور است.

و آنهایی که عقیده دارند قرآن نمیتواند بسبب سنت قطعی نسخ شود باین آیه شریفه استدلال نموده اند از نظر اینکه خداوند اتیان بآیه بهتر را بخود نسبت داده و میفرماید: «نأت» در حالی که سنت باو اضافه داده نمیشود و سپس فرموده: «أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» و چاره ای نیست از اینکه منظور چیزی باشد که از لحاظ قدرت در انحصار خداوند باشد و آن تنها قرآن معجز است.

لیکن عقیده صحیح این است که قرآن بسبب سنت قطعی نمیتواند نسخ شود و معنای «بِخَيْرٍ مِنْهَا» این است که از نظر دین مصلحت بیشتر و از لحاظ پاداش ثواب زیاده در آن وجود داشته باشد، و اضافه اتیان بخداوند در سنت هم صحیح است زیرا که آن با وحی خدا و دستور او صورت میگیرد و اضافه آن بخداوند مانند اضافه کلام است باو، و آخر آیه دلالت دارد بر اینکه خداوند میتواند آیه ای را بیک آیه نافعتر و دارای مصلحت بیشتر نسخ کند و فرقی نمیکند که ناسخ قرآن باشد و یا سنت.

آنچه از آیه استفاده میشود

این است که قرآن محدث است-و قدیم نیست-و علاوه قرآن با خداوند مغایرت دارد-و یک چیز نیستند-زیرا که قدیم نمیتواند نسخ شود و علاوه خداوند برای آن مثل و مانند ثابت کرده بنحوی که خود میتواند آن را ایجاد کند، و هر چیزی که در دایره قدرت آمد عنوان فعل دارد و فعل نمیتواند قدیم باشد.

ارتباط این آیه با آیات گذشته

علی بن عیسی میگوید: ارتباط این آیه با آیات گذشته از این نظر است که خداوند در آیه گذشته فرمود: کافرین از اهل کتاب و مشرکین دوست ندارند خیری از جانب خداوند برای شما فرستاده شود از این رو خداوند در این آیه فرمود که همیشه خیر برای شما نازل و بر خلاف انتظار آنان پیوسته چیزی که دارای مصلحت بیشتر خواهد بود فرستاده خواهد شد.

ابو مسلم میگوید: چون خداوند عیوب یهود را بیان نمود و آنچه را که

میخواستند در بارهٔ پیامبر اسلام مورد طعن و انتقاد قرار دهند که از جملهٔ آنها این است که پیامبر اسلام تمام ادیان گذشته را منسوخ می‌شمرد ردّ نمود و پاسخ داد از این جهت در این آیه بیان فرمود که مانعی ندارد و نمیتواند مورد طعن قرار گیرد .

[سوره البقره (۲): آیه ۱۰۷]

اشاره

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۱۰۷)

[ترجمه]

آیا نمیدانی که خداوند از آن او است سلطنت آسمانها و زمین و نیست غیر از خدا برای شما کسی که قیام بامر و یا مددکار شما باشد؟

شرح لغات

ولی...-کسی که زمام امر در دست او است.

دُونِ اللَّهِ...-غیر از خدا.

نصیر...-مددکار.

تفسیر

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...

-آیا نمیدانی که سلطنت آسمانها و زمین از آن خداوند است؟ استفهام تقریری است و در حقیقت بازگشت بایجاب میکند یعنی در حقیقت میدانی همانطوری که جریر گفته:

أ لستم خير من ركب المطايا

و أندی العالمین بطون راح (۱)

و از این رو خطاب به پیامبر توجه پیدا کرد.

و برخی گفته اند: اگر چه خطاب به پیامبر است و لیکن منظور تمامی امت است مانند آیه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ» (۲) و مانند آن گفتار کمیت است در ستایش پیامبر:

۱- ۱) شما بهترین کسی هستید که مرکبهای تندرو را سوار میشود و کف دستهای شما از نظیر خیر وجود از کف دستهای جهانیان برتر است.

۲- ۲) سوره ۴۵ آیه ۱ ای پیامبر هنگامی که زنها را طلاق میدهید.

لَجَّ بِتَفْضِيلِكَ اللِّسَانُ وَ لَوْ

اَكْثَرَ فَيْكَ الضَّجَاجُ وَ اللَّجْبُ

وَ قِيلَ اَفْرَطْتَ بَلْ قَصَدْتَ وَ لَوْ

عَنَفَنِي الْقَائِلُونَ اَوْ ثَلَبُوا

اَنْتَ الْمَصْفَى الْمَهْدَبُ الْمُحَضُّ

فِي النِّسْبَةِ اِنْ نَضَّ قَوْمُكَ النَّسْبَ (۱)

پس کلام خویش را بصورت خطاب به پیامبر قرار داد و منظور اهل بیت او است زیرا که هیچیک از مسلمانها ستایش کننده پیامبر را دچار اشتباه نمیداند و داد و فریاد در زیادی مدح او ندارد.

پس مثل اینکه فرموده: آیا نمیدانی ای انسان که سلطنت آسمانها و زمین از آن خداوند است زیرا که او هستی دهنده آنها و هر چه در آنها است.

وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ...

و نیست برای شما غیر از خدا کسی که قیام بامر شما کند و مددکار شما باشد.

کسی که خطاب در آیه را متوجه شخص پیامبر میداند عقیده دارد که ضمیر «جمع» در این جمله بعنوان تعظیم و بزرگ شمردن ارزش او است، و کسی که خطاب را متوجه او و مؤمنین و یا متوجه خصوص مؤمنین میداند معنای جمله را چنین نظر میدهد: آیا نمیدانید ای مردم که غیر از خدا کسی که قیام بامر شما کند و یا در امور شما را یاری نماید ندارد .

[سوره البقره (۲): آیه ۱۰۸]

اشاره

أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ وَ مَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (۱۰۸)

[ترجمه]

آیا اراده دارید که از پیامبر خود بخواهید مانند آنچه را از موسی خواستند، و هر که کفر را با ایمان تبدیل کند از راه راست گمراه شده است.

شرح لغات:

۱- ۱) زبان در ستایش تو ستیزه کرد و اگر چه در باره تو داد و فریاد زیاد شده است و گفته شد که از حد بیرون رفتی و لیکن من میانه روی نمودم و اگر چه گویندگان مرا معیوب شمرند، تو تنها پاکیزه شده و در نسبت مهذب هستی اگر نسب بر قوم تو ریزش کند.

ضَلَّ...-منحرف شد.

سواء...-عدالت، میانه، غیر.

سبیل...-راه.

داستان

در سبب نزول این آیه در میان مفسرین اختلاف است.

از ابن عباس نقل شده: رافع بن حرمه و وهب بن زید به پیامبر اسلام عرض کردند کتابی از آسمان برای ما بیاور که ما آن را قرائت کنیم و از زمین نهرهایی را جاری کن تا ما پیروی تو کرده و تصدیق نمائیم و سپس خداوند این آیه را فرستاد.

حسن میگوید: منظور مشرکین عرب است که پرسش نمودند و گفتند: «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا» تا آیه «أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا» (۱) و «لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا» (۲) سدی میگوید: عرب از پیامبر خواستند که خدای را برای آنان آورد تا آشکار او را به بینند.

مجاهد میگوید: قریش از محمّد خواستند: کوه صفا را برای آنان طلا کند فرمود: آری لیکن این جریان همانند داستان مائده پیروان عیسی خواهد بود پس برگشتند.

ابو علی جبائی میگوید: روایت شده که گروهی از پیامبر خواستند برای آنها ذات انواط-درختی که آن را پرستش میکردند و میوه و سائر خوردنیها را بآن آویزان مینمودند-قرار دهد همانطوری که مشرکین دارا بودند و همانطوری که از موسی خواستند برای آنها خدایی مانند خدایان آنها اختیار کند.

ص: ۳۰۸

۱- ۱) سوره ۱۷ آیات ۹۲-۹۳-۹۴: و گفتند ما بتو ایمان نمیآوریم تا از زمین چشمه ای را برای ما بیرون بیاوری و یا اینکه باغستانی از خرما و انگور داشته باشی و نهرها در میان آن جاری سازی و یا آسمان را همانطوری که می پنداری بر سر ما پاره پاره کنی و یا خدا و ملائکه را بعنوان شاهد بیاوری.

۲- ۲) سوره ۲۵ آیه ۲۳ چرا ملائکه بر ما نازل نمیشود و یا پروردگارمان را نمی بینیم

أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ...

-آیا اراده دارید از پیامبر خودتان-محمد-بخواهید همانطوری که از موسی خواسته شد.

یعنی اموری که ممتنع است و با تحکم خواسته میشود.

وَمَنْ يَتَّبِدَلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ...

-و کسی که کفر را با ایمان تبدیل کند.

و انکار بخداوند و نشانه های او را به تصدیق و اعتراف باو تبدیل نماید و امور ممتنع را با اصرار از پیامبر درخواست نماید و بعد از روشن شدن حقیقت با دلیل و برهان درخواست اموری که بدرد او نمی خورد کند.

فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ...

-از راه راست منحرف گردیده.

از راه عدالت برکنار شده.

و برخی گفته اند: از راه مستقیم منحرف گردیده.

و پاره ای گفته اند: از وسط راه دور شده زیرا که وسط راه از سائر اطراف بهتر است.

ارتباط این آیه با آیه پیشین

آیه گذشته دلالت کرد بر اینکه خداوند در آیاتی که میفرستد و یا نسخ میکند اختیار مینماید آنچه را که دارای مصلحت بیشتر و در هر حال نافعتر است از این جهت خداوند در این آیه میفرماید: آیا شما راضی و خشنود باین امر نیستید؟ و بچه علت امور ممتنع را اختیار می نمائید با اینکه خدا ذینفع را برای شما انتخاب مینماید پس هر گاه پیامبر آیه ای را بعنوان حجت و دلیل آورد هیچکس را نه اعتراض سزاوار است و نه اصرار ورزیدن زیرا که بعد از روشن شدن حقیقت این نوع از پرسشها اشتباه کاری و تلبیس است.

اشاره

وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِندِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْتُوا وَاصْصَفُوا
حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۰۹)

[ترجمه]

دوست دارند گروه زیادی از اهل کتاب که شما را بسوی کفر برگردانند از روی حسدی که از پیش آنها است بعد از آنکه حق برای آنان آشکار گردید پس شما-مؤمنین- عفو کنید و بگذرید از ایشان زیرا که خداوند بر هر چیزی قادر است.

شرح لغات

حسد...-اراده از بین رفتن نعمت دیگران.

اصفحوا...-بگذرید.

داستان

ابن عباس میگوید: آیه شریفه در باره حیی بن اخطب و برادرش-ابی یاسر بن اخطب-وارد شد هنگامی که آن دو وارد بر پیامبر شدند در حالی که پیامبر وارد مدینه شده بود، پس از خروج از حیی بن اخطب پرسیده شده: آیا او پیامبر است؟ گفت او همان پیامبر است. پرسیدند: از او چه چیز نزد تو است؟ گفت دشمنی تا هنگام مرگ، و این همان کسی است که پیمان شکنی کرد و آتش جنگ احزاب را بر افروخت زهری میگوید: آیه شریفه در باره کعب بن الاشرف نازل شد.

حسن میگوید: در مورد گروه یهود وارد شد.

تفسیر

خداوند از رازهای یهود پرده برداری نموده و فرمود:

وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ...

-دوست دارنده گروه زیادی از اهل کتاب.

مانند حیی بن اخطب و کعب بن اشرف و نظائر آنها.

لَوْ يَرُدُّونَكُم...

برگردانند شما را ای گروه مؤمنین.

مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا...

بعد از ایمان آوردن شما بسوی کفر از روی حسد.

ص: ۳۱۰

نسبت بیاداش و خیری که خداوند برای شما آماده کرده است.

□
و علت اینکه در آیه تعبیر به «کثیر» شده این است که برخی از اهل کتاب ایمان آوردند مانند عبد الله بن سلام و کعب الاحبار.
و برخی گفته اند: انگیزه حسادت یهود نسبت به مسلمین این بود که خداوند پیامبری را در آنان قرار داد و ریاست و حکومت را از یهود زائل کرد.

مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ...

از پیش خودشان.

زجاج میگوید: این کلمه به «وَدَّ» تعلق دارد نه به «حَسَدًا» زیرا که حسادت انسان امکان ندارد که از غیر خود او باشد.

□ □
دیگران گفته اند: ممکن است به «حَسَدًا» تعلق داشته باشد و منظور تأکید است مانند آیه شریفه.. «وَلَا طَائِرٌ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ» (۱) و احتمال وجه دیگری می‌رود و آن این است: که یهود چون کفر و نافرمانی را بخدا نسبت میدادند خداوند در مقام تکذیب آنان فرمود: که این امور از خود آنان سرچشمه میگیرد.

مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّ لَهُمُ الْحَقُّ...

-بعد از آنکه حق برای آنان آشکار گردید.

ابن عباس و قتاده و سدی میگویند: بعد از آنکه روشن شد محمد پیامبر خدا و اسلام دین خدا است.

فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا...

-پس عفو کنید و بگذرید از ایشان.

و برخی گفته اند: منظور این است: رها کنید ایشان را زیرا که آنها از دائره قدرت خدا بیرون نیستند و او را عاجز نتواند کرد.

و علت اینکه مؤمنین مأمور بعفو و گذشت شدند با اینکه آنها مقهور و مغلوب بودند این بود که گروه زیادی از آنها در عشیره و قبیله خویش عزیز و محترم بودند و میتوانستند از کفار انتقام بگیرند از این رو خداوند آنان را مأمور گذشت و عفو کرد و اگر چه قدرت داشتند.

□ □
حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهَ بِأَمْرِهِ...

-تا اینکه خداوند دستورش را بیاورد.

۱-۱) سوره ۶ آیه ۳۸: و نه پرنده ای که با دو بال خویش میبرد.

ابو علی میگوید: منظور از امر فرمان خداوند است در باره کیفر دادن خود او است و سپس خداوند فرمان خود را صادر فرمود: ﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ (۱).

ابن عباس میگوید: منظور از امر آیه کشتن و اسیر کردن بنی قریظه و تبعید بنی النضیر است.

قتاده و ربیع و سدی میگویند: منظور از امر فرمان قتال و جنگ است زیرا که آنها گفته اند: این آیه بسبب آیه: ﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ (۲) نسخ شده است.

و برخی گفته اند: این آیه بسبب آیه: ﴿فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ﴾ (۳) نسخ شده است.

از امام باقر صلوات الله علیه روایت شده است که فرمود: پیامبر اکرم مأمور، بجنگ و کشتن نشد و مأذون در آن قرار نگرفت تا اینکه جبرئیل این آیه: ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بَأَنَّهُمْ ظُلُمُوا﴾ (۴) را نازل و شمشیر را حمائل او کرد.

﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ...﴾

—خداوند بر هر چیزی قادر است.

در آن سه قول است:

۱- ابو علی میگوید: منظور قدرت کیفر دادن آنان است زیرا که او بر هر چیزی قادر است.

۲- زجاج میگوید: منظور قدرت او است بر اینکه مردم را بدین خود دعوت نموده و آنچه که با حکمت و مصلحت موافقت است بر طبق خواسته خود مردم را مأمور سازد و زمانی مردم را بعفو و گذشت و زمان دیگر بکیفر دادن امر کند.

ص: ۳۱۲

۱- ۱) سوره ۹ آیه ۲۹ مقاتله کنید آنهایی را که ایمان نمی آورند.

۲- ۲) سوره ۹ آیه ۲۹ پیکار و مقاتله کنید آنهایی را که ایمان بخدا و بروز جزا نمیآورند

۳- ۳) سوره ۹ آیه ۵ بکشید مشرکین را هر کجا یافتید ایشان را.

۴- ۴) سوره ۲۶ آیه ۳۹ به آنهایی که کفار با آنها کارزار کرده اند دستور کارزار داده شد زیرا که آنان ستمدیده هستند.

۳- چون خداوند بسبب «فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا» مؤمنین را مأمور به تأخیر و مهلت دادن کرد از اینرو فرمود: خداوند قادر است آنان را کیفر دهد و در دنیا شما را مأمور قتال آنها و در آخرت خود متصدی کیفر شود.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۱۰]

اشاره

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۱۰)

[ترجمه]

و پبای دارید نماز را و پردازید زکاه را و آنچه را که بنفع خودتان از خیر و نیکی از پیش میفرستید می یابید آن را نزد خدا، خداوند اعمال شما را می بیند.

تفسیر

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ...

و- پبای دارید نماز را و پردازید زکاه را.

چون خداوند مؤمنین را فرمان داد که از کفار صرف نظر نموده و بگذرند و تحمل این معنی با شدت دشمنی یهود و دیگران نسبت به مسلمین مشکل بنظر میرسید از اینرو آنان را دستور داد که در برابر این مشکل از نماز و روزه استمداد کنند و کمک بجویند زیرا که آنها- علاوه بر ثواب و پاداشی که در برابر آنها مقرر گردیده- مسلمین را در راه رسیدن بفضیلت صبر و بردباری کمک مینمایند همانطور که خداوند در جای دیگر فرمود: «وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» (۱).

وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ...

-آنچه را که بنفع خودتان از خیر و نیکی از پیش میفرستید.

منظور از خیر: فرمانبرداری و نیکی کردن و کردار شایسته است.

تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ...

-می یابید آن را نزد خدا.

می یابید پاداش آن را که نزد خدا آماده شده است.

و برخی گفته اند: معنای آن این است می یابید آن خیر را در نزد خدا محفوظ و ثبت شده برای پاداش و جزا دادن.

و این جمله دلالت دارد بر اینکه پاداش فرمانبرداریه‌ها و اعمال نیک گم نمیشود.

ص: ۳۱۳

۱-۱) سوره ۲ آیه ۴۵ بوسیله صبر-روزه-و نماز کمک بگیرید و استعانت بجوئید.

و از بین نمی‌رود زیرا در صورت از بین رفتن یافتن آن امکان ندارد.

إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ...

—خداوند اعمال شما را می‌بیند.

و چیزی از اعمال شما بر او پوشیده نیست و در آتیه پاداش نیکبها و کیفر زشتکاریهای شما را خواهد داد پس هنگام ارتکاب اعمال خویشتن را نسبت بجزا و پاداش و کیفر متیقن به بینید و بدانید کسی متصدی این کار خواهد شد که هیچ عملی از دیده بصیرت او پوشیده نیست.

و این جمله-بطور غیر مستقیم-دلالت بر وعد و عید و امر و زجر دارد و اگر چه-بحسب ظاهر لفظ-اخبار از معنای دیگر است .

[سوره البقره (۲): آیه ۱۱۱]

اشاره

وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارًا تِلْكَ أَمَّا يُهْمُ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۱۱)

[ترجمه]

و گفتند: داخل بهشت نمیشود مگر کسی که یهودی یا نصرانی باشد، این آرزوی آنها است، بگو دلیل خویش را بیاورید اگر راستگو هستید.

شرح لغات

هوداً...-یهودی.

برهان...-دلیل.

تفسیر

اشاره

خداوند بخشی از گفتار یهود و ادعای باطل آنان را بیان فرمود:

وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارًا...

و گفتند وارد بهشت نمیشود مگر یهودی و نصرانی.

این تعبیر بنحو ایجاز است و تقدیر آن چنین است: یهود گفتند: داخل بهشت نمیشود مگر یهودی، و نصاری گفتند: داخل بهشت نمیشود مگر نصرانی و چون لفظ «من» گاهی در مورد یک فرد و گاهی در گروه استعمال میشود از اینرو کلمه «کان» بصورت مفرد آورده شد، و علت اینکه در کلام تقدیر قائل شدیم این است: که هر یک از یهود و نصاری برای دیگری شهادت به بهشت نمیدهند پس معلوم میشود که

اخبار از آنها بطرز ایجاز واقع شده و در معنا هیچگونه خللی تحقق پیدا نمی کند زیرا که روشن بودن حال انسان را بی نیاز از بیان میکند مانند قول حسان بن ثابت:

أَمِنْ يَهْجُوا رَسُولَ اللَّهِ مَنْكُمُ

و یمدحه و ینصره سواء (۱)

که تقدیر آن «و من یمدحه و ینصره» است لیکن چون از نظر لفظ یکسان بودند با اول بیک لفظ اکتفاء شد مانند اینکه از گروهی خبر داده میشود لیکن در حقیقت اخبار از دو نوعی است که با یکدیگر اختلاف دارند.

تِلْكَ أَمَانِيَهُمْ...

-این آرزوی ایشان است.

قتاده و ربیع میگویند: معنا این است: این گفتار آرزوی دروغی است که از خداوند امید بر آوردن آن را دارند.

مؤرج میگوید: در لغت قریش «امانیهم» معنای «باطلهم» دارد - یعنی گفتارهای باطل و نادرست.

و برخی گفته اند: معنا این است: این گفتارهای ایشان است زیرا که «تمنی» بمعنای «تلا» استعمال میشود و تلاوت گفتن و قرائت است.

و جایز است «امانیهم» بدون تشدید خوانده شود و لیکن با تشدید بهتر است قُلْ هَاتُوا... - بگو بیاورید.

بگو ای محمد حاضر کنید، و این دستور و فرمان نیست بلکه ناتوان کردن و انکار است یعنی چون نمی توانید برای اثبات درستی گفتارتان دلیلی بیاورید پس بدانید که آن گفتار باطل و نادرست است.

بُرْهَانُكُمْ..

.دلیلتانرا.

حسن و مجاهد و سدی میگویند: برهان بمعنای حجت و دلیل است.

إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ...

-اگر راستگو هستید.

در گفتارتان: که داخل بهشت نمیشود مگر یهودی و نصرانی.

۱-۱) آیا کسی که از شما پیامبر را هجو میکند با کسی که او را ستایش کرده و کمک میکند یکسان است؟

آنچه از آیه استفاده میشود

۱- تقلید و پیروی از دیگران بدون دلیل و برهان فاسد است زیرا اگر تقلید جایز بود از آنها برای اثبات گفتارشان برهان خواسته نمیشد.

۲- محاجه در امر دین و تقاضای دلیل و برهان جایز است .

[سوره البقره (۲): آیه ۱۱۲]

اشاره

بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۱۲)

[ترجمه]

آری کسی که خالص گرداند خویش را برای خدا در حالی که نیکوکار باشد پاداش کردار او نزد خدا ثابت و بیم و غصه ای برای آنها نیست.

شرح لغات:

اسلم...-خالص کرد.

وجهه...-خویشتن را.

تفسیر

خداوند گفتار آنان-یهود و نصاری-را ردّ نموده و میفرماید:

بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ...

-آری کسی که خالص گرداند خویش را برای خدا ابن عباس میگوید: کسی که خالص کند خویش را برای خدا به اینکه راه خشنودی او را به پیماید.

برخی گفته اند روی خویش را متوجه فرمانبرداری خدا کند.

بعضی گفته اند: امر خویش را بخداوند واگذار نماید.

پاره ای گفته اند در برابر دستورات خداوند تسلیم و در پیشگاه او خضوع و تواضع نماید زیرا که ریشه «اسلام» خضوع و انقیاد است.

و علت اینکه «وجه» خصوصیت داده شد این است که اگر به صورت در هنگام سجود بخل نورزید به دیگر اعضاء و جوارح بخل نخواهد ورزید.

وَ هُوَ مُحْسِنٌ

:در حالی که او نیکوکار باشد.

یعنی در کردار خویش.

و برخی گفته اند: معنای «احسان» در اینجا ایمان است.

ص: ۳۱۶

و بعضی گفته اند: معنای آن «اخلاص» است.

فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ...

- برای او پاداش کردارش نزد خدا ثابت است.

وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ...

- و بیم و غصه ای برای آنها نیست - در آخرت.

و این معنا بنا بر عقیده کسی که میگوید: برای اهل بهشت هیچگونه بیم و ناراحتی وجود ندارد کاملاً روشن و آشکار است، و اما کسی که اعتماد دارد برخی از اهل بهشت اول بیم دارند و سپس ایمن میشوند این جمله را چنین تفسیر میکند: آنان بیم و هراسی از پاداش اعمال خود ندارند زیرا اطمینان دارند که جزاء کردار آنها فوت نخواهد شد.

[سوره البقره (۲): آیه ۱۱۳]

اشاره

وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتْ الْنُّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۱۳)

[ترجمه]

و یهود گفتند: نصاری بر چیزی استوار نیستند - دین ندارند، و نصاری گفتند: یهود بر چیزی استوار نیستند در حالی که همه تلاوت کتاب میکنند این چنین گفتند نادانان مانند گفتار ایشان - یهود و نصاری - پس خداوند حکم میکند میان ایشان در روز قیامت در آنچه اختلاف دارند

داستان

ابن عباس میگوید: هنگامی که هیئت نصارای نجران وارد بر پیامبر خدا شدند در همان هنگام دانشمندان یهود نیز وارد شدند و میان آنها در حضور پیامبر کشمکش و نزاع برخاست، رافع بن حرمله - که یکی از یهود بود - گفت شما چیزی نیستید و پیامبری عیسی و کتاب انجیل را انکار نمود، سپس یکی از نصاری گفت: یهود چیزی نیستند و پیامبری موسی و کتاب تورات را انکار کرد، و خداوند این آیه را نازل فرمود.

سپس خداوند اختلاف میان اهل کتاب را با اینکه تلاوت میکنند کتاب را- بیان کرده و فرمود:

وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ...

-و یهود گفتند: نصاری-در تدین بنصرائیت-بر چیزی استوار نیستند.

وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ...

-نصاری گفتند: یهود-در تدین بیهودیّت-بر چیزی استوار نیستند.

وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ...

-در حالی که کتاب را تلاوت مینمایند.

و در آن دو وجه است:

۱-در این جمله حلّ این اشکال است: که چرا اهل کتاب روش اسلام را انکار نموده در حالی که آنها تلاوت کتاب مینمایند و جواب آن این است که تنها تلاوت کتاب نمیتواند انکار آنان را تصحیح نماید و لازم است برهان و دلیلی وجود داشته باشد زیرا که آنان یکدیگر را نیز انکار مینمایند و سپس خداوند بیان نمود که روش مشرکین عرب و عموم آنها نیست که کتاب ندارند و همه دین اسلام را انکار نموده و باور ندارند.

۲-این جمله در صدد نکوهش آنها نیست که از روی عناد انکار میکنند دین اسلام را و در حقیقت خداوند میفرماید دانش چنین کسی برای او فائده ای ندارد زیرا که در انکار حقّ و نپذیرفتن دین اسلام با نادانی که از کتاب بهره ای ندارد یکسان است.

كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ...

-این چنین گفتند نادانان مانند گفتار ایشان-یهود و نصاری-سدی و مقاتل میگویند: مشرکین عرب که سر تا پا نادان و کتابی ندارند در برابر محمّد و یارانش همان گفتار یهود و نصاری را گفتند و تصریح نمودند که آنان دینی ندارند.

و بعضی گفته اند: معنای جمله این است: مشرکین عرب گفتند: تمام پیامبران و پیروان آنان راه خطا پیموده و چیزی نیستند پس با شما ای گروه یهود در انکار از روی جهل و نادانی یکسان و مساویند.

و برخی گفته اند: این گروهی که نادانند امتیاهی بودند پیش از یهود و نصاری و قبل از تورات و انجیل مانند قوم نوح و عاد و ثمود که آنان نیز به پیامبران خود گفتند: شما چیزی نیستید و این تفسیر از عطا حکایت شده.

و پاره ای گفته اند: صحیحترین تفسیر این است که منظور از این گروه نادانان پیشینیان از یهود و منظور از «یهود» در «قالت الیهود» یهود هم زمان پیامبر اسلام است زیرا که خداوند گفتار اهل باطلی را در برابر اهل باطل دیگر نقل فرمود جایز نیست که گفتار اهل باطلی در برابر صاحب حق عطف بر آن شود.

فَاللّٰهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ...

-پس خداوند حکم میکند میان ایشان در روز قیامت در آنچه اختلاف دارند.

در آن چند وجه است:

۱- حسن میگوید: حکم خداوند میان آنان این است که همگی را تکذیب و وارد آتش کند.

۲- ابو علی میگوید: حکم خدا میان آنان این است که از ستمکاری که بدون دلیل و برهان تکذیب میکند بنفع ستمدیده تکذیب شده انتقام گیرد.

۳- زجاج میگوید: حکم خدا این است: که بنمایاند بآنان هر که را آشکار وارد بهشت میکند و هر که را آشکار وارد جهنم مینماید و این تنها حکمی است که در روز قیامت نزاع و کشمکش را بر طرف میسازد زیرا هر گروهی بجایگاه خویش وارد میشوند اما حکمی که مربوط به خداوند آن را روشن کرده و بوسیله دلیلهای آشکار مسلمین و ناتوان بودن مردم از اینکه مانند قرآن کتابی بیاورند کاملاً بیان کرده است.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفاً ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱. JAVA

۲. ANDROID

۳. EPUB

۴. CHM

۵. PDF

۶. HTML

۷. CHM

۸. GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱. ANDROID

۲. IOS

۳. WINDOWS PHONE

۴. WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتاهای خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می‌نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



اصفهان

خانه کتاب

www



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹